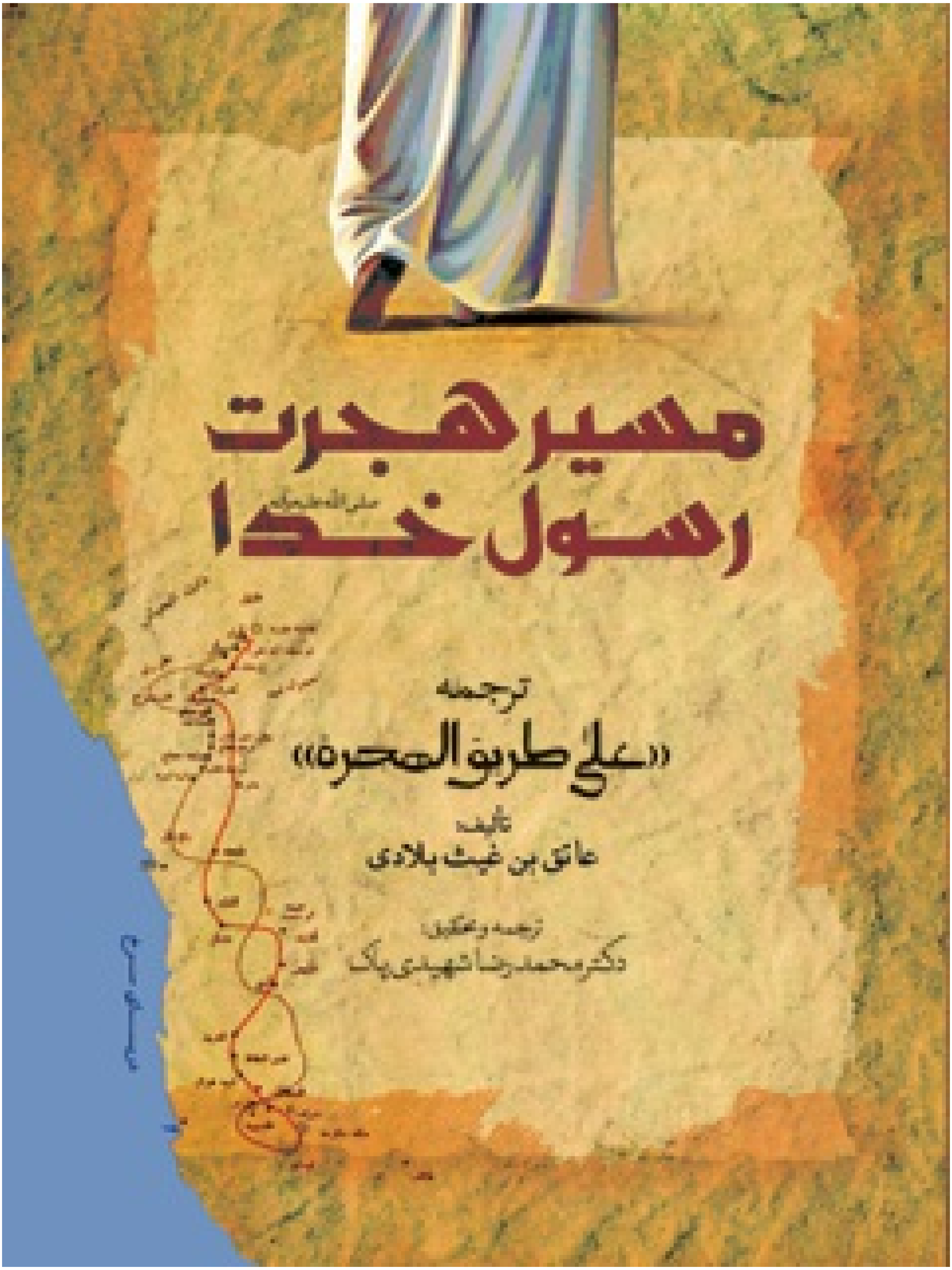

مسیر هجرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله
ترجمه
«علی طریق الهجرة»
تألیف:
عاتق بن غیث بلادی
ترجمه و تحقیق:
دکتر محمدرضا شهیدی پاک

بسم الله الرحمن الرحیم

# مسیر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

نویسنده:

عاتق بن غیث بلادی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

# مسیر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

## مشخصات کتاب

سرشناسه : بلادی، عاتق، ۱۳۱۲ - ۱۳۸۹.

Biladi, Atiq

عنوان قراردادی : علی طریق الهجره (رحلات فی قلب الحجاز). فارسی

عنوان و نام پدیدآور : مسیر هجرت رسول خدا صلی الله علیه و آله: ترجمه" علی طریق الهجرة/ "عاتق‌بن‌غیث بلادی؛ ترجمه و تحقیق محمدرضا شهیدی‌پاک.

مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۰۸ ص.: نقشه.

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۳۵۷-۵

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه: ص. ۳۰۵ - ۳۰۸.

موضوع : هجرت

موضوع : اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا ۴۱ق.

شناسه افزوده : شهیدی‌پاک، محمدرضا، ۱۳۳۲ -، مترجم

رده بندی کنگره : BP۲۴/۳/ب۸ع ۸۰۴۱ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۲۸۴۳۴

ص:۱

## اشاره

ص:۲

ص:۳

ص:۴۰

ص:۵

ص:۶

ص:۷

ص:۸

ص:۹

ص:۱۰

ص:۱۱

ص:۱۲

ص:۱۳

ص:۱۴

ص:۱۵

ص:۱۶

## دیباچه

ص:۱۷

آنچه پیش رو دارید، ترجمهٔ کتاب علی طریق الهجرة از مؤلف مشهور حجاز عاتق‌بن غیث بلادی است. بیش از سی عنوان کتاب از وی به چاپ رسیده است که برخی از این کتاب‌ها مانند معجم معالم الحجاز در ده جلد است و بیشتر کتاب‌های او در تاریخ و جغرافیای مکه و یا قبائل و طوایف اطراف مکه است. افزون بر کتاب‌های یاد شده، صدها مقاله علمی در مجلات مختلف از وی به چاپ رسیده که نشان از جایگاه ممتاز علمی وی در مباحث جغرافیایی دارد.

یکی از آثار مهمّ عاتق بن غیث کتاب علی طریق الهجرة است. این کتاب نتیجه مشاهدات و تحقیقات او درباره مسیر هجرت رسول خدا (ص) از مکه به مدینه است. عاتق در این کتاب، براساس آنچه در متون کهن تاریخی آمده، مسیر هجرت رسول‌خدا (ص) را با مشاهده میدانی و تحقیق در محل حادثه مشخص و تحقیقات خود را تکمیل کرده است. چنان‌که از مقدمه کتاب برمی‌آید عاتق به تفصیل بیان کرده است که چگونه در مسیر بیابان‌های مکه تا مدینه سفر کرده و برای روشن کردن طریق هجرت رسول خدا (ص) چه فعالیت‌های حرفه‌ای انجام داده و از چه منابعی بهره برده است. بنابراین با وجود داشتن دانش و ذهن روشن و جستجوگر، عمده اطلاعات او در این کتاب بر پایه داده‌های تاریخی یا تکیه بر بررسی جغرافیایی در محل حادثه بوده است.

ص:۱۸

این کتـاب امروز منبع گرانبها و سـند معتبری در شـناخت طریق هجرت رسول‌خـدا (ص) است که به قلم گرانقـدر جناب آقای دکتر شهیدی پاک ترجمه و به زیور طبع آراسته گردیده است. اصولاً اگر موقعیت جغرافیای اماکن تاریخی معلوم نشود، فلسفه بسیاری از حوادث تاریخی نیز در پرده ابهام باقی می‌ماند. امید است اماکن جغرافیایی مرتبط با سیرهٔ رسول خدا (ص) به عنوان میراث اسلامی پیوسته مورد توجه محققان قرار گرفته و به بوته فراموشی سپرده نشود. لازم به ذکر است که متن اصلی کتاب دربردارنده برخی مطالب حاشیه‌ای و غیر مرتبط با موضوع و مطالبی شخصی درباره مؤلف بوده است که از متن ترجمه حذف شده است.

در پایان، گروه تاریخ و سیره پژوهشکده حج و زیارت لازم می‌داند از تلاش‌های مترجم محترم و تمامی کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر کوشیده‌اند، قدردانی کند.

انه ولی التوفیق

پژوهشکده حج و زیارت

گروه تاریخ و سیره

ص:۱۹

## پیشگفتار مترجم

کتاب علی طریق الهجره از نویسنده بزرگ معاصر آقای عاتق بن غیث بلادی است. مجموعه آثار او نوعی تاریخ نگاری جدید در تاریخ و جغرافیای شبه جزیره عربستان است، آثار ترکیبی او سبک خاصی در تاریخ محلی و جغرافیای تاریخی جزیرهٔ العرب به‌ویژه حجاز است. در این سبک که ترکیبی از تاریخ، جغرافیای سیاسی، طبیعی، مذهبی، انسانی و انسان‌شناسی فرهنگی، ادبیات، فرهنگ و آداب و رسوم عامیانه، انساب، اماکن مذهبی و مقابر متبرکه است، او تصویر فراگیری از جوامع عربی جزیرهٔالعرب از صدر اسلام تا عصر حاضر را گرد آورده است.

تحقیقات او در ده‌ها عنوان کتاب به‌وسیله انتشارات دار مکه منتشر شده است. از جمله مهم‌ترین آثار او عبارتند از: معجم معالم الحجاز، معجم معالم السیرهٔ النبویه، قلب‌الحجاز، اودیهٔ الحجاز، معجم قبایل الحجاز، علی طریق الهجره، الادب الشعبی فی الحجاز، طرائف و امثال شعبیه، الرحلهٔ النجدیه، رحلات فی بلاد العرب.

نمونه‌ای از شیوهٔ تاریخ‌نگاری او در کتاب حاضر - علی طریق الهجره - منعکس شده است. ویژگی این اثر او استفاده از شیوه جست‌وجو از راه مشاهده

ص:۲۰

مستقیم مسیر تاریخی هجرت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) است. هجرتی که سرنوشت بشریت را تغییر داد و آغاز حقیقی تاریخ انسان است. او با صرف مدت طولانی به بررسی تجربی مسیر هجرت پرداخته است؛ و سرانجام پس از تلاش شبانه‌روزی و مطالعه همزمان متون تاریخی و جست‌وجوی نقاط مسیر هجرت در مسیر بین مکه تا مدینه؛ کوشیده است تا قطعات مسیر هجرت پیامبر که سابقه باستانی طولانی نیز دارد و در متون گذشته به آن راه انبیا می‌گفته‌اند را پیدا نموده و مشخص کند. به ادعای عاتق این نخستین تلاش موفق برای تعیین مسیر حقیقی راه هجرت است. با توجه به اینکه منابع تاریخی و جغرافیایی به‌ویژه منابع اصلی جغرافیایی که سخن از حدیث هجرت به‌عنوان یک پدیده جغرافیایی دارند، چندان مورد توجه عاتق قرار نگرفته است.

بنابراین در تحقیق و ترجمه این کتاب، به منابع جغرافیایی و تاریخی و سیره به‌ویژه سیره ابن اسحاق که در ذیل واژه حدیث هجرت بارها نقاط مسیر هجرت را از ابتدای سفر پیامبر تا ورود و استقرار در مدینه را ذکر کرده‌اند، مراجعه شده و تحقیقات عاتق در مورد مسیر با این منابع جغرافیایی تطبیق داده شده و مورد بررسی قرار گرفته است. در این تحقیق مستندات عوارض متعدد جغرافیایی که نویسنده به آنها اشاره کرده است و برخی از آنها را توصیف نموده، مورد توجه قرار گرفته است. تحقیقات و تعلیقات مترجم در ضمن ترجمه متن کتاب در قالب مقدمه و دو ضمیمه و پانویس‌های متن اصلی ارائه گردیده است، نوشته حاضر ترجمه و تحقیق و نقد و تطبیق مسیر هجرت پیامبر براساس یافته‌های عاتق بن غیث بلادی در کتاب علی طریق الهجره است.

تحقیق در مورد مسیر هجرت پیامبر اکرم (ص) از جایگاه خاصی در بین پژوهش‌های تاریخی برخوردار است؛ زیرا این حرکت تاریخی آغاز جریان تاریخ‌نگاری جوامع اسلامی است، با این هجرت حرکت تاریخی اسلام از منطقه حجاز آغاز شد.

ص:۲۱

اهمیت تاریخی هجرت پیامبر را امیر سخن حضرت علی (ع) متذکر شده است. در نهج البلاغه شرایط جهان در آستانه هجرت پیامبر را شرایط پایان تاریخ جهان و فراگیری آتش جاهلیت دانسته است، با هجرت حضرت محمد (ص) خاتم‌الانبیاء دور جدیدی از تاریخ بشر با نهضت جهانی اسلام آغاز شد.

ص:۲۲

ص:۲۳

## مقدمه مترجم

### بررسی موضوع کتاب علی طریق الهجرهٔ

کتاب علی طریق الهجرهٔ نتیجه مشاهدات و تحقیقات عاتق بن غیث بلادی(۱)

---

۱- عاتق بن غیث بلادی در مصاحبه با مجله میقات، شماره سوم، صفحه ۲۰۶ می‌گوید که در مکه به دنیا آمده و دوره تحصیلات خود را در مسجدالحرام گذرانده و تحصیلات رسمی دانشگاهی نداشته است. او بعد از هشت سال تحصیل، به استخدام ارتش در می‌آید و با درجه سرگرد فعالیت خود را در ارتش ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۹۸ استعفا می‌دهد و همه وقت خود را صرف مطالعه و تحقیق می‌کند. حاصل کار او تاکنون بیش از ده جلد کتاب است: نسب حرب، معجم معالم الحجاز، معجم معالم السیرهٔ النبویه، قلب الحجاز، اودیهٔ الحجاز، معجم قبایل الحجاز، علی طریق الهجره، الادب الشعبی فی الحجاز، طرائف و امثال شعبیه، الرحلهٔ النجدیهٔ و رحالات فی بلاد العرب. او به وحدت جهان اسلام معتقد است. وی می‌گوید که مسلمانان باید با تساهل و آسان گرفتن امور «یسّروا ولا تعسّروا» با هم متحد شوند و در این صورت یک میلیارد مسلمان، در برابر ۲۴۰ میلیون آمریکایی می‌توانند بایستد. او خاورشناسان را در جست‌وجوی حقایق نمی‌داند؛ بلکه آنها را در پی تصاحب نفت کشورهای اسلامی می‌داند. او ریشه‌های تفرقه در جهان اسلام در دوران معاصر را در برخورد هر دو دولت عثمانی و صفوی می‌داند که یکدیگر را خائن و کافر می‌نامیدند. در مورد صفویان، گزارش‌هایی از دوره شاه عباس وجود دارد که از شیخ بهایی و برخی دیگر از علمای معاصر او درخواست فتوا به تکفیر سلاطین عثمانی داشته است، که آنها امتناع کرده‌اند. در همین زمان گزارش‌هایی در دست است که سلطان عثمانی از علمای دربار خواست تا فتوا به کفر صفویان بدهند و برخی از علمای آنجا، این فتوا را برای سلطان صادر کردند. مضافاً بر اینکه نوشته‌هایی در رابطه با دستور شاه طهماسب صفوی وجود دارد که نشان‌دهنده اندیشه وحدت‌خواهی اوست.

ص:۲۴

درباره مسیر هجرت پیامبر، از مکه به مدینه است.

۱. وی در طول چندین سفر در دل کوه‌ها و وادی‌های بین‌الحرمین، براساس آنچه متون تاریخی بیان کرده‌اند، مسیر تقریبی هجرت پیامبر را مشخص کرده است. یک جنبه از اهمیت کار آقای عاتق، اقدام او به انجام این کار به شیوه مشاهده و تحقیق در محل حادثه و بررسی عوارض جغرافیایی هر محل با توجه به داده‌های تاریخی است. پیش از او شاید افرادی اقدام به انجام این کار نموده باشند، اما اثری مانند کتاب عاتق پدید نیاورده‌اند. برخی نیز از تحقیق درباره اماکنی که در احادیث و گزارش‌های تاریخی مربوط به مسیر هجرت ذکر شده است، اظهار ناامیدی کرده‌اند. کتاب دیگری در این‌باره، کتاب طریق الهجرهٔ عبدالقدوس انصاری و کتاب الهجرهٔ النبویه اسبابها، خططها، طریقها، نتائجها، خاتمتها از احمد یاسین الخیاری است که به هیچ‌کدام از این دو کتاب دسترسی نداشتیم.

او در طی چهار سفر، تحقیقات خود را درباره اماکن مسیر هجرت، به انجام رسانده است.

* سفر اول، از روز شنبه ۲۸ محرم، سال ۱۳۹۳ه‍. ق/۱۳۵۱ه‍. ش، آغاز شده و در ساعت ۱۲ روز ۱۳ صفر سال ۱۳۹۳ه‍. ق، با طی مسافت ۲۱۶۲ کیلومتر، به اتمام رسیده است. مبدأ او در این سفر مکه و مقصد او مدینه بوده است.

* سفر دوم خود را در ۱۵ صفر سال ۱۳۹۶ه‍. ق، بین بدر و ینبع انجام داده است.

* سفر سوم را از مبدأ رابغ، در هفتم ذی الحجه، سال ۱۳۹۶ه‍. ق، در مسافتی به طول ۲۲۰ کیلومتر انجام داده که دو روز طول کشیده است.

* سفر چهارم خود را در ۲۴ شوال ۱۳۹۸ه‍. ق، برای بررسی و تحقیق در مورد شهرهای القصیم و نواحی اطراف که به آن مَرّيَيْن (مَريَين) گفته می‌شد، انجام داده است.

منبع اصلی او در تعیین مسیر، حدیث هجرت، از ابن اسحاق است. او از

ص:۲۵

منابعی چون معجم البلدان، یاقوت حموی و معجم ما استعجم البکری و از اشعار شاعران جاهلی و مُخَضْرَم (۱)و شعرای دوره اسلامی بهره بسیار برده و اشعار زیادی از آنها را نقل کرده است. نام بسیاری از این اماکن در اشعار عرب ذکر شده است. کثیر از جمله همین شعراست. او در نقاط مختلف با اهالی محل گفت‌وگو و سعی کرده است تا موقعیت جغرافیایی منطقه را توصیف کند و سپس آنها را در قالب چند نقشه، ترسیم کرده است. وی توپوگرافی ساده‌ای از منطقه مورد جست‌وجوی خود ارائه نموده است.

نام‌گذاری ابواب حرم مطهر نبوی، از این قبیل است. در بررسی مسیر هجرت، گویا نویسنده به همه روایات توجه نکرده یا چنانچه در منابع خود آورده، تنها منبع حدیثی او سیره ابن هشام بوده است و در کنار آن، به ادبیات عرب و اشعار شعرایی که درباره آن منطقه حرفی دارند و نیز به چند معجم جغرافیایی درباره حجاز مراجعه کرده است.

به هر حال، توجه به همه روایات در باب مسیر هجرت، می‌توانست تأثیر بسیاری در دقت تعیین مسیر هجرت پیامبر، توسط ایشان و نقشه‌ای که از این مسیر ارائه داده، داشته باشد. درباره توسعه مدینه و اوضاع کشاورزی و عمران در مناطق بین مکه و مدینه، اطلاعات بسیاری ارائه داده است. وی در ضمن تحقیق درباره مسیر هجرت، به برخی از رویدادهای تاریخی نیز اشاره کرده و تا حدی اماکن باستانی هر نقطه را در نظر داشته است. در موارد اندکی نیز به آداب و رسوم و اوضاع اجتماعی و تشکیلات اداری و سیاسی هر منطقه توجه کرده است. در هر نقطه، اوضاع کشاورزی منطقه را بررسی کرده و محصولات آنجا را نام برده و مسئله آب در هر محل را مطرح کرده است و از چاه‌ها و چشمه‌ها در هر

---

۱- اصطلاح مخضرم: به شاعرانی اطلاق شده است که در دورهٔ جاهلیت و دورهٔ اسلام شعر گفته‌اند و جزو شعرای هر دو زمان محسوب می‌شوند.

ص:۲۶

جا سخن گفته است. گزارش او درباره غدیرخم و ستمی که بر شیعیان در حجاز رفته، واقع‌بینانه و منصفانه است. البته گزارش او مربوط به چهار دهه قبل است و بنابر اطلاعات کنونی، توسعه مدینه در حدّ توسعه مکه در حال انجام است. اوضاع عمرانی و کشاورزی بسیاری از مناطق نیز پیشرفت چشم‌گیری داشته است.

به هر حال، هیچ‌یک از موارد گفته شده، از اهمیت کار نویسنده نمی‌کاهد. توجه نویسنده به ظلمی که بر شیعیان در طول تاریخ رفته است و توجه و اعتراض و انتقاد به عقاید وهابیان و عملکرد آنها در مورد اماکن متبرکه، بسیار شایسته و دارای اهمیت ویژه است.

## هجرت

هجرت اسم از هَجْر، از واژه‌های کلیدی در تاریخ اسلام (۱)است. اهمیت سیاسی و اعتقادی هجرت بسیار واضح است و نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا درباره آن ده‌ها مقاله و کتاب نگاشته شده است. احادیث فراوانی در مورد مفهوم هجرت و جایگاه اعتقادی آن در کتب حدیثی عامه و خاصه وجود دارد. (۲)در نهج‌البلاغه چندین مورد به بیان هجرت، پرداخته شده است.(۳)در مکاتبات میان حضرت علی (ع) و معاویه به مسئله هجرت اشاره شده است. بنا بر استدلالی، هجرت، بعد از فتح منقطع شده است(۴)و کسانی که پیش از فتح مکه مهاجرت نکرده‌اند، مهاجر شمرده نمی‌شوند. برخی به طور مستقل اسامی مهاجران را از کتب سیره و احادیث استخراج نموده و ارائه کرده‌اند. (۵)در آیات متعددی از قرآن،

---

۱- لسان العرب، نهایه ابن اثیر: الهَجْر ضد الوصل.

۲- احادیث مربوط به هجرت، کنز العمال، متقی هندی، صص ۴۶۲۴۸، ۴۶۲۵۰ - ۴۶۲۵۲، ۴۶۲۷۴ و ۴۶۲۷۷؛ اوائل، تستری، ص ۳۲۰.

۳- نهج البلاغه: خطبه ۱۰۴، ۱۰۷ و ۱۸۹ و نامه: ۱، ۱۷، ۲۸ و ۶۴.

۴- الموفقیات، ص ۶۲۰؛ نهج البلاغه، نامه۶۴: «انْقَطَعَتِ الْهِجْرَةُ یوْمَ أُسِرَ أَخُوکَ» .

۵- اصحاب الهجرة فی الاسلام، باقر امین الورد المحامی؛ او نام ۳۰۵ نفر از مهاجرین را در سه هجرت آورده است.

ص:۲۷

به مسئله هجرت اشاره شده است.(۱)

در این آیات، هم به هجرت تاریخی اشاره شده و هم از برخی از آنها می‌توان، هجرت معنوی را استفاده کرد. به‌طور کلی از مجموعه گزارش‌ها و روایات و آیات می‌توان به این تقسیم‌بندی در مورد مفهوم هجرت دست یافت. منابع مختلف به اشکال گوناگون از این تقسیم‌بندی یاد کرده‌اند: هجرت بائده در برابر هجرت بادیه؛ هجرت تأله، هجرت معنوی به سوی خدا، سنتی از سنن انبیا، فتنه و محنتی در راه ایمان، خروج از سرزمینی به سرزمین دیگر، خروج از آنچه که مورد غضب خداوند است، به آنچه که مورد رضایت خداوند است. مهاجر کسی است که از نهی خدا به سوی امر و رضوان او هجرت می کند. هجرت از قلعه جاهلیت، مکه، به مدینه. هجرت از ستم به سیادت. از بندگی و بردگی به آزادی. از اضطراب و ناامنی به امنیت و آرامش. هجرت امری دائمی و فطری بشر است و راهی برای تعالی و تکامل فرد و جامعه.

حضرت علی (ع) در نهج‌البلاغه هجرت را این‌گونه توصیف می‌فرماید:

وَ الْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَى حَدِّهَا الْأَوَّلِ مَا كَانَ لِلَّهِ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ الامَّةِ وَ مُعْلِنِهَا لا يَقَعُ اسْمُ الْهِجْرَةِ عَلَى أَحَدٍ إِلَّا بِمَعْرِفَةِ الْحُجَّةِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ.(۲)

و هجرت بر جایگاه ارزشی نخستین خود قرار دارد. خدا را به ایمان اهل زمین نیازی نیست، چه ایمان خود را پنهان دارند یا آشکار کنند و نام مهاجر را بر کسی نمی‌توان گذاشت جز آن کس که حجّت خدا بر روی زمین را بشناسد. هر کس حجّت خدا را شناخت، و به امامت او اقرار کرد، مهاجر است.

---

۱- ر. ك: نحل: ۴۱ و ۱۱۰؛ انفال: ۷۲ و ۷۴ – ۷۵؛ نساء: ۹۷ و ۱۰۰.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۱۸۹.

ص:۲۸

با این بیان، حضرت مفهوم حقیقی هجرت را شناخت حق و حجت در هر زمان و هجرت به سوی او بیان کرده است و مهاجر کسی است که در هر زمان به سوی حجت، هجرت می کند. با این وصف هجرت پیامبر اسلام و مهاجران از اصحاب و آل او، سمبل اعلای هجرت بوده و پیامبر نمونه اعلای مهاجر است که از سرزمینی در بند شرک و کفر، به سوی سرزمینی که در آن پرچم حکومت توحید ناب برافراشته می‌شود، هجرت کرده است.

امّا هجرت پیامبر یک حادثه تاریخی است. قضیه‌ای است که واقع شده است؛ قضیهٔ فی واقعهٔ و همان قضیه از این جهت که تاریخی است، دیگر قابل تکرار نیست. منظور ما از هجرت در این نوشته، هجرت به معنای اصطلاحی آن است که هجرت رسول‌خدا (ص) از مکه به مدینه است و تنها به جنبه جغرافیایی و تاریخی مسیر هجرت پیامبر می‌پردازیم. در سایر زمینه‌ها بحث‌های فراوانی در کتب تاریخی، تفسیری و کلامی صورت گرفته است.

## داستان هجرت

پس از گذشت سیزده سال از مقابله و مبارزه خصمانه قریش با پیامبر و آزار صحابه پیامبر، خداوند در آیاتی به هجرت مؤمنین، دستور داد. پیش از این فرمان الهی، مسلمانان در طی دو هجرت به حبشه، موفقیت هجرت را تجربه کرده بودند و تنها چاره بقا و پیشرفت اسلام را در هجرت می‌دیدند.(۱)پیامبر در رایزنی با اصحاب، نقاط مختلفی را برای هجرت اصلی و حقیقی، یعنی هجرت به مدینه مورد بررسی قرار داده بود و چند نقطه از نقاط مجاور و نزدیک به مکه را ارزیابی

---

۱- در سال ۶۱۸م دو هجرت به حبشه صورت گرفته است. هجرت اول در شعبان و رمضان از مکه به حبشه و هجرت دوم، در شوال همان سال بوده است. هجرت به مدینه در سال ۶۲۲م بوده است. بنابراین مبنا مهاجر کسی است که در هجرت اول و دوم به حبشه و از مکه به مدینه یا از هر جایی به مدینه، پیش از فتح مکه هجرت کرده باشد.

ص:۲۹

کرده بود. تجربه هیچ‌یک از این موارد موفق نبود؛ لذا درحالی‌که مسلمانان و صحابه به بن‌بست در امر خود می‌اندیشند، وحی الهی، اذن به هجرت می‌دهد(۱)و مکان هجرت را مشخص می‌کند.(۲)

مسلمانان از راه‌های مختلف عازم مدینه می‌شوند و این حرکت، زمینه را برای هجرت پیامبر آماده می‌سازد. (۳)مشرکان چون در برابر مهاجرت حساب شده مسلمانان که در طی سه پیمان مهم با مردم مدینه رخ داده بود، مستأصل شدند، حزن و ناامیدی بر آن فرزندان شیطان غلبه کرد.(۴)در این هنگام شیطان در شمایل پیرمردی به کمک ایشان شتافت و آن جمع عنود و وامانده را به قتل پیامبر و خاموش ساختن خورشید وجود او راهنمایی کرد. خداوند نیز جبرئیل را فرستاد تا مکر و نقشه آنان را برای پیامبر بازگو کند.

پس در فردای آن یوم الحزن، پیامبر، علی (ع) را امر کرد که آن شب به جای او، در بسترش بخوابد، و این اولین مَبِیت (خوابیدن) علی به جای پیامبر (ص) نبود. پیامبر در نیمه‌های شب از خانه خارج می‌شود؛ درحالی‌که صد مرد جنگی مترصد و مراقب و هر آن آماده هجوم به درون خانه پیامبر هستند. او شبانگاه وارد غار ثور شد و با امداد الهی و به اذن خداوند و به اشاره پیامبر، با تار عنکبوت و لانهٔ دو کبوتر و شجره‌ای که بر در غار می‌روید، حمایت می‌شود.

قریش که چاره‌ای جز چند ضرب و شتم و ناسزا به علی (ع) نداشتند(۵)، شتابان و

---

۱- سوره عنکبوت، آیه ۶۵: یا عِبادِیَ الَّذِینَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِی واسِعَةٌ فَإِیای فَاعْبُدُونِ مؤمنان مکه را به هجرت تشویق می‌کند.

۲- همان.

۳- رَأَیتُ فِی المَنَامِ، أَنّی أُهَاجِرُ مِنْ مَکَّةَ إلی أرْضٍ بِهَا نَخْلٌ فَذَهَبَ وَهْلَی إلی أنّها الیمَامَةُ أو هَجَر فَإذا هِی المَدِینَةُ یثْرِبْ. کنزالعمال، ح ۴۱۴۹۳ . در روایتی مدینه، بحرین و قنسرین به او وحی شده است. کنز العمال، ح۴۶۲۴۲ .

۴- یوم الحزن، روض الانف، ج ۴، ص ۱۷۰.

۵- عیون التواریخ، ج ۱، ص ۹۸.

ص:۳۰

مضطرب به همراه بهترین ردیاب خود به تعقیب پیامبر، می‌پردازند. تمهید عنکبوت و کبوتر و درخت و صدای جنیان از جنوب مکه، چنان جماعت قریش را در حیرت فرو می‌برد (۱)که در گل فرو می‌مانند و دست از تعقیب می‌کشند و غمگین به مکه بازمی‌گردند. صد شتر جایزه برای کسی قرار می‌دهند که پیامبر را پیدا کند.

پیامبر و ابوبکر پس از سه روز اقامت در غار، درحالی‌که عامر بن فهیره و اسماء بنت ابوبکر برای آنان آذوقه می‌آوردند، غار را به سمت جنوب مکه ترک می‌کنند. عبدالله اریقط آنان را به سوی مسیر مناسب، راهنمایی می‌کند. گروه‌ها و افراد دیگری هم‌زمان با هجرت پیامبر، در حال هجرت هستند. پیامبر در آغاز، از خانه خدیجه (علیها السلام) ، از برابر دیدگان کور آنان به‌راحتی، عبور می‌کند. او در حَزْوَرَه در برابر خانه کعبه قرار می‌گیرد (۲)و با خدا راز و نیاز می‌کند. او بهتر از هر کس، از عظمت و پاکی مکه

---

۱- معجزات مسیر هجرت: کور شدن مردان قریش؛ روییدن درخت ام‌الغیلان یا والراءهٔ که در دائرهٔ المعارف بستانی، المَنْدلیا نام برده است؛ دو کبوتر وحشی در جلوی غار لانه گذاشتند که برای آن روایاتی هست که کبوترهای حرم از نسل این دو کبوترند؛ تار تنیدن توسط عنکبوت انفال ، روییدن درخت عوسج در جایی که پیامبر در کنار خیمه ام‌معبد وضو گرفت؛ صدای جنیان که از جنوب مکه آمد و در همه مکه پیچید. روض الانف، ج ۴، ص ۱۸۵. داستان دیگری شبیه داستان ام‌معبد، در مورد برکت یافتن شیر گوسفندان؛ شفا دادن کودک فلج ام‌معبد، تاریخ الخمیس، ج۱، ص۳۲۵ روییدن درخت خرما از هسته خرمایی که پیامبر جوید و در دهان کودک فلج ام‌معبد گذاشت؛ حرکت صخره و استفاده از سایه آن؛ داستان سراقهٔ بن مالک و چند واقعه دیگر.

۲- حزوره، جایی در مکه در کنار خانه خدا و در کنار خانه ام‌هانی، نزدیک باب الحناطین است. برخی گفته‌اند در جایی سقاخانه‌ای است که خیزران در کنار درگاه دار الرقم بنا کرده است. پیامبر در اینجا هنگام هجرت دعایی خوانده است. شافعی این حدیث را قوی‌ترین دلیل تفضیل مکه بر مدینه می‌داند و نیز گفته‌اند: حزوره به تشدید واو هم روایت شده است. روض المعطار، حمیری، ص۱۹۴. حزوره بازار مکه بوده که در کنار خانه ام‌هانی دختر ابی‌طالب قرار داشته است. باب الحزوره از ابواب، مسجدالحرام است. معجم ما استعجم، البکری، ج۱، ص ۴۳۵. حزوره امروز به القشاشیه معروف است و جایی بلند در برابر مسعی در جهت طلوع خورشید است و همواره بازار مکه بوده است. پشت آن امروز خیابان‌های تجاری است؛ مانند شارع الصوغ و مغازه‌های فروش کیف و وسایل احرام؛ معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث بلادی، ص۹۸.

ص:۳۱

آگاه است و می‌داند که محل تولد بهترین مخلوق خداوند بوده است؛ پس، از خداوند می‌خواهد:

رَبِّ اَدخِلنی مُدخَلَ صِدقٍ وَ اَخرِجنی مُخرَجَ صِدقٍ. . .

و درحالی که می گریست و به خانه خدا نگاه می کرد، می گفت:

اَما وَ اللهِ اِنَّکِ لَاَحَبُّ البِلادِ اِلَی اللهِ سُبحانَهُ وَلَولا اَنَّ اَهلَکِ اَخرَجُونی مِنکِ ما خَرَجتُ.(۱)

قسم به خداوند که تو دوست داشتنی‌ترین سرزمین نزد خداوند هستی، و اگر مردمانت مرا از توبیرون نمی کردند، از تو بیرون نمی‌رفتم.

اَللّهُمَّ اَصحِبنی فی سَفَری وَ اُخلُفنی فی اَهلی وَ بارِک لی فیما رَزَقتَنی وَلَکَ فذلّلنی وَعَلی صالِحِ خُلُقی فَقَوِّمنی. . . .

خدایا! در سفر همراهم باش و [درغیابم] حافظ خانواده‌ام باش، در آنچه به من روزی داده‌ای برکت ده و به سوی خودت مرا راهنمایی کن و بر بهترین خصلت‌ها پایدار و استوارم ساز. . . .

سپس به طرف کوه ثُور حرکت می کند. ابوبکر، صحابی پیامبر وقتی از هجرت پیامبر آگاه می‌شود شتابان در پی پیامبر می‌رود و در راه به او می‌رسد. پیامبر در طی این مسیر، مشقت و رنج بسیاری تحمل می کند. با وجود یقین به پیروزی آشکار الهی از آغاز هجرت، وجود این همه رنج و زحمت برای پیامبر، دلیلی جز این ندارد که پیامبر، انسانی است که به اراده و اختیار خود و بنا بر تدابیر انسانی، و براساس نظام اسباب و مسببات که خداوند قرار داده است رفتار می کند و الگویی است برای همه پیروان خود و به آنان می‌آموزد در جایی که امکان زندگی اسلامی وجود ندارد، از مدینه جاهله به مدینه اسلامی هجرت کنند.

به هر حال پیامبر شب دوشنبه وارد غار شده و پنج‌شنبه اول ربیع‌الاول از غار خارج شد و پس از طی هفت یا هشت یا نه روز راهپیمایی، در دهکده قبا فرود

---

۱- روض الانف، ج۲، ص۲۹۵.

ص:۳۲

آمد و بعد از سه یا چهار روز توقف در قبا، به سوی مدینه حرکت کرد و روز دوشنبه ۱۲ ربیع‌الاول وارد مدینه شد.

## حدیث هجرت

نزدیک‌ترین گزارش‌ها از مسیر هجرت، از ابن اسحاق است و گزارش‌های دیگر، در بسیاری موارد، شبیه گزارش ابن اسحاق است و تفاوت بسیار جزئی با آن دارند گویا همه آنها به گزارش ابن اسحاق بازمی‌گردد. ابن هشام این گزارش را به نقل از ابن اسحاق در السیرهٔ النبویهٔ آورده است.(۱)منازلی که ابن اسحاق ذکر کرده، به ترتیب زیر است. یاقوت مناطق زیر را با عنوان و فی حدیث الهجرهٔ ذکر کرده است.

۱. جنوب مکه به طرف ساحل دریا، پایین‌تر از عسفان.(۲)

۲. جنوب اَمَج.(۳)

۳. قُدَید.(۴)

۴. خَرّار.(۵)

۵. ثَنیه مَرَّه.(۶)

۶. لقف.(۷)

۷. مدلجهٔ لقف و مِجاج.(۸)

---

۱- السیرهٔ النبویهٔ، ابن اسحاق، ص۳۶.

۲- معجم البلدان، یاقوت حموی، ج۴، ص۱۲۲.

۳- روض المعطار، صص ۳۰ و ۳۱.

۴- روض المعطار، صص ۴۵۴ و ۴۵۵؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۱۳.

۵- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵۰.

۶- همان، ص ۸۵.

۷- همان، ج ۲، ص ۸۵ و ج ۵، ص ۲۱.

۸- همان، ج ۵، ص ۵۵.

ص:۳۳

۸. مَرجِح مِجاج.(۱)

۹. مَرجِح ذِی العَضَوَین.(۲)

۱۰. بطن ذی کَشْر. (۳)

۱۱. جداجد. (۴)

۱۲. اَجْرَدْ. (۵)

۱۳. ذی سلم.

۱۴. بطن اعداء، مدلجه تعهن.(۶)

۱۵. عبابید - عبابیب.(۷)

۱۶. فاجه - قاحه - فاجه.(۸)

۱۷. عرج.(۹)

۱۸. ثنیة عائر - رکوبه. (۱۰)

۱۹. بطن رِئْم.(۱۱)

۲۰. قبا.(۱۲)

سهیلی در روض الانف نیز همین روایت(۱۳)را از ابن اسحاق آورده و طبری

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۰۲.

۲- همان.

۳- همان، ج ۴، ص ۴۶۲.

۴- همان، ج ۲، ص ۱۱۲. جمع جَدْ جَدْ، زمین سفت و صاف، بئر جُدْ جُدْ.

۵- همان، ج ۱. ص ۱۰۱.

۶- همان، ج ۴، ص ۷۳.

۷- همان، ص ۷۳ العثیانه .

۸- همان، ص ۲۰۹.

۹- همان، ص ۹۹.

۱۰- همان، ج ۳، ص ۶۴.

۱۱- همان، ص ۱۱۴ واد لمزینه .

۱۲- همان، ج ۴، ص ۳۰۱.

۱۳- روض الانف، ج ۴، ص ۲۲۸.

ص:۳۴

نیز شبیه همین روایت را نقل کرده است.(۱)ابن سعد نیز در طبقات نزدیک به این روایت را گزارش کرده است.(۲)در تاریخ اسلام، ذهبی، شبیه این روایت را از طریق زیر نقل کرده است:(۳)«

قالَ ابنُ لَهِیعَهْ عَن اَبیالاَسْوَد عَنْ عُروَهْ. . .» ابن سعد از ۵ طریق روایت خود را گزارش کرده است:

۱. حدثنی معمر عن الزهری عن عروهٔ عن عائشه؛

۲. حدثنی ابن ابی حبیبه عن داوود بن الحصن بن ابی غطفان عن ابن عباس؛

۳. حدثنی قدامهٔ عن عائشه عن بنت قلامه؛

۴. حدثنی عبدالله بن محمد بن عمر عن ابیه عن عبیدالله بن رافع عن علی (ع) ؛

۵. حدثنی معمر عن الزهری عن عبدالرحمن بن مالک.

منابع دیگر یا به اجمال از طریق هجرت، سخن گفته‌اند یا آن را به طور کلی وصف کرده‌اند. برخی از طریق ابن اسحاق ذکر کرده‌اند و برخی طرق مستقلی در نقل گزارش خود دارند.

ابن کثیر در السیرهٔ النبویهٔ، ضمن بیان مسیر هجرت از قول ابن اسحاق (با تفاوتی اندک) نتیجه می‌گیرد که هجرت پیامبر پانزده روز طول کشیده است(۴)؛ چون از طریق ساحل، که از راه عادی طولانی‌تر است، حرکت کرده است.

حمیری در روض المعطار نیز برخی از منازل هجرت پیامبر را ذکر کرده و به حدیث هجرت استناد نموده است. او در مورد العرج می‌گوید: «دهی بزرگ که پیامبراکرم (ص) در مسیر هجرت خود از آن عبور کرد. او فاصله عرج تا السقیا را ۱۷ میل ذکر کرده است»(۵)

---

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص۳۷۴.

۲- طبقات، ج۱، ص۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۲ و ۲۳۳.

۳- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۱، ص۳۲۲.

۴- السیرهٔ النبویهٔ، ابن کثیر، ج۲، ص۲۵۵.

۵- روض المعطار، ص ۴۰۹.

ص:۳۵

صاحب معجم ما استعجم نیز به برخی از منازل پیامبر با استناد به حدیث هجرت اشاره کرده است (۱)که یکی از مستندات نویسنده کتاب علی طریق الهجرة بوده است.

مقدسی در البدء و التاریخ می گوید:

قالَ ابنُ اسحق وَخَرَجَ بِهِمَا اَسفَل مَكَّة ثُمَّ مَضی بِهِمَا عَلَی السّاحِلِ اَسْفَل مِن عُسْفان فَهَبَط بِهِما العَرجَ ثُمَّ لَزَمَ الجادَّة إلَی المَدینة.(۲)

ابن اسحاق گوید: راهنما، ایشان [رسول خدا (ص) و ابوبکر] را به پایین مکه برد و از آنجا به کنار یا پایین‌تر از عسفان و در عرج فرود آورد. سپس راه مدینه را در پیش گرفت.

ابن جوزی در المنتظم می گوید: «

. . . فَاَخَذَ بِهِمْ عَلی طَرِیقِ السَّواحِلِ. . .»(۳)

و زهری در المغازی النبویة می گوید: «

والدَّلِیلُ الدئلی فَاَخَذَ بِهِم طَرِیق أذاخِر، وَ هُوَ طَرِیقُ السَّواحِلِ» .(۴)

ابن خلدون در تاریخ خود می گوید:

سَلَکَ الدَّلیلُ مِن اَسْفَلِ مَکَّةَ عَلَی السَّاحِلِ مِن عُسْفان وَ اَمَجَ وَ اَجازَ قَدیداً إلَی العَرَج ثُمَّ إلَی قُبا مِن عَوالی مَدِینَة.(۵)

راهنما، آنان را از پایین مکه به طرف ساحل برد، زیر عسفان و امج و از قدید گذشت و به عرج رسید. سپس از بالای مدینه به قبا رفت.

بیهقی در دلائل النبوة می گوید: در روایت موسی بن عقبه دلیل، آنها را از جنوب مکه برد و بعد از ساحل عبور داد؛ از جنوب عسفان. . .(۶)

---

۱- معجم ما استعجم، البکری، ج۳، ص ۲۷۱ و ج ۴، ص ۱۱۵.

۲- البدء و التاریخ، مقدسی، ج ۱، ص ۱۷۲.

۳- المنتظم، ابن جوزی، ص ۵۴.

۴- المغازی النبویه، زهری، ص ۱۰۱.

۵- العبر، ابن خلدون، ج ۲، ص ۴۲۲.

۶- دلائل النبوه، بیهقی، ج ۲، ص ۴۸۰.

ص:۳۶

بلاذری در انساب الاشراف می گوید: پیامبر در پاسخ به اصحاب فرمود:

. . . فَمَن اَرادَ الخُروج فَلیَخرج، فَإنَّ البِلادَ قَریبَةٌ وَاَنتُم لَها عارِفُون وَ هِیَ طَریقُ عیرکم. . . .(۱)

. . . پس هر کس می‌خواهد هجرت کند آنجا [یثرب] برود، آنجا [یثرب] نزدیک است و شما آن را می‌شناسید؛ زیرا طریق کاروان شما به شام است. . . .

و در الفتح الربانی آمده است:

اَخْرَجَ عَبدُالله بن الإمام بِإسْنَادِهِ عَنْ فَائِد مَولی عَبادِل. قالَ: خَرَجْتُ مَعَ اِبراهیمَ بن عَبْدِالرّحمن بن عَبْدِالله بن اَبی رَبِیعَه، فَارسَلَ اِبراهیمُ‌بنُ عبدالرحمن إلی ابنِ سَعْدٍ حَتّی إذا کُنّا بِالعَرَج اَتَانَا ابنُ‌سَعد وَ سَعدٌ الّذی دَلَّ رَسولَ الله عَلَی طَریقِ رُکُوبِهِ. فَقَالَ اِبْراهِیمُ: اَخْبِرنی مَا حَدَّثَکَ أَبُوکَ

قَالَ ابنُ سَعد حَدَّثَنِی أبی أَنَّ رَسُولَ اللهِ اَتَاهُم وَ مَعَهُ اَبُوبَکْر وَکَانَ لابی‌بَکْر عِنْدَنَا بِنْتُ مُسْتَرضِعَةٌ وَ کَان رَسُولُ الله أرادَ الاخْتِصَارَ فِی الطَّرِیقِ إلَی المَدِینةِ فَقَالَ لَهُ سَعْدُ: هَذا الغَائِرُ مِن رُکُوبَةٍ وَ. . . .(۲)

عبدالله بن امام به سند خود از فائد مولی عبادل گوید: با ابراهیم بن عبدالرحمان بن عبدالله بن ابی‌ربیعه بیرون رفتیم. ابراهیم بن عبدالرحمان دنبال پسر سعد فرستاد. در عرج بودیم که پسر سعد نزد ما آمد. [سعد همان شخصی است که رسول خدا (ص) را از عرج تا مدینه راهنمایی کرد]. ابراهیم از پسر سعد خواست تا آنچه را پدرش نقل کرده باز گوید. پسر سعد گفت: پدرم نقل کرد که رسول‌خدا (ص) با ابوبکر نزد ما آمد و ابوبکر دختربچه شیرخواری نزد ما داشت. پیامبر (ص) به سعد فرمود: دنبال راه مختصر و میان‌بر

---

۱- انساب الاشراف، بلاذری، ج ۱، ص ۳۰۴.

۲- الفتح الربانی، ج ۲۰، ص ۲۸۹.

ص:۳۷

هستیم. سعد به پیامبر (ص) عرض کرد: این راه الغائر [گردنه‌ای در مدینه] است که باید از آن عبور کنید.

طبرسی در اعلام الوری در تتمه خبر علی بن ابراهیم قمی آورده است:

وَ خَرَجَ رَسُولُ اللهِ مِنَ الغَارِ وَاَخَذَ بِهِ ابنُ اُرَیْقِط عَلَی طَرِیقِ نَخْلَةَ بَیْنَ الجِبَالِ فَلَمْ یَرْجِعُوا إلَی الطَّرِیقِ الاَعْظَمِ إلاّ بِقَدِیدٍ. . . .(۱)

رسول خدا (ص) از غار بیرون آمد، ابن اریقط آن حضرت را از طریق کوه به نخله برد و همچنان در آن راه بودند تا در قدید به مسیر و راه اصلی درآمدند. . . .

علامه امینی در الغدیر زیر عنوان نبأ الهجرة پس از ذکر اسامی مهاجران، مسیر هجرت پیامبر را از قول ابن اسحاق نقل کرده است.(۲)

نویسنده کتاب الاثر المقتفی لقصة هجرة المصطفی می‌گوید: «زبیر بن بکار از حدیث عایشه و ابن عائذ از حدیث ابن عباس، سیر هجرت را منزل به منزل تا قبا روشن کرده است» .(۳)در اطلس تاریخ اسلام نیز بر اساس بیان ابن اسحاق در خطی به موازات ساحل، طریق هجرت رسم شده است.(۴)

نویسنده کتاب قرائةٌ جدیدةٌ للسیرة النبویة نیز سعی کرده است با تأکید بسیار بر مخفی بودن مسیر هجرت، آن را طبق روایت ابن اسحاق و تا حدودی شبیه به نقشه اطلس جهان اسلام رسم کند.(۵)

نویسنده کتاب علی طریق الهجرة پس از بررسی مفصل مسیر به روش مشاهده و براساس روایت ابن اسحاق و تأکید بر منابع شعر و منابع جغرافیای تاریخی

---

۱- اعلام الوری، طبرسی، ج ۱، ص ۱۴۹.

۲- الغدیر، علامه امینی، ج ۷، ص ۲۶۷.

۳- الاثر المقتفی، ص ۱۳۱.

۴- اطلس تاریخ اسلام، مونس، ص ۶۳.

۵- قرائةٌ جدیدةٌ للسیرة النبویة، ص ۱۳۴.

ص:۳۸

حجاز، مسیر تقریباً دقیقی از مسیر هجرت پیامبر ارائه داده است.

معجم البلدان در چندین مورد بـا ذکر نام حـدیث هجرت، برخی از مواضـعی را که ابن اسـحاق ذکر کرده را از قول ابن اسـحاق یا موافق با قول او نقل کرده و در مورد آن محل توضیح داده است.

در جلد دوم معجم البلدان آمده است: «بنابر حدیث هجرت، راهنما آنها را از ذی‌کشر و سپس جداجد عبور داد. . .» .(۱)

و در مورد ثَنِیَّةُ المَرَّة نیز گفته است: «در حـدیث هجرت آمـده که راهنما آنها را از امـج و بعد الخرار و سـپس ثنیة المرة و بعد لقف حرکت داد. . .» .(۲)

در جای دیگر گفته است: «قَالَ ابنُ اِسحَاقَ، مَرَّ عَلَیْهِ الصَّلاةُ وَ السَّلام عَلَی تُربانَ ثُمَّ عَلَی مَلَلٍ. . .» .(۳)

در النهایـهٔ ابن اثیر نیز مـوارد بسـیاری وجـود دارد که به طـور منقطع حـدیث هجرت را ذکر کرده است.(۴)وی دربارهٔ مسیر هجرت حضرت علی (ع) می‌گوید:

وَ فِی حَدِیث عَلِیٍّ لَمّا خَرَجَ مُهاجِراً بَعدَ النَّبِیّ [ص] فَجَعَلتُ أَتْبَعُ مَآخِذ رَسولِ الله [ص] فَأَطَأُ ذِکرَهُ حَتّی انتَهَیتُ إلَی العَرجِ. . . .(۵)

در حدیث امام علی (ع) آمده است بعد از هجرت رسول خدا (ص) به سوی مدینه حرکت کردم و پیوسته در مسیر رسول خدا (ص) قدم نهادم تا به عرج رسیدم. . . .

و در جای دیگر آورده است: «

وَ فی حَدیثِ الهِجَرةِ مَرّا بِاَوسِ الاَسلَمی. . .» .(۶)

در لسان العرب نیز چنین بیانی گزارش شده است.(۷)

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲- همان، ص ۸۵.

۳- همان، ج ۳، ص ۳۹۵.

۴- نهایة ابن اثیر، ج۲، صص۲۷ و ۲۵۷.

۵- همان، ج ۵، ص ۲۰۱؛ نهج البلاغه، خطبه ۲۳۶.

۶- نهایة ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۷.

۷- لسان العرب، ابن منظور، ج۲، ص۳۹۵.

ص:۳۹

به هر حال بهترین و کامل‌ترین خبر، گزارش ابن اسحاق است: چون از لحاظ زمانی به حادثه نزدیک‌تر است و از این حیث اعتبار لازم را دارد.

در کنز العمال نیز آمده است که حضرت علی (ع) فرمود:

زمانی که پیامبر به سوی مدینه به راه افتاد، . . . من بعد از سه روز اقامت در مکه، به دنبال ایشان به راه افتادم و مسیر او را دنبال می‌کردم، تا در منازل بنی‌عمرو بن عوف به او رسیدم.(۱)

---

۱- کنزالعمال، هندی، ح ۴۶۳۲۴.

ص:۴۰

ص:۴۱

## پیشگفتار مؤلف

خداوند به سرزمین حجاز(۱)نور و فضل و برکتی از انوار و برکات خود هدیه کرده و بهترین کلام را به‌عنوان کتاب خدا و بهترین بنده خود را به پیامبری به این سرزمین فرستاده و آنجا را مرکز گسترش بهترین دین برای بشر قرار داده است.(۲)

جنگ‌های پیامبر در سرزمین حجاز برای نابودی شرک و بت‌پرستی و گسترش و برقراری اسلام رخ داد. از این رو سرزمین حجاز ویژگی‌ها و قداست خاصی دارد و هیچ یک از نقاط مسکونی عالم از این حیث، قابل مقایسه با این مکان نیست.(۳)

---

۱- حجاز: یاقوت حموی، درباره حجاز اقوال مختلف آورده است و سپس بهترین قول را برگزیده، می‌گوید: «احسن هذه الاقوال جمیعها و ابلغ و اتقن قول ابی منذر هشام بن ابی‌النصر الکلبی. . . .» او می‌گوید جغرافی‌دانان عرب، جزیره را پنج قسمت کرده‌اند:حجاز: یاقوت حموی، درباره حجاز اقوال مختلف آورده است و سپس بهترین قول را برگزیده، می‌گوید: «احسن هذه الاقوال جمیعها و ابلغ و اتقن قول ابی منذر هشام بن ابی‌النصر الکلبی. . . .» او می‌گوید جغرافی‌دانان عرب، جزیره را پنج قسمت کرده‌اند: تهامه؛ حجاز؛ نجد؛ عروض؛یمن و علت نام‌گذاری حجاز این است که کوه‌های سراۂ که از یمن تا اطراف وادی شام گسترده شده، بین غور، یعنی سرزمین پست و غور تهامه و سرزمین بلند نجد واقع شده است. خود عرب این کوه را حجاز نامیده است که کوه‌های ابیض و العرج و قدس و آره و الاشعر و الاجرد جزو آن است و آنچه در شرق و غرب این کوه قرار دارد را حجاز نامیده است. معجم البلدان، ج۲، ص ۲۱۹؛ روض المعطار، ص۱۸۸.

۲- مکه را نقطه آغاز آفرینش و گسترش زمین دانسته‌اند. در روایات اسلامی، دعایی از معصوم نقل شده که در آن به این پدیده جغرافیایی اشاره شده است. روز «دحوالارض» ، روز پهن شدن زمین از زیر خانه کعبه به روی آب در روز ۲۵ ذی القعده است. جغرافی‌دانان مسلمان بارها تلاش کرده‌اند تا نصف النهار مبداء را از شهر مکه اعلام کنند. حضرت ابراهیم نیز درباره این سرزمین دعا کرد که خداوند آن را برکت دهد.

۳- جنگ‌های پیامبر در تاریخ اسلام جلوه‌گر است. بدون این جنگ‌ها هرگز شرک و کفر، نفی نمی‌شد و اسلام منتشر نمی‌گردید.

ص:۴۲

به‌دلیل این ویژگی‌ها، حجاز مورد توجه پیشینیان واقع شد و در آنجا به تحقیقات جغرافیایی و تاریخی و ادبی پرداختند؛ ولی نتوانستند حق مطلب را ادا کنند. به همین سبب آثار بسیاری همچنان ناشناخته مانده است؛ چون برخی از آنها را دست طبیعت از صحنه روزگار محو کرده و برخی نیز از دیده گذشتگان مخفی مانده است.

در سرزمین حجاز شمار اندکی از جغرافی‌دانان بوده‌اند که بعضی از آنها جزو دانشمندان بنام هستند که از جمله ایشان علی بن وهاس العلوی و عرام بن الاصبغ را می‌توان نام برد.

با وجود این هنوز نقاط تاریک و ناشناخته بسیاری در این زمینه وجود دارد که نیازمند تحقیق و بررسی است.

در این سرزمین، شهرها و قریه‌های بسیاری از بین رفته و روستاها و شهرهای دیگری سر برآورده است. راه‌ها و جاده‌ها دگرگون شده و مهاجرت‌هایی صورت گرفته است. همه این دگرگونی‌ها در طول ۱۵ قرن که از بعثت پیامبر خدا می‌گذرد، صورت پذیرفته است. با این وجود، محققین هنوز از این‌گونه معلومات و اطلاعات درباره حجاز بهره می‌گیرند و هیچ‌کس به نوآوری و تصحیح در این معلومات دست نزده و متوجه تغییرات و دگرگونی‌هایی که در منطقه رخ داده و آثاری که از بین رفته و نشانی از آن باقی نمانده، نیست.

هنگامی که به تألیف کتاب معجم معالم الحجاز اقدام نمودم، از وضعیت منابع و مراجع مربوط به این سرزمین مقدس دچار ترس و شگفتی شدم. هر نویسنده متأخری، بر اطلاعات گذشته تکیه می‌کند؛ درباره آن گفت‌وگو می‌کند و به این ترتیب در طول زمان تحریفات و تصحیفات زیاد می‌شود.

باری، شهروند مکی تحدید الاثبره را نمی‌شناسد(۱)و نمی‌داند سَرِف یا مَرُّالظَّهران

---

۱- اَثْبِرَةُ جمع قِله: کوه‌هایی که در مکه واقع شده و به هر یک از آنها ثبیر می‌گویند و آن را به نام محلی که کوه در آن است، اضافه می‌کنند؛ مانند ثبیر کذا و. . . . چهار اثبره وجود دارد

ص:۴۳

کجاست. اهالی مدینه نمی‌دانند که حَمراءُ الاَسَد یا ثور در کجا قرار دارد.

چنین بود که من به انجام این سفرها در طی سال‌های گذشته مصمم شدم و در آنها، بیشتر منطقه معروف به الوسیط (سرزمین بین مکه و مدینه) و اطراف آنها را مورد مشاهده قرار دادم. اماکن تاریخی را که پیامبر (ص) فتح کرده بود و حوادث و رویدادهایی که در آنجا اتفاق افتاده بود را شناسایی کردم. به اماکنی که در اشعار از آنها یاد شده، رفتم. سپس راه‌ها و جاده‌ها و منزلگاه‌ها را مشخص نمودم و کار خود را با دقت و موشکافی بسیار، دنبال کردم، تا حق مطلب را ادا نمایم.

پس این کتاب نتیجه مشاهدات من است که براساس تطبیق با نصوص و شواهدی که در کتب مختلف وجود دارد، تنظیم شده است.(۱)در این کتاب تنها به اماکن تاریخی، به‌ویژه اماکن تاریخی مربوط به اسلام پرداخته‌ام. در این کتاب اشتباهاتی را که پیشینیان درباره این اماکن مرتکب شده‌اند را روشن ساخته‌ام و این کتاب را با آوردن نقشه‌هایی که به توضیح متن می‌پردازد، مزین نموده‌ام و اما آن نصوصی که به آنها استناد کرده‌ام را در کتاب معجم معالم الحجاز آورده‌ام.

در طول این بازدیدها کوشش کرده‌ام تا مسیر هجرت پیامبر را که پیش از من هیچ‌کس به این شکل به آن نپرداخته است را مشخص کنم. در این راستا مانند

---

۱- اهمیت کار عاتق چنان‌که خود او ذکر کرده، در ارائه کار به صورت تجربی و تحقیق میدانی در محل وقایع است. همزمان با او و پیش و پس از او کسانی به این کار اقدام کرده و موفق به تولید اثر قابل توجهی نشده‌اند.

ص:۴۴

کسی که برای یافتن چیزی به دنبال آثار و نشانه‌های آن می‌رود و رد پای گمشده را دنبال می‌کند تا به آن دسترسی پیدا کند، برای تعیین مسیر هجرت پیامبر اقدام نمودم. از این رو راه‌هایی را که باید برای مخفی ماندن از چشم دشمنان در شب طی کرد و نیز مسیرهایی که به منزلگاه‌های نزدیک به آبگیرها و چشمه‌ها و در عین حال دور از دسترس و دید تعقیب کنندگانی که به طمع جایزه در تعقیب و جست‌وجو هستند، را پیمودم. در مشاهده و تجربه خود از این سفرها نکات فوق را مد نظر قرار دادم.

این کتاب به خواست خداوند تکمیل کننده کتاب معجم معالم الحجاز و معجم قبائل الحجاز و کتاب‌های دیگری از این دست می‌باشد که مجموعه این کتب، دربردارنده اطلاعاتی کامل و فراگیر دربارهٔ جغرافیای حجاز و حوادث تاریخی حجاز و پاره‌ای از آداب و رسوم و فرهنگ سرزمین حجاز است. از خداوند می‌خواهم که مرا در انجام این کار یاری دهد و با منت و کرم خود به من مزد و اجر عطا کند.

اندکی پیش از تحویل این کتاب به چاپخانه، استاد عبدالقدوس الانصاری کتاب خود طریق الهجرة النبویة را به من هدیه نمود، که دارای ارزش تاریخی است و در آن بیشتر نصوص مربوط به هجرت و حوادث هجرت را جمع کرده است. خواننده کتاب من اگر هنگام مطالعه، کتاب استاد انصاری را هم مورد ملاحظه قرار دهد، برداشتی مشابه از هر دو کتاب در زمینه‌های تاریخی و جغرافیایی مربوط به مسیر هجرت پیامبر خواهد داشت(۱)که در بسیاری موارد، تکمیل کننده و متمم یکدیگرند.

مکه مکرمه اول ذی القعده سال ۱۳۹۸ه. ق

(شهریور ۱۳۵۷ه. ش. سپتامبر ۱۹۷۸م)

---

۱- ر. ک: به سه کتاب دیگر: رحلات فی بلاد العرب؛ الرحلة النجدیة و الحجاز الیمانی.

ص:۴۵

## سفر اوّل

### اشاره

ص:۴۶

ص:۴۷

## مقدمات سفر

در روز ۱۵ محرم ۱۳۹۳، برابر با ۱۸ شُباط (۱)، فوریه سال ۱۹۷۳م به تهیه مقدمات سفر پرداختم. بدین‌ترتیب که ابتدا به دنبال گرفتن مرخصی ده‌روزه رفتم. سپس با یکی از تجار در جده تماس گرفتم و از او خواستم که ۴ حلقه لاستیک مخصوص برای ماشین جیپ من که مناسب برای انواع زمین‌ها باشد، بفرستد. قیمت لاستیک‌ها ۳۰۰۰ ریال سعودی شد.

در روز ۱۹ محرم جواز سفر را دریافت کردم و بعد به یک تعمیرگاه اتومبیل در مکه رفتم تا بررسی‌های ضروری برای یک اتومبیل مسافرتی را انجام دهم. در روز شنبه ۲۱ محرم با امیر منطقه مکه ملاقات کردم تا توصیه‌هایی از او به فرمانداران و مسئولان نواحی مختلفی که در مسیر راهم وجود داشت، بگیرم تا با من در شناسایی اماکن تاریخی همکاری کنند. او از این کار عذر خواست و گفت: «مسئولان ما نیاز به توصیه ندارند و تو خود فرزند این شهرها هستی و بیشتر آنها تو را می‌شناسند» . در روز چهارشنبه ۲۵ محرم استانداری معظم مکه مکرمه، روز پنج‌شنبه را به من استراحت داد تا برای سفر آماده شوم.

---

۱- ماه دوم از سال شمسی عربی، پیش از آذار.

ص:۴۸

## آغاز سفر

هنوز خورشید روز جمعه، ۲۷ محرم سال ۱۳۹۳ه. ق، (۲ آذار مارس ۱۹۷۳م - ۱۱ حوت(۱)۱۳۵۱ه. ش) غروب نکرده بود که همه چیز برای مسافرت آماده شد. بار و بنه سفر و ابزارها و وسایل لازم و ذخیره آب و غذا در صندوق‌هایی قرار گرفته بود. تنها یک چیز را در این سفر کم داشتم و آن رفیق بود. من برخلاف بیشتر مردم تا حد امکان از مصاحبت با مردم در سفر به چند دلیل پرهیز می‌کنم: همسفر رشته افکارم را قطع می‌کند؛ درحالی‌که کار من همراه با اندیشیدن و فکر کردن در طی سفر است. هرگاه من قصد رفتن دارم، او قصد توقف و استراحت دارد. و چون من سحرخیز هستم، او تعلل می‌ورزد.

از این رو با توکل بر خدای عزّ و جلّ و بعد با تکیه بر این همراه آهنین، یعنی ماشین جیپ استیشن که در طول سفر و در طی سفرهای متعدد، حتی یک‌بار مرا بر زمین نگذاشته، سفرم را آغاز کردم.

## روز اول سفر

### اشاره

ساعت ۶ صبح روز شنبه، برابر با ۲۸ محرم و سوم آذار و ۱۲ حوت از منزلم در میدان اسلام در مکه مکرمه حرکت کردم. خورشید هنوز طلوع نکرده بود و آسمانی زیبا و دیدنی همراه با وزش ملایم نسیم از هر سو پیش چشمم بود. روز اول فصل بهار بود و فصل بهار در تهامه بسیار زیباست. بیشتر روزها، ابرهای زیادی در پهنه آسمان گسترده شده و این بهترین وقت برای سفر در این سرزمین است. درحالی‌که هوا هنوز تاریک بود و باید در روشنایی نور اتومبیل حرکت می‌کردم، به راه افتادم.

---

۱- برج دوازدهم از برج های دوازده‌گانه پیش از حَمَل و برابر با اسفند.

ص:۴۹

## الزاهر

از محله الزاهر، یکی از محله‌های مکه مکرمه عبور کردم. نزدیک عمرهٔ التنعیم، در پنج کیلومتری مسجدالحرام و ۴۵۵ کیلومتری مدینه رسیده بودم که خورشید در حال طلوع کردن بود. پس از طی پنج کیلومتر از التنعیم، از روی پل وادی یأجج،(۱)عبور کردم. هوا کاملاً روشن شده بود و همه چیز به خوبی دیده می‌شد. در سمت راست من، باغ‌های کوچکی که در سطح این وادی پراکنده شده‌اند، به چشم می‌خورد. در سمت چپ من به مسافت پرتاب یک سنگ، بئر مقیت قرار داشت. این همان مکانی است که صحابی بزرگوار خُبَیب بن عَدیّ (۲)به دار آویخته شد. او از شمار صحابی بود که بنولحیان در رجیع، به آنها حمله کردند.

پهنه آسمان را ابرهایی سبک و نزدیک به سطح زمین پوشانده بود. هوا به حدی سرد بود که شیشه‌های اتومبیل را بالا کشیدم. سپس وارد جاده‌ای در یک درّه شدم که پایین آن به وادی یأجج که سرزمینی بین مکه و مرالظهران است، می‌رسید و اللّحیانه نامیده می‌شود و منسوب به اهل آنجا یعنی قبیله لحیان از طایفه هذیل می‌باشد.

## وادی سرف

(۳)

سپس وارد وادی سرف(۴)شدم. در سمت راست من، یکی از قرای لحیان در سرف واقع است و مدرسه سرف در آن قرار دارد. درست در سمت چپ من، کوه

---

۱- وادی یأجَجُ؛ مغازی، ج ۲، ۵۷۰. معجم البلدان، ص۴۲۴. مکانی در هشت میلی مکه است. محل مصلوب شدن خُبیب بن عدی و نیز جایی است که در آن مسجدی به نام مسجد شجره ساخته شد و دو میل با مسجد تنعیم فاصله دارد.

۲- یکی از افراد هیئت هفت نفره که پیامبر به مکه اعزام کرد، در راه، در رجیع توسط بنولحیان دستگیر و در تنعیم کشته شد. رجیع، آبی از هذیل، نزدیک هده بود. ر. ک: مغازی، ج ۱، ص ۲۶۲.

۳- اکنون عوام به آن، وادی النواریه می گویند و صنعت نوره‌سازی، در آن متوقف شده است.

۴- سرف: آبی در شش میلی مکه که در آنجا پیامبر با میمونه ازدواج کرد. میمونه در مکه بیمار شد و گفت پیامبر به من خبر داده که در مکه نمی‌میرم؛ مرا خارج کنید. او را تا محل درختی که با پیامبر ازدواج کرده بود، حمل کردند و در سن ۸۸ سالگی درگذشت. روض المعطار، ص۳۱۲. امروزه در سرف، مزارع ثُریر بسیاری وجود دارد. در دوازده کیلومتری شمال مکه و در اطراف آن، دهکده‌ها و محله‌های آباد و چندین شهرک وجود دارد. معجم معالم الحجاز، عاتق بن غیث بلادی، ص۱۵۷.

ص:۵۰

النواریه که از آن سنگ نوره استخراج می‌شود، قرار داشت. در ناحیه‌ای از غرب به شمال، دومین دهکده لحیان قرار دارد. بعد از یک کیلومتر و اندی از وادی سرف، به سوی تپه‌ای حرکت کردم که دست طبیعت آن را تقریباً صاف و هموار ساخته و دیگر چیزی از آن به جا نمانده بود.

## [خانه] ام المؤمنین

در پایین این تل و در سمت چپ جاده، خانهٔ ام‌المؤمنین، میمونه دختر حارث، مدفون شده است. در کنار قبر و ضریح او ساختمانی بوده و چاه‌های آب کنار آن برای شرب و استفاده زواری بوده است که برای زیارت به آنجا می‌رفته‌اند. کسانی نیز به عنوان خدمه ضریح در آنجا سکونت داشته‌اند که به مرور زمان، آن ساختمان رو به ویرانی گذاشته و امروزه خرابه‌هایی از آن ساختمان به جا مانده است.

چاه‌های آن خشک و بی‌آب است. این محل در شانزده کیلومتری مسجدالحرام و یازده کیلومتری عمره التنعیم قرار دارد. (۱)قبر این بانوی بزرگوار را در هنگام سفر، به این صورت مخروبه دیدم؛ اما اکنون که مشغول آماده‌سازی کتاب برای چاپ و انتشار آن هستم، دیواری از آجر سیمانی گرد آن کشیده‌اند که پنجره‌هایی رو به جاده دارد. اگرچه این حصار به گونه‌ای است که دوام زیادی ندارد، ولی از وضعی که در گذشته داشت، بهتر است.

گفته می‌شود، عمره از این مکان آغاز می‌شده و مکی‌ها اعتقاد دارند که آنجا حدود حرم است و بعدها در اثر ناامن شدن آن ناحیه، از ترس جان حاجیان آن را تغییر داده‌اند. این گفته که آنجا حدود حرم بوده است، چنانچه صحیح باشد،

---

۱- تنعیم: نزدیک‌ترین قسمت به حل است و در یک فرسنگی شهر واقع است. مردم مکه از آنجا محرم شده و عمره به جا می‌آورند؛ سفرنامه، ابن بطوطه، ص ۱۴۷. تنعیم تفعیل از النعومه است و به روایتی آیه وَ مَن یخرجُ مِن بَیتَه مهاجِراً اِلی الله وَ رُسُولِهِ ثُمَ یدرِکه المَوت، فَقَد وَقَع اَجرهُ عَلی الله ، در مورد یکی از صحابه که در حال مهاجرت به مدینه بود و در تنعیم درگذشت، نازل شد؛ روض المعطار، ص ۲۷۶.

ص:۵۱

سخن معقولی است؛ زیرا مسافت حدود حرم از مسجدالحرام‌از هر طرف، نزدیک بیست کیلومتر است؛ مگر در جهت تنعیم که فاصله آن از مسجدالحرام پنج کیلومتر است. این امر مورد اشکال است و علما تنعیم را تنها براساس روایتی که می گوید پیامبر خدا (ص) به عبدالرحمن بن ابی بکر امر کرد که عایشه را از تنعیم به حج عمره ببرد، تعیین کرده‌اند.

## ازدواج پیامبر با میمونه

لحظاتی ذهنم به قرن‌های گذشته رفت و تصور کردم که در همین وادی خشک بود که پیامبر با میمونه ازدواج کرد؛ ازدواجی که خوشبختی ابدی او را تأمین کرد. هنگامی که درخواست خواستگاری پیامبر به گوشش رسید، درحالی‌که سوار بر شتری بود گفت: «شتر و آنکه سوار آن است، متعلق به خدا و رسول خداست!» سال‌های بسیاری گذشت و سرانجام او در همان مکانی که خوشبختی خود را در آنجا به دست آورده بود، درگذشت. مردم نیز این مرقد روحانی و آرامش‌بخش را که دور از فریاد و هیاهو و گرفتاری‌های زندگی است، را رها نکردند؛ بلکه بر فراز قبرش، ساختمانی بنا کردند؛ اما نسل‌های بعد آن را ویران ساختند و نسل‌های بعد از آنها اقدام به ساختن حصاری به دور آن نمودند. در نزدیکی قبر و در سمت شمال، وادی بنی‌غفار قرار دارد.

***

## وادی الضَّیِق

بعد از این جولان اندیشه، دریافتم که وارد وادی ضیق، در ۲۲ کیلومتری مکه شده‌ام. محلی که پیامبر ابوسفیان را نگه داشت، تا خیل عظیم سربازان خدا که غرق در سلاح بودند را مشاهده کند. بار دیگر فکرم به پرواز درآمد و خودم را در جمع نیروهایی که بیش از هر چیز مسلح به سلاح ایمان بودند، به صورت یک

ص:۵۲

نظامی تصور کردم و درحالی که قبایل در هیئت گردان‌های نظامی آرایش یافته‌اند و پرچم هر قبیله را یکی از صحابی بزرگ پیامبر حمل می کند، ابوسفیان، بزرگ مکه خوار و ذلیل در گوشه‌ای به تماشای نیروهای مسلح و سپاهیان خدا ایستاده است و این محمد (ص) است؛ یعنی فرمانده کل نیروهای فاتح، که با وجود فتح مکه، دارای چنان قلب رحیمی است که مردم نیکوکار و بدکار در پرتو خورشید مهربانی او که در نهایت تواضع و فروتنی است و آن را از هیچ کس دریغ نمی کند، آرام گرفته‌اند، و درحالی که هنوز برای شکستن بت‌ها وارد مسجدالحرام نشده است، می‌فرماید: «
اِذهَبُوا اَنتُمُ الطُّلَقاء» ؛ «بروید شما آزاد شدگانید» .

## مَرُّالظَّهران

سپس وارد وادی فاطمه که در گذشته، به مرالظهران معروف بوده، شدم.(۱)در جانب راست و چپ من چندین باغ به چشم می‌خورد. امروز مرالظهران دیگر آن وادی خرم و سرسبز گذشته نیست؛ بلکه با خشک شدن چاه‌های آن در دهه‌های گذشته، به یک وادی خشک و بی آب و علف تبدیل شده است. در ادامه مسیر، از روی پلی که بستر رودخانه این وادی از زیر آن می گذرد، عبور کردم و وارد قریه جَمُوم که مرکز اداری وادی مرالظهران در سمت شمالی این پل است، شدم.
این آبادی در گذشته در اطراف چشمه جموم، به مثابه منزلگاهی برای توقف قافله‌ها پدید آمد و امروزه در فاصله بین مکه و عسفان که اولین منزلگاه بعد از مکه و در فاصله ۲۵ کیلومتری آن است، واقع شده است. نخستین ساکنان آن، خاندان حسین، از ثروتمندان و اشراف و بزرگان حسنی

---

۱- وادی فاطمه: از معروف‌ترین وادی‌های حجاز است که به سبب لیموهای مشهور آن، به وادی اللیمون معروف است. از منطقه چاه ابوحصانی تا چاه‌های ابوحصانی را وادی فاطمه می گویند؛ به این علت که این منطقه به اشراف ذوی حسین و ذی عبدالکریم، از فرزندان شریف برکات تعلق داشته است. در مرالظهران ۳۸ چشمه و ۲۲ دهکده وجود دارد؛ معجم معالم الحجاز، ص۱۱.

ص:۵۳

بودند؛(۱)اما امروزه جمعیت زیادی در آنجا به‌سر می‌برد که بیشتر آنها از قبایل حرب هستند(۲)و به دنبال جنگ جهانی اول به اینجا آمده‌اند. مراکز توسعه

---

۱- اشراف حسنی: قبیله الاشرف، از قبایل اصیل مدینه و از سادات بنی‌هاشم و به اشراف مکه و مدینه در حجاز معروف هستند. از خانواده‌های آنها، السادهٔ الحبوبیه، از سلاله بنی‌هاشم و قبیله المواليد در مدینه است. التاریخ الامین، صص ۸۰، ۸۶ و ۸۷. اشراف، قبایل بسیاری از ذریه امام علی ع و امام حسن ع هستند که در وادی‌ها و شهرهای حجاز پراکنده‌اند. در سال ۹۰۳ه. ق ابونمی، امیر مکه حکم کرد که بنی‌الحسن را اشراف بنامند و بنی‌الحسین را سادهٔ بگویند. در زمان حکومت فاطمی بر حجاز نیز حسن و حسین را شریف نامیدند؛ معجم معالم الحجاز، ص ۲۰. در قول دیگری، اشراف از بقایای قریش و همان الشیبیون، پرده‌داران بیت هستند که در منا و طائف به سر می‌برند و با قسم دوم اشراف، یعنی سلالهٔ السبطین، الحسن و الحسین فرق دارند. ذوی برکات و آل‌بشر، در ریاض و افلاج منسوب به امام حسن ع هستند. ملک عبدالعزیز در ۱۳۲۷ه. ق، قضاوت ریاض را به شیخ عبدالعزیز آل قاضی و آل محمد داد؛ التحفهٔ الذهبیه، ص ۶۹۷. اما صبح الاعشی در وجه تسمیه اشراف، ریشه‌های تسمیه را چنین بیان می‌کند: «اَشرَفُ الناسِ فِی الاُمَّةِ نَسباً الْحَسَنُ وَ الْحُسَینُ علیهما السلام . . . وَ اَشرَفُ النِّساءِ فِی النَّسَبِ وَ الصِّهر فاطِمه علیها السلام » ؛ صبح الاعشی، ج۱، ص ۵۰۰. روض المعطار، گزارش سیاسی خود را درباره حضور اشراف در حجاز چنین بیان کرده است: اشراف از شیعیان هستند و او از سلیمانیون نام می‌برد که از بنی‌الحسن هستند که به حسن مثنی معروف است. گاهی به نام عباسیان خطبه می‌خوانند و گاهی به نام فاطمی‌ها. او گزارشی از کشاکش قدرت بین سلیمانیون، هواشم، ابوقتاده و. . . را تا زمان به قدرت رسیدن صلاح‌الدین ایوبی، می‌دهد. روض‌المعطار، ص ۲۷۰.

۲- قبایل حرب: از قبایل اصیل عربی در مدینه است که از یمن به مدینه مهاجرت کردند. مقتدر بالله عباسی در طول زندگی خود، آنها را تحت حمایت مالی قرار داد. در طول قرن چهاردهم و تاکنون آنها از شغل راهداری ارتزاق می‌کرده‌اند. بیشتر اراضی آنها، در مسیر کاروان‌های حج بوده است. آنها در جنگ با عثمانی در کنار نخاوله بودند. از معروف‌ترین شعبه‌های آن، بنی‌علی است. حرب بن هلال بن عامر، از عدنانیان است و در حجاز و نجد و سایر نقاط جزیرةالعرب ساکنند. سمیر قطب در انساب العرب آنها را قحطانی می‌داند که در سال دوم هجری از یمن آمده‌اند. بنی‌علی، الغرده، سالم، عروه، مسروح و محامید از آنهاست؛ اَلتَحفَةُ الذَهبیَه، صص ۲۲۴ و ۲۹۹. بنی‌علی منسوب به آنها علوی و از مسروح هستند و در نجد به سر می‌برند. عاتق، حرب را قحطانی می‌داند که در اطراف صعده بوده‌اند و بعد در ۱۳۱ه. ق، به حجاز آمده و در وادی العرج ساکن شده و در جبال قدس فرود آمده‌اند و در اردن، سوریه، عربستان سعودی، مصر و حجاز امروزی و در الهدهٔ و الغولاء و غران و خلیص و قدید و کلیه و مر، الفرع، قاحه، العرج، الصفراء، واسط، ینبع، عقیق المدینه، ملل، جفر، اضم، حناکیه و وادی الرمه، ساکن هستند. حرب همواره مورد تعدی و تجاوز حاکمان مکه و مدینه بوده‌اند و در برابر استبداد ترکان عثمانی ایستاده‌اند. ستون اصلی قیام علیه عثمانی آنها بوده‌اند و در قیام بزرگ عربی حضور فعال داشته‌اند. نسب حرب، عاتق بن غیث بلادی، صص ۵۰ - ۷۲. ابن حصانی، از بنی‌علیان، از صبح، از حرب است که مشهورترین قبیله از حرب است که چاه‌های ابن حصانی در غیقه را بر پا کرده است. آنها جنگ‌های زیادی با اشراف داشته‌اند؛ نسب حرب، ص۱۸۷. شغل مردم حرب، راهداری و شترداری و ماهی‌گیری، پرورش گوسفند و کشاورزی و لوازم آن بوده است. آنها در منطقه‌ای بین مدینه و مر الظهران پراکنده‌اند و ۱۱۸ چشمه دارند که در اطراف هر چشمه چهارصد نفر زندگی می‌کند. چاه‌های متعدد آبیاری دارند. در ساحل شرقی دریای سرخ که ۵۰۰ نوع ماهی دارد، به صید ماهی اشتغال دارند. این قوم در

معیشت خود، هنوز بدوی هستند؛ نسب حرب، ص۱۹۴. در زمان جنگ جهانی دوم، منطقه دچار خشکسالی شد و ناچار دسته جمعی به مدینه و مکه مهاجرت کردند و در محله‌های جدید، در غرب مکه ساکن شدند؛ نسب حرب، ص ۱۹۸.

ص:۵۴

اجتماعی و دادگستری و پلیس و مرکز فروش تحت پوشش جمعیت تعاونی و مدارس دخترانه و پسرانه در سطح دبستان و راهنمایی وجود دارد.

هنوز ساعت یک ربع به هفت بود و درحالی‌که نسیم سرد آهسته‌ای می‌وزد، درجه سردی هوا به حدی بالا می‌رود که گویی ماشین نیاز به ضد یخ دارد.

## توصیف سرزمین جموم

جموم در آبگیر بسیار وسیعی که وادی مرالظهران در ناحیه شمال شرقی تا جنوب غربی آن امتداد دارد، واقع شده است و از سمت غرب بر آن مشرف است؛ به‌طوری که گویا کوه بلند و مرتفع سدر بر آن سایه افکنده است؛ اما از جانب شمالی کوه‌های کم ارتفاع و سرخ رنگی که مُوقِدات نامیده می‌شود(۱)، بر آن مشرف است. از ناحیه شمال شرقی، سنگلاخ نَهیمِه، که سیاه رنگ است و از شرق به سمت غرب ادامه دارد که مسیل مرالظهران در ناحیه جنوبی آن جمع می‌شود(۲)و از مقابل آن، از سوی جنوب سنگلاخ العُجَیْفَاء که محل طلوع خورشید در جموم است، عبور می‌کند. در قسمت انتهایی سنگلاخ العجیفاء، زمین پوشیده از شن‌های سرخ است که یک چاه خشک شده و بدون استفاده در آن وجود دارد.

---

۱- موقدات: جمع موقده است. مردم این نواحی می‌گویند خداوند این کوه‌ها را آتشین نمود تا هنگام هجرت پیامبر به مدینه، مانع از دسترسی کفار به او شود و این افسانه‌ای بیش نیست؛ معجم معالم الحجاز، ج۸

۲- جموم: از باب فعول، از ماده «جم» است. یاقوت آن را آبی بین قباء و مران در راه مکه می‌داند. پیامبر در سریه‌ای زید بن حارثه را به آنجا فرستاد. چشمه‌ای پر آب در مرالظهران است که در ۲۲ کیلومتری مکه قرار دارد و پایگاه اصلی حجاج بوده است. امروزه منطقه‌ای آباد و مسکونی است؛ معجم معالم الحجاز، ج۲، ص۱۷۷.

ص:۵۵

این اراضی متعلق به ملک حسین بن علی، رهبر انقلاب کبیر عربی بوده است (۱)و امروزه از آنجا شن و ماسه برای درست کردن آجر سرخ به مکه حمل می‌شود. در این ناحیه جنوبی، یعنی از العجیفاء کوه‌ها و دشت‌هایی وجود دارد که به آن

---

۱- انقلاب کبیر عربی: حرکت و نهضت اعراب جزیرهٔ العرب که از قبایل مختلف، در آن حضور داشته‌اند و به‌ویژه قبایل حرب و نخاوله و اشراف در هدایت و پیروزی آن نقش به‌سزایی داشته‌اند. این جنبش در برابر استبداد دولت عثمانی در طی سال‌های حاکمیت آن دولت به تدریج شکل گرفت و با وقوع جنگ جهانی اول و هم‌پیمانی شریف مکه، امیر حسین و افتتاح راه آهن دمشق به مدینه توسط عثمانی‌ها خشم اعراب را که از درآمد کاروان محروم شده و به قطار لعن و نفرین می‌کردند، برانگیخت. امیر حسین از فرصت استفاده کرد و با استفاده از حق علویان، ادعای خلافت بر اعراب را مطرح کرد. مقامات انگلیس به نمایندگی سِر هنری مک ماهون، مأمور عالی قاهره و معاون وی کوشیدند تا حسین را برای قطع رابطه نهایی با دولت عثمانی آماده کنند. در سال ۱۹۱۶م، حسین و پسرش عبدالله، موفق شدند مکه و طائف را علیه ترک‌ها بشورانند. در بمباران کاخ شریف در مکه، پرده کعبه نیز سوخت و مردم تصور کردند، ترکان، به عمد، پرده کعبه را آتش زده‌اند. آنها شورش کردند و همه سربازان ترک را کشتند. در ششم مارس ۱۹۲۴م شریف حسین خود را در حجاز، خلیفه مسلمانان خواند. وی پرده از آرزوهای خود برداشته بود و نشان داد که آرزو دارد که پادشاه همه اعراب خوانده شود و در پی یکپارچه کردن اعراب و اسلام است. این به انگلیس‌ها فهماند که هنگام دست برداشتن از حمایت حسین فرارسیده است. انگلیسی‌ها خواهان آن بودند که دولت‌های عربی را کوچک و دشمن با یکدیگر نگه دارند و نفوذ خود را به همه جای جهان اسلام بگسترانند. با چراغ سبز انگلستان کمیته خلافت اسلامی هندوستان برای ابن‌سعود نامه‌ای نوشت و به وی پیشنهاد کرد که شاه حسین را از حجاز براند. وهابی‌ها به دولت اعلان جنگ دادند و در ژوئن ۱۹۲۴م ابن‌سعود برای مسلمانان جهان پیام فرستاد. انگلیس از حمایت شریف حسین دست برداشت و فرانسه از وهابی‌ها حمایت کرد. سال ۱۹۲۷م در همایش اسلامی در مکه، نمایندگان کشورهای عرب، عبد العزیز بن سعود را به عنوان نگهبان عتبات مقدسه در مکه و مدینه پذیرفتند. او در سال ۱۹۳۰م تاج‌گذاری کرد و در سال ۱۳۴۴ه. ق، همه بقاع و مزارات مکه و مدینه و بقاع ائمه شیعه در بقیع را ویران کرد؛ حرمین شریفین، قره‌چانلو، ص۶۸. از آن پس شیعه چون گذشته نتوانست در زادگاه خود، از موقعیت سیاسی به وجود آمده، استفاده کند و ثمرات پیروزی شیعه، نصیب آل سعود شد. در حادثه «شهرین» ۳ شوال ۱۳۲۹ه. ق بنی‌علی از قبایل حرب موفق شدند، قوای عثمانی را در مدینه شکست دهند. «حادثه شهرین منجر به پیروزی شیعیان در مدینه شد، و به دنبال آن در طی حکومت ملک حسین‌بن علی، فضای خوبی برای شیعه ایجاد شد؛ اما با غلبه «الاخوان» از آل سعود بر حرمین شریفین، دولت شریف به پایان رسید و با استیلای آل‌سعود بر حجاز، آنان مرتکب جنایات وحشیانه‌ای شدند و شیعه را در حجاز قلع و قمع کردند. ابن سعود در سال ۱۳۴۴ه. ق وارد مکه شد و در هشتم شوال این سال، قبور و ضرایح مقدس را با خاک یکسان کرد و شیعه آن روز را روز «حزن مشهود» نامید. «لمن ابقیت و کاف الدموع اما تبکیک فاجعهٔ البقیع» ، تاریخ الشیعه، مظفر، صص۱۱۸-۱۲۰.

ص:۵۶

الهضـاب می گوینـد که بخشـی از اللّحیـانیه است و به نـام هضـاب لحیـان مشـخص می‌شود. اما در جنوب جموم در امتـداد کوه‌های لحیـانیه، یک سلسـله کوه کم‌ارتفاع قرار دارد که به‌دنبال آن، وادی مرّالظهران است که از سـمت جنوب غربی، انتهای آن مشـخص نیست. این سـرزمین رو به آبادانی و پیشـرفت دارد و با توجه به نزدیکی آن به مکه، شـهرداری مکه، اقـدام به اسـکان مردم در آنجا نموده است تا زمینه ایجاد شهری که از تراکم جمعیتی مکه بکاهد، فراهم شود؛ اما مردم استقبال چندانی از این طرح نکرده‌اند.

## جغرافیای مرالظهران

وادی مرالظهران یکی از وادی‌های پرآب و حاصـلخیز و با برکت حجاز است. گفته شده که سـیصد چشمه در آن جاری بوده است؛ زیرا من تنهـا ۳۶ چشـمه را در آنجـا مشاهـده کردم و امروزه تنها پانزده چشـمه آن جاری است. در معجم معالم الحجاز گزارشـی از خشک شـدن چشـمه‌هایی که از کوه شـرقی کوه الهَدَاة طائف آغاز می‌شود، آورده‌ام. این آبگیر همه آب‌های هداة را در جایی که دو وادی نخله به هم می‌رسند، در خود جمع می‌کند که بعد از أضم، از بزرگ‌ترین آبگیرهای وادی است.

نخله اول از غرب طائف تا مسافت یازده کیلومتر کشـیده شـده که وادی الغـدیرین نامیـده می‌شود. و بعـد وادی المحرم و بعد قَرن و بعد السـیل الکبیر و بعد وادی یَعْج و بعد وادی حُراض و بعد وادی النیمون یا المضـیق قرار دارد. همه این وادی‌ها بخش‌هایی از نخلهٔ الشامیه است. بعـد در جایی با نخله الیمانیه برخورد می کنـد که وادی الزباره نامیـده می‌شود و به دنبال آن، وادی الریان و بعـد وادی القشاشیه و بعد وادی فاطمه است که در بالای جموم تا حَدَّاء امتداد دارد. سپس به ناحیه ساحلی در ۲۵ کیلومتری جُدَّه می‌رسد.

اما النخلهٔ الیمانیه که همه آب‌های کوه هـداهٔ طائف را در خود جمع می کنـد و جایی که محل تجمع آب‌های الهداهٔ می‌باشد، وادی الاغراف نام دارد. پس از آن،

ص:۵۷

وادی تضاع یا الشَرقَهٔ است و بعد الکفوء است که از بزرگ‌ترین آبگیرهای آن است.

اما در ابتدای نخلهٔ الیمانیه، البوباهٔ است که در نزدیکی غربُ السَیل الکبیر واقع شده و امروزه به نام البُهَیْتهٔ شناخته می‌شود؛ زیرا زمین آن ناهموار و پرپیچ و خم است؛ به‌طوری که انسان در آنجا دچار سردرگمی می‌شود.

## الاَصَافِر

مسیر حرکت، درست از ناحیه شمالی، از الجموم یا از مرالظهران گذشته و به بیابانی یکدست و هموار، با سنگریزه‌هایی که رنگ آنها به سرخی می‌زند، وارد می‌شود.(۱)سپس از میان کوه‌های کم‌ارتفاعی عبور می‌کند که موقدات نامیده می‌شود و در کتاب‌های متقدمین، با نام الاصافر از آنها یاد شده است، که با اَصَافِر هَرْشِی فرق می‌کند و همین‌طور با اصافر وادی الصفراء. در میان این کوه‌های کم‌ارتفاع، دره‌هایی کوچک به وجود آمده که به آنها الغزاری گفته می‌شود. مفرد این کلمه، غزیه است. الغُزِّیّه به معنای الملعقه می‌باشد و مناسبتی در این نام‌گذاری بین این دو لغت وجود ندارد. جبال موقدات در ادبیات حجازی چهره‌ای افسانه‌ای و اسطوره‌ای دارد و گفته می‌شود هنگامی که کفار، پیامبر (ص) را تعقیب می‌کردند، پیامبر (ص) وقتی وارد این کوه‌ها شد، خداوند آتش را بر کفار برافروخت و آنها نتوانستند به پیامبر دست یابند. (این داستان اساس تاریخی ندارد) .

## دشت وسیع الهَدَهٔ

هنوز از الاصافر - که امروز به موقدات معروف است و چندان هم وسیع نیست - خارج نشده بودم که به سراشیبی دشت الدُعَیثَه سرازیر شدم. سرزمینی پهناور در برابر دیدگانم ظاهر شد که پهنای آن به چشم نمی‌آمد. این همان دشت

---

۱- اصافر: گردنه‌هایی است که پیامبر هنگام حرکت به سوی بدر، از آنها عبور کرده است. در حدیثی از پیامبر خطاب به عمرو بن امیه ضمری نام آن آمده است؛ معجم البلدان، ج۱، ص۱۰۸.

ص:۵۸

پهناور الهدة(۱)می‌باشد که تا عسفان در فاصله ۵۵ کیلومتری گسترده شده است. از کوه‌های الخشاش که در غرب این دشت به چشم می‌خورد، تا سنگلاخ الرزن که در شرق می‌باشد، در مسافتی به طول چهل کیلومتر، سنگلاخی به جز سنگلاخ ضَجْنان(۲)وجود ندارد و به شکل لبه خطکشی به نظر می‌رسد که از شرق به غرب امتداد پیدا کرده است و جاده از سمت غربی آن عبور می‌کند(۳)و دشت الهَدَة آن را در بر گرفته است. از مسیر سنگلاخ‌هایی که بین دو دره بزرگ الهَدَة، یعنی الشامیه و القعره جدا شده، کوه‌ها و سنگلاخ‌ها از هر سو این دشت را احاطه کرده‌اند؛ به‌طوری که مانند بوستانی (روضه) در میان آنها قرار گرفته است. در پشت سر من در سمت چپ، کوه سِدْر است که بر الجموم سایه افکنده و به دنبال آن، در سمت غرب، کوه مُکَسِّر و ضاف، به‌دنبال هم قرار دارند و بین این دو کوه، دره الکریمی (ثنیة المرار) قرار دارد.

این کوه‌های سه گانه به‌صورت سلسله‌ای از شرق به غرب کشیده شده که از الجموم آغاز شده و به مکنعة در دشت جده در سمت شرق می‌رسد. در ناحیه شمال با آن برخورد می‌کند و با هم ضلع‌های یک مثلث قائم‌الزاویه را شکل می‌دهند. در نقطه اتصال این دو کوه، سلسله‌کوه دیگری به نام الخَشَاش قرار دارد که به سمت شمال امتداد یافته است و به سمت شمال شرقی جده مشرف است. عمران بلندی‌ها و دامنه‌های غربی این کوه، بخشی از برنامه عمران و بازسازی

---

۱- الهداة: این وادی موازی وادی مر الظهران و دارای باغ‌های موز، سبزیجات و حناء است. درختان آن از نوع حمضیات است و نوعی بادمجان در آنجا می‌روید که به آن هَیدَوی می‌گویند و در مکه با گوشت از آن دلمه درست می‌کنند. پنج چشمه آب در آنجا جاری است؛ معجم معالم الحجاز، ج۹، ص۱۶۷.

۲- محل برخورد حضرت علی ع با هشت سوار نقاب‌دار، هنگام هجرت به همراه فواطم.

۳- ضجنان: کوه کوچکی در برید مکه. در پایین آن مسجدی است که پیامبر در آن نماز خوانده است و تا مکه ۲۵ فرسخ فاصله دارد. در حدیث اسراء نام آن آمده است؛ معجم البلدان، ج۳، ص۴۵۳. در حدیث هجرت حضرت علی ع آمده است که آن حضرت در ضجنان با هشت سوار نقاب‌دار برخورد کرد و با آنها جنگید. . . الفصول المهمه، ص۳۵؛ امالی شیخ طوسی، ج۲، ص ۸۳؛ اعلام الوری، ص۶۴؛ در روض‌المعطار، در حدیث اسراء نام آن آمده است.

ص:۵۹

جده است. قللی از کوه‌های این سلسله جبال از این نقطه به خوبی پیداست که عبارتند از کوه قَنْط و کوه القِمی و کوه ابِی‌الرَیحَان و وادی الصُیغُوّ که خاک آن حاصلخیز و کم‌آب است و به موازات این سلسله جبال، آن را از راهی که به سمت مدینه می‌رود، جدا می‌سازد و مناسب برای کشت هندوانه و ارزن است. اما از سمت شرق، این دشت را سنگلاخ‌هایی احاطه کرده است که عبارتند از: الرِزَن، و المُشْهِل. وادی الهده که یک وادی پربرکت و پرآب با چاه‌های آب و چشمه‌های فراوان است، بین آن دو قرار دارد که از سنگلاخ الروقه در سمت جنوبی سنگلاخ بزرگ الحجاز امتداد می‌یابد و تقریباً بیشتر فضای دشت الهَدَاة را فرا می‌گیرد. اگر در این وادی و در بیشتر وادی‌های حجاز، سدّی احداث شود، آن منطقه تغییرات چشم‌گیری خواهد کرد. این وادی در ناحیه غرب با سنگلاخ المسهل و سنگلاخ غَرب همجوار است و مرز این دشت در ناحیه شمال است.

بدین ترتیب حلقه کوهستانی گرداگرد این دشت پهناور، کامل می‌شود. دشتی که مساحت زمین‌های قابل کشت آن چهارصد کیلومترمربع، یعنی ۲۰٪ درصد از کل مساحت این دشت می‌باشد و در آن وادی‌های بزرگ و کوچکی گسترده شده است که اگر در آنها سدهایی ساخته شود، امکان کشت سرزمینی به مساحت هشتاد کیلومتر مربع، به روش آبیاری دائمی از طریق چاه، امکان‌پذیر می‌گردد. این مساحت گنجایش حدود صد هزار نفر جمعیت را دارد. فایده این کار وقتی معلوم می‌شود که بدانیم تعداد ساکنان کنونی این محل، تنها پانصد نفر است.

## وضعیت آب و هوا

هنگامی که از دامنه‌های موقدات بالا می‌رفتم، پهنه آسمان را ابرهای تیره و باران‌زا و متراکمی در بر گرفت؛ از آن نوع ابرهایی که اگر همراه با باد باشند، بارانی به دنبال نخواهند داشت و اگر از این حد بالاتر نرسند، تنها نم‌نم بارانی از آنها باریدن می‌گیرد و به‌دنبال آن، هوا دل‌پذیر شده و نسیمی ملایم و روح‌بخش

ص:۶۰

وزیدن می گیرد. اما هنگامی که بادهای تند باران‌زا آنها را در هم و متراکم می‌سازد، از میان ابرها درخشش برقی به چشم می‌خورد و سپس آسمان به طور مهیبی می‌غرد. در این زمان وادی‌ها بسیار خطرناك و مهیب هستند. چه بسیار قافله‌هایی که سیل همه آنها را با خود برده است و چه بسیار مردمی که در آنجا می‌زیسته‌اند و سیل اثری از آنها روی زمین باقی نگذاشته است.

## وادی مَدْسُوس

از دشت الهدۀ خارج شدم و از پل مدسوس عبور کردم، درحالی‌که وادی کوچك مدسوس که در سمت راست سنگلاخ الرزن گسترده شده را در پیش رو داشتم. وادی مدسوس در سفرنامه‌های تاریخی با نام مسْدُوس ثبت شده است. این پل در فاصله ۴۴ کیلومتری از مکه قرار دارد. در زمین‌های دو طرف پل، کشتزارهای هندوانه به چشم می‌خورد که آثار خشکسالی در آن آشکار است. می توان گفت که امسال یکی از سال‌های کم‌آبی و خشکسالی در حجاز است.

تنها بعد از ماه رمضان، منطقه شاهد بارندگی‌های پراکنده و اندکی بود و این زراعت اندك نیز به دنبال آن بارندگی‌ها پدید آمده است. به مسافت یك کیلومتر بعد از پل، تابلو هدی الشام قرار دارد که بعد از آن، جاده به سمت راست منحرف می‌شود. این نام‌گذاری به سبب مشهور شدن الهداه به هداة الطائف است که در حجاز، الهداه به همین نام معروف است. بعد از احداث جاده کَرَا و رفت و آمد مردم از آنجا به هداةطائف، به سبب آب و هوای لطیفش، این مسیر به هدی‌الشام نام‌گذاری شد. راهی خاکی است که هیچ‌گونه اصلاح و تعمیراتی در آن صورت نگرفته و از این نقطه الهداه نزدیك ۱۵ کیومتر راه است. در اینجا چهل چشمه و تعدادی چاه زراعتی وجود دارد. ساکنان این ناحیه، جماعتی از اشراف ذوی عمر و شیوخ از طایفه الانصار و نیز از مُعبَّد می‌باشند که در اینجا ساکن شده‌اند. اما ساکنان منطقۀ بین مرالظهران تا عسفان، در دو طرف جاده از قبیله

ص:۶۱

بشر، از بنی‌عمر و طایفه‌ای از حرب هستند. از این رو شاعر ایشان در اشعاری که به محبوبه خود نسبت داده، حدود این سرزمین را مشخص کرده است. از مدسوس جاده مستقیم به طرف صمود (القعره) به سمت شمال جدا می‌شود. زمین خشک و سوزانی است که آثار خشکسالی در آن هویداست. هوا دائماً کمی تا قسمتی ابری بود و به سبب وزش بادهای شمالی رو به سردی داشت.

برای استفاده هر چه بیشتر از وقت و باتوجه به خلوت و هموار بودن جاده، بر سرعت اتومبیل خود افزودم.

### چاه محسنیه

در ۵۴ کیلومتری مکه در سمت چپ، شخصی را دیدم که از چاه محسنیه آب می‌کشد. تنها چاه در این بیابان خشک به دست شریف محسن بن حسن بن ابی‌نمی‌امیر مکه در سال ۳۴ - ۱۰۳۷ه. ق حفر شده است. او کسی است که به انجام کارهای خیر معروف بود. از او کارهای خیر دیگری در مسیر کاروان حج، باقی مانده است.(۱)

سپس جاده به انتهای سنگلاخ المُحْسِنِيّه رسید که این نام در اینجا به سنگلاخ ضجنان اطلاق می‌شود و آن را به چاه مذکور منسوب می‌کنند. اندکی بعد جاده به سمت چپ، یعنی به شمال غربی منحرف شد. به سمت راست جاده، کراع الغَمِیم گفته می‌شود و این اسم درست‌تر به نظر می‌رسد؛ زیرا الغمیم، ابتدای برجسته سنگلاخ منحنان است که رمل (سائب) آن را پوشانیده است و چشمگیر و مشخص است.(۲)اما اگر منظور از واژه الاکارع بلندی کوه‌ها باشد، این معنا در

---

۱- شریف حسن محسنیه: چاهی است منسوب به محسن، در زمانی که تا فاصله شصت کیلومتری مکه چاه و آبی نبوده است. در این منطقه صد حاجی بر اثر تشنگی هلاک شدند؛ بدین سبب او اقدام به حفر این چاه کرد. وی در سال ۱۳۰۴ والی مکه بوده است؛ معجم معالم الحجاز، ص۴۲.

۲- کراع الغمیم: در حدیث نام آن آمده است. مجمع بن حارثه روایت کرده که رسول خدا را دیدیم که در کراع الغمیم سوره «انا فتحنا. . .» می‌خواند. امروزه به آن، برقاء الغمیم می گویند.

ص:۶۲

حجاز، خارج از حد و حصر است. بَرقَاء الغَمِیم در شانزده کیلومتری جنوب شرقی عسفان است.(۱)

### شامیه ابن حمادی

به‌دنبال کراع الغمیم، جاده الشامیه در سمت راست و در جهت شمال وجود دارد، که به سبب مشخص شدن از شامیه نخله، به شامیه ابن حمادی نامیده می‌شود. ابن حمادی همان محمد بن حمادی البشری، شیخ قبیله بشر است که در این سرزمین به‌سرمی‌برند. مردی است کریم و سخاوتمند که در سرتاسر حجاز به بزرگواری و کرم مشهور است. این دو راهی در شصت و چهار کیلومتری مکه است و شانزده کیلومتر از عسفان فاصله دارد. یک جاده خاکی است که به شامیه نخله که در آن، مزارع و دهکده‌هایی وجود دارد، منتهی می‌شود و منطقه الرجیع، فاصله چندانی از آنجا ندارد و امروز الوطیه نامیده می‌شود. از داستان‌های رایج میان مردم آنجا این است که جای پای شتر پیامبر در آنجا است. در محلی به فاصله ده کیلومتری اینجا و در دل وادی الجابریه، آبگیری دائمی است که هیچ‌گاه آبش فروکش نمی‌کند. به فاصله کمی از این محل، انحراف جاده به سمت چپ زیاد شد، تا به جهت غرب امتداد پیدا می‌کند؛ به طوری که دشت الصغو در چپ و سنگلاخ غربی، در سمت راست آن قرار می‌گیرد.

### عسفان

اندکی پیش از اینکه به عسفان برسم، جاده کم‌کم به سمت راست متمایل شد و به طرف شمال امتداد یافت. زمینی سبز و حاصلخیز که در آن چادرهایی موئین از بادیه‌نشینان به چشم می‌خورد و نشان می‌داد که مدتی پیش، ابری از اینجا عبور کرده است. در بلندی وادی فَیدَة، مشرف بر عسفان (سرزمینی با گذشته

---

۱- الاکارع: مفرد آن «کراع» به معنای طرف هر چیز است و نوک کوه را هم گویند.

ص:۶۳

دورو دراز و آبادانی اندک، که در دو منزلی مکه و نه منزلی مدینه، بنا بر محاسبه کاروان‌ها که در گذشته معمول بوده است) قرار گرفتم. زمانی بسیار دراز بر این وادی گذشته است که امکان مشخص کردن آن وجود ندارد؛ به‌طوری که در قدمت این مکان مبالغه شده است؛ مانند قدمت راه انبیاء (درب الانبیاء) ، که در این سرزمین می‌باشد.

ساکنان آن در هنگام ظهور اسلام، از خزاعهٔ بوده‌اند(۱)و سپس قبیله حرب از حدود قرن ششم هجری آنجا را تصاحب کرده است. امروزه مرکز یک بخش است که تابعهٔ الجموم می‌باشد، و در آن یک مدرسه ابتدایی و یک مرکز پلیس وجود دارد. عسفان در حوضه وادی فیده قرار دارد و سنگلاخ‌ها از جهات متعدد آن را احاطه کرده‌اند. به فاصله اندکی از عسفان، از سمت غرب به جنوب، دو وادی فیده و الصغو به یکدیگر می‌پیوندند و وادی الغَولاَء را تشکیل می‌دهند که امتداد آن به ذهبان در ۵۵ کیلومتری شمال جده، در راه مدینه رسیده و بعد به ساحل دریا می‌پیوندد.(۲)

آب عسفان پاک و گواراست. چاه التَفْلَه که آب آن به خوشی و گوارایی

---

۱- خزاعه: قبیله‌ای از، اَزد و قحطانی هستند و در اطراف مکه منزل دارند. پیش از اسلام و پیش از قریش سرپرستی کعبه را داشته‌اند. با کنانه هم پیمان بودند و آشنا به اخبار اهل کتاب بوده‌اند و مناهٔ را می‌پرستیدند. کار آنها تجارت بوده است. خزاعه امروزه در وادی فاطمه پراکنده هستند که می‌گویند از همان خزاعه اقدمین هستند. سرزمین خزاعه از مکه آغاز و تا جنوب امتداد دارد و به شمال آن، به عسفان و به بخشی از امج و قدید فرع می‌رسد که مسافتی حدود سیصد کیلومتر را شامل می‌شود و بسیاری از اجزای آن وارد محدوده کنانه می‌شود؛ معجم قبایل العرب، ج۱، ص۳۴۰.

۲- جده: شهری آباد و بندری مهم در حجاز و نقطه مهم دیپلماسی عربستان سعودی که همه سفارتخانه‌ها و وزارت خارجه در آنجاست. گفته شده که بنای یزدگرد بن پرویز است و اول بار در زمان عثمان به صورت بندر در آمده و در قرن دهم دارای دیوار شده است؛ معجم معالم الحجاز، ج۲، ص۱۳۴. جده شهری در ساحل مکه است که اهالی ثروتمندی دارد. رباط و کاروان‌سرای ابی‌هریره، در آن معروف است. حضرت حوا در جدّه فرود آمد و قبر او در آنجا است؛ روض‌المعطار، ص۱۵۷.

ص:۶۴

مشهور است، در این سرزمین است(۱)و گفته می‌شود هنگامی که پیامبر همراه سپاه فتح وارد عسفان (۲)شد، آب دهان مبارک خویش را در این چاه انداخت و دعا کرد که خداوند به آن برکت دهد؛ زیرا که این چاه پر از مرض وبا و آلوده بود. سایر چاه‌های اطراف هم خشک شده بود و تنها این چاه آب آلوده داشت. از این رو هر کس از این چاه آب می‌نوشید، از بیماری در امان نبود. ازاین رو پیامبر خدا (ص) به آن چاه سلامتی و برکت داد. از آن پس، به ندرت آبی گواراتر و پاکیزه‌تر از آب این چاه یافت شده است. برخی از مردم هنگامی که از عسفان عبور می‌کنند، از آب این چاه همراه خود می‌برند و آن را به دوستان خود هدیه می‌کنند.

## وادی فیده

عموم مردم به طور کلی به آن وادی عسفان می‌گویند؛ مانند وادی بدر و وادی الجموم و موارد مشابه دیگر. در مقایسه با الهدهٔ و اَمَج، یکی از وادی‌های کوچک است که از شرق، از میان سنگلاخ‌های سیاه آغاز می‌شود. و کم وسعت و تنگ و باریک و بسیار کم‌آب است و تعدادی نخلستان در آن وجود دارد. از روی جاده می‌توان انتهای این وادی را دید. اگر در بالای این وادی سدی زده شود، امکان جمع‌آوری آب به اندازه بسیار زیادی وجود دارد. کارشناسان سفره‌های بسیار غنی آب زیرزمینی در بستر این وادی پیدا

---

۱- چاه التفله: چاهی است در عسفان. هنگامی که پیامبر وارد منطقه عسفان شد، آنجا دچار خشکسالی بود، اما به برکت حضور پیامبر پرآب شد و هرگز آب آن خشک نشده است و گوارایی آن مثال‌زدنی است؛ معجم معالم الحجاز، ج۲، ص ۳۶. مرآهٔ الحرمین در سفر حج ۱۳۲۴، از چاه التفله نام می‌برد و آب آن را بسیار گوارا توصیف می‌کند. ص ۱۴۰. با وجود همه فعالیت‌های وهابیان، وجود چنین اعتقادی در بین مردم حجاز که آب این چاه را متبرک می‌دانند و به عنوان بهترین هدیه به دوستان خود می‌دهند، نشان می‌دهد که ریشه اندیشه تبرک و توسل به اولیای خدا در بین این مردم باقی است؛ معجم قبایل العرب، ج۱، ص۳۴.

۲- در سال پنجم هجرت، پیامبر با بنی‌لحیان در عسفان جنگید.

ص:۶۵

کرده‌اند. البته این آب‌ها در عمقی قرار دارد که به آسانی امکان دسترسی اهالی منطقه به آن وجود ندارد.

احداث سدهای متعدد در این منطقه، یکی از واجب‌ترین کارها در راستای احیای بخش کشاورزی در این منطقه است. ویژگی وادی‌های تهامه در سیل‌های متعددی است که در وادی‌های آن جریان می‌یابد. گاهی اوقات در طول یک سال، متجاوز از بیست سیل بزرگ هم در آنها جریان پیدا کرده است که همه آب‌ها، بدون استفاده مفید به دریا ریخته است. سیلاب‌ها مقدار قابل توجهی از خاک حاصلخیز و قابل کشت وادی‌ها را با خود به دریا ریخته است. به دنبال این وضع، سال‌هاست که این وادی‌ها دچار بی‌آبی شده و چاه‌های آن خشکیده و زراعت در بیشتر وادی‌ها متوقف شده است. در هر دو حالت، این منطقه متحمل خسارت سنگینی می‌شود. در بسیاری موارد، دولت به اهالی آنجا در برابر خسارتی که از ناحیه سیل‌ها وارد می‌شود، کمک‌های مالی ارائه می‌کند. گاهی اوقات در مواقع خشکسالی، دولت ناچار می‌شود اهالی آنجا را از لحاظ مالی پشتیبانی کند و تنها با ایجاد سدهای متعدد می‌توان جلوی این خسارات را گرفت و آب، این ثروت گران‌قدر را که بیهوده و بی‌مصرف به هدر می‌رود را حفظ کرد. شگفت این است که برخی از اهالی منطقه، از سر جهل و نادانی، با طرح‌های سدسازی مخالفت می‌کنند و گمان می‌کنند که این سدها در نهایت باعث محروم شدن اراضی آنها از آب می‌شود؛ از این رو آنها بیشتر به زراعت دیم روی می‌آورند؛ چون زراعت دیم، گاهی سودهای سرشار برایشان دارد. سال‌های زیادی بعضی از اهالی منطقه، تا حدود ۶۰ هزار ریال از یک مزرعه کوچک هندوانه سود برده‌اند و این اتفاق نادری نیست. در موارد متعددی مردم اقدام به زراعت دیم نموده وسودهایی بیشتر از سود زراعت آبی کسب کرده‌اند.

ص:۶۶

## گردنه غزال

جاده از عسفان وارد گردنه‌ای می‌شود که بین سنگلاخ‌ها قرار دارد و در پنج کیلومتری شمال عسفان واقع‌شده و دروازه‌ای در حد فاصل حجاز به حساب می‌آید. راهی غیر از این، به جز راه ساحلی، وجود ندارد.

کُثیر عِزَّه ۱۳ قرن پیش در یک سفرنامه خیالی که آن را برای محبوبه‌اش تصویر نموده، از اینجا عبور کرده است و نام اینجا را در قصیده لامیه خودش آورده است. (۱)

من این قصیده را در مجله المنهل، در سال ۱۳۹۸ه. ق شرح کردم. اماکنی را که شاعر از آنها نام برده، مشخص و معرفی نمودم و اگر خدا بخواهد، در این سفرنامه هم به مناسبت از آن استفاده می کنم.

جاده از ثنیه غزال که بین دو سنگلاخ واقع شده، به سمت بالا ادامه یافت. سنگلاخ صُوَیک در راست و سنگلاخ مُوَقَّلِه در چپ قرار دارد. این گردنه بسیار باریک است و به‌وسیله انبوهی از رمل‌ها از دو سو، برای حمایت قافله‌هایی که در گذشته از راه الضفائر، از روی این گردنه رد می‌شده‌اند، احاطه شده است. از زمانی که این مسیر مسطح شده، بیشتر این تپه‌های رملی از بین رفته و این گردنه وسعت پیدا کرده است.

---

۱- کثیره عزه: کثیر که در این منطقه به دنیا آمده و در آن بالیده است، از همه نقاط، در زمان خود، با زبان شعر یاد کرده است. کثرت اشعار او در این زمینه و تنوع نام‌های اماکن در آن، از شعر او یک شعر جغرافیایی ساخته است. کثیر عزه در ۲۳ه. ق به دنیا آمد و در محل تولد خود به کار چوپانی مشغول بود. جوانی او معاصر با بزرگ‌ترین حوادث سیاسی حجاز بود. او را از محبان اهل بیت شمرده‌اند که دوست فرزدق و شیعه بوده است. امام باقر ع بر جنازه او نماز خواند و او را تشییع کرد. وی تحت تأثیر حادثه عاشورا اشعاری سرود و وارد امور سیاسی شد. او به حقوق سیاسی شیعه ایمان داشت. برخی از انقلاب سیاسی او به سوی مروانیان سخن گفته‌اند؛ چون او همه امرای مروانیان، به ویژه عبدالملک را بسیار مدح کرده است. بلندترین قصیده او در ۸۵ بیت و در مدح عبدالملک است. برخی این اشعار را دلیل تمایل سیاسی او به مروانیان دانسته‌اند و برخی آن را از روی خوف تقیه تلقی کرده‌اند. او عمر و ابوبکر را به عنوان غاصبان فدک یاد کرده و آنان را ظالم خوانده است. او در ۱۰۵ه. ق وفات کرد.

ص:۶۷

## وادی غُران

درحالی که بالای آن گردنه رسیده بودم، در برابر خود دشتی به وسعت دشت پیشین مشاهده کردم؛ اما این دشت حاصلخیزتر و پرآب‌تر و آبادتر از آن دشت بود. این همان وادی حاصلخیز غران است که از سمت شمال با وادی خُلَیص که حاصلخیزتر از آن است، متصل می‌باشد. نخلستان‌هایی که در میان انبوه درختان در این وادی‌های سرسبز و پرآب پراکنده شده‌اند، به چشم می‌خورد. درختان گوناگونی از انواع السَیلم المَرخ والسَیمَر و انواع دیگر، جنگل‌هایی را به وجود آورده‌اند که انسان ناآشنا در بین آنها گم می‌شود. وادی غران از سمت راست که مشرف بر این گردنه است، شروع شده و بعد از فاصله‌ای کم، به سمت شمال گسترده شده است و اکنون به الکَدید و نیز به سبب فراوانی درخت العَصلاَء در آن، که نوعی از الحِمض است، به الحِمض معروف است.

این وادی سپس به دشت پهناور و حاصلخیز و پر آب خلیص می‌رسد که نامیدن آن به اَمَج اشتباه است و برخی می‌پندارند از امتزاج خلیص و امج یک وادی به‌وجود آمده است.

غران در عرف جغرافیایی، علی‌رغم گستردگی، یکی از مراکز پشتیبانی اَمَج شمرده می‌شود. غران از بخش جنوبی سنگلاخ بزرگ الحجاز امتداد می‌یابد که آن را رِهَاط می‌نامند. یک وادی حاصلخیز با چشمه‌های جاری و چاه‌های زراعتی پر آب است. ساکنان آن از اروقه، از قبیله عتیبه و مُعبّد، از قبایل حرب می‌باشند. از جایی که وادی به سوی البرزه (منطقه معروف زراعی) می‌رسد، تا نواحی اَمَج، غران نامیده می‌شود. در غران جنگ بین پیامبر خدا (ص) با بنی‌لحیان رخ داده است.

### منظره عمومی وادی از فراز گردنه غزال

از سمت راست، سنگلاخ صویک با درخششی همچون تیغه شمشیر، در بالای وادی غران و در تنگه‌ای بین کوه‌هایی که در محل طلوع خورشید برآمده، گسترده

ص:۶۸

شـده است. در این تنگه، سـرزمین زراعی اُم‌الجِرم واقع شـده است که در آن چشـمه‌ای همراه بـا چاه‌هـای آب و مزارع فراوان وجود دارد که این سـرزمین را آبیاری می‌کند. ساکنان آن، از بزرگان و شیوخ معروفی منسوب به انصار هستند که در گوشه و کنار حجاز به‌سر می‌برند. از ناحیه شمال، الحمراء مشرف به غران است؛ کوه صخره‌ای سرخ‌رنگی که در مقابل سیل‌های وادی عقب‌نشینی کرده است.

اینجا آغاز سـرزمین معبد، متعلق به بنی‌عمرو، از قبیله حرب است که از سمت شرق، از ناحیه غران تا رهاط گسترده شده و از جنوب تا مَدْرکَهَ امتداد دارد؛ یعنی تا ابتدای وادی الهَدَهْ که درباره آن قبلًا سـخن گفتیم. سرزمین الروقه، متعلق به قبیله عتیبه، از بستر مسیل غران بالا آغاز می‌شود و به‌دنبال الحمراء از ناحیه شمال، دامنه‌های پست کوهی به نام الهضاب که دو قبیله معبد و بلادیه - یعنی قوم صاحب این سـفرنامه - در آن سـهیم هسـتند، قرار دارد. پس از این بلنـدی، راه طولانی وادی ابی حلیفاء است که به‌صورت جاده‌ای مسـتقیم بین دشت‌ها، کشـیده شده است. سپس کوه‌های بلادیه که مشرف بر خلیص هستند، از شرق هویدا می‌شود که بین خلیص و قریه آباد الخوار در وادی اَمَج فاصـله شده است. اگر هوا صاف باشد، می‌توانی شَمَنْصِیر، این نشانه اسـتوار و سـربلند را در فراخنای ابی‌حلیفاء مشاهده کنی که اکنون به کوه سلیم معروف است و در فاصله چهل کیلومتری شمال شرقی این بلندی قرار دارد.

اما از ناحیه شـمال، سـنگلاخ الخُلَیصـیَه، منسوب به خلیص به شکل مستطیلی از شرق به غرب گسترده شده است. این سنگلاخ دشت غران را از شـمال احـاطه کرده است؛ به‌طـوری که هیـچ راه عبـوری از آن وجـود نـدارد. وضـع کوه‌هـایی که در بین وادیه به چشـم می‌خورد، نیز به همین شـکل است. فاصـله سنگلاخ از اینجا ۲۵ کیلومتر است. هنگـامی که به سـمت چپ خویش می‌نگری، می‌بینی که سـنگلاخ‌ها به طرف شـمال غربی کشـیده شـده است. حره نِقْری که عمیر ابن الجعـد القهدی درباره روز حشاش از آن یاد کرده است و بعد سنگلاخ عویجاء (مصغر عوجاء)

ص:۶۹

قرار دارد. سنگلاخی است که بعد از طی هشت کیلومتر به بلندی‌های آن می‌رسی. سپس به سمت غرب گسترش پیدا کرده و در ساحل دریای سرخ، بین دو کوه الاَخْل و جُمَدان محدود می‌شود. دو کوه جمدان را پس از دوازده کیلومتر در سمت چپ جاده دیده می‌شود؛ درحالی‌که پیش از آن دو کوه، سنگلاخ کوچک سویداء را پشت سر گذارده‌ای. در سویداء خاک سفید وجود دارد؛ همان ماده‌ای که از آن گچ استخراج می‌کنند.

به این ترتیب حدود دشتی را که از شمال تا جنوب به طول ۲۵ کیلومتر و از شرق از کوه‌های البلادیه تا غرب، یعنی تا کوه‌های جمدان در حدود بیست کیلومتر گسترده شده را توصیف کردیم. سراسر این دشت مستعد کشاورزوی است و در بیشتر نقاط آن آب وجود دارد؛ اما به دلایل مختلفی از این مساحت پانصد کیلومتری، تنها ۲۵٪ آن کشت شده که اهم این دلایل عبارتند از:

۱. در وادی خلیص و همین‌طور غران که بخش اصلی این دشت را شکل می‌دهند، در بعضی سال‌ها چند بار سیل جاری می‌شود که باعث تخریب اراضی شده و چنان کم‌آبی به وجود می‌آید که در بسیاری جاها حتی یک دلو آب پیدا نمی‌شود. امسال هم چشمه‌ها خشکیده و آب چاه‌ها فروکش نموده و دستگاه‌های حفر چاه از کار افتاده است و تنها صاحبان مزارع بزرگ، قدرت حفر چاه‌های عمیق را دارند.

۲. بسیاری از مالکان این منطقه به سبب تنگدستی، قدرت اینکه مزارع خود را به مزارع دائمی تبدیل کنند، ندارند. از این رو بیشتر آنها مزارع خود را به مردم جده و مکه فروخته و آنها هم این مزارع را به باغ‌های میوه تبدیل کرده‌اند. اما زمین‌هایی را که نفروخته‌اند، به صورت زمین‌های بایر درآمده است.

۳. از سوی سازمان‌های مسئول و مؤسسات کشاورزی، توجهی به وضع کشاورزی منطقه نمی‌شود و هیچ‌گونه راهنمایی از سوی آنها وجود ندارد. آفات گیاهی، در مراحل مختلف کشت و برداشت، به محصولات کشاورزی آسیب وارد می‌کند.

ص:۷۰

۴. بعد از جنگ جهانی دوم، موج بزرگی از مهاجرت به شهرها که خدمات شهری و تأسیسات رفاهی مانند آب، برق، مخابرات، پست و. . . در حد چشم‌گیری در آنها رو به افزایش بود، به‌وجود آمد و به‌دنبال آن عده بسیاری از مردم این مناطق، به شهرها مهاجرت کرده در نتیجه زمین‌ها خشکیده و به صورت بیابان درآمد.(۱)

در وادی خلیص (اَمَج) در هنگام خشک‌سالی، بیش از بیست بار سیل جاری می‌شود که زمین را شکافته و خاک‌های سرشار از مواد غذایی و مناسب برای کشاورزی را با خود به دریا می‌ریزد و زمینی سخت و ناهموار بر جای می‌گذارد. اهالی منطقه از مقامات مسئول درخواست کمک کرده‌اند و قرار شده است تا هیئتی به‌عنوان مأمور حفظ محیط زیست به طور دائم به این منطقه سرکشی کنند. کار این گروه همواره باید پرداخت کمک مالی بلاعوض به مردم در ازای این خسارت‌های ناشی از سیل باشد! این هیئت‌ها به دلیل دانش اندک راهی بهتر برای رفع این مشکل پیدا نمی‌کنند و دوراندیشی لازم را برای علاج این مشکل در آینده ندارند تا علل این حوادث زیان‌بار را مورد بررسی قرار دهند. تنها علاج دائمی این مشکل که من بارها اعلام کرده‌ام، احداث سد می‌باشد. باید برای این وادی‌های با شیب تند، سدهایی احداث کرد. از مردم اینجا شنیدم که قرار است سد وادی خلیص را احداث کنند. اگر این خبر درست باشد، چهره منطقه دگرگون خواهد شد.

### مشاهده عوارض منطقه از فراز بلندی

این مطالب را در حالی می‌نویسم که در بالای بلندی عسفان (غزال) ایستاده‌ام و در سمت شرق من در آن طرف مرزهایی که این دشت را احاطه کرده است،

---

۱- مهاجرت: بعد از جنگ جهانی دوم و به هم خوردن نظام‌های سیاسی در منطقه خاورمیانه و جزیرةالعرب و مطرح شدن حاکمیت مرکزی در حجاز و ورود صنعت و ماشین، سیل مهاجرت به شهرها آغاز شد که نویسنده چند مورد را گزارش کرده است.

ص:۷۱

کوه صفد که گاهی آن را کوه معبد می‌نامند، به چشم می‌خورد که کوهی مستطیل شکل و خاکستری رنگی است که از جنوب غربی (نزدیک به غران) تا شمال شرق و تا حد زیادی به سمت وادی نبط کشیده شده است. در فاصله دوری در پشت این کوه که بر بالای آن شکستگی‌هایی هست، کوه شمنصیر یا کوه سلیم که ذکر آن گذشت را می‌بینم. این کوه از مهم‌ترین کوه‌ها از حیث منابع آبی است. در شمال شرقی، سلسله کوه‌هایی را می‌بینیم که از شرق به غرب مانند دندانه‌هایی ردیف شده‌اند. یکی از آنها کوه عِمدَان است که سه قله در پیکر یک کوه است و سیلاب آن به سایه در اول امج می‌ریزد. سپس کوه اباالنَغَر در سمت غرب و در ادامه عمدان قرار دارد که کوهی است با قله تیز و سیلاب آن در وادی مِسر در ابتدای الخریق (همان که در قدیم وادی الاخرم نامیده می‌شد) می‌ریزد که در سفر خود به زودی به آن می‌رسیم.

بعد از آن، کوه القنعاء است با قله‌ای گرد که سیلاب آن در مسیر شمالی که محل ذخیره آب این وادی است، می‌ریزد.

در ناحیه شمال، درست مقابل جایی که ایستاده‌ام، قله کوهی در آن سوی سنگلاخ الخلیصیه به چشم می‌خورد که گویی در وسط این سنگلاخ کاشته شده است. فاصله کوه از محلی که من ایستاده‌ام، تقریباً شصت کیلومتر است. نام این کوه، الوَشَحاء است که در کنار وادی قدید و در سمت جنوبی آن قرار دارد و به‌زودی از آن عبور خواهیم کرد، ان شاء الله.

### محل جدا شدن راه‌ها

از این محل که در آن توقف کرده‌ام، جاده به سه شعبه تقسیم می‌شود:

۱. راهی که به سمت راست می‌رود و آسفالت نیست. این جاده، راه مواصلاتی بین المهد (مهد الذهب) و جده، در گذشته (که از معدن طلای آن، معروف به معدن طلای بنی‌سلیم طلا استخراج می‌شده) بوده است. اما اکنون

ص:۷۲

به‌صورت مسیری برای ساکنان قریه‌هایی که در بالای غران هستند، درآمده است؛ مثل قریه المعارج و البرزه و رهاط.

۲. راهی که به سمت شمال می‌رود و جاده‌ای خاکی است که اداره راه گاهی آن را هموار می‌کند. این جاده وادی سایه و نواحی اطراف دشت بنی‌سلیم است. در اینجا دانستم از این جاده راهی جدا شده و به سنگلاخ ذره در سایه می‌رود و می‌شود دید که این راه در وادی غران از بین نخل‌ها و دهکده‌ها عبور می‌کند. هنگامی که این جاده از غران خارج می‌شود، راهی از آن جدا می‌شود که به اول خلیص واقع در شمال اینجا می‌رسد.

۳. راه سوم که به سمت چپ و به سوی غرب می‌رود، همان جاده پرشکوه و بزرگ، یعنی راه انبیاء و مسیر مهاجرت حضرت (ص) است؛ راهی که به مدینه منوره می‌رسد. راهی است که به خوبی هموار شده و شوسه است.

## شروع حرکت

ساعت ۸ صبح است و عقربه کیلومتر شمار اتومبیل ۸۵ کیلومتری مکه را نشان می‌دهد. هوا ابری است و نم‌نم باران بر شیشه اتومبیل نشسته است. بادهای آرام ابرها را حرکت می‌دهند و پهنه آسمان گاهی در امواج این ابرها که بادهای شمالی آنها را به حرکت درمی‌آورد، تیره می‌شود.

اتومبیل روی جاده آسفالت حرکت می‌کند؛ درحالی‌که من سراسر سرزمینی را که در اطراف جاده، در چشم‌انداز سی کیلومتری قریه مقابل قرار دارد را وصف نمودم.

از کنار تپه مرتفعی به نام صَیِمَدالغربی که دوازده کیلومتر تا عسفان فاصله دارد، گذشتم که جاده، آن را به شکل خاصی تقسیم کرده بود. حدود دو کیلومتر بعد، به کنار الحمض (در گذشته الکدید نامیده می‌شد) رسیدم. این همان جایی است که در روایات و اقوال وارده درباره الکدید، نام آن آمده و گفته شده که

ص:۷۳

پیامبرخدا (ص)(۱)وقتی به الکدید رسید، افطار نمود و مردم هم پس از ایشان افطار کردند.

روایت شده که در الکدید چشمه‌ای جاری است؛ اما امروز هیچ اثری از حیات در آن به چشم نمی‌خورد. در الکدید جنگی میان بنی‌سلیم و بنی‌حَراس از کنانه رخ داده است.

در الکدید ربیعهٔ بن مکدم ملقب به حامی الظعینه، شجاع و دلاور قبیله بنی‌فراس بن غنم کشته شد. همه مردان این قبیله از دلاوران هستند. حضرت علی (ع) درباره شجاعت بنی‌فراس در روز صفین به سپاهیانش می‌فرماید: به خدا قسم دوست داشتم به جای شما کوفیان هزار نفر مثل دلاوران بنی‌فراس بن‌غنم می‌داشتم.(۲)

سپاهیان حضرت علی (ع) در آن روز متشکل از ده هزار جنگجو بود و ارقام بیشتر از این هم ذکر کرده‌اند.

از جانب الکدید، در سمت چپ من در حاشیه جاده سنگلاخ کراع قرار دارد. خاک سفیدی دارد که به آن النُّعُر می‌گویند و ویژگی خاصی در راهنمایی مسافران دارد. النعر چنان‌که گفتم، نوعی خاک است که با آن گچ درست می‌کنند.

## جُمدان و الدَّف

نزدیک کوه جُمدَان و الدَّف و در یک کیلومتری النعر یکی از اهالی، محلی را برای صرف چای و غذا و استراحت و ایستگاه پمپ بنزین در این سرزمین خشک و بی‌آب و علف برپا کرده است. این محل را زمینی خشک و سفید رنگ فرا گرفته بود که از سمت شرق به طرف الحمض، به‌صورت شیب‌دار گسترده شده و به دلیل نزدیک بودن آن به الدف (دف جمدان) نام آن را غذاخوری الدف گذاشته بودند و الدف قدیمی در چهار کیلومتری اینجا قرار دارد.

---

۱- مغازی، ج۲، ص۶۱۲.

۲- نهج البلاغه، خطبه ۲۵.

ص:۷۴

زمانی که از صمدالغربی به سوی قهوه‌خانه الدف عبور می‌کردم، در دو سمت جاده به ویژه در طرف چپ آن، کشتزارهای دیمی هندوانه پراکنده شده بود. سیل‌هایی که از طریق مسیل‌های بزرگ، از حره عویجاء یا حره نقری می‌آید، به آنجا سرازیر می‌شود، در سمت چپ قرار دارد؛ مانند بستر رودخانه امالسَلَم و حَشّاشَه و جرز، این سرزمین خشک و بی‌آب و علف را حدود چهار ماه خرم و سرسبز می‌سازد و بعد هنگامی که گرمای سوزان از راه می‌رسد، این روییدنی‌ها خشک شده و این سرزمین دوباره سفیدی خود را نشان می‌دهد.

احساس گرسنگی کردم؛ چون هنوز صبحانه نخورده‌ام و مخزن بنزین ماشین هم بیست لیتر بیشتر سوخت ندارد. در برابر قهوه‌خانه توقف کردم و به داخل آن رفتم. افراد اندکی به اینجا رفت و آمد می‌کنند؛ چون در این موقع روز سر کارشان هستند. مردی سیاه‌پوست در آنجا کار می‌کرد که البته بسیار کثیف بود. (اما در مورد آنها این ضرب‌المثل را می‌آورند: ادنات ماجزّی البعیر المسافر) . این ایستگاه در ۹۶ کیلومتری مکه قرار دارد و الدف منزل سوم از مکه و منزل هشتم از مدینه، طبق نظام قافله‌ای در گذشته می‌باشد.(۱)الدَّفَ پیوسته همراه با جمدان گسترش

---

۱- نظام قافله‌ای قدیم: نظامی بسیار منظم و حکایت از سال‌ها راه‌پیمایی در بیابان‌های جزیرهٔالعرب دارد. راه‌های بسیاری سال‌ها، پیش از اسلام شکل گرفت. اسلام به عنوان بزرگ‌ترین واقعه سیاسی، مذهبی و اجتماعی در محل اتصال همین راه‌های کاروان ظهور کرد. پیامبر خود چندین بار از این راه‌ها برای تجارت سفر کرده است. ایلاف و تردد در این مسیرها مورد سوگند قرآن، به عنوان یک پدیده مهم قرار گرفته است. در حدیث هجرت، پیامبر مسلمانان را به هجرت با کاروانشان، هدایت می‌فرماید. در نظام کاروانی از قدیم تاکنون، اصطلاحاتی چون: ذراع، برزون، شعیر، میل، فرسخ، منزل، برید و نوء و. . . و ادبیات خاص شترداران و کاروان‌داران در اشعار و افسانه‌های عربی معروف است. یاقوت در معجم‌البلدان در مقدمه جلد اول برخی از اصطلاحات را بیان کرده است. کاروان‌های حج از نقاط مختلف جهان اسلام، از غرب و شرق، همه ساله با انبوهی از زائران راهی حج و زیارت حرم پیامبر ص می‌شوند. بیابان‌ها و کوه‌ها و وادی‌های عربستان با موانع فراوان طبیعی و انسانی ایجاد چنین نظام کاروانی را از آغاز موجب شده است. مراکز تهیه آب و غذا و امنیت برای استراحت و تجدید قوا، بدون شک منزلگاهی مناسب برای کاروان‌های حج بوده است. آنها مسافت بین مکه و مدینه را در طی هشت تا پانزده روز می‌پیموده‌اند. در کتاب «علی طریق الهجره» در بسیاری از موارد گزارش‌هایی در مورد تغییر مسیر کاروان‌ها به چشم می‌خورد. در تطبیق بین مسیر هجرت پیامبر و حجهٔالوداع، با مسیر کاروان‌هایی که در قرون بعدی به حج آمده‌اند، نشان می‌دهد که تغییر در محدوده‌های مشخصی صورت گرفته است. بررسی مسیر حجهٔ الوداع در مغازی، ج۳، ص۸۳۳ و گزارش ابن جبیر، صص۱۲۸ - ۲۵۴ و گزارش ابن بطوطه، ج۱، صص ۱۲۰، ۱۳۸ و گزارش مرآة الحرمین، صص ۱۴۰ - ۲۴۳ تا حدود زیادی شاهد این مطلب است و تنها اسامی اماکن تغییراتی داشته است. کتاب «حجاز در صدر اسلام» گزارشی از مراحل و منازل کاروان‌ها، به طور مبسوط ارائه نموده است.

ص:۷۵

یافته است. جمدان دارای دامنه‌ای رملی است که تقریباً همه دامنه شرقی آن را فرامی‌گیرد. به دامنه رملی کوه‌ها دف می‌گویند؛ مانند دف زینی، دف خزاعه، دف شُلَیَّه و همه اینها در مرالظهران است. (۱)الدف از زمان‌های گذشته مکانی تاریخی بین مکه و مدینه بوده است و درباره آن در باب قصه‌های تُبَّع و غزوهٔ البیت‌الحرام اخباری وجود دارد. (۲)

هنگامی که در قهوه‌خانه نشسته بودم، در چشم‌انداز من از سمت غرب به فاصله چهارصد متر کشتزارهای پراکنده هندوانه دیده می‌شد که مثل سنگ‌های سیاهی در کوه جمدان به نظر می‌آمد.

## یادآوری ایام گذشته

هنگامی که چای می‌نوشیدم، یادم آمد که زمانی در هفت سالگی، در این نقطه ایستادیم و کاروان‌های شتری را دیدیم که ابتدا و انتهای آن معلوم نبود. آنها با خود هودج‌هایی را حمل می‌کردند و از فراز برخی از آنها حاجیان برای شنیدن صدای آواز کودکانی که به آنها با زبان شیرین و کودکانه خوشامد و سلام می‌دادند، گردن کشیده و روی خود را برگردانده بودند. برخی از آنها با شگفتی و مهربانی تمام به آن کودکان تبسم می‌کردند. چگونه چنین نباشد، درحالی که این

---

۱- دف جایی در جمدان، از نواحی مدینه از ناحیه عسفان؛ ر. ک: معجم البلدان، ج۲، ص۴۵۸.

۲- تبّع: پسر ابی کرب، شاه تبّع توسط مردم مدینه کشته شد. او در بازگشت از شرق، قصد تخریب مدینه را داشت و شهر را محاصره کرد. رئیس مدینه، عمرو بن طله بود. مردم روزها با تبّع می‌جنگیدند و شب‌ها، برای او غذا می‌فرستادند. او از این رفتار اهالی شاد می‌شد، اما به خراب کردن شهر مصمم بود. تا اینکه علمای یهود او را نصیحت کردند و به او گفتند که این شهر با جاهای دیگر فرق دارد و محل ظهور پیامبر آخرالزمان است؛ حرمین شریفین، ص۱۳۷.

ص:۷۶

آهنگ را فرزندان حجاز - که بیشتر آنها از سلاله صحابه و انصار هستند - ترنم می کنند؟ اینجاست که حاجی در ذره ذره این خاك، قداست و نورانیت می‌بیند. آری، این راه انبیا و صالحین و پرهیزکاران در طول زمان بوده است.

در هر قافله‌ای، ده‌ها شتر پشت سر هم به آرامی حرکت می کنند و هیچ چیز این آرامش و سکون و سکوت را قطع نمی کند؛ جز صدای خش خش هودج‌ها و صدای همهمه کودکان که آوازهایی را برای حجاج بیت‌الله می‌خوانند و شتربان‌ها هم در دو طرف این قافله دیدنی حرکت می کنند. هرگاه هودجی کج می‌شود، به سرعت به طرف آن می‌شتابند و آنان افرادی درستکار و امانتدار در اموال حاجیان بوده و از محارم الهی اجتناب می کنند. با کمال مهارت و شهامت و افتخار و درستکاری، کار خود را انجام می‌دهند و اینها از ویژگی‌ها و خصوصیات اخلاق عربی است.(۱)

---

۱- اخلاق عربی: در گزارش‌هایی که از مسیر کاروان‌های حج در دست است، مسئله ناامنی و دزدی و غارت کاروان‌های حج و بدرفتاری قبایلی که در مسیر آنها بوده‌اند، به مراتب بیشتر از گزارش‌های مبنی بر حسن رفتار با کاروان‌های حج است. چند نمونه از آنها را ذکر می کنیم:در حدیث هجرت پیامبر آمده است که دو سارق در برابر پیامبر قرار گرفتند و پیامبر با برخورد خوش آنها را هدایت فرمودند؛ الفتح الربانی، ج ۲۰، ص ۳۸۹.مهم‌ترین مسئله پیامبر در آغاز ورود به مدینه، مبارزه با دزدان و اشراری بود که امنیت مدینه و راه‌ها را سلب می کردند.در داستان‌های مربوط به حج، از عمده‌ترین مسئله، امنیت و نجات از دست دزدان در مسیر مکه به مدینه و جده به مکه و مدینه بوده است.در دوره عباسی، بنی‌سلیم شوریدند و حجاج را تطاول و غارت می کردند و حتی گروهی را کشتند، واثق بالله، بغای کبیر را فرستاد تا آنها را در نجد و حجاز سرکوب کند. آنها دوباره با ابوطاهر قرمطی پیوستند. در ایام بویهیان نیز تا حدودی بر این حالت بودند، تا اینکه در قرن چهارم هجری مستنصر فاطمی آنها را به مصر برد و در سرکوب صنهاجه از آنها کمک گرفت.نویسنده تقویم البلدان، فرع را منطقه راهزنان، نامیده است. که مسافران حج، هیچ‌گاه در امان نبوده‌اند لایکاد یسلم المارّ بها من قطاع الطریق ؛ بلکه اصولاً سفر از این مسیر، ممکن نبوده است؛ تقویم البلدان، ص ۹۰.ابن جبیر در رحله خود می گوید: «گروهی طرارِ دشنه‌دار، مزاحم حاجیان شدند و اموالشان را می‌ربودند و آفت حرم شریف بودند به گونه‌ای که اگر یک چشم بر هم زدن، دیده از کالای خود بر می‌داشتند، اموالشان ربوده می‌شد» . رحله ابن جبیر، ص ۱۶۳ در جای دیگر می گوید: «اکنون درنگ در منی را به دو روز کوتاه کرده‌اند. این شتاب حاجیان به سبب راهزنان بنی‌شعبه و تاخت و تاز ناگهانی دشنه‌کشان مکه است» ؛ رحله ابن جبیر، ص۲۲۵. ز) ابن‌بطوطه نیز با بیان اینکه گروهی سرباز در جلوی کاروان حرکت می کرد، گزارش می‌دهد که مردم مکه به نیکو کاری و مکارم اخلاق و دستگیری از ضعفا و بازماندگان و غریب‌نوازان مشهورند؛ رحله، ج ۲، ص۱۵۳. ح) مرآةالحرمین در قرن ۱۴ه. ق گزارش می‌دهد که کاروان‌های حج با توپ و تفنگ حرکت می کردند؛ چون دزدان به انواع سلاح‌های پیشرفته مسلح شده بودند و تا اندازه‌ای هم انتقام از دولت عثمانی برای آنان انگیزه شده بود. لذا در هر منزلگاه مترصد بودند که یک نفر عقب بیفتد تا او را بربایند. شریف مکه در نامه‌ای به سلطان عثمانی نوشت: «اَن العربان قَطعوا الاسلاک. . .» ص۳۸۱. او برخی از منزلگاه‌های مشهور به ناامنی را معرفی می کند که در آنها باید برای روبه‌رو شدن با دزدان آماده بود. اعراب در گردنه عثمان (مدرجهٔ عثمان) در عسفان، برای عبور، هر چه قدر بخواهند، باج می گیرند. در بئر درویش، اعراب از محامید، باج می گرفتند؛ ص ۲۰۶. اما با تیراندازی و شلیک توپ فرار می کردند. او در گزارشی، همه راه‌های بین مکه و مدینه به جز راه مدینه به جده را ناامن می‌داند که از لحاظ راه، بسیار سخت و پرمشقت بوده است؛ ص۲۵۴. به هر حال غرض از ذکر این موارد بیان این مطلب است که دزدی و آزار و راهزنی توسط عرب‌ها در مورد کاروان‌های حج، شهرت تاریخی دارد. اگرچه در بین برخی از قبایل

و طوایف و خاندان‌های در مسیر حج افراد درستکار و خیرخواه و انسان‌دوست هم وجود داشته است. اینها همان افرادی هستند که «اخلاق اسلامی» داشتند. بنابراین، قید «اخلاق عربی» از سوی نویسنده، محدودیت بسیاری در تاریخ حج دارد.

ص:۷۷

این صحنه‌ها در صفحه خاطر من نقش بست و از خود پرسیدم که مسافری که این راه را به سوی مکه می‌پیموده، چه مقدار از زمان در راه بوده است؟

اتومبیل‌هایی را دیدم که گویی باید کاری را با شتاب و عجله انجام دهند و درحالی‌که پدران آنها این راه را در طی سه شبانه‌روز طی می‌کردند، او این راه را در یک ساعت می‌پیماید.

۳۰ سال پیش چنین وضعی را در خواب هم نمی‌دیدیم. در آن زمان به هیچ‌وجه نمی‌توانستیم این اوضاع را تصور کنیم. من باید وصف توپوگرافی منطقه را ارائه دهم؛ چون من به کاری اقدام کرده‌ام که سفر و شناسایی مناطق لازمه آن است و این متأثر از طبیعت نظامی من است. توپوگرافی بخشی از جغرافیای توصیفی است؛ بلکه چکیده آن است.

ص:۷۸

## وادی خلیص

ساعت ۴۰:۱۹ از ایستگاه الدف (یا همان ایستگاه خلیص) ، به سمت شمال به راه افتادم. در سمت راست من، دشت سرسبز خلیص با درختان بی‌شمار و جنگل‌های انبوه گسترده شده است. انبوه درختان الحمضیات همچون تیرگی شب سیاه به چشم می‌خورد؛ چون در اینجا بیشتر، جنگل‌هایی از درختان اثل و الطرفاء به چشم می‌خورد. با وجود فراوانی آب و حاصلخیز بودن زمین، همه وادی استعداد کشاورزی را ندارد و همواره ۴۰٪ از این سرزمین بایر است که البته مالکانی دارد. در عین حال پانصد چاه کشاورزی در آن وجود دارد. تعداد ساکنان آن سی هزار نفر است. در کنار وادی خلیص در سمت شمال، قلعه(۱)معروف خلیص، به چشم می‌خورد که به‌صورت مربع بر روی بلندی سیاه‌رنگی قرار دارد که مرکز فرمانداری خلیص است و ۳۵ دهکده دارد و همه از قبیله حرب می‌باشند.

## وادی اَمَج

(۲)

وادی خلیص، همان وادی امج قدیمی یا بخش بزرگی از آن است. وادی امج از سنگلاخ بزرگ الحجاز که به سنگلاخ بنی‌سلیم معروف بوده، سرازیر می‌شود و بلندی‌های زیادی در آن وجود دارد که یکی از آنها بلندی‌های کوه شمنصیر است که ذکر آن گذشت. همه این منطقه متعلق به بنی‌سُلیم بن منصور می‌باشد؛ قبیله‌ای که امروزه در بخش کوچکی از سرزمین اصلی خود ساکن است. پایین این وادی، خلیص است که متعلق به بنی‌حرب، یعنی قبیله الخولانی است که در آغاز قرن دوم هجری به این سرزمین وارد شدند. آنها پس از مدت کوتاهی، همه

---

۱- یاقوت از دژی به این نام یاد کرده است. حصن بین مکه و مدینه؛ معجم البلدان، ج۲، ص۳۸۶.

۲- ر. ک: روض المعطار، ص ۳۰.

ص:۷۹

سرزمین خزاعه و کنانه(۱)و مُزَینَه و عَنزَه و بنی‌سلیم را تصرف کردند. روایت شده که هفتاد یا نود چشمه در امج جاری بوده است؛ اما امروزه مجموع چشمه‌های این وادی، از ده مورد تجاوز نمی‌کند که پنج مورد از آنها به سمت جده جاری است.

***

## کوه‌های جمدان

درحالی‌که در سمت راست من وادی خلیص به چشم می‌خورد، در سمت چپم کوه‌های جمدان، که سلسله‌وار در طول جاده از جنوب به شمال امتداد یافته‌اند قرار دارد. بین این دو کوه، دره‌ای وسیع به نام دره العَشّار (که همان شتر لقاح‌دهنده است)(۲)وجود دارد. این دو کوه که رنگ مایل به سیاه دارند، در سمت غرب، مشرف به ساحل دریا هستند. کسی آنها را به اسم دو کوه جمدان نام نمی‌برد؛ بلکه به آن کوه جمدان می‌گویند. شاید این نام‌گذاری، در گذشته صورت گرفته است. در مورد جمدان در کتب پیشینیان نصوصی وجود دارد و در حدیث هم از آن یاد شده است. شاعر تهامه، کثیر عزه از جمدان(۳)عبور کرده و در قصیده‌ای سفر غیث را توصیف می‌کند که از ذَهَبانَدر نزدیکی جده شروع شده و تا جَیْدَهٔ در سرزمین قضاعه، نزدیک تبوک رسیده است. این اشعار بخشی از

---

۱- کنانه: کنانهٔ بن خزیمهٔ، از قبایل بزرگ عدنانی است که در اطراف مکه به سر می‌برده‌اند. طایفه‌ای از آنها در ۵۴۵م از مصر به آنجا آمده‌اند و چند بطن از آنها چون قریش و بنو ضمره در آنجا ساکن شده‌اند. از مشهورترین روزهای آنها، فجار اول، دوم و سوم است. چندین جنگ با خزاعه داشته‌اند؛ معجم قبایل‌العرب، کحاله، ج۳، ص۹۹۸.

۲- عشار محل ضراب : نوعی شتر نر که عرب برای باردار کردن شتر ماده از آن استفاده می‌کند و جداگانه از آنها نگهداری می‌شود و نوعی منبع کسب درآمد است.

۳- یاقوت می‌گوید که پیامبر ص از کنار جمدان، عبور کرد و فرمود «سبق المفردون. . .» ؛ معجم البلدان، ج۲، ص۱۶۱.

ص:۸۰

قصیده‌ای است که به سی بیت می‌رسد. برای شناختن این مکان‌ها باید به معجم معالم حجاز مراجعه کرد.

## درختی که زیارت می‌شود!

در طرف شمال، در سمت چپ جاده، درختی هست که شکل و نوع آن با سایر انواع درختان منطقه تفاوت دارد؛ درختی که برخی جهال(۱)این منطقه به زیارت آن می‌روند و برای تبرک به آن پارچه می‌بندند و برخی انسان‌های سست عنصر در کنار آن بیتوته کرده و خیال می‌کنند که این درخت حاجت آنها را روا کرده و به آنها برکت می‌دهد. یکی از سادات حسینی از اهالی عسفان به نام سیدعبدالمطلوب، پیش‌قدم شده و با رشادت و فداکاری چند سال پیش این درخت را قطع کرد. بعد از آن زمان من دیگر چیزی در مورد آن درخت نشنیده‌ام. توجیهی که دربارهٔ این مسئله به ذهن من می‌رسد(۲)، این است که این مردم به

---

۱- ر. ک: روض المعطار، ذات الانواط.

۲- درخت مقدس: مسئله تقدس و احترام به درخت در این منطقه، تحت تأثیر داستان‌های تاریخی درباره پیامبر و نیز درباره برخی از باورهای جاهلی مانند، داستان درخت ذات الانواط است. درخت در بیابان، از اهمیت خاصی برخوردار است و مورد احترام است. عاتق درباره جمران آورده است که در آن درختی است که زیارت می‌شود ص ۲۵۸ کتاب چون از آثار پیامبر است. در بیان وقایع مسیر هجرت نیز از آرمیدن پیامبر در سایه چند درخت سخن گفته شده است؛ تاریخ مدینه، ج۱، ص۳۰۸. همچنین روییدن درختی با شاخه‌های ظریف و گل‌هایی بر در غار که اندازه آن درخت به قامت یک انسان می‌رسید و نیز روییدن درخت عوسبح، در اثر آب وضوی ایشان در خیمه ام معبد که تا سال ۶۰ه. ق پا برجا بوده و در برگ و میوه آن برای مردم و حیوانات شفا بوده، از موارد دیگر است. تاریخ الهجرهٔ النبویه، ص۱۳۱. باقی ماندن تنه درخت خرمایی که پیامبر بر آن تکیه می‌زد و در مسجد مدینه بوده و ابن جبیر آن را دیده است؛ رحله ابن جبیر، ص ۲۳۶، رحله ابن بطوطه، ج۱، ص۱۲۳. نقل است که این درخت از هجران پیامبر ناله زد و تا پیامبر نزد او بازنگشت، می‌نالید. و نیز درختی که در صلح حدیبیه، شجره رضوان نامیده شد و سال‌ها بعد از پیامبر، مورد تبرک و تقدس بوده است و بعد توسط یکی از صحابه قطع شد. در غزوه ذی العشیره نیز پیامبر در بطحاء ابن ازهر، زیر درختی نماز خواندند که آنجا مسجد شد. و نیز مسجد شجره که به همین عنوان معروف شده است. از پیامبر در احترام به درخت احادیث بسیاری وارد شده است. شاخه درختان، مانند بال فرشتگان، توصیف شده است. پیامبر از شکستن شاخه درختی به نام ایدع نهی فرموده است؛ زیرا مردم در سایه آن می‌آسایند. ذات الانواط نیز درخت بزرگی بوده است که کفار قریش، در پناه آن اعتکاف می‌کردند و اسلحه خود را به آن می‌آویختند. پیامبر در جریان جنگ حنین، درخواست مسلمانان را برای داشتن ذات الانواط، نوعی شرک و باز گشت به جاهلیت دانست؛ روض المعطار، ص۲۵۶. از این مطالب استفاده می‌شود که احترام به درخت، نباید به خرافات آلوده شود که منجر به شرک می‌شود. پیامبر خود به شدت از این گونه تصورات درباره درخت، نهی فرموده‌اند. این گونه اعتقاد، در دوره جاهلی رواج داشته است؛ مثلاً پرستش عبلات ثلاث در طائف، مرسوم بوده است. مفرد آن شجرهٔ العبلاء است

ص:۸۱

شکل موروثی و تقلید از پدران خود، به این درخت خو گرفته‌اند؛ چون که این درخت و جایی که این درخت در آن می‌روید، ارتباطی با هجرت پیامبر (ص) دارد. البته این قطعی است که پیامبر در طی مهاجرت خویش به مدینه از این نقطه عبور کرده، اما درختان و سنگ‌ها از جنس جماد بوده و قدرت ندارند به کسی سود و برکت یا ضرر برسانند. راه درست این است که انسان هنگام گرفتاری‌ها به خدا پناه ببرد.(۱)

پس از چهار کیلومتر از محل قهوه‌خانه مذکور، از روی پلی عبور کردم. این پل بر روی دره‌ای که از جُمَیدان ثَمالی می‌آید، قرار دارد. در ابتدای این پل، آن درخت به چشم می‌خورد و درست در پایین پل، راهی به سمت راست جاده به سوی خلیص می‌رود. بازار خلیص در فاصله ۸ کیلومتری اینجا قرار دارد و درست بعد از پل، یک ساختمان مخروبه، تنها اثر موجود در این منطقه است که همان محل بازار تاریخی الدف، در گذشته می‌باشد. اکنون هیچ اثری از این بازار به چشم نمی‌خورد؛ زیرا مغازه‌های آن و قهوه‌خانه‌ها و اماکن استراحت آن را از چوب و شاخه‌های درخت الطرفاء می‌ساختند و با گذشت زمان که سفر با شتر متروک شده، این اماکن نیز که متناسب با استفاده قافله‌های شتر ساخته می‌شده هم به‌طور کلی از بین رفته است.(۲)

---

۱- در مورد تبرک جستن از موجودات غیرزنده مدارک بسیاری وجود دارد که اشاره به یک مورد از آنها کفایت می‌کند. روایات استشفاء به حجرالاسود، ر. ک: ازرقی، تاریخ مکه، ج۱، ص۳۲. البته تبرک جستن به اشیاء منسوب به اولیای خداوند، با خرافه پرستش درخت، تفاوت بسیار آشکاری دارد.

۲- حموضیات: تیره‌ای از گیاهان که در خود ملوحتی دارند که در مسیر هجرت، نویسنده چندین مورد از آنها را ذکر کرده است. که در پایان در پیوستی نام همه گیاهانی را که ایشان ذکر کرده است، با توضیح مناسب می‌آوریم.

ص:۸۲

از اینجا راه وارد یک سراشیبی و زمین پست می‌شود که جنگل‌های الطرفاء آن را فرا گرفته است. در کنار این جنگل‌ها زمین خاکی و شوره‌زار است. اینجا انتهای وادی امج است. سیل این وادی از این محل - بعد از اینکه از بین کوه جمدان در جنوب و سنگلاخ البَکاویه در شمال عبور می‌کند و ثُول در جوار شهرک الدُّعَیجه را آبیاری می‌کند - به دریا می‌ریزد. طبق نص وارد شده، رسول‌خدا (ص) در مسیر هجرت از این محل عبور کرده است؛ چون این مکان مناسب‌ترین راه بوده است. در این مسیر، چندین پل کوچک وجود دارد که سیل این وادی پربرکت از زیر آنها عبور می‌کند. اهالی دربارهٔ سیل این وادی می‌گویند که قابل اندازه‌گیری و پیش‌بینی نیست. شرکتی که این پل‌ها را درست کرده هم دچار چنین مشکلی شده و در برآوردها و اندازه‌گیری‌ها جهت ساخت پل مناسب و مقاوم به خطا رفته است. وقتی سیل آمده، پایه‌های پل را سست و کج کرده ولی آسیب کلی به پل‌ها وارد شده است؛ به‌طوری که آسفالت روی پل‌ها کنده شده و ما هنگام عبور از پل باید پستی و بلندی‌های زیادی را پشت سر بگذاریم.

سرزمینی که اطراف این راه وجود دارد، مستعد کشاورزی است. اما هیچ اثری از عمران و آبادانی در آن به چشم نمی‌خورد. از سمت راست، جاده صاف و هموار باز می‌شود و به طرف شهر خلیص می‌رود. بعد از آنکه وادی را تا انتهای شمالی آن پشت‌سر گذاشتم، در سمت راست خود قریه‌ای کوچک و خانه‌هایی از گل دیدم که به‌تازگی درست شده بود. وقتی دربارهٔ آنها پرسش کردم، گفتند که آنها منازل و محل استراحت السواطی است که خانواده‌ای از زبید، از قبیله حرب می‌باشد که در این سرزمین به‌سر می‌برند.

در سمت راست ساختمان‌هایی را دیدم که شهرداری خلیص در آن قرار داشت و از سمت غرب، در زیر حصن وادی خلیص واقع شده بود. چشمهٔ العین را مشاهده کردم که خشکیده بود؛ آب آن همراه با آب سایر چشمه‌ها به سمت جده سرازیر شده است. این چشمه قبلاً به چشمه ابن بزیع معروف بوده و بعد به

ص:۸۳

آن عین خلیص یا عین الباشا گفته‌اند و بعد به طور مطلق به آن العین گفته‌اند؛ زیرا در دوران اخیر، چشمه‌ای جز آن در خلیص یافت نمی‌شود. ساکنان اطراف منطقه آب آن را همراه آب سایر چشمه‌هایی که در وادی خوار است، یعنی همان وادی که بخشی از امج در حد فاصل بین سایه و خلیص است، به آب چشمه العزیزیهٔ در جده کشانده‌اند. ما چشمه و املاکی در اینجا داریم؛ اما چشمه‌های نخلستان خشک شده و مردم آنجا را ترک کرده‌اند و مناطق اطراف این چشمه‌ها خالی از سکنه و مخروبه باقی مانده است. علت این است که در این سال‌ها پرورش نخل سودی در برندارد؛ بلکه پرورش‌دهندگان آن می‌گویند سود آن، کفاف مخارج را نمی‌دهد و علاوه بر این، وسایل لازم برای این کار هم وجود ندارد.

## گردنه لفت

هنوز از قسمت انتهایی امج خارج نشده بودم که در برابرم راه وسیعی را در سنگلاخ الخلیصیه که به صورت شکافی بین الخلیصیه و البکاویه کشیده شده، مشاهده کردم. این راه، زمین مرتفع و وسیعی است که در بالای آن، گردنه تاریخی لِفت قرار دارد که رسول خدا (ص) در مسیر هجرت خویش از آن عبور کرد. این راه، مسیر حرکت قافله‌های شتر و راه حج بوده است و جاده بزرگ یا راه سلطانی از آن می‌گذشته؛ تا اینکه رمل‌ها از حدود پنج سال پیش، تقریباً آن را پوشانده و مسدود ساخته است. از این رو درحالی‌که مسیر جاده به سمت غرب تغییر جهت می‌دهد، اما به طرف وادی امج سرازیر می‌شود. بعد، از ابتدای الرُّخمَانِیّه در شرق الدعیجیه و بعد القضیمه می‌گذرد. امروزه به این بلندی اَلفیت می‌گویند و شاید اصل آن مصغر لفت یعنی لُفیت بوده و بعد هنگام تکلم ادغام شده است. چنانچه درباره وادی لَقِیم از وادی‌های طائف به جای لَقِیم، القیم گفته‌اند. در جایی که این راه هموار منشعب می‌شود، لفت را در سمت راست خود پشت سر گذارده و سنگلاخ البکاویه را شکافته و به پیش می‌رود.

ص:۸۴

از اینجا (یعنی از محل دیدن بلندی لفت) راه به سمت چپ منحرف شده، از گردنه تندی بالا می‌روم که قبلاً جزو راه نبوده، اما در سال ۱۳۸۵ه. ق هنگامی که این جاده آسفالت می‌شده، این راه هم درست شده است؛ زیرا مستلزم پیمودن مسیری کوتاه‌تر و هموارتر می‌باشد و زمین آن هم نرم و خاکی است.

## دشت قُدَید

درحالی‌که بلندی سنگلاخ البکاویه را طی می‌کنم، به عقربه کیلومتر شمار نگاه کردم و دیدم که فاصله ۱۱۵ کیلومتری مکه را نشان می‌دهد. ساعت ده صبح است. در جایی که مشرف بر الاحزم و دشت قدید هستم، جایی که این دو دشت به یکدیگر پیوسته و دشت بزرگ واحدی را تشکیل می‌دهد، توقف کردم. عرض این دشت از شمال تا جنوب به پانزده کیلومتر می‌رسد. این دشت از دو وادی تشکیل شده است.

## وادی الاخرم

وادی نسبتاً کم اهمیتی است که از سمت شرق بین قدید در شمال و امج در جنوب گسترش پیدا کرده است. قسمت بالای آن، مسران نام دارد که دو وادی است که یکی از آنها از کناره کوه القنعاء گسترده شده و اکنون آن را با کمی انحراف به سوی شمال، در سمت شرق مشاهد می‌کنی و مِسر شمالی نامیده می‌شود. دوم مسر الیمانی است که از کوه عمدان امتداد می‌یابد. مجموع این دو وادی، مَلاقی یا مُلاقی مسر نامیده می‌شود. بعد از این ناحیه، آن را وادی الخریق می‌نامند تا اینکه به دشت بزرگ قدید برسد، که در جنوب سنگلاخ البکاویه، در شمال است.

راه الاخرم (الخریق) امروزه از ۱۲۴ کیلومتری مکه عبور می‌کند. در الاخرم جنگی بین بنی‌جُشَم، به رهبری درید بن الصمّه و ربیعهٔ بن مکدم از بنی‌فراس بن

ص:۸۵

غنم، از کنانه روی داده است که در این روز ربیعه سه نفر از یاران دُرَید را کشت و به حامی الظعینه ملقب گردید.

در ناحیه شمال الاخرم، طارف قدیـد قرار دارد که منزلگاهی برای شتران پیش از مسدود شدن گردنه لفت بوده است و منزل چهارم از مکه است. در سفرنامه‌های حاجیان، از آن یاد شـده است و بعـدها ساکنـان آن به سـبب تغییر مسیر منازل حاجیان به القضـیمه، مهاجرت کرده‌انـد و امروزه هیـچ اثری از آنها برجا نمانده است؛ به جز چاهی که هنوز هم قابل اسـتفاده می‌باشد. وادی اخرم به‌طور کلی خشک و غیر قابل کشاورزی و نامناسب برای سـکونت دائمی است و گمان نمی‌کنم روزی برسد که در آنجا کشاورزی رونق بگیرد و چاه‌هـایی برای آبیاری احـداث شود. البته گاهی به صورت دیم، در اینجا زراعت می‌شود. علی‌رغم بلنـدی این مکان که در آن ایسـتاده‌ام، هوا تغییر کرده و حتی افق در پرده‌ای از غبـار پنهان شـد و امکان وصف منطقه را از من گرفت. من به دنبال سـنگلاخ المشـلل کـه در امتـداد وادی الاـخرم از شـرق بـه غرب، در فاصـله بیـن دو وادی قدیـد و دوران کشـیده شـده، بـودم. امروزه بـه این سنگلاخ، القدیدیه می گویند که منسوب به وادی قدید است و شکل گیری آن مانند شکل گیری سنگلاخ ضحبان است.

## وادی قدید

وادی پر برکتی است و از بزرگ‌ترین وادی‌های حجاز است و بیشترین چشمه‌های آب را دارد؛ زیرا همواره بیست چشمه با آب‌های گوارا در آن جریان دارد. وادی قدید از سـنگلاخ ذَرَه شـروع می‌شود و به قسـمت بالایی آن، ستاره می گویند. که متعلق به بنی‌سلیم است و پایین آن را قدیـد می گوینـد که متعلق به قبیله زبید از حرب می‌باشد. در هر دو بخش چشـمه‌ها و چاه‌های زراعی و قریه‌های متصل به هم وجود دارد؛ به‌طوری که می توان از داخل یک قریه،

ص:۸۶

قریه‌های دیگر را شـمرد. خاکی حاصـلخیز برای زراعت، به ویژه در بخش پایینی دارد؛ اما کارهای عمرانی در آنجا اندک است. در این قریه اماکن تاریخی زیادی وجود دارد که به‌زودی از کنار آن عبور می‌کنم. این منطقه در صدر اسلام مح--ل خزاعه بوده است و حضـرت رسول (ص) بر سـر آبی به‌نام المُرَیْسیع با آنها جنگ کرد. عمر اموال آنها را گرفت تا در قدیـد فرود آمـد و بعد آنها را میان بنی‌خزاعه تقسیم کرد.(۱)

نـام قدیـد در تاریـخ حجـاز مشهـور است و امروز دارای مرکز شـهرداری است که هر دو بخش آن یعنی السـلمی و الحربی را تحت پوشـش خود دارد. پیش از این، جزء اول آن، تـابع رابغ بود. برای آن در حـد فاصل بین دو قبیله، در نزدیکی چشـمه‌ای به نام الظُبَیّه (مصغر ظَبیِه) شهرداری ساخته‌اند که به امارهٔ الظبیه معروف است، اما درست این است که آن را امارهٔ قدید(۲)بنامند. تقریباً ۲۵ هزار نفر جمعیت دارد که ۱۵ هزار نفر آن در بخش الحربی به‌سر می‌برند.

از این نقطه مشرف بر سـنگلاخ البکاویه به راه افتام؛ درحالی‌که جاده وارد گردنه‌ای با سراشـیبی بسـیار تنـد شـد که دشت الغریق را شکـافته و به مسـیر خود ادامه می‌دهـد و در حقیقت، همان مسـیر سـیلاب این دشت است؛ زیرا دشت یک مجموعه واحـد و غیرقابل تجزیه است. در ۱۲۵ کیلومتری مکه، جاده قدید به سمت راست از راه شوسه جدا می‌شود. این جاده، هموار و صاف و خاکی است؛ به‌طوری که راننـده مشکلی از نـاحیه جاده احساس نمی‌کنـد؛ به جز در پستی و بلنـدی و ناهمواری‌هایی که در اطراف محل رویش درختان وجود دارد. بعد از طی دو کیلومتر جاده به چندین شعبه تقسیم می‌شود و انسان در برابر چند مسیر با جهات مختلف قرار

---

۱- المریسـیع: در سال ۵ هجرت پیـامبر، در نـاحیه فرع فرود آمـده و بریـدهٔ بن حصـیب اسـلمی را برای کسب خبر فرسـتاد. از فرع تا مریسیع یک روز راه بوده و مریسیع آبی متعلق به خزاعه بوده است؛ مغازی، ص۳۰۰؛ روض المعطار، ص۵۲۲.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۱۴.

ص:۸۷

می گیرد. مردد بودم که از کدام طرف بروم. مسیر را از اهالی پرسیدم، گفتند در راه القیم هستی. طوفان شن به شکل ناراحت‌کننده‌ای در حال وزیدن بود و نمی‌توانستم سمت چپ و راست خود را تشخیص دهم. مسیر جاده کمی به سمت شمال شرقی تغییر یافته و در فاصله دوازده کیلومتری از جاده آسفالت، نخل‌هایی پدیدار شد که نشان می‌داد اینجا ابتدای مزارع قدید و آغاز سرزمین المأهوله است. اینها باقی‌مانده نخلستان البریکه می‌باشد که چشمه آن از بین رفته و خشکیده است.

یکی از شتربانان قدیمی به من گفت:

ما به‌طور متناوب منزلگاه خود را عوض می‌کردیم. گاهی اوقات در البریکه منزل می‌گرفتیم؛ چون خوف داشتیم که آب الطارف، کفاف انبوه حاجیان را ندهد. گاهی اوقات هم در الطارف منزل می‌گرفتیم تا اینکه چاه‌های آن به‌وسیله توفان شن یا سیل خشک شد.

نزدیک البریکه، نخلستان (ملح) قریه مجاور بریکه پدیدار شد. ساختمان شهرداری امارهٔ و مدرسه‌ای را آن سوی جاده دیدم. ساختمان شهرداری بسته بود. گفتم حتماً کسی در آن نیست، که از آنها کمک بگیرم. از زنی روستایی راه را پرسیدم. به دو مردی که از باد و طوفان، به انباری پناه می‌بردند اشاره کرد. به کنار آن دو رسیدم و از آنها پرسیدم که مرکز قدید کجاست. آنها راه و مقدار مسافت تا آنجا را برای من توضیح دادند. بعد از میان دهکده‌های متعدد و چشمه‌های جاری بسیار، مثل المعترضه و دوفه عبور کردم. در فاصله بیست کیلومتری جادهٔ آسفالت باریک شد و بعد مسیر جاده در بستر مسیل ادامه پیدا کرد. در سمت چپ من گردنه الرغامه که مشرف بر دوران، در شمال قدید است، دیده می‌شود که روزگاری بنی‌سلیم و بنی‌حرب در آنجا جنگیده‌اند. در فاصله ۳۱ کیلومتری از جاده آسفالت، به الظُبَیّه مرکز قدید رسیدم.

درختان نخل به صورت پراکنده، دو طرف جاده را فرا گرفته بود. در وادی تهامه، من منظره‌ای به این صورت ندیده بودم. این سرسبزی و حاصلخیزی بعد از

ص:۸۸

اینجا، جز در وادی الفُرع در جای دیگری دیده نمی‌شود؛ بلکه گمان می‌کنم قدید بیشترین تعداد نخلستان و بالاترین حد سرسبزی و خرمی را دارد. بعد برای عرض سلام خدمت شیخ مطلق ابن مقبول العصیمی، از عتیبه که امیر قدید بود، رسیدم. وی اولین مسئول دولتی است که بعد از ملاقات با نماینده امیر ناحیه مکه تاکنون در طی مسیر ملاقات کرده‌ام.

او شماره کارت شناسایی مرا یادداشت کرد و بعد نوشته‌ای به من داد که خطاب به استاد علی بن رومی المولد، مدیر مدرسه ابتدایی زید بن ثابت در البَحُول بود. البحول از تجمع چند دهکده نزدیک الظبیه تشکیل شده که یکی از آنها دهکده الجمعه است.

استاد علی را ملاقات کردم و چنانچه امیر گفته بود، او فردی ادیب و فرهنگی بود و ارزش تحقیق علمی را می‌فهمید و با محققین زیادی آشنا بود. در مدرسه حرکت و جنب و جوش فرهنگی خوبی مشاهده کردم. بر دیوارها روزنامه‌هایی با نام فجرالاسلام، نور علی نور و الشروق به چشم می‌خورد.

استاد علی برای اطاعت از دستور امیر، اماکن تاریخی مثل خیمه ام‌معبد و المریسیع و جِبِلَه و نقاط دیگر را برای من برشمرد و در مورد محل آنها توضیحاتی را داد. اینجا همه اماکن نشانه‌های باقی‌مانده از صدر اسلام هستند که به همان اسامی گذشته هنوز در این سرزمین باقی مانده و شناخته می‌شوند. ساعت ۲۰/۱۳ دقیقه بود که با تشکر از او، خداحافظی کردم و درحالی‌که اصرار داشت، جهت صرف ناهار پیش او بمانم، به راه خود ادامه دادم.

درحالی‌که در سراشیبی وادی حرکت می‌کردم، از همان راهی که آمده بودم، بازگشتم. هنگام بازگشت در دل وادی، به تپه سیاهی برخوردم که اَلْحُمَیْمه نامیده می‌شد و بر بالای آن ساختمانی از سنگ‌های درشت کوه ساخته بودند. پنداشتم که این همان محل قرار دادن مَنَاۀ بت معروف جاهلی بوده است که مورخین و

ص:۸۹

جغرافی‌دانان گفته‌اند محل آن در سنگلاخ المشلل بوده است. در سنگلاخ المشلل(۱)توقف کردم و از آن کوه بالا رفتم و وقتی به آنجا رسیدم، دیدم که این ساختمان برای تیراندازی درست شده؛ یعنی زمانی که قبایل علیه یکدیگر دست به تاخت و تاز و غارت می‌زده‌اند، آن را ساخته‌اند.

## گردنه المُشَلّل

نام این تپه در کتب گذشتگان بسیار ذکر شده و شهرت آن به سبب قرار داشتن بت مناۀ در یک طرف آن بوده است. پیشینیان گفته‌اند که مناۀ بر فراز کوه قدید بوده است و المشلل الجبل و گردنه المشلل در آن کوه است. المشلل در واقع سنگلاخ است، نه کوه و در حقیقت این نام مربوط به گردنه است و سنگلاخ را هم با آن نامیده‌اند. بین سنگلاخ و کوه تفاوت وجود دارد.

سنگلاخ عارضه‌ای سنگی است که سنگ‌های آن سیاه رنگ و مستطیل شکل و سطح آن هموار و صاف است؛ اما کوه، برآمده و مرتفع است و سطح آن یا به شکل قله است یا یک منحنی گرد و صاف و سیاه رنگ است. همه کوه‌های سیاه نزد عرب الغرابات نامیده می‌شود.

جست‌وجو در مورد گردنه‌ای بود؛ امّا چون نگاه متوجه آن سنگلاخی که ذکر آن گذشت، می‌شود و به دنبال حفره‌ای در آن مانند حفره و گودی گردنه عسفان یا لفت می‌گردد.

ولی گردنه المشلل از این نوع نیست. من از اهالی در مورد گردنه‌ای که خط سیر حاجیان از آن بوده، سؤال کردم. پیرمردی گفت: «این همان گردنه‌ای است که قافله‌های حج از آن می‌گذشتند و در این نواحی، غیر از این مورد تا الرغامه، گردنه دیگری نیست» .

پس از تحقیق و بررسی دریافتم که گردنه‌ای به معنای حقیقی آن وجود ندارد؛

---

۱- معجم البلدان، ج۵، ص۱۳۶.

ص:۹۰

بلکه منظور آنها راهی است که انتهای سنگلاخ المشلل است و چند بلندی کوچک از آن در سمت ساحل باقی مانده است. مسیر جاده صاف و کاملاً مشخص و واضح به جا مانده است؛ مثل اینکه سال پیش آن را کشیده‌اند. به گفته آن پیرمرد قافله‌های حج حدود ۵۰ سال پیش از آنجا رد می‌شدند. اتومبیل را بادنده سنگین و با سرعت به بالای آن بلندی هدایت کردم. معلوم بود که پیش از من هیچ ماشینی از این بلندی بالا نرفته است. بر بالای بلندی که مقدار زیادی سنگ چخماق روی آن جمع شده بود، آثاری به چشم می‌خورد که نشان می‌داد بت مناۀ(۱)بر فراز آن قرار داشته است.

مناۀ جزو مهم‌ترین بت‌های دوران جاهلیت بوده و شهرت آن در حد شهرت لات و عزی (۲)بوده است. اوس و خزرج و کسانی که به دین این دو قبیله حج می‌گزاردند، به پیشگاه مناۀ می‌آمدند و قربانی می‌کردند. حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) این بت را سرنگون و معدوم کرد. و بعد از آن، دیگر چنین بتی بر پا نشد.(۳)

### دو خیمه امِمَعْبَد

(۴)

ام معبد خزاعی زن نیک‌سیرتی بود که پیامبر (ص) و ابوبکر در مسیر هجرت

---

۱- مناۀ. تاریخ مکه، ازرقی، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲- ر. ک: ازرقی، همان واژه لات و عزی.

۳- لات: نام بت ثقیف است و گویند نام مردی از ثقیف بوده و هنگامی که فوت کرده عمرو بن لحی به مردم آنجا گفته است که او نمرده، بلکه در دل صخره‌ها جا گرفته است و به عبادت آن امر کرده است. اعراب معتقد بودند که در این صخره شیطانی است که با مردم سخن می‌گوید. این صخره مربع شکل و سپید رنگ بوده است. ثقیف روی آن اطاقک کوچکی ساخته بودند که با ظهور اسلام به دستور پیامبر خراب شد. مردم کودکان خود را به نام آن، تیم اللات و زید اللات می‌نامیدند. محل دقیق آن در زیر مناره چپ مسجد امروزی طائف بوده است. امروزه صخره‌ای سپید رنگ در شمال غرب مسجد عبدالله بن عباس وجود دارد، که می‌گویند همان صخره لات است؛ معالم الحجاز، ج ۷، ص ۲۴۳.

۴- محل خیمه ام‌معبد، نزدیک غدیر خم است. ر. ک: حمیری، روض المعطار، ص ۱۵۶.

ص:۹۱

مهمان او شدند. خداوند به واسطه این پذیرایی، نام او را در تاریخ جاودان کرد و مکانی که پیامبر (ص) در آنجا فرود آمد، مکانی مبارک گردید. تقریباً در فاصله هشت کیلومتری به طرف جنوب، این جاده به سمت جنوب آن سرازیر می‌شود و از راه شوسه و اصلی هم که اکنون از آن عبور کردم و از سمت غرب در زاویه دید من است و از سمت شرق، به اندازه همین مسافت از آن فاصله دارد. این سرزمینی است که امروزه در آن زراعت دیم رواج دارد. در مسافت حدود چهار یا پنج کیلومتر در شرق، سنگی است که جای پای انسانی روی آن است و مردم به آنجا قدمگاه پیامبر (وطیهٔ النبی (ص)) می گویند.(۱)

## صَعْبَر

منزلگاه کوچکی در نزدیکی القَضیمَهٔ در جنوب آن به جای مانده است. صعبر در ۱۳۸ کیلومتری شمال مکه و ۴۴ کیلومتری جنوب رابغ است. در همین‌جا راهی که از مدینه می‌آید، به دو مسیر تقسیم می‌شود: راهی به جده می‌رود که ۱۱۱ کیلومتر تا جده فاصله دارد و راهی هم به مکه می‌رود؛ چنانچه گذشت.

مسیر جاده وارد سراشیبی شد که با سختی بسیار از آن پایین آمدم. نزدیک ساعت پنج به شهر صعبر رسیدم. در صعبر سه قهوه‌خانه و دو فروشگاه وجود داشت و مسجدی که اهالی این منزلگاه با کمک یکدیگر ساخته بودند. در کنار این موقف، در سمت غرب آن، دهکده‌ای است که خانه‌های آن به صورت پراکنده قرار گرفته است که اهالی این منزلگاه در آنها سکونت می کنند. بیشتر

---

۱- قدمگاه وطیهٔ : تعدادی از اماکن که در مسیر هجرت پیامبر ص قرار داشته، مورد احترام مردم است و آن‌را جای پای پیامبر ص می‌دانند. این اعتقاد، مانند اعتقاد مردم ایران در مورد محل عبور و جای پای ائمه شیعه است. در ایران تعداد قابل توجهی قدمگاه با این عنوان وجود دارد که یزدی نام حدود پانصد قدمگاه را در ایران در اثر خود آورده است. فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، ص ۶۳۷. ابن بطوطه نیز از قدمگاهی در عریش، در بدر خبر داده است که در دامنه کوه طبول واقع شده است؛ ج ۱، ص ۱۳۲.

ص:۹۲

ساکنان آن ماهیگیر هستند. این دهکده ساحلی، بندر کوچکی نیز دارد که در فاصله هشت کیلومتری غرب اینجا قرار دارد. دانش‌آموزانی در مدرسه القضیمه در دوازده کیلومتری جنوب اینجا تحصیل می‌کنند. صعبر تابع القضیمه می‌باشد و القضیمه هم تابع رابغ است. هنگامی که این کتاب را برای چاپ آماده می‌کردم، فهمیدم که مرکز امارهٔ از القضیمه به صعبر منتقل شده است. روستای صعبر امروزه برق‌رسانی شده و به نظر می‌رسد که رو به پیشرفت و آبادانی دارد.

درحالی‌که خسته و کوفته بودم، به صعبر رسیدم. سخت‌ترین چیزی که امروز مرا اذیت کرد، همان طوفان‌های شن بود. نزدیک غروب این بادها آرام گرفت و ابرهای کمی در آسمان ظاهر شد، اما به اندازه‌ای نبود که باران‌زا باشد. نسیم‌هایی که می‌وزیدند سرد شد.

صعبر حدود هشت کیلومتر از دریا فاصله دارد. نماز عشاء را به جماعت در مسجد خواندم و سپس برای شام به قهوه‌خانه‌ای رفتم.

### آب و هوای ساحل حجاز در بهار

باد و غباری که امروز بر پا شد و آرام گرفت، دوباره به جنب و جوش درآمده است. ابرهایی انبوه پدیدار شد و پهنه آسمان را فرا گرفت. ستارگان در حجاب ابرها پنهان شدند و نم‌نم باران شروع به باریدن گرفت. درجه رطوبت هوا بالا رفت و مهمانسرای قهوه‌خانه را مناسب برای استراحت شبانه ندیدم. ازاین‌رو، مسافتی را از آنجا دور شدم و داخل اتومبیل بساطی پهن کرده و به خواب عمیقی فرو رفتم.

ص:۹۳

<>نمایش تصویر

ص:۹۴

## روز دوم سفر

### اشاره

روز یکشنبه ۲۹ محرم، چهارم آذر ۱۳۵۱ه. ش و مارس ۱۹۷۳م است. ساعت پنج و نیم صبح از خواب بیدار شدم. وقت اذان صبح است. نماز صبح را گزاردم و صبر کردم تا سپیدی صبح خوب آشکار شود. صبح زیبایی بود. نسیم سرد و سبکی می‌وزید و ابرهای به هم پیچیده و انبوهی مانند نیروهایی که مانع از تابش اشعه‌های خورشید باشند، فضای آسمان را پر کرد و راهی برای تابش آن بر زمین باقی نگذاشت. هیچ مانعی برای دیدن درست کوه‌های بلند و استوار تَهامِه وجود نداشت. این فرصت را غنیمت شمردم تا محیط اطرافم را توصیف کنم.

## وصف سرزمین صَعْبَر

### اشاره

دشت کُلیَّه در برابرم هویداست، که از سمت شرق گسترده شده و گویی پایانی ندارد و از جنوب به شمال هم در مسافتی حدود چهل کیلومتر گسترده شده و در ساحل، از سمت غرب تا کوه‌های فرسان و ذَوْرَه در شرق در حدود پنجاه کیلومتر امتداد پیدا کرده است.

مرز آن از جنوب، سنگلاخ المُشَلِّل است و طرف شمالی آن به شکل یک خطکشی مستقیم بین دشت قدید، در ناحیه جنوب و دشت کلیه در ناحیه شمال، به چشم می‌خورد و تا جایی که در سمت شرق امتداد یافته‌اند، با آنها گسترش پیدا کرده است و تنها در ناحیه ساحلی امتداد آن قطع شده است. از اینجا در کنار دشت کلیه در ناحیه شرق، وادی دوران به چشم می‌خورد.

ص:۹۵

در شمال، در فاصله‌ای دور، سنگلاخ الوَبَرِیَه است که به سبب دوری آن، درست دیده نمی‌شود و درست مانند سنگلاخ المشلل از شرق به غرب گسترده شده و در شرق به کوه ذوره می‌پیوندند و در سمت غرب، در نزدیکی جنوب جحفه امتداد آن قطع می‌شود. اما در ناحیه شرق، یک سلسله کوه به چشم می‌خورد که گویی این دو سنگلاخ را به هم پیوند می‌دهد و از خلال این رشته کوه است که دو وادی دوران و کلیه گسترده شده است.

مهم‌ترین کوه‌های این سلسله عبارتند از:

### ۱-کوه فُرْسانْ

کوهی است سر به فلک کشیده و استوار و به مسافت زیادی در طول ساحل کشیده شده است که آن را کوه رخام می‌نامند، چون از آن رخام (مرمر) استخراج می‌شود و گفته شده تعداد زیادی بز کوهی در آن وجود دارد. این کوه در ابتدای دو وادی دَوْران و کلیه قرار دارد و از حیث غنی بودن منابع آبی اهمیت به‌سزایی دارد و داستان‌های بسیاری پیرامون آن در اشعار آمده است.

### ۲-کوه‌های ذَوْرَه

#### اشاره

در سمت راست و ابتدای وادی کلیه و از سمت شمال در مقابل فرسان قرار دارد. سلسله کوه‌هایی بلند و سر به فلک کشیده که ارتفاع قله‌های آن از فرسان کمتر است و از ساحل دیده می‌شود. در این منطقه سلسله‌جبال فرسان و ذوره به‌سان خطفاصل بین دو قبیله حرب و بنی‌سلیم کشیده شده، اما ناحیه غرب این دشت وسیع، بخشی از ساحل دریاست. در میان این دشت سه وادی وجود دارد که از حیث وسعت و حاصلخیزی متفاوت می‌باشند:

ص:۹۶

## الف) وادی دَوران

این وادی که در آن مزارع دیم وجود دارد، آخرین وادی از این سه وادی از سمت جنوب است و در طول کناره‌های سنگلاخ المشلل گسترش می‌یابد. بستر سیل آن از کنار شهر صعبر عبور کرده، به دریا می‌رسد. ساکنان آن الذُّرَا (مفرد آن ذروی) از زبید، از قبایل حرب می‌باشند و پیش از اسلام جزو سرزمین خزاعه بوده است.

## ب) وادی کُلَیَّه

بزرگ‌ترین و پرجمعیت‌ترین و آبادترین این وادی‌هاست. از شرق، از سمت سنگلاخ ذَرَه گسترش می‌یابد و قسمت بالای آن را ثَمِرَه می‌گویند. ساکنان این بخش بنوعُصیَّه از قبیله سلیم هستند. جایی که وادی بین کوه‌های فرسان و ذوره گسترش می‌یابد را الحُصَینِیه می‌گویند. ساکنان آن بِشر از قبیله بنی‌عمر و از قبایل حرب می‌باشند. در این ناحیه نزدیک به صد چاه زراعتی وجود دارد، اما کل مساحت زراعی این دشت وسیع به ۲٪ نمی‌رسد. اگر در وادی کُلیّه سدی برپا کنند، امکان توسعه این مقدار وجود دارد؛ چون از وادی‌هایی است که سیل آن هر سال به دریا می‌ریزد. همه دشتی که درباره آن سخن گفتیم، مستعد کشاورزی به‌صورت دیم و از طریق آبیاری با چاه می‌باشد.

## ج) وادی جَلِیل

این وادی در بی‌آبی و خشکی و تعداد جمعیت شبیه وادی دَوْران است و در دورترین نقطه انتهای شمالی این دشت در کناره‌های سنگلاخ الوَبَریّه گسترده شده است. هنگامی که سیل دشت کُلیَّه از این وادی می‌گذرد، آب شیرین برای مردم این وادی می‌آورد، که به دنبال آن، با ایجاد کشت دیم، وضع آنها خوب می‌شود. وادی قِربی مهم‌ترین بخش از آن است اینجا ابتدای سرزمین ایشان از سمت یمن است که تا ماوراء الفُرع ادامه دارد.

ص:۹۷

## جاده کُلیَّه

نام چاه‌های قدیمی کُلیَّه در روایات تاریخی(۱)مربوط به قبیله حرب آمده است. حضرت رسول (ص) در زمان هجرت خود از آن عبور کرده است. در اینجا یا جایی نزدیک به آن، سراقهٔ بن مالک الکنانی المدلجی پیامبر (ص) را تعقیب کرد و قصد دستگیری حضرت را نمود، اما پاهای اسب او در زمین فرو رفت و ایمان آورد و از حضرت امان‌نامه گرفت.(۲)

در ساعت شش‌ونیم به سمت شرق، به طرف چاه‌های کُلیَّه به راه افتادم. جاده بین جنگلی که از درختان السمر که ارتفاع چندانی ندارند، پیش می‌رود. چپ و راست جاده را این درختان پر کرده‌اند. گاهی راه به چند شعبه تقسیم شده و راه اصلی گم می‌شود. مجبورم اثر ماشین‌هایی که برای حمل سنگ مرمر به طرف کوه‌های فرسان می‌روند را دنبال کنم. از یکی از بلندی‌هایی که در این ناحیه به‌طور پراکنده وجود دارد، بالا رفتم و نظری افکندم. نخلستان دشت کُلیَّه را در طرف شمال دشت و در سمت چپ خود دیدم. در طریق زمینی که هیچ جاده‌ای در آن نبود، به راه افتادم. در شانزده کیلومتری صعبر به چاه‌های کلیه رسیدم و کشتزارهای آن هویدا شد. مردم در آنجا به شکل ابتدایی زراعت می‌کنند. خانه‌های اهالی به صورت پراکنده بین جنگل‌های السمر به چشم می‌خورد که از چوب و شاخه‌های درخت الجرید و الاثل و با ستون‌هایی از تنه درخت السمر بنا شده است. دهکده‌های بزرگی در اینجا وجود ندارد. آب آشامیدنی تنها از طریق چاه‌ها تامین می‌شود و روشنایی برق هم وجود ندارد. مردی از الفوارس را دیدم که گمان می‌کرد من از مأموران دولتی و از وزارت کشاورزی هستم. از وضع کشاورزی منطقه و عدم رسیدگی دولت شکایت کرد. از اطلاعات این پیرمرد

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۷۹.

۲- از داستان سراقهٔ بن مالک سوء استفاده‌هایی صورت گرفته است که عاملی در «الصحیح من سیرهٔ النبی‌الاعظم» ج ۳ آن را بررسی تحلیلی کرده است.

ص:۹۸

درباره آثار تاریخی این منطقه استفاده کردم. به او گفتم کاری از دست من ساخته نیست. بنابر دانسته‌های من، در اینجا مقصر، برنامه توسعه عمومی کشاورزی، نیست؛ بلکه وام‌های بسیار وکمک‌های مفید فراوانی به این منطقه تزریق شده است. دلیل اصلی، کوتاهی در اجرای برنامه است. در برابر مسائل اجرایی در این شهرها صدها مانع و مشکل وجود دارد، که جای سؤال دارد.

رَابغ

دشت کلیّه را جست‌وجو کردم و بعد به سمت غرب به راه افتادم تا به راه آسفالت رسیدم و به سمت شمال در کنار ساحل به حرکت خود ادامه دادم. تا به شهر رابغ در چهل کیلومتری کلیه رسیدم.

رابغ شهری کوچک در کرانه دریاست و بندر زیبا و دور افتاده‌ای دارد که ۳۰ سال از عمر آن می‌گذرد. امارتی دارد که شامل زمین‌های حد فاصل بین الدُّعَیْجِیَّهٔ در جنوب تا النصائف در شمال می‌شود و تا مرزهای بین قبیله حرب و قبیله‌های سُلَیم و مُطَیر پیش می‌رود. در اطراف آنها آبادی‌هایی وجود دارد که هر کدام خود عنوان یک امارت دارد؛ مثل آبادی ثُول، آبادی القَضِیمَه، آبادی حَجر، آبادی النُّویبَع، آبادی مستورهٔ و آبادی الأبواء. این آبادی‌ها از چادرنشیان تشکیل شده است. رابغ قبیله‌های متعدد و پراکنده از هم و بازاری برای خرید همه مایحتاج دارد. اکثر خانه‌ها مطابق و هماهنگ با محیط است؛ مگر اندک ساختمان‌ها و خانه‌هایی که متعلق به حکومت است؛ مانند اداره آموزش و پرورش که چند مدرسه تحت پوشش خود دارد، مدرسه راهنمایی و شهرداری که هیچ کاری در پیشرفت شهر انجام نداده است؛ اداره مالیات و دادگستری، پلیس و مخابرات.

امیران رابغ از آل مبیریک هستند؛ خانواده‌ای که در اواخر عثمانی و در دوران ضعف امراءالعسوم که امیران قبیله حرب در گذشته بوده‌اند و در عهد هاشمی، با وجود درگیری با آنها، به حیات خود ادامه دادند. از این‌رو نفوذی در آن زمان در

ص:۹۹

منطقه برای آنها باقی نماند. زمانی که دگرگونی‌های دوران سعودی فرا رسید و امارت این منطقه از ذهبان و عسفان در جنوب تا نزدیکی بدر در شمال یعنی منطقه‌ای به وسعت دویست کیلومتر طول در کنار ساحل و بین هشتاد تا صد کیلومتر عرض می‌رسید، قسمت بایر این سرزمین به تصرف قوی‌ترین امرای آن یعنی اسماعیل بن آل مبیریک، معاصر ملک عبدالعزیز درآمد و سپس با وفات عبدالعزیز قدرت اسماعیل کاهش یافت و منطقه خلیص و غران از سلطه او خارج شد و برای آن امارتی مستقل، تحت اشراف امارت مکه تأسیس شد. بعدها، وادی قدید از آن جدا شد. به تدریج قدرت این خانواده در این منطقه کاهش یافت و تا حدود مرزهای شهرستان رابغ محدود شد که مساحت بسیار کمی است. اما سود حاصل از اراضی تحت اشراف دولت سعودی که براساس پیمان ۱۳۹۰ه. ق به این خانواده پرداخت می‌شد، به شکل بی‌سابقه‌ای ثروت این خاندان را بالا برد.

امیر کنونی رابغ، محمد برکهٔ (اسمی واحد است) پسر اسماعیل بن مبیریک است. جوانی است که امور منطقه را خوب اداره می‌کند و نشاط و جنب و جوش را به این امارت نو پا که رو به زوال می‌رفت، بازگردانده است. آل مبیریک شاخه‌ای از الغوانم، از زبید، از مسروح، از حرب می‌باشند که خانواده اصیل و ریشه‌دار و دارای سابقه شهرنشینی در رابغ هستند.(۱)

به رابغ در ۱۵۵ کیلومتری شمال جده و ۲۷۰ کیلومتری جنوب مدینه در سمت غرب رسیدم. در قهوه‌خانه‌ای به طور اتفاقی با النشمی بن طامی، امیر منطقه ملاقات کردم. او مرا دعوت کرد تا به مرکز النویبع در نزدیک ۲۲ کیلومتری شمال شرقی اینجا برویم. به النشمی گفتم که من فعلاً قصد عبور از النویبع، برای مشاهده و به دست آوردن معلومات از آنجا هستم و به قصد مهمانی نیامده‌ام.

---

۱- آل مبیریک: از الغوانم، از زبید هستند که سفر آنها در رابغ است. آنها جدیدترین خانواده حرب هستند و قوی‌ترین و بزرگ‌ترین آنها حسین بن مبیریک و بعد پسرش اسماعیل بوده است؛ معجم معالم الحجاز، ص ۸۱.

ص:۱۰۰

ابن طامی از خانواده‌های با ریشه، قبیله‌ای اصیل است که قدمت آن از خانواده آل‌مبیریک بیشتر است و معاصر خانواده العسوم است که امیران آن رقبای العسوم شده‌اند و گفته شده که ابن عسم، امیر حرب، در گذشته با ابن طامی در امور جنگ با قبایل مجاور مشورت می‌کرد. قدرت این خاندان به حدی رسید که برای سازش و تبانی با حسین بن مبیریک، امیر رابغ مبلغ هنگفتی را که دولت برای حسین بن علی فرستاده بوده را به عنوان مواجب به عرب‌هایی که به صف سربازان آنها پیوسته‌اند، پرداخت کرد. گفته شده که این مال به اندازه ۷ مطیه طلا بوده و سهم حسین بن مبیریک از این مال، یک مطیه بود. اما قدرت این خاندان به تدریج رو به کاهش گذاشت؛ به‌طوری که امروز چیزی از آن باقی نمانده است. و النشمی چیزی به ارث نبرده است. او به من گفت که به استقبال امیر جدیدی که به جای او برای النُّویبَع تعیین شده، می‌رود و امیدوار است که به عنوان یک کارمند، با حقوق ماهیانه به کار گرفته شود.

## الجُحفَه

(۱)

النشمی را تنها گذاشتم، درحالی‌که ساعت ده‌ونیم بود و آسمان همچنان صاف و زیبا می‌نمود و وزش نسیم‌های سرد، در انسان نوعی سستی و رخوت به وجود می‌آورد. از رابغ به سوی جحفه به راه افتادم. از راهی که آمده بودم، به سمت جنوب حرکت کردم و بعد از هفت کیلومتر راه جحفه به سمت شرق جدا شد. این مسیر در دشتی ساحلی پیش می‌رود و هیچ نشانه‌ای غیر از کوه‌های پراکنده‌ای که در فاصله زمین‌های هموار و پست آنجا به چشم می‌خورد، در آن وجود ندارد. در برابر خود، سنگلاخ‌ها و زمین‌های سخت را دیدم که مشخص‌ترین آنها

---

۱- مجم البلدان، ج۲، ص۱۱۱. جحفه: روض المعطار، جحفه را قریه‌ای بزرگ توصیف کرده و آن را میقات مصر و شام و مغرب می‌داند؛ روض المعطار، ص ۱۵۷.

ص:۱۰۱

سنگلاخ الخَزْجَاء است و جاده در طرف سمت چپ آن امتداد می‌یافت. پس از طی ۲۲ کیلومتر، از رابغ به مسجد الجحفه رسیدم. مسجدی زیبا که از بتون مسلح ساخته شده و ساختمانی مستحکم و زیبا در آن وجود دارد. به‌طور کلی چیزی غیر از این مسجد در آنجا به چشم نمی‌خورد. درِ مسجد با زنجیر و بدون قفل بسته شده بود. درب آن را باز کردم و داخل مسجد رفتم. در حیاط خاکی آن نشانه‌ای از وجود انسان نبود و به نظر نمی‌رسید که کسی هرچند یک‌بار در هفته، آنجا نماز بگزارد. فرش‌های مسجد روی هم انبار شده بود و گویا مدت‌هاست که کسی به اینجا توجهی نداشته و آثاری از نظافت به چشم نمی‌خورد. از مناره‌ای که ۳۷ پله داشت، بالا رفتم و به چپ و راست خود نگاه کردم. در فاصله ششصد متری شمال شرقی مسجد، مردی را دیدم که شتری را نزدیک چاهی آب می‌دهد. پایین آمدم و نزدیک او رفتم. گفت که امام مسجد است و در نزدیکی این مسجد، جز چادرنشینان زندگی نمی‌کنند. سپس او مرا به محل قدیم مسجد جحفه برد که بقایای مخروبه این مسجد در شرق مسجد جدید در کنار یک چاه متروک به چشم می‌خورد. این چاه که از آن آب برمی‌دارند، الخالدیة نامیده می‌شود و از حدود مسجد بیرون است. می‌گویند آنجا شهر قدیم جحفه بوده است؛ چون پیرامون مسجد خرابه‌هایی است که قابل تشخیص از زمین‌های اطراف آن نیست. امام مسجد، راهی را که حاجیان در گذشته به جحفه می‌آمدند و راهی که از آنجا خارج می‌شده‌اند را نشان داد. جحفه منزل پنجم از مکه بر حسب نظام سابق قافله‌ای بوده است و بنا به عللی که خواهم گفت، روشن می‌شود که دو جحفه وجود داشته یا اینکه به مرور زمان از مکانی به مکان دیگر منتقل شده است.

دشت مستطیل شکلی که از جنوب غربی تا شمال شرقی کشیده شده و وادی الغائضه، در انتهای وادی الخَرّار در میان آن به چشم می‌خورد.

ص:۱۰۲

زراعت در این وادی به صورت دیم است. زمانی وادی مَرّ در این دشت امتداد داشته، اما به علت شکستگی که رخ داده، وادی مرّ به طرف وادی ربغ گسترش پیدا کرده است و این وادی بایر و خشک باقی مانده و در آنها جز وادی‌های کوچک میان کوه‌های پراکنده و کم‌ارتفاع و سنگلاخ‌ها، چیز دیگری دیده نمی‌شود. از جنوب تا جنوب شرقی ریگزار القَطِیعَاء در آن سوی دشت قرار دارد و در جایی که به ساحل می‌رسد، از سنگلاخ الوَبَرِیّه جدا می‌شود. مسیر کاروان‌های حج از انتهای غربی آن می‌گذشته و از سمت شرق به آن می‌پیوندد و بعد به شکل قوسی به سمت سنگلاخ الوبریه امتداد می‌یابد و از ناحیه شرق، دشت را محاصره می‌کند. از شمال سنگلاخ الغُرْبَه که در شمال شرقی این مسجد است، به آن پیوسته است؛ درحالی‌که درست در سمت شرق در فاصله دوری، قله‌های کوه‌های الشَّرَاء از آن سوی سنگلاخ‌ها به چشم می‌خورد. در انتهای سنگلاخ العَزُوریَه (عزور قدیمی) آثار دیگری از جحفه به چشم می‌خورد و از سمت غرب به سنگلاخ امالکُلَی پیوسته است و در آن گردنه‌ای است که بین راه جحفه و هرشی قرار دارد. در غرب این مکان، ریگزار امالتَنَصُّب قرار دارد که راه جحفه به رابغ آن را قطع می‌کند. با مشاهده و بررسی راه‌های ورود و خروج این سرزمین، معلوم می‌شود رسول خدا (ص) هنگام هجرت به مدینه از نزدیک جحفه عبور نموده است. امروزه در سرزمین جحفه، قبایلی از زبید ساکنند که از جمله آنها الزَنَابِقَه، الرَوایَقَه و العَصلان است. مردمی از عَوْف نیز در بین آنها وجود دارد.

از این جحفه (یا جحفه جنوبی یا جحفه جدید) در ساعت، یک ربع به چهار بعد از اینکه نماز را در مسجد جحفه خواندم، حرکت کردم. بعد به سمت شمال در مسیری که حاجیان از آن عبور می‌کرده‌اند، یعنی راه سلطانی به راه خود ادامه دادم. پس از طی چهار کیلومتر به قصر یا قلعه‌ای برخورد کردم که پایه‌های آن از درون ویران شده بود. سه دیوار آن پابرجا باقی مانده بود. دیوار این ساختمان به حدود ۳۳ متر می‌رسید که از گچ ساخته شده بود. ارتفاع آن را نتوانستم درست

ص:۱۰۳

تشخیص بدهم. احتمالاً ـ کمتر از شش متر بوده است. در کنار قصر، آثار شهری که شن و ماسه آن را در خود فرا گرفته بود، اما کوچه‌های زیبای قدیمی آن قابل تشخیص است، به چشم می‌خورد. این قصر را مردم این مناطق قصر علیاء می‌نامند و منظورشان از علیاء، همسر ابن زید شیخ بن هلال بن عام است. عادت مردم این است که همه آثار اینجا را به ابن هلال نسبت می‌دهند و می گویند این از چیزهایی است که بنی‌هلال ساخته است. این ساختمان بناهای دوره عباسی است که یا برای دفاع از شهر قدیمی یا به‌عنوان امارت والی این شهر ساخته شده است یا اینکه برای هر دو منظور بوده است.

دلیل تعلّق این بنا به دوران عباسی این است که جحفه در اواخر دوران عباسی متروک شده است. پس این ساختمان متعلق به دوران عثمانی نیست و زمینه‌ای هم برای قول دوم وجود ندارد که بگوییم این بنا مربوط به دوران اموی بوده است؛ زیرا تاریخ چیزی از توجه امویین به این گونه اماکن نشان نمی‌دهد؛ بلکه از توجه آنها به ساخت قلعه‌ها و دژها و چیزهایی که به حسب ضرورت آن زمان مورد نیاز بوده است، سخن می گوید.

با استقرائی در تاریخ جحفه به‌دست می‌آید که در زمان جاهلیت، اینجا شهری آباد و یکی از منزلگاه‌های مهم و اصلی این راه بوده که نزد عرب راهی معروف و شناخته شده است. با ظهور اسلام، پیامبر آن را به عنوان میقات اهل شام و مصر تعیین کرد. در آن زمان آن را مَهْیَه می‌نامیده‌اند و گفته شده که پیامبر (ص) آن را به این اسم نام‌گذاری کرده است و دعا فرمود که خداوند وبای مدینه را به آنجا نقل کند. بنی‌عبیل و اقوامی از عرب بادیه در آنجا سکونت گزیدند و سپس تحت سلطه بنی کنانه در آمده و بعد قبیله حرب از اوایل قرن دوم هجری تاکنون آنجا را تحت سلطه خود دارند. مورخین ذکر می کنند که پیامبر (ص) بعد از جحفه به سمت مکه، مسجدی داشته است و ظاهراً این همان مسجد قدیم است که پیامبر در جوار این مسجد جدید، که ذکر آن گذشت، بنا کرده‌اند.

ص:۱۰۴

## علت تقسیم جحفه و ویرانی آن

در آغاز عهد عباسیان، مسلمانان اقدام به بررسی آثار به جای مانده از رسول‌خدا (ص) کردند. علی رغم اینکه زمان زیادی از رحلت رسول خدا (ص) سپری نشده بود، اما بیشتر آنها فراموش شده و از صحنه روزگار پنهان گردیده بود؛ زیرا نسل اول مسلمانان، همه همت خود را صرف نشر و استحکام پایه‌های دین مبین اسلام نمودند. بنابر این در اوایل عهد عباسی، گروهی از مسلمانان به ساختن مساجدی در نقاطی که ثابت می‌شد، پیامبر در آنجا نماز گزارده است، اقدام نمودند.

از بررسی این مطالب به‌دست می‌آید مسجدی که بعد از جحفه به سمت مکه، در آن زمان ساخته شد، مسجد پیامبر بوده است و حتماً حجاج و مسلمانان هم به یاد پیامبر و تبرک جستن به آن مکان مقدس، به زیارت آن می‌شتافته‌اند. سپس آن مسجد نیاز به افراد و خدمه‌ای که امور این مسجد را سامان دهند، پیدا کرده است. از این رو ساختمان‌هایی در جوار آن ساخته شده و دکان‌هایی نیز در آنجا ساخته‌اند و چون این مکان دارای وسعت بسیاری بوده است، قافله‌هایی آنجا را توقفگاه خود قرار دادند و بدین ترتیب این شهر دارای دو منزلگاه مجاور هم گردید. اما اکثر حجاج مصری و آفریقایی که از راه ساحل شمال حجاز می‌آمدند، هنگامی که از بدر می‌گذشتند، به ناچار به دنبال منزلگاه‌هایی متناسب با مسیرشان می‌گشتند و چون ودان و جحفه از مسیر این حاجیان فاصله زیادی داشته، بئر مستوره را به جای ودان به عنوان منزلگاه خود اختیار کردند. بعدها در حرکت از منزل مستوره، رابغ را مناسب با مسیر خود تشخیص داده و آن را به جای جحفه منزلگاه خود انتخاب کردند. این یکی از علل تقسیم جحفه بوده است.

اما علت دوم این است که در عهد عباسی، این منطقه از امنیت درستی برخوردار نبوده و قبایل اطراف به این آبادی‌ها هجوم آورده و کاروان‌هایی که از

ص:۱۰۵

آنجا می‌گذشتند را غارت می‌کردند. زمانی که رابغ به سبب توقف کاروان‌های حج در آن، آباد شد، مردم آن منطقه شهر قدیمی خود را رها کرده و به رابغ مهاجرت کردند؛ به‌طوری که آن منطقه از سکنه خالی شده و رو به ویرانی گذاشت. اولین کسی که از ویرانی این نقطه آگاه شد و آن را در معجم البلدان خود بیان کرده، یاقوت حموی، در آغاز قرن هفتم هجری است. وی می‌گوید: «در زمانی پیش از او، مردم آنجا را ترک کرده‌اند و این منطقه رو به ویرانی گذاشته است» . جهانگردان مغربی و مصری تصریح کرده‌اند که مسیر آنها از رابغ بوده و هنگامی که در محاذات جحفه بوده‌اند، احرام حج بسته‌اند؛ یعنی جحفه به عنوان میقات، متروک بوده است و میقات محسوب نمی‌شده است. لکن مسئله شگفت‌آور این است که وقتی جاده را می‌بینی، به نظر می‌رسد گویا هنوز زمان زیادی از متروک شدن آن نگذشته است؛ چون بستر آن به‌طور واضح به چشم می‌خورد که با سنگریزه‌ها و شن‌هایی فرش شده است. این وضعیت به‌طور واضح در گردنه المشلل و در گردنه عَزْوَرْ در شمال جحفه به چشم می‌خورد. شاید حاجیان ترک و شامی تا زمان عثمانی هنوز از این جاده رفت و آمد می‌کرده‌اند.

## یادآوری خاطرات گذشته

در برابر قصری که مردم به آن قصر علیاء می‌گویند و شهرت آن فراگیر است و کسی را نمی‌یابی که آن را نشناسد، ذهن من به ۳۰ و اندی سال پیش بازگشت و خاطرات دوران ۵ سالگی‌ام را هنگامی که از مقابل این قصر عبور کرده بودم، دوباره به ذهنم آورد. پدر من دره این سرزمین را ترک کرد و به یاد آوردم که هندوانه در این سرزمین فراوان بود. سرزمینی که امروز در آن جز جنگل‌های المرخ و الاراك نمی‌بینم.

ص:۱۰۶

## غدیر خُم

(۱)

وادی، از نزدیکی آن قصر به طرف شرق مایل می‌شود و همراه با جاده، به آن سمت تغییر مسیر می‌دهد. در کنار مسیر در سمت شرق، جنگل درختان اراک به چشم می‌خورد. همه گیاهان این وادی منحصر به المرخ و الضرم (الثمام) می‌شود. زمین وادی سست است و چرخ‌های ماشین روی آن می‌لغزد. از اینجا وارد سرزمین بادیهٔ الشام شدم. زمینی مرتفع که از بالای آن، همه وادی، از جمله شهر قدیمی به چشم می‌خورد. کانال‌ها و قنات‌های چشمه جحفه در برابر من ظاهر شد؛ به‌طوری که همه چاه‌های آن قابل شمارش بود. به نظر می‌رسید که این چاه در زمانی طولانی بعد از ویرانی آن شهر، آباد بوده یا اینکه شخصی تلاش کرده تا آن را دوباره آباد کند، اما موفق نشده است. از یکی از اهالی بلادیه خواستم که دربارهٔ این سرزمین برای من صحبت کند. او محدوده سرزمین‌شان را مشخص کرد و گفت به فاصله سی کیلومتر از سمت شرق به الشراء می‌رسد و در امتداد طول وادی مر از ناحیه شمال شرق به حجر ختم می‌شود و از سمت شمال به

---

۱- روض المعطار، ص۲۲۱. خم: غدیرخم، بین مکه و جحفه دو میل فاصله است و نام خم در محل آن ذکر شده است؛ معجم البلدان، ج۴، ص۱۸۸. خم چاهی است که عبدالشمس در بطحاء حفر کرده و در برابر جحفه است؛ روض المعطار، ص۲۲۱. خم جایی است که چشمه‌ای در آن می‌ریزد و بین چشمه و غدیر، مسجد پیامبر خداست؛ معجم البلدان، ج۲، ص۳۸۹. غدیر خم امروز، به نام الخربه معروف است. نخلستان‌های متعددی در اطراف آن هست که متعلق به مردم قبیله بلادیه است. فاکهی خم را چاهی می‌داند که در دوره جاهلیت و اسلام مورد استفاده بوده است. معجم معالم الحجاز، ج ۳، ص ۱۵۸. عاتق اصطلاح بعض الشیعه به کار برده است. متأسفانه تصوری که درباره شیعه شایع بوده، تصور درستی نبوده است. اکثریت شیعیان که دوازده امامی‌اند. در حدیث غدیر، متفق القول هستند و نیز غیر از شیعه، حدیث غدیر از طرق مختلف، وارد شده است. کتاب «الغدیر» علامه امینی، گزارشی مبسوط درباره کتب متعدد اهل سنت است که این حدیث را از طرق خود دریافت کرده‌اند. معجم البلدان نیز همین مطلب را از بکری نقل کرده است. روض‌المعطار نیز از بکری به همین صورت نقل کرده است؛ روض المعطار، ص ۱۵۶.

ص:۱۰۷

بالای ام‌العیال(۱)می‌رسد و ام‌العیال یکی از چشمه‌های بلادیه در وادی فرع است. دربارهٔ چشمه غدیر خم از او سؤال کردم، گفت: جست‌وجو کن؛ آثاری از آن خواهی یافت. به او گفتم: آنها را نشان بده؛ زیرا شنیده‌ام که یکی از بزرگان این منطقه به احیای مجدد چشمه خم اقدام کرده، اما موفق نشده است. گفت: غیر از تو، کسی توجهی به این امور ندارد.

بعد از مدتی گفت‌وگو به نخلستان‌هایی در جهت طلوع خورشید اشاره کرد و گفت: «اینها که در برابر توست است الغُربَه است» . راه بسیار ناهموار بود و اتومبیل تنها با دنده کمکی توانست از آن عبور کند. به فاصله هشت کیلومتر از قصر علیاء، به غدیر خم رسیدم که امروز به الغربه معروف است و در ۲۶کیلومتری شرق رابغ قرار دارد. به علت ناهمواری و نامناسب بودن جاده، نیم ساعت در راه بودم.

الغربه، غدیری است که در محل آبگیر مسیلی در کنار وادی، در سمت غرب قرار دارد. در اطراف آن چند چراگاه و نخلستان وجود دارد و هر کدام از آنها در حدود ۴۵ نخل دارد که متلعق به اهالی این منطقه است. دسته‌های خرمای نورس بر فراز آنها آشکار بود؛ اما اینکه در سال گذشته آن را به حال خود رها کرده‌اند و به آفت دچار شده، حکایت از بی‌توجهی همیشگی به آنها می کند.

اکنون این وادی خَرَّار نامیده می‌شود(۲)و محل جریان سیل مر بوده است و بعد سیل بزرگی آمده و مسیر وادی مر را به سمت وادی رابغ منحرف کرده است.

---

۱- ام العیال در فاصله ۲۵۰ کیلومتری مدینه، اکنون آباد و پر از نخل و متعلّق به بنی‌حسین است؛ تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۲۴۷. ام‌العیال: دهکده‌ای بین مکه و مدینه، در کوهپایه کوه آره، در تهامه است و عوام آن را صدقه فاطمه زهرا علیها السلام دانسته است؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- الخرار: منطقه‌ای در حجاز و نزدیک جحفه، و نیز گفته‌اند یکی از وادی‌های مدینه یا آبی در مدینه است. پیامبر سعدبن ابی‌وقاص را با هشتاد نفر از مهاجران به سریه‌ای فرستاد که در الخرّار فرود آمدند؛ معجم‌البلدان، ج۲، ص ۳۵۰.

ص:۱۰۸

سپس جریان سیل از وادی الخرار و جحفه منحرف گشته و آنجا دچار خشکسالی و کم‌آبی شده است. امروزه آن بخش از الخرار که در جوار مر است، الظَهْر نامیده می‌شود؛ چون به صورت سرزمینی بلند و مرتفع در آمده و سیل بر آن جاری نمی‌شود. اهالی جحفه بخشی از آب مر را از آن خود می‌دانند و ادعای آن را دارند؛ اما اهالی رابغ به شدت با این مسئله مخالف هستند و در حال معارضه با اهالی جحفه بر سر آن هستند.

من چند بار به امیر فعلی رابغ گفتم که عدالت حکم می‌کند بخشی از آب وادی مر را به اهل جحفه، اختصاص دهید. ظاهر امر چنین بود که او با این امر مخالفتی ندارد و این حرف را رد نکرد، اما دشمن رأی او را تغییر داد. در نصوص(۱)متقدمین آمده است که رسول خدا (ص) هنگام هجرت به مدینه از این مکان، عبور کرده است.

## داستان گسستن و گسترش در وادی رابغ

بخشی از وادی مر به نام مر عُنَیب به سمت غرب تا جایی که النباۀ خوانده می‌شود، در ۲۵ کیلومتری شرق رابغ امتداد دارد و از آنجا به طرف چپ، به سمت جنوب با زاویه‌ای شبیه زاویه قائمه منحرف می‌شود. در رأس این بلندی، گردنه‌ای خاکی و از هم پاشیده وجود دارد که محل اتصال وادی رابغ و مر عنیب است، اما سیلی ویرانگر آمده و این تپه را از هم گسسته است. مر در ناحیه وادی رابغ قرار گرفته و در آن امتداد یافته است. در اثر این شکاف و گسستگی، دو چشمه در آنجا جاری شده که امروزه به حَکّاک معروف است این شکستگی و گسستگی کاملاً آشکار است و هر کس تخصص و آشنایی با مسائل زمین‌شناسی دارد، می‌تواند آن را مشاهده کند؛ زیرا سنگریزه‌های سیاه رنگِ سنگلاخی، در تمام مسیر

---

۱- روض المعطار، ص۱۵۶.

ص:۱۰۹

سیل به چشم می‌خورد و به سبب مسافت زیادی که این سنگ‌ها در بستر سیل طی می کنند، معمولاً صیقلی بوده و رنگ خاصی دارند. در این بخش از وادی مر، در سال‌های پرآبی سیل‌های متعددی جاری می‌شود.

## توصیف سرزمین اطراف غدیر خم

در سمت شرق غدیر و آبگیر خم، وادی الخانق (۱)گسترده شده که مسیر سیل آن، از کوه‌های الشراء است؛ کوهی که در فاصله ۲۵ کیلومتری این آبگیر تاریخی قرار دارد و محلی که آب این غدیر، از آنجا می‌آید و اگر این سیل نبود، این آبگیر تاریخی تاکنون از بین رفته بود. از این رو آبگیری دائمی است و حتی در سال‌های خشکسالی هم خشک نشده و امسال هم که سال خشک و بی‌آبی است و بارندگی نبوده، آب آن باقی مانده است.

در جنوب این غدیر، سنگلاخ الوبریه است. کناره‌های این نقطه را عُوَیرِضَه گویند. که از عویرضه، درست در جنوب غدیر و از سمت شمال غدیر خم تا مقابل وادی مر، به وسعتی برابر یازده کیلومتر گسترده شده است. فاصله بین این دو نقطه به نقطه ظهر معروف است، که ذکر آن گذشت. در غرب غدیر خم و شمال غربی آن شهری باستانی است که دیوارهایی در اطراف آن وجود داشته که اکنون بقایایی از آن دیوارها به چشم می‌خورد. از جمله آثار به جا مانده از این شهر سه کاخ یا قلعه است که به شکل هلال بوده، اما ویران شده و شن آنها را پوشانده است. در مراجع قدیمی چیزی درباره این شهر نیامده است. اما سه نشانه وجود دارد که براساس آنها می‌توان نتیجه گرفت که اینجا بعد از دوران خلفای راشدین، شهری بوده است:

۱. گفته شد که غدیر خم دارای چشمه‌ای بوده است و در زمانی نه چندان دور، یکی از بزرگان البلادیه اقدام به احیای این چشمه نموده، ولی موفق نشده

---

۱- از بلاد کنانه یوم خانق ، معجم البلدان، ج۳، ص ۳۴۰.

ص:۱۱۰

است. پس می‌توان به این نتیجه رسید که در اینجا دهکده‌ای آباد وجود داشته که در احاطه دیوارهایی از سنگ بوده است.

۲. پس از شهادت حضرت علی (ع) فرزندان و وابستگان صحابه از انصار و قریش در وادی حجاز پراکنده شدند و هر کدام در گوشه‌ای زمین و مِلکی را اختیار کرده، مشغول عمران و آبادی شده‌اند. اکنون اخبار به جا مانده در مورد ایشان در برابر ماست که ثابت می‌کند آنها دارای املاک و آبادی‌هایی در السُّوارَقیه و خَلْص و مُوَیقَه و الَاکحَل و جاهای دیگر بوده‌اند. پس اگر محل خلص، الَاکحل و بیابان برهوت اطراف آنها و دوری آنها از شهرها را مورد توجه قرار دهیم، پی می‌بریم کسانی که اقدام به آباد کردن این مناطق نموده‌اند و سایه(۱)و مناطقی مثل آن را آباد کرده‌اند، بعید نیست که در کنار این غدیر منزل گرفته و به آباد کردن اطراف آن اقدام نموده باشند؛ به‌ویژه که این غدیر، یکی از آثار به جا مانده از حضرت رسول (ص) می‌باشد.

۳. همه سنگلاخ‌هایی که تقریباً از هر سو غدیر خم را احاطه کرده، به‌واسطه القَدَام (جمع قدمه) شناخته می‌شوند. القدمه در زبان اهالی حجاز به انتهای سنگلاخ و سمتی از سنگلاخ که همجوار با دشت و زمین مرتفعی که حد فاصل بین سنگلاخ و دشت است، گفته می‌شود و از سایر بخش‌های سنگلاخ مشخص است. مردمی که در این مناطق زندگی می‌کرده‌اند، درباره آن می‌گویند در کناره‌های این نقاط نخلستان‌های انبوه و آبادی وجود داشته است.

آنچه گفته شد دلالت می‌کند این سرزمین که امروز ویران و خالی از سکنه می‌باشد و تنها گاه به طور پراکنده منازلی از چادرهای سیاه در آن به چشم

---

۱- سایه متعلق به فرزندان حضرت علی ع بوده است که اهالی آن مردمی مهاجر، از هر سو هستند؛ معجم‌البلدان، ج ۳، ص ۱۸۰.

ص:۱۱۱

می‌خورد، روزی شهری خرم و آباد بوده است. از بررسی نصوص و مشاهده این سرزمین نیز به دست می‌آید که حضرت پیامبر (ص) در مسیر هجرت خویش از این نقطه عبور کرده است.(۱)

از غدیر الغربه امروزی، در طرف شمال شرقی سنگلاخ سیاهی دیده می‌شود که سنگلاخ ذُوبیان نام دارد. در غرب نیز سنگلاخ رُمحَۀ است که در پایین آن، کوه کوچکی به چشم می‌خورد که در کنار آن کوه‌های کوچکی ردیف شده‌اند که جنگل‌های انبوه السمر آن را پوشانده است و در شمال آن وادی وسیعی است که همان وادی الظهر است. و آن را نیز جنگل‌های به هم فشرده السمر پوشانده؛ به‌طوری که هیچ روزنه‌ای در آن به چشم نمی‌خورد. در عین حال، کشتزارهای کوچکی هم در گوشه و کنار این وادی به چشم می‌خورد.

## غدیر خم در تاریخ

### اشاره

در معجم البلدان آمده است که خم(۲)نام مردی رنگرز بوده و این غدیر را به او منسوب کرده‌اند؛ غدیری که بین مکه و مدینه، در نزدیکی جحفه، یعنی در سه میلی جحفه قرار دارد.

صاحب المشارق گفته است که خم نام بیشه‌ای در اینجا بوده که در کنار آن آبگیری وجود داشته که آن را به خم نسبت داده‌اند. او می‌گوید خم جایی است که چشمه‌ای از آن جاری می‌شود و بین غدیر و چشمه، مسجد رسول خدا (ص) قرار دارد و پیش از جحفه، به مسافت یک میل، غدیر خم قرار دارد. سیل وادی این غدیر به دریا می‌ریزد. غدیر خم در سمت طلوع خورشید قرار دارد و

---

۱- روض المعطار، ص۱۵۶.

۲- خم اسم موضع غدیر خم، قال الزمخشری: «خم اسم رجل صباغ اضیف الیه الغدیر الذی هو بین مکۀ و المدینۀ بالجحفه و خم موضع تصب فیه عین بین الغدیر و العین و بینهما مسجد رسول الله» ؛ معجم‌البلدان، ج۲، ص۳۸۹.

ص:۱۱۲

هیچ‌گاه آب باران از آن قطع نمی‌شود و در کنار آن، مردمی از خزاعه و کنانه زندگی می‌کنند.

الحازمی گفته است: «وادی خم بین مکه و مدینه و در نزدیکی جحفه قرار دارد و در آن آبگیری هست که رسول خدا در کنار آن خطبه خوانده است. این وادی به سستی زمین و روییدنی اندک معروف است» .

البکری می‌گوید: «به محل غدیر خم الخرار می‌گویند» و در جای دیگر می‌گوید: «غدیر خم در فاصله سه میلی جحفه، در سمت چپ جاده قرار دارد و هر کس از مدینه به سمت مکه می‌آید، از آن عبور می‌کند» . به این آبگیر، چشمه‌ای می‌ریزد و اطراف آن انبوه درختانی به چشم می‌خورد که در هم فرو رفته‌اند و این همان بیشه‌ای است که خم نامیده می‌شود. و بین این غدیر و آن چشمه، مسجد پیامبر (ص) قرار دارد و نخلستان‌هایی نیز در آنجا وجود دارد.

پیامبر (ص) در غدیر خم فرموده است: «مَنْ کُنتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاهُ؛ اَللّهُمَّ وَالِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَن عاداه» . آن حضرت این کلام را هنگام بازگشت از حجهٔ‌الوداع بیان فرموده است و از این رو برخی از شیعیان گفته‌اند:

وَ یَوماً بِالغَدیرِ غَدیرُ خُمٍّ tt أبانَ لَهُ الوِلایهٔ لَو أُطِیعا

خطبه الغدیر در کنار این غدیر مشهور است که از جمله دلایل شیعه، بر ولایت حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) است.(۱)

## وادی مَرّ عُنیب

(۲)

یکی از وادی‌های حاصلخیز و پربرکت حجاز است. در بالای آن، الاکحل و بعد مرّ و وادی رابغ قرار دارد که به مرّ عنیب (مصغر عنب) معروف است؛ زیرا در حجاز چهار مرّ وجود دارد: ۱. مرّ الظهران؛ ۲. مرّ عنیب و دو مرّ دیگر (مرّیین)

---

۱- الغدیر، امینی.

۲- معجم البلدان، ج۵، ص۱۰۴.

ص:۱۱۳

که یکی دهکده‌ای تاریخی است که آثار ویرانه‌های آن در اطراف مدینه وجود دارد. و دیگری یکی از منزلگاه‌های مرالظهران است که در ابتدای آن قرار دارد.

در مرّ عنیب منـاطق آبـادِ وسـیع بسـیاری وجود دارد. یکی از این منـاطق، وادی حجر می‌باشـد که به السَائِرهٔ معروف است. این وادی دارای چشـمه‌ها و دهکده‌ها و نخلسـتان‌های بسـیاری است که در صد کیلومتری شرق رابغ قرار دارد. وادی خَضِرَهٔ نیز از سمت شرق در امتـداد وادی حجر گسترده شـده و دارای آب‌های جاری و نخلسـتان‌های بسـیاری است. این دو وادی به اضافه الاکحل، متعلق به قبیله حرب می‌باشـد. اما بین حجر و رابغ وادی‌هایی وجود دارد که از حیث آبادانی به این دو وادی نمی‌رسد؛ مانند وادی نِدا، تِمَایهٔ، النُوَیبع. این وادی‌ها متعلق به قبیله البلادیه است و هر جا در اشعار کثیره عزه سخن از مرّ آمده، منظور همین مرّ است.

آسمان وادی مرّ را در طول سال، حتی در دوران خشکسالی، همواره ابرهایی سنگین پوشانده است. چشمه‌های بسیاری در این وادی جـاری است؛ از جمله مُغَیْبَه و الحَکّـاک (عینـان) و چشـمه‌های دیگر و کشتزارهایی با آبیاری از طریق چاه، در آن وجود دارد. همه اینها متعلق به قبیله البلادیه می‌باشـد. این وادی هر چه به شـهر رابغ نزدیک‌تر می‌شود، وسیع‌تر شـده و منابع آبی آن افزایش می‌یابد. امـا قابلیت کشاورزی در آن نیست و بیشتر نخل‌های آن به صورت دیم از آب‌هایی که از طریق سـیلاب‌ها به آنها می‌رسـد، سـیراب می‌شوند.

### الحَکّاک

پس از اندکی استراحت در کنار غدیر خم، درحالی که ساعت ۲ بعد از ظهر بود، از جا برخاستم و جاده شمال، در طول وادی الظهر، حد فاصل بین دو سنگلاخ ذوبیان در شرق و سنگلاخ رمحه در غرب را در پیش گرفتم. ابرهای انبوهی پهنه آسمان را فرا گرفته بود و مسیر جاده از میان انبوه درختان جنگلی

ص:۱۱۴

می‌گذشت و تشخیص راه را دشوار می‌ساخت. مسافتی بیش از چند متر را در برابر خود نمی‌دیدم. سیاهی آسمان، با تیرگی زمین در هم آمیخت و خورشید در پس ابرهای به هم پیچیده پنهان شد؛ به‌طوری که نمی‌توانستم شرق را از غرب تشخیص دهم. هرچند من این راه را در سال‌های گذشته پیموده بودم، اما راه را گم کردم. راه‌های بیابانی به صورت پراکنده و در کنار هم وجود دارد. آثار به جا مانده از این راه‌ها همواره گمراه کننده است. از اینکه وقت من به سبب گم کردن مسیر از دست می‌رفت، بسیار ناراحت بودم.

به فاصله یازده کیلومتر بعد از غدیر خم، به وادی مرّ سرازیر شدم. بعد، از بلندی النباۀ بالا رفتم؛ تپه‌ای مرتفع که در کنار مرّ و در ناحیه شمالی آن قرار دارد و بقایای همان گردنه‌ای است که در گسستن مرّ، از هم پاشیده است. مسیر جاده به دشتی که از درختان السمر پوشیده شده و سیاه چادرهایی در آن به چشم می‌خورد، رسید. (۱)بعد از طی سه کیلومتر، جاده دوباره از گردنه حکاک وارد وادی مرّ شد. در این وادی آب‌ها و سیل‌های زیادی جاری می‌شود. از این رو با دست‌اندازهایی مواجه شدم که سیل آنها را به شکل برآمدگی‌ها و شکاف‌هایی با زاویه حاده به وجود آورده بود. مجبور بودم با سرعتی کمتر از پنج کیلومتر در ساعت حرکت کنم. در چهارده کیلومتری غدیر خم، به حکاک رسیدم. در اینجا دو چشمه وجود دارد که نخلستان‌های البلادیه را آبیاری می‌کند. یکی از چشمه‌ها الحومه و دیگری الطُرْبَه یا الطلمه نام دارد که مرزهای غربی سرزمین البلادیه را تشکیل می‌دهند و در بیست کیلومتری شرق رابغ قرار دارند. در اینجا روی تپه‌ای بین نخلستان‌ها ویرانه‌های قصری متعلق به امیر بلادیه به چشم می‌خورد که تابستان‌ها به این محل می‌آمده است.

---

۱- چادرنشینان: وجود این افراد نشان دهنده حفظ فرهنگ بدوی در کنار پیشرفت و عمران و آبادانی در شهرهای بزرگ حجاز است.

ص:۱۱۵

## وادی النُویبِع

از الحکاک که همه اهالی آن کوچ کرده‌اند، خارج شدم. در آنجا کسی نیست که نخلستان‌های تشنه را سیراب کند. به سمت غرب حرکت کردم و در سمت راست من سرزمین بایر الغَرَاء قرار داشت. بعد وارد وادی النویبع شدم. النویبع سرزمینی وسیع، مانند الجوبه است که بین سنگلاخ‌های کوچک و چند کوه کم‌ارتفاع محاصره شده است. سیل وادی السادّ که از سنگلاخ الشیباء بین مر و الفرع می‌آید، در آن جاری می‌شود. این وادی پرآب دارای آب‌هایی گواراست و خاکی حاصلخیز دارد و منبع آب شرب رابغ است. این آب با لوله‌هایی به آنجا انتقال داده شده که مقر امیر البلادیه است. و زراعت مختصری در این وادی به چشم می‌خورد. النویبع در بیست کیلومتری شمال شرقی رابغ قرار دارد.

## بین رابغ و مَسْتُورَه

بعد از پیمودن صد کیلومتر در زمین‌های بسیار ناهموار و نامشخص، درحالی‌که به این ترتیب رابغ را دور زده بودم، دوباره در محل الصُّلَیب وارد جاده شوسه شدم و در سمت شمال به طرف رابغ حرکت کردم. به علت ناهمواری زمین، پیمودن این مسیر، پنج ساعت به طول انجامید. در طول مسیر، آثار بسیاری را دیدم که دارای اهمیت جغرافیایی(۱)و تاریخی بود. در جاده آسفالتی به سمت شمال، به سوی مستوره که در چهل کیلومتری اینجا قرار داشت، حرکت کردم. در دوازده کیلومتری این جاده، در طرف راست خود در حد فاصل بین هرشی و رابغ، سنگلاخ الخمص که مشرف به ساحل است، به چشم می‌خورد و در سمت چپ من پهنه دریا گسترده شده است. صفحه کبود رنگ آب‌های آن، نور خورشید چون شیشه‌ای براق، در هنگام غروب، در آن می‌درخشید. در فاصله ۲۴ کیلومتری از رابغ، از

---

۱- «بطن رابغ من واد الجحفهٔ له ذکر فی المغازی وایام العرب» ؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۱. محل کشته‌شدن ابی‌بن خلف؛ مغازی، ص۱۸۲؛ سریه عبیدهٔ بن حارث در دشت رابغ با ابوسفیان بن حرب؛ مغازی، ص۸.

ص:۱۱۶

الخشم که بلندی سنگلاخ بیض(۱)در نقطه اتصال با ساحل است، عبور کردم. جاده، دماغه بلند این سنگلاخ را دو نیم کرده و بخشی از آن به صورت پشته‌ای در سمت ساحل جمع شده است. جاده از روی این بلندی عبور می‌کند و به سوی ساحل می‌رود. سنگلاخ بیض اینجا شروع شده و تا هرشی ادامه دارد. بخشی از آن حاصلخیز و آباد است و بیض نامیده می‌شود.

گردنه و بلندی بیض که ذکر آن گذشت، از سمت غرب متصل به هرشی است و گفته شده که پیامبر (ص) در بیض، مسجدی داشته است.

از الخشم وارد وادی اَرثَد(۲)شدم که در اینجا به آن المُدرَّج می‌گویند. در سمت چپ من النَهدِی است و در سمت راستم تا الابواء، وادی مستوره قرار دارد که همه اینها قطعه‌هایی از یک وادی هستند که در اصل، دو وادی است؛ یعنی وادی الفُرع و وادی القَاحَه که به هم می‌پیوندند و وادی الأَبوَاء را به وجود می‌آورند. ادامه این وادی را ارسد می‌نامند، اما امروزه آن را به نام ارسد نمی‌شناسند.

وادی از این نقطه به گستردگی ده کیلومتر، پوشیده از گیاه است و بیشتر درختان آن از نوع السمر می‌باشد. حد فاصل بین درختان را مزارع دیم پر کرده است. زراعت آبی در اینجا نیست و گاهی هم کشتزارهای هندوانه(۳)به چشم می‌خورد. از این نقطه کوه بنی‌ایوب در سمت شمال شرقی به چشم می‌خورد که بزرگ‌ترین کوه منطقه و مشرف بر مستوره می‌باشد و همان ثَافِل اَصغَر است که کوه الطُرَیف هم خوانده می‌شود. در شمال آن نیز کوه العِسَام مربوط به قبیله بنی‌صبح قرار دارد که ثَافِل اکبر نام دارد.

بنو ایوب، از بنی‌عمرو، از حرب می‌باشند و اصل آنها از بنی‌صبح است و بنوصبح، از میمون، از بنی‌سالم، از حرب می‌باشند.

---

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۱.

۲- نام یک وادی در ابواء است. معجم البلدان، ج۱، ص۱۴۲.

۳- وجود هندوانه در اکثر منزلگاه‌ها، جبران شوری آب برخی از چاه‌ها را می‌کرده است. مرآة الحرمین می‌نویسد: در ذهبان، آب شور است، امّا به جای آن هندوانه زیاد و بسیار ارزان است. مرآة الحرمین، ص ۱۴۱.

ص:۱۱۷

## مَسْتُورَه

یک ربع مانـده به ساعت ۵، به شـهر مسـتوره رسـیدم. شـهری ساحلی که بنـدرگاهی جهت صـید ماهی در آن وجود دارد و در پنج کیلومتری شـرق ساحل دریا، در حد فاصل کوه‌های تهامه و دریا واقع شده است. این شـهر در چهل کیلومتری شمال رابغ و در مسیر جاده آسـفالته بین مکه و مـدینه است. مرکز امارت، تابع امارت رابغ است. مرکز پلیس و بیمارسـتان و مرکز بهداشت و چندین پمپ بنزین و قهوه‌خانه‌های زیادی در آن وجود دارد. بازار آباد و شـلوغی دارد که در اطراف آن چندین دهکده به‌طور پراکنده به چشـم می‌خورد. مسـجد جامعی پاکیزه و یک مدرسه راهنمایی دارد. از مستوره، در ناحیه طلوع خورشید، به فاصله ۲۸ کیلومتری اینجا و از میان کوه‌ها، الابواء به چشم می‌خورد.

در کنـار یکی از قهوه‌خانه‌هـا که تفاوت چنـدانی با قهوه‌خانه‌های صَیعَبَر نـداشت، توقف کردم. هوا ابری و سـرد و مرطوب بود و باد تنـدی می‌وزیـد؛ چون مستوره در دشتی سـاحلی قرار دارد و از سـمت شـمال و جنوب هم مـانعی در برابر وزش بادها نیست. به‌ویژه بادهـای شـمال که هنگـام وزیـدن اتومبیل را از حرکت بازمی‌داشت. مکان‌های بسیاری به سـبب توفان‌های شـنی آن، در زیر شن و ماسه مدفون شده‌اند. تصمیم گرفتم که شب را در این قهوه‌خانه سر کنم.

پس از غروب، چنـد تن از اهـالی شـهر از بنی‌ایوب و بنی‌حمـد که همگی از بنی‌عمرو بودنـد، در آنجـا گرد آمـده بودنـد که بحثی پیرامون مستوره و علت این نام‌گذاری درگرفت. عقیده آنها این بود که وَدّان، چشمه‌ای است که اکنون در جنوب شرقی مستوره در حـدود دوازده کیلومتری رابغ قرار دارد. سالخوردگـان اینجـا بقایای نخلسـتان‌های خشـکیده و متروکه و آثاری از چشـمه‌های آن را دیده‌اند. اما مسـتوره چاهی است در شـرق این مکان که متعلق به زنی به نام مسـتوره بوده است و مردم درباره آن می‌گفته‌اند که در کنار چاه متعلق به مستوره، منزل می‌کنیم.

ص:۱۱۸

زمانی که جاده آسفالت کشیده شد، از مسیر جاده به سمت غرب، دور افتاده است و مردم مجبور شده‌اند تا مراکز تجمع خود را به اطراف آن منتقل کنند. امروزه نیز هنگام تعمیر جاده، دوباره از سمت غرب، از شهر دور افتاده است. از این‌رو مردم تصمیم گرفته‌اند که بازار را به اطراف آن انتقال دهند، اما با مخالفت امیر شهر روبه‌رو شده‌اند. اختلاف‌ها و مذاکراتی بین آنها جریان دارد که به مقامات بالا کشیده است.

دهکده‌هایی که در مسیر جاده وجود دارند، در حقیقت برای توقف و منزلگاه استراحت مسافران به‌وجود آمده‌اند. از این رو به‌طور طبیعی هر گاه از مسیر جاده دور بیفتند، از بین می‌روند و مردم آنجا به محل دیگری که نزدیک جاده است، مهاجرت می‌کنند؛ چون مسافر مایل است که در نزدیک‌ترین مکان به جاده توقف و استراحت کند و هرگز وارد شهری که دور از مسیر حرکت اوست، نمی‌شود. از این رو هنگامی که ودان از مسیر جاده دور افتاد، متروک شده و از بین رفته است. و جحفه نیز همین وضع را دارد. آب آشامیدنی در مستوره یافت نمی‌شود و توسط تانکرهایی به داخل شهر حمل می‌شود. تأمین برق مستوره در دستور کار دولت است. و مردم اینجا در اصل از زُبید هستند و تنها قبیله از بنی‌عمرو است که در نزدیکی سرزمین آنها در ناحیه شرقی سکونت می‌کنند و برای تجارت به اینجا آمده‌اند.

## محل جدا شدن جاده‌ها

مستوره، منزل ششم کاروان‌هایی بوده که از مکه می‌آمده‌اند. این منازل عبارتند است: الجموم، عسفان، الدَّف، الطَاراف، القُضَیمَه، رابغ و مستوره. از اینجا، مسیر حرکت به سوی مدینه به سه جاده منشعب می‌شود:

۱. راهی که از سمت شرق تا چاه مَبیریک در ابتدای الابواء می‌رود. این همان راهی است که اکنون در مسیر حرکت من قرار دارد و بعد از اینجا جدا می‌شود و در جای خود، محل آن را خواهم گفت.

ص:۱۱۹

۲. راهی که از مستوره تا رابغ و بعد غَیقَه و بعد دشت الخَائِع و بعد الحَمرَاء و سپس به المَسیجید می‌رود. این راه به سمت شمال، درحالی‌که ساحل را در سمت چپ آن دارد، بین کوه‌ها پیش می‌رود و در سمت راست آن، رشته کوه‌های جبال ثَافِل است و در سمت چپ، کوه‌های ظُبَیه و کِراش قرار دارد و بعد در غیقه راه جدا می‌شود که هنگام بحث در مورد غیقه ذکر آن خواهد آمد.

۳. راهی که درست به سمت شمال و از دشت البَزوَاء می‌گذرد و به تدریج از دریا فاصله می‌گیرد؛ به طوری که در بدر، در حدود ۴۵ کیلومتری شرق دریا قرار می‌گیرد. در اینجا جاده به دو قسمت منشعب می‌شود: راه مدینه که از بدر تا الحمراء تا المسیجید است و با راه غیقه که ذکر آن گذشت، یکی می‌شود. و شعبه دیگر راه به طرف ساحل باز می‌گردد و به ینبع می‌رسد که راه حاجیان مصری و مغربی است و از یَنْبُع به اُملَجْ (الحَوْراء قدیم) و الوَجه و الاَزلَم و ضَبَّه و المُوَیلَح عبور می‌کند و تا بندر عَقبه در اردن ادامه دارد. این جاده به ترتیب از همه این شهرها عبور می‌کند؛ درحالی‌که در مسیر بین این شهرها از دهکده‌ها و منزلگاه‌ها و توقفگاه‌های بسیاری می‌گذرد. همه این شهرها از بنادر ساحل شرقی دریای سرخ می‌باشد.

## ودّان

ساعت ۱۰ بود که از آن قهوه‌خانه بیرون آمدم و از مسیر جاده امنی به سمت شمال به راه افتادم. بعد از چهار کیلومتر، راه ابواء به سمت راست، یعنی شرق و محل طلوع خورشید منحرف شد. بعد از پیمودن مسافتی اندک، توقف کردم.

شهری که در دوران جاهلیت و صدر اسلام آباد بوده و بعد تحت تأثیر دو عامل قرار گرفته:

۱. انتشار اسلام در مصر و مغرب که متعاقب آن بر تعداد حاجیان آن بلاد افزوده شد و چون مسیر عبور این حاجیان از کنار ساحل دریا بوده و مستوره

ص:۱۲۰

منزلگاه آنان شـده، به دنبال آن، مردم ودّان(۱)یز برای کسب و کـار به این منزلگاه روی آوردنـد. در بین راه مکه و ریاض نیز شـهر المُوَیه(۲)ز مکان خود منتقل شده و دچار ویرانی گشت.

۲. در دوران عباسـی قـدرت حکومت در این نـاحیه کـاهش یافت و بـدنبال آن، امنیت منطقه از دست رفت و عـده زیادی از حجاج مجبـور شدنـد بیشـتر در حاشـیه ساحـل حرکت کننـد؛ چـون از آنجـا دیـد بهـتری نسـبت به اطراف خود داشـتند و امکـان مراقبت و هوشـیاری بیشتری وجود داشت. کمین‌گاه‌های دزدان و راهزنان هم به نـدرت در این نوار ساحلی وجود داشت. همچنین از غارت و تهـاجم قبایـل وحشـی نیز در امـان بود؛ زیرا غـارت از رسوم قبایـل کوهسـتانی است؛ چنان‌که مورخین ذکر کرده‌انـد، قبیله حرب در ناحیه ودّان و جاهای دیگر، قبیله بنی‌جعفر(۳)را مورد تجاوز و غارت قرار داده است.

علاوه بر اینها ودان درست بر سر راه حـج قرار نـدارد. حاجیانی که از راه انبیاء می‌آینـد، از السُـقیَا و بعـد، از هرشـی عبور می‌کنند؛ درحـالی‌که ودّان را در حـدود دوازده کیلومـتری خود دارنـد. هر کس می‌خواست از راه ودّان برود، مسـیر خود را از ابواء به سـمت راست تغییر می‌داد و دوازده کیلومـتر در وادی ابـواء پیش می‌رفت و وقـتی نیازهـای خود را از ودّان تهیه می‌کرد، بـا طی مسـافتی به انـدازه مسـافت قبلی، به طرف جنـوب شـرقی و به سوی هرشـی بـاز می‌گشت. از این‌رو منزلگـاه المُقَیتَلَه در مسـیر همین جـاده و بین هرشـی و السـقیاء ایجاد شد و این دیدگاه شخصی من است؛ زیرا وجود المقیتله که به زودی درباره آن، در سفر سوم، سخن خواهم گفت، بر این مطلب اشاره دارد.

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۶۵.

۲- ر. ك: الرحلة النجدیة.

۳- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۶۵؛ یاقوت، جنگ بین جعفریین و حسنیین را گزارش داده است.

ص:۱۲۱

آثار بسیار کمی از ودان به‌جای مانده که درست در حد فاصل بین مستوره و هرشی قرار گرفته و از هر کدام دوازده کیلومتر فاصله دارد. یعنی در انتهای سنگلاخ الابواء در جایی که امروزه العُصْیعُصْ نام دارد. چون همان انتهای مشخص سنگلاخ است. در آنجا وادی حمامه و محدوده آنکه از هرشی امتداد پیدا کرده، با وادی ارثد که امروز مستوره نامیده می‌شود، برخورد می‌کند. پس این مکان بخشی از ارثد و بخشی از مستوره است.

ص:۱۲۲

## روز سوم سفر

### اشاره

علی رغم خستگی شدید، پیش از طلوع فجر بیدار شدم. هنوز آفتاب برنیامده بود؛ تشعشع شگفت‌انگیزی که زیبایی آن را فقط در صحرا می‌توان دید.

به سمت مشرق به راه افتادم؛ گویی که من و خورشید در دفدف قرار ملاقات داریم. این جاده الابواء است که امروزه به الخریبه معروف است. ساعت هفت صبح بود که به بلندی‌های دفدف در ۲۵ کیلومتری شرق مستوره رسیدم. آسمان صاف بود و هیچ بادی در آن نمی‌وزید. دقایقی از روز نگذشته بود که احساس گرما نمودم؛ به حدی که مجبور شدم پتویی را که به سبب سرمای کوهستان به دور خود پیچیده بودم، کنار بگذارم.

### دَفْدَفْ

در میان پستی و بلندی‌های صخره‌ای، قبر آمنه بنت وهب، مادر پیامبر (ص) قرار دارد. قبر ایشان در اینجا شناخته شده است و نسل به نسل با آن آشنایی داشته‌اند، اما اکنون ویران شده است. گروهی از افراد نیکوکار دیواری از سنگ‌های کوه به دور آن کشیده و بعد با شاخه‌های درختان السمر و الاذخر سقفی بر آن نهاده‌اند. که بعد بخشی از آن باقی‌مانده و بخشی دیگر از آن به مرور ویران شده است یا آن را از بین برده‌اند.

ص:۱۲۳

این یک امر مسلّم تاریخی است که آمنه در ابواء، هنگام بازگشت از زیارت قبر عبدالله پدر پیامبر (ص) از دنیا رفته و این قول که او در قبرستانی در مکه مدفون است، پنداری بیش نیست.

قبر او در سه کیلومتری ابواء، در سمت مستوره قرار دارد. به من گفتند که کشتزارهای ابواء از ناحیه جنوب در نزدیکی این قبر واقع شده است؛ اما وجود یکی از بلندی‌های اطراف قبر، آنها را از دیده من پنهان ساخته است. جاده‌ای که به ابواء می‌رود، از میان بلندی‌های معروف دفدف عبور می‌کند و قبر در فاصله پرتاب یک سنگ، در کنار این جاده قرار دارد. این بلندی‌ها از سمت شمال به کوه‌های الطَرِیف (ثافل اصغر در گذشته) متصل می‌شود و دره‌های آن به سمت الخَبْت و الابواء امتداد و گسترش یافته است.(۱)

---

۱- ابواء: امروزه به نام خریبه معروف است. صد چاه آب دارد و قبر مادر پیامبر روی تپه‌ای به نام دفدف در آنجا قرار دارد. اولین غزوه پیامبر غزوه ابواء است. این قبر که ساختمانی سنگی و تاریخی داشت و با شاخه‌های خرما مسقف شده بود، با ظهور دولت سعودی خراب شد. عاتق می‌گوید: اینجا قبر کسی است که باردار بهترین مخلوق خداوند بوده است که اکنون به این صورت رها شده است؛ معجم معالم الحجاز، ج ۷، ص ۸۶. ام النبی نام تپه‌ای است که در کوه‌های حُشیش واقع شده و در سمت شمال شرقی آن، قبر مادر پیامبر بوده است؛ معجم معالم الحجاز، ج ۹، ص ۲۶. روایات متعدد مربوط به صدقات و موقوفات حضرت علی ع به چند صورت وارد شده است. پیامبر در ینبع، ذی العشیره را تقسیم کرد و قطعه‌ای زمین نیز خود خریدند و قطعه‌ای هم عمر به ایشان داد. که روی منبع بزرگی از آب قرار گرفته بود. به هر صورت حضرت علی ع مجموعه‌ای بزرگ از چاه‌ها را در نقاط مختلف ایجاد کردند که نام برخی از آنها از این قرا است: عین البحیر، عین ابی نیزر، عین نولا، و مجموعه چند چاه به نام بغیبغات، خیف الاراک، خیف لیلی، خیف بسطاس، عین الحدث، عین العصیبه و در سایر مناطق، بئرالادیبه در اضم، بئر الملک در قناة، بئر الفقیرین در عالیه، عین ناقه در وادی القری، عین حسن در البیره و در ناحیه حرة الرجلاء، از شعب زید، یک وادی به نام الاحمر در اختیار ایشان بوده است. وادی دیگری به نام البیضاء که مزارعی در آن بوده و در الرجلاء چهار چاه داشته و در فدک یک وادی و نخلستان به نام «رعیة» . «القصیبه» نسخه‌ای از کتاب صدقات حضرت علی ع بوده است که ابوعنان می‌گوید: از حسن بن زید آن را به‌دست آورده است؛ تاریخ مدینه، ج ۱، ص ۲۲۵

ص:۱۲۴

## الاَبوَاء

(۱)

در ۲۸ کیلومتری مستوره، به کناره‌های ابواء در ناحیه شمال رسیدم. کشتزارهای آن در سمت چپ من به چشم می‌خورد و جنگلی از درختان و نخلستان‌های انبوه که هیچ فاصله‌ای بین آنها نبود و به صورت مزرعه‌ای یک‌دست به چشم می‌آمد، سبزی و خرمی روح‌بخشی به منطقه بخشیده است. وادی ابواء از ناحیه جنوب به واسطه سنگلاخ الخریبه که به سمت غرب تا ودّان ادامه دارد، محصور شده است. این وادی سرسبز و حاصلخیز و پر آب از برخورد دو وادی القاحه و الفرع تشکیل شده است. وادی القاحه از شمال شرقی، از میان کوه‌های بزرگ یعنی کوه‌های قدس در سمت چپ آن و کوه‌های ثافل در سمت راست آن امتداد یافته و از این رو سیلی ویرانگر و مخرب دارد.

این وادی همواره حتی در ایام خشکسالی، پر آب و حاصلخیز و خرم است. این اسم هنگامی که آن دو وادی در نزدیکی ودّان به هم متصل شده‌اند، بر اینجا اطلاق شده و بعد به آن ارثد الی البحر (به معنای کنار دریا کشیده شده، یا در کنار دریا چیده شده) گفته شده و این نام قدیمی آن بود. اما امروزه به آن الخریبه می گویند و در جایی که به ودّان می‌پیوندد، مستوره می‌نامند و بخشی از آن، که جاده اصلی را قطع می کند، وادی المُدرَج نامیده می‌شود. سپس وادی النَهدِی است، که تا دریا ادامه دارد.

ساکنان ابواء از قبایل بنی‌محمد و بنی‌ایوب، از بنی‌عمرو، از حرب می‌باشند که سرزمین آنها از نزدیکی مستوره در غرب آغاز شده و تا چاه مبیریک در شرق ادامه دارد. در ابواء مدرسه‌ای پسرانه و دخترانه و بیمارستان و مرکز امارت که تابع رابغ است، وجود دارد. دهکده‌هایی در آن هست که به آنها نزل (جمع نزله) می گویند که به صورت پراکنده در اطراف مزارع ساخته شده‌اند.

---

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۹.

ص:۱۲۵

از رسوم آنها این است که نزله هر طایفه‌ای، به‌طور جداگانه و مستقل در جایی قرار دارد.

## چاهُ مبِیرِیک

ابواء را ترک کردم و وارد راهی شدم که پستی و بلندی کوه‌ها آن را در بر گرفته بود. دره‌هایی که تا کوه ثافل اصغر امتداد داشت، در سمت چپ من به چشم می‌خورد. کوهی است بزرگ و استوار که وادی‌های بسیاری دارد و در یکی از بلندی‌های آن، نخلستانی وجود دارد. در فاصله پانزده کیلومتری از ابتدای ابواء، به چاه مبیریک رسیدم که چاه کوچکی در ابتدای ابواء است و محل التقای دو وادی بزرگ القاحه و الفرع می‌باشد. اطراف چاه کسی زندگی نمی‌کرد و متروکه شده بود.

اینجا در گذشته، منزلگاه قافله‌های حج بوده است. که از راه مستوره، منزلگاه هفتم از مکه و منزلگاه ششم از جحفه است. سرزمین العبده از بنی‌عمرو از اینجا شروع می‌شود و مرز بین آنها و بنی‌محمد است. چاه مبیریک متعلق به شیخ مبیریک بن حمدی الغانمی، پدر شیخ حسین و شیخ اسماعیل، فرزندان مبیریک، یعنی بنیان‌گذار امارت آل مبیریک می‌باشد. شخصیت بزرگی پیش از او از خانواده آنها وجود ندارد. او این چاه را در سال ۱۲۶۳ه‍. ق به موجب قراردادی که اکنون نزد فرزندان او موجود است، از العَبْدِه خریده است. اینجا مرز بین امارت مکه و مدینه است و از چاه مبیریک مسیر کاروان‌های حج به دو راه الفرع و القاحه منشعب می‌شود و راه القاحه همان راه پادشاهی و راه انبیاء است. پس از چاه مبیریک، السقیا و بعد الحَفَاۂ قرار دارد که امروزه به نام الطَلُّوب شناخته می‌شود. بعد به سوی العَرج و الی آخر. . . .

اما به مرور زمان و با زیاد شدن جمعیت قبایل حرب مسئله حفظ نسب هر قبیله اهمیت خود را از دست داد و چون از خطر قبایل خارجی مصون شدند، به

ص:۱۲۶

جان یکدیگر افتادند؛ به‌طوری که قافله‌های بنی‌عمرو، هنگام عبور از القاحه به بنی‌عوف باج می‌دادند و هنگامی که به المسیجید می‌رسیدند، بنی‌سالم از آنها باج می‌گرفتند. بدین سبب قافله‌های بنی‌عمرو مجبور شدند مسیر خود را عوض کرده و از وادی الفرع که تمام آن متعلق به خودشان بود، عبور کنند که به وادی بنی‌عمرو معروف است. امروزه به آن وادی الصَّفرَاء و وادی بنی‌سالم هم می‌گویند. این راه بسیار طولانی است و از چاه مبیریک تا چاه القَاضِی یک منزل و از آنجا تا ام‌العیال یا ابی ضِبَاع هم یک منزل و تا الشُّعبَه هم یک منزل راه است. بعد تا الیَتمَه هم یک منزل طولانی راه است. و تا چاه المَاشِی هم یک مرحله و بعد از طی این منازل شش‌گانه مدینه است. راهی که من انتخاب کرده‌ام، آسان‌ترین راه بود.

## حد فاصل بین چاه مبیریک و السقیا

(۱)

در فاصله هشت کیلومتری از چاه مبیریک، در طرف چپ من وادی نَعا (بنون مفتوحه و عین مقصوره) قرار دارد که در آن، آثار و بقایای منزلگاه‌ها و مناطق مسکونی به چشم می‌خورد. بعد از اینجا به فاصه چهار کیلومتر، وادی به دو شعبه تقسیم می‌شود: وادی‌ثَقب در سمت راست و وادی القاحه در سمت چپ. ثقب یکی از منزل‌گاه‌های انتهای القاحه می‌باشد که از کوه قدس در سمت چپ امتداد یافته و یک وادی بسیار وسیع و بزرگ است.

ثقب را پشت سر گذاردم. چون راهی که به السقیا می‌رود، بعد از عبور از ثقب و پس از انحراف به سمت چپ، دوباره به القاحه بازمی‌گردد. بعد از طی دو کیلومتر در سمت چپ جاده به چاهی رسیدم که مردم از آب آن استفاده می‌کنند. در دو کیلومتری این نقطه، چاهی بود که در کنار آن ابزارهای آبیاری و زراعت

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸.

ص:۱۲۷

دیده می‌شد و در اطراف آن زراعت مختصری متعلق به قبیله العُبدَه به چشم می‌خورد. بعد در نوزده کیلومتری چاه مبیریک به البستان رسیدم که مزرعه‌ای معروف در وادی ثقب است و آبی گوارا دارد. ساعت ۳۰/۹ بود که مقابل مزرعه توقف کردم.

### السُقیَا

(۱)

پس از نوشیدن چای از البستان خارج شدم. مسیر جاده در جهت شمال با انحراف به سمت چپ، از وادی ثقب گذشت و با عبور از مسیل وادی ثقب و دره یاج ادامه پیدا کرد و به فاصله ده کیلومتری از البستان در نزدیکی چشمه‌ای که الثَّبره نامیده می‌شود، وارد حاشیه سمت چپ وادی القاحه شد. زراعت مختصر و چند خانه ویران و مخروبه در اطراف این چشمه کم‌آب به چشم می‌خورد. به‌طور مستقیم مسیر خود را در وادی ادامه دادم. مسیر پر از پستی و بلندی ناشی از نرمی بستر جاده بود و چرخ‌های ماشین بر روی آن می‌لغزید. در نقاطی از جاده، آثاری از سنگفرش و علامت‌های جاده قدیم به چشم می‌خورد که بیشتر آنها را سیل با خود برده بود. مسیر جاده از هرشی، در کنار چاه مبیریک شروع می‌شود و به ترتیب به سقیا و به العرج و المَسِیجید می‌رسد. بعد جاده به سمت غَیْقَه برمی‌گردد و ابتدا به المَلَف یعنی ملف غَیقَه و به دنبال آن به الشُفَیَّه یعنی گردنه العَرج و سپس به المَسِیجِید می‌رسد. زمانی که به تعمیر و هموار ساختن این جاده اقدام کرده‌اند، دوباره مسیر جاده عوض شده و از مستوره شروع شده به بَزوَاء و در پی آن به ترتیب به بدر و الحمراء و المسیجید تا مدینه می‌رسد. بعد از هفت کیلومتر در السقیا به مزارع کوچکی رسیدم. در سمت چپ خود وادی السنویه را (که به السنیان جمع بسته می‌شود) داشتم که اطراف آن را دره‌هایی که

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸.

ص:۱۲۸

از سلسله کوه‌های ثافل امتداد یافته و در وادی القاحه گسترش می‌یافت را می‌دیدم. در برابر این دره‌ها در سمت شرق وادی تِعهِّن (۱)(به تشدید هاء) به چشم می‌خورد.

همه این سرزمین‌ها یعنی از هنگامی که من چاه مبیریک را ترک کرده‌ام تا اینجا متعلق به قبیله العبده است که مرز آنها در انتهای سقیا در جانب مدینه است. بعد از اینکه بیست کیلومتر از البستان دور شدم، به بالای بلندی کوچکی رسیدم که نقطه آغاز ورود من به السقیا محسوب می‌شد. بلندی‌های صخره ویران شده‌ای این نقطه مرتفع را پوشانده بود که به آن ام‌البرک (جمع برکه) می‌گفتند. بین این نقطه و چاه مبیریک ۳۹ کیلومتر فاصله است و یکی از منزلگاه‌های شهربانان در این نقطه بوده است. منزلگاه بعدی، الحفاه بوده که در سفر سوم خود از آن یاد می‌کنیم. بعد از اینکه آن بلندی را پشت سر گذاردم، اولین جایی که در آن توقف کردم، مدرسهٔ ام‌البرک بود. رییس آن مدرسه با استقبال بسیار گرمی مرا به داخل مدرسه دعوت کرد. با او درباره تعهّن و لحی جمل (۲)و الطلوب گفت‌وگو کردم.

پیرمردی که به بعضی از اماکن این منطقه آشنا بود نیز مرا راهنمایی کرد. این السقیا به سقیا مزینه معروف است و از راه مستوره، منزلگاه هشتم از مکه است. منزلگاه هفتم برای کسانی که از هرشی می‌آیند، چون در مسیر راه سلطانی قرار گرفته، آباد باقی‌مانده است. زمانی که امنیت منطقه با زیاد شدن جمعیت قبایل حرب دستخوش زوال شد و با توجه به اینکه هر قبیله‌ای صاحب کاروان‌هایی از شتر بوده، هر کدام اقدام به نقل و انتقال حجاج و بهره‌بردن خود از این کار نموده‌اند و هر قبیله سعی می‌کرده تا راه کاروان‌رو حجاج را از کنار قبیله خود عبور دهد. بنابراین چند راه کاروان‌رو به‌وجود آمده: راه الفرع، راه بدر، راه غیقه

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۵؛ داستان صخره در مسیر هجرت.

۲- همان، ج۲، ص۱۶۳؛ ج۵، ص ۱۵.

ص:۱۲۹

و راه سلطانی که این راه‌ها همواره تابع امنیت هر منطقه بوده است. گاهی کاروان‌ها از راه بدر می‌رفته‌اند و گاهی از راه السقیا و گاهی از غیقه. زمانی که السقیا امنیت خود را تا حد زیادی از دست داد، این راه به مرور زمان متروک شد. وقتی که ماشین جایگزین کاروان‌های شتر شد، راه انبیاء احیاء شد. از این رو السقیا به‌طور کلی از بین رفت و خانه‌های مسکونی آن ویران شد و مردم آنجا را ترک کرده و هیچ‌گونه آثار آبادانی در آن وجود ندارد و به تدریج زندگی در آنجا خاموش شده است.

این شهر تاریخی(۱)در اثر تغییر مسیر حرکت ماشین‌ها مهجور و متروک مانده و امروز به شهر مرده‌ای می‌ماند. مرکز حکومتی آن، تابع امارت الفرع است و دستگاه تلگراف و مخابرات که از شعاع کاربرد آن آگاهی ندارم، به چشم می‌خورد و چیزهای دیگری که نیاز به ذکر آنها نیست.

## تِعهِّن و لَحَی جَمَل

از مدرسه ام‌البرک خارج شدم و از راهی که آمده بودم، بازگشتم. پس از طی دو کیلومتر در سمت چپ وادی تعهّن در برابرم ظاهر شد. وادی تعهّن از القاحه از شرق، از کوه عوف (قدس) شروع شده و در نزدیکی قسمتی از ام‌البرک (السقیا) که در جانب الثبره است، ختم می‌شود و بعد از اینکه سه کیلومتر در وادی القاحه امتداد یافته، به آبگیر تعهّن می‌رسد. آبگیری متروک و ویران که در سمت چپ وادی، در پایین آن، زمینی گسترده شده که در آن نخل‌هایی در حال خشکیدن و کنده‌های نخل‌های خشکیده و کانال‌های قنات که با سنگ درست شده و خانه‌های ویران و بلندی‌ها و تپه‌های رملی مانند دیده می‌شود. درحالی‌که در تعهّن به طرف شرق پیش می‌رفتم، در برابر خود کوه بلند عوف را دیدم.

---

۱- مغازی، ص ۸۳۸؛ حجهٔ‌الوداع، ص ۷۶۱؛ مسجد سقیا، سفر تبوک، صص۱۶ و ۱۷. پیامبر ص در بقع خانه‌های سقیا فرود آمد، پیامبر در جنگ حسیکه، نام آن را به سقیا تغییر داد.

ص:۱۳۰

بعد از طی نوزده کیلومتر از السقیا، جاده به دو شعبه تقسیم شد: راهی به سمت چپ که در طول تعهّن پیش می‌رود و همان راهی است که ساکنان این نواحی در سرزمین عوف از آن رفت و آمد می‌کنند و راهی به سمت راست می‌رود که ام‌هشیم خوانده می‌شود و به الفرع و اطراف آن می‌رود. از جاده ام‌هشیم به راه خود ادامه دادم. در ابتدای این راه، یک گردنه و بلندی بایر بود و از فراز آن در سمت چپ خود، کوه‌های بلند اُدقس را می‌دیدم که در زبان آنها همان قدس است. آنها در کودکی به ما می‌گفتند سنگ‌های ادقس به خواست خداوند، معلق در هوا هستند و سوار از زیر آن عبور می‌کند! این سنگ‌ها آهسته آهسته فرود می‌آیند و هرگاه که روی زمین قرار گرفتند و به زمین چسبیدند، قیامت بر پا می‌شود! و این افسانه در ذهن من همین‌طور بایگانی شده بود و هیچ‌گاه در مورد آن فکر و تعقل نمی‌کردم. هنگامی که در سال ۱۳۷۶ه. ق به زیارت قدس مشرف شدم، از شیخی در این‌باره سؤال کردم. او نیز گفت در دوران کودکی‌اش چنین افسانه‌ای(۱)را شنیده است. این کوه‌ها امروزه به نام اهالی منطقه که خانواده‌ای از مسروح از حرب می‌باشند، کوه‌های عوف نامیده می‌شود.

از بلندی ام‌هشیم به وادی مافر سرازیر شدم که ابتدای سرزمین قبیله بلادیه از سمت شمال است و از سمت جنوب هم حدود دویست کیلومتر تا کلیّه ادامه دارد. در وادی مافر در سمت چپ خود، کوهی به نام عملیط را دیدم که کوهی بود با قله‌ای تیز که سیل عافر از فراز آن جاری می‌شود. این را کودکی که در آن نزدیکی شبانی می‌کرد، به من گفت.

ساعت یک بود که در یکی از دره‌های مافر، برای ادای نماز ظهر و استراحت توقف کردم. هر چه که در اینجا به چشم می‌خورد، محصور در سنگ است. حتی

---

۱- افسانه سنگ معلق در قدس؛ ر. ک: انس الجلیل بتاریخ القدس و الخلیل.

ص:۱۳۱

درختـان از دل سـنگ روییده‌انـد. در اطراف آن، کوه‌هـای صـلاهیج به چشم می‌خـورد که موجـودی جز بز کـوهی در آن زنـدگی نمی‌کند.

لقـف و مجـاح بخشـی از این سـرزمین می‌باشـد که امروز از هر دو آنهـا عبور می‌کنیم. در این سـرزمین گیاهـانی که مورد اسـتفاده چهارپایان باشـد، نمی‌رویـد. زمانی که باران ببارد، عمده گیاهانی که در آن می‌روید، عبارت است از البروق و ألقرمل که هر دو از گیاهان مضـرّ و خطرناک برای چهارپایان هسـتند. تنها درخت السـمر که در اینجا زیاد می‌روید، برای بز و گوسـفند مفید است و در کوه‌های این سـرزمین هم القتاد می‌روید؛ درختی بیابانی که نسبت به سایر گیاهان بیابان نفع چندانی ندارد. گاهی از البروق استفاده طبی می‌کنند و بذر آن را با دانه العجوه مخلوط کرده و می‌خورند و گفته‌اند که حرارت معده را کاهش می‌دهد.

## مردمی باصفا و خوب

مردم این سـرزمین به‌طور ذاتی دارای قلب‌هایی باصفا و روشن هستند. دروغ نمی‌گویند و شخص غریب را مسخره نمی‌کنند و بدون ناراحتی و زحمت با انسان صحبت می‌کنند. من به بیشتر کشورهای عربی سفر کرده‌ام. بیشتر اهالی این سرزمین‌ها از ارائه دانسته‌های خود، بخـل می‌ورزنـد و چه بسـا اسـامی شـهرها و روسـتاهای خود را مخفی نگه می‌دارنـد یا برای مسـخره کردن و حقیر شـمردن و بی‌اعتنایی به مسافر، به‌صورت نادرست آن را بیان می‌کننـد. اما مردم این سـرزمین هیـچ کدام از این صـفات را ندارند و همکاری و نوع‌دوستی در آنها به چشم می‌خورد و معلومات خود را با روی باز در اختیار دیگران قرار می‌دهند.

اول صبح به سیاه‌چادری رسیدم که کسی جز یک زن در آن نبود. راه چاه مبیریک را از او پرسیدم. گفت:

اگر همین‌طور در وادی پیش بروی، بعـد از مسافت کمی به چاه مبیریک می‌رسـی. در آنجا وادی به دو ناحیه تقسـیم می‌شود: وادی الفرع در راست و

ص:۱۳۲

وادی القاحه در چپ قرار دارد. اگر در وادی القاحه پیش بروی، بعد از مسافت کمی در سمت چپ تو وادی نعا ظاهر می‌شود و بعد از مسافت کمی، وادی القاحه به دو بخش تقسیم می‌شود: ثقیف در سمت راست که بهترین راه است و القاحه در سمت چپ که راهی ناهموار و نامناسب برای عبور ماشین دارد.

این زن عرب به طور مبسوط و مفصل درباره منطقه برای من توضیح داد.

## مُجاح

(۱)

وادی برزگی است که از ضمایم وادی الفرع شمرده می‌شود و مورخین گذشته در ضبط نام آن دچار اشتباه شده‌اند و آن را مجاج و محاج و مجاح ثبت کرده‌اند؛ اما تلفظ درست آن، مجاح با حرف میم و جیم و حاء مهمله در آخر آن است.

محل توقفم در وادی مافر را ترک کردم و در بخشی از وادی که به مجاح می‌رسید، به راه افتادم. در سمت راست من العصوان قرار گرفته؛ دو تپه بلند که به یکدیگر پیوسته‌اند و تا مجاح در پایین این مسیری که در حال پیمودن آن هستم، ادامه پیدا می‌کند. مورخین گذشته در ضبط اسم این دو دچار اشتباه شده و آن را به صورت الغضوین همراه با ضاد معجمه بعد از عین آورده‌اند. همچنین گفته‌اند که العصوین تثنیه عصا می‌باشد و درست آن العصوین، تثنیه عصاست که حرف عین و صاد آن مهمله است است و امروزه به آن العصی می‌گویند که مانند جمع عصاست و در زبان ایشان تثنیه بدین شکل معمول است.

سپس در جاده‌ای به سمت شرق قرار گرفتم که به وادی المریر منتهی می‌شد و از سمت چپ در پایین این مسیر، به وادی مجاح می‌رسد. ابتدا به‌طور مستقیم در این جاده حرکت کردم تا اینکه جاده به سمت راست منحرف شد و وارد

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۵.

ص:۱۳۳

وادی کوچکی به نام الملیلیح و سپس البحره شدم که در وادی الفرع امتداد می‌یافت. همه این وادی‌ها از مافر تا البحره، از ملحقات وادی الفرع شمالی است.

## ابوضباع

از البحره که ذکر آن گذشت، نخلستان‌های وادی الفرع آشکار شد. در ۵۳ کیلومتری السقیا بود که به الملبنه رسیدم و چاه‌های زراعتی شیخ مریع را در آنجا دیدم. در باغ او انواع مختلف درختان موز، لیمو، انگور و نخل به چشم می‌خورد و در راه داخل باغ، محصولات آماده حمل ریخته شده بود و با او به خانه‌اش در ابی‌ضباع رفتیم. ابوضباع از بزرگ‌ترین چشمه‌های وادی الفرع است. و اینجا محل استقرار سکونت العبده است که شیخ مریع هم از جمله آنهاست.

## جهم چه کسانی هستند؟

(۱)

نه من شیخ مریع را می‌شناختم و نه او مرا؛ اما من در مورد او و بزرگی پدرش حسن بن مریع مشهور چیزهایی شنیده بودم و او هم به طور قطع در مورد پدر من مطالبی می‌دانست.

اما اینجا بیت القصید نبود. بیت القصید طایفه‌ای است از قبیله بنی‌جهم، از عمرو، از حرب که مذهبی غیر از مذهب اهل سنت دارند. من نماز مغرب و عشاء را با این طایفه به صورت جهری خواندم، که یکی از آن دو دارای وقت مخصوص و معینی است.

یکی از سنت‌های معروف این قبیله، تأخیر زیاد نماز مغرب و افطار نکردن در اولین روز ماه شوال، یعنی در اولین ساعت روز عید فطر است. در این وقت از

---

۱- جُهینهٔ بن زید. . . قضاعه، امروز در ساحل دریای سرخ در وادی حمص اضم به سر می‌برند و از چهار جهت پراکنده شده‌اند. بخش بزرگی از این قبیله، در شهرهای ریاض، مدینه، جده و. . . ساکنند. آنها جزو بدریون به شمار می‌آیند. جزو استخبارات پیامبر در نبرد با قریش بوده‌اند؛ القبائل العربیه، صص ۳۴۰ – ۴۱۲.

ص:۱۳۴

روز، مردم نزد شیخ قبیله جمع می‌شوند و باید اعتقادات مخفی خود را ظاهر سازند.

جهم قبیله‌ای است که منزلت خاصی در بین حرب دارد و این شاخه از العُبده، گروهی از آنها به شمار می‌آیند و شیخ ایشان را با لقب المبیدی یا ابن‌مریع می‌خوانند که دارای قدرت، هیبت و شخصیتی بزرگ در این منطقه می‌باشد. در برابر سپاه الاخوان، در جنگی که با الفرع داشته‌اند، مقاومت کرده‌اند. گفته می‌شود که ابن‌مریع در ابی‌ضیاع قلعه‌ای داشته است.

درحالی‌که فرزندان او برای من قهوه می‌آوردند، گوسفندی را ذبح کرد و این جزو رسوم آنهاست که برای میهمان گوسفند قربانی می‌کنند.

## وادی الفُرُع

(۱)

یکی از وادی‌های بزرگ حجاز است که بیشترین چشمه‌ها در آن جاری می‌باشد و از معروف‌ترین وادی‌های حجاز است. نام این وادی بیش از سایر وادی‌ها در تاریخ ذکر شده است و آب‌های آن از سنگلاخ بنی‌عمرو – بخشی از سنگلاخ معروف الحجاز که در گذشته سنگلاخ بنی‌سُلَیم خوانده می‌شده – سرازیر می‌شود و در اینجا سنگلاخ بنی‌عمرو نامیده می‌شود. چون همه آن سنگلاخ متعلق به بنی‌عمرو است، به این وادی، وادی نخل هم می‌گویند؛ زیرا نخل در آن فراوان است و هرگاه بخواهند شخصی از بنی‌عمرو از حرب را به بنی‌عمرو نسبت دهند، به او گفته می‌شود نخلستان تو در وادی‌الفرع کجاست؟ در حقیقت اگر او نخلستانی نداشته باشد، دیگر به‌طور قطع عمری نیست! از این رو بیشتر اهالی این منطقه که به نجد و شهرهای اطراف کوچ کرده‌اند، هنوز هم به همان شکل اجدادی نامیده می‌شوند و به سلسله نسب اجدادی خود تکیه می‌کنند.

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۲؛ فرع، اشرف جاهای حجاز است. پیامبر ص ، زمین‌هایی را در آنجا به غفار، واسم و اقطاع داد؛ روض‌المعطار، ص ۴۳۸.

ص:۱۳۵

وادی الفرع، وادی‌های بزرگ زیادی را در خود جای داده است؛ مانند مجاح، لَقف، وادی الغَرب، وادی مکه و وادی طَیّب.

در وادی الفرع بیشتر از دوازده چشمه جاری است؛ از جمله چشمه ابوضباع که متعلق به قبیله میزبان که پیشتر درباره آن صحبت کردیم است و ام‌العیال و المَضیق و الشعبه و چشمه‌های الریّان که درباره همه آنها سخن خواهم گفت؛ چون بیشتر آنها در مسیر حرکت قرار دارند. از کوه‌های بزرگ که مشرف بر الفرع هستند کوه آره و کوه‌های قدس و شعار است.

## ام العِیال

قدیمی‌ترین ذکری که مورخین از چشمه‌های الفرع دارند، درباره این چشمه است و آن را به عنوان گواراترین و پرآب‌ترین چشمه‌های این وادی نام برده‌اند که صدقه حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) بوده و بعدها همه آن جزو املاک قبیله بلادیه در آمده است. هیچ بلادی‌ای یافت نمی‌شود، مگر اینکه در آنجا یک نخل دارد. نخلستان ما الحفیره نامیده می‌شد که در زمان کودکی من، بعد از وفات پدرم فروخته شده است. این چشمه نزد مردم بلادیه از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

کوه بلند این چشمه، در بین کشتزارها سر بر آسمان کشیده است و مردم منطقه در فصل تابستان در آن سکونت می کنند.

بعد از اینکه شام را در خانه شیخ مریع بن حسن العبیدی صرف کردم، درباره مسائل گوناگونی مثل نسب حرب و شاخه‌ها و طوایف آن و وقایعی که در تاریخ زندگی آنها رخ داده، گفت‌وگو کردیم. با وجود اصرار او برای ماندن، بالاخره در ساعت ۱۱ شب با او وداع کردم و در وادی الفرع، در مسیری که به سمت شرق می‌رفت، به راه افتادم.

ص:۱۳۶

## ترس از اسارت

پیش از اینکه به اینجا بیایم، قصد داشتم به سرچشمه ابی‌ضباع بروم تا وفور آب آن را از نزدیک ملاحظه کنم؛ اما به یاد افسانه‌ای لطیف افتادم که مردم این سرزمین آن را نقل می‌کنند. یکی از عادات قدیمی در وادی الصفراء و الفرع و سرزمین‌های مجاور آنها این است که زنان در روز در خانه به سر می‌برند و کسی آنها را نمی‌بیند و هنگامی که سیاهی شب، همه جا را فرا می‌گیرد، به‌سوی این چشمه سرازیر می‌شوند و در آب به شست‌وشوی خود و یا لباس‌هایشان می‌پردازند و در آن آب تنی می‌کنند. در عرف آنها معمول است که در این موقع، هیچ مردی حق ندارد که به سرچشمه نزدیک شود.

از این رو اباضباع و کسانی که احتمالاً در حال آب تنی در آن بودند را رها کردم و به قصد ام‌العیال به راه افتادم. پس از طی هفت کیلومتر، صدای زوزه سگ‌های دهکده به گوشم رسید. شوق زیادی به دیدن ام‌العیال در روز داشتم؛ چون سرزمین اجدادی من بود. لذا توقف کردم و تا صبح در همان جا به سر بردم. نیای من حدود ۲۰۰ سال پیش، زمانی که عمویش کریدم العرادی، کارگزار و رعیت خود در نخلستانش را کشت، چاره‌ای جز ترک وطن نداشته است. لذا او آنجا را ترک کرد.

ص:۱۳۷

## روز چهارم سفر (اول صفر سال ۱۳۹۳ه. ق)

### اشاره

مشخصه بارز دهکده‌های حجاز این بوده که مردم صبح زود با صدای چرخ‌هایی که آب از چاه بیرون می‌کشند، از خواب بیدار می‌شده‌اند، که صدایی موسیقیایی با آهنگی دل‌نشین دارد. اما امروزه مردم با صدای روشن شدن دستگاه‌های کشاورزی که گوش‌خراش هستند، از خواب بیدار می‌شوند.

ساعت پنج و نیم صبح بود که با صدای ماشین‌های کشاورزی از خواب بیدار شدم. ابتدا موتور اتومبیل را روشن کردم تا گرم شود. در این منطقه کوهستانی دیشب هوای سرد و مرطوبی را پشت سر گذاردم و در طول شب بادهای تندی می‌وزید. بعد از اینکه نور خورشید، همه جا را فراگرفت، نخلستان ام‌العیال را در نزدیکی خود مشاهده کردم که کوه آرَه بلندترین کوه منطقه، از شرق بر آن مشرف بود. کوهی بلند و سرخ رنگ که هنگام صاف بودن هوا از طرف ساحل دیده می‌شود و من از رابغ در فاصله صد کیلومتری اینجا آن را مشاهده کردم.

امروزه به اینجا دشت ام‌العیال می‌گویند؛ زیرا این کوه بلند در دامنه غربی آن قرار دارد و آخرین نقطه‌ای است که تابش نور خورشید برای زمان قابل توجهی در آنجا ادامه دارد.

ص:۱۳۸

ساعت شش‌وبیست دقیقه بود که به راه افتادم. جاده از ام‌العیال از روی بلندی بزرگی، از میان کشتزارها می‌گذشت که اهالی العین در آن سکونت دارند و این همان کوه بلندی است که به کوه ام‌العیال معروف است.

از آرزوهای من در کودکی این بود که ام‌العیال را ببینم و اکنون در برابر من نخلستان و سرزمینی به این نام است که من از حوادث آنجا خاطراتی دارم.

تصمیم نداشتم به زیارت امیر این منطقه بروم، چون این کار زمان زیادی را از من می‌گرفت؛ زیرا در عرف این مردم مهمان را همراه با اکرام و احترام فراوان دعوت کرده و از او استقبال می‌کنند.

خانه‌هایی در آنجا به چشم می‌خورد که با آجر سیمانی ساخته شده بود. از مستوره تا اینجا چنین ساختمانی را ندیده بودم. کنار نهر ام‌العیال توقف کردم. آبی گوارا و صاف و زلال داشت. در وجه تسمیه این نهر گفته شده چون کودکانی را که برای شنا در آن می‌رفته‌اند، با خود می‌برده، به این نام مشهور شده، اما این نام‌گذاری بسیار قدیمی است. در این منطقه درختانی چون نخل و لیمو و انگور وجود دارد.

## الیَسِیر و کوه‌های قدس

(۱)

حرکت خود را به سمت مشرق دنبال کردم. زمین وادی زمانی بسیار خشک و بی‌آب و علف بود و هیچ ماشینی از جاده آسفالت آنجا عبور نمی‌کرد. پس از پیمودن هفت کیلومتر به چشمه الیسیر رسیدم. آب چشمه در کنار نخلستان جریان داشت. چشمه بین دو کوه آره در جنوب و کوه المعرض در شمال قرار داشت که ادامه کوه‌های قسمت انتهایی سلسله کوه‌های قدس می‌باشد و از این نقطه شروع شده و به ارتفاع آن افزوده می‌شود، تا اینکه در شرق در قاحهٔ، قله آن به بلندی ۲۰۴۹ متر از سطح دریا می‌رسد. بعد به تدریج ارتفاع آن کم می‌شود تا اینکه در

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۳۱۱.

ص:۱۳۹

مُفرّحات به پستی می گراید. طول این رشته کوه به ۱۵۰ کیلومتر می‌رسد و امروزه به کوه‌های عَوف(۱)معروف است و قله آن خَشَبه نامیده می‌شود.

بعد از چشمه الیسیر، به چشمه کوچک دیگری برخوردم که کنار آن نخلستانی بود.

در دوازده کیلومتری از ام‌العیال به المضیق (مضیق الفرع) رسیدم که چشمه‌ای بزرگ و پر آب است و کشتزارها در دو سوی آن گسترده شده و انواع درختان میوه که در حجاز می‌روید، مانند لیمو و انگور و سایر درختان میوه در اینجا می‌روید. تراکم جمعیت بالایی دارد و مرکز الفرع بوده است که اکنون به الفقیر منتقل شده؛ چون شهری بزرگ و نزدیک به مدینه است. از آنجا که المضیق بین دو کوه آره و المعرض قرار دارد، بسیار محدود است. از سمت شمال وادی الغرب در آن گسترش یافته و سیل آن، از سلسله کوه‌های المعرض جاری می‌شود.(۲)

### مکه در الفرع

همچنان در وادی الفرع درحالی که به شیب وادی افزوده می‌شد، به سمت مشرق حرکت می کردم که در چهار کیلومتری المضیق، وادی مکه در سمت راست من پدیدار شد و کوه آره از سمت شرق خودنمایی می کرد. چشمه المَحضَه در این کوه است و کوه آره بین این چشمه و چشمه ام‌العیال واقع شده است. یکی در شرق آن و دیگری در غرب آن قرار دارد. چشمه المحضه از کوه سرچشمه می گیرد و مانند سایر چشمه‌ها از چاه و به صورت قنات نیست.

پس از چهار کیلومتر در سمت راست خود به وادی مُلَیح (۳)رسیدم که از سمت شُعار می‌آید و بعد از طی دو کیلومتر به وادی العَطشان رسیدم که در سمت چپ

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۱۶۸.

۲- ازرقی: در تاریخ مکه فصلی را به سیل‌های مکه اختصاص داده است؛ تاریخ مکه، ملحقات.

۳- معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۹۶.

ص:۱۴۰

من گسترده شده بود. وادی بزرگی که چند وادی به نام المناشیر در آن گسترده شده بود. المناشیر به‌طور کلی یکی از بزرگ‌ترین ملحقات الفرع است و در دشت وسیع آن، درختان زیادی از جمله، انبوهی از درختان مرخ روییده است.

## الشُعبَه

بعد از ۲۸ کیلومتر از ام‌العیال، به الشعبه که چشمه کوچکی متعلق به بنی‌جابر(۱)از بنی‌عمرو است، رسیدم. تعدادی نخل در اطراف آن بود و آب کمی در آن جریان داشت. اینجا یکی از منزلگاه‌های جاده الفرع در حد فاصل چاه مبیریک و مدینه بوده است؛ اما چندان اهمیتی پیدا نکرده که به صورت یک قریه آباد درآید. چون چشمه‌های زیادی در وادی در نزدیکی اینجا وجود دارد؛ مانند الفقیر و چشمه‌های دیگر از سری چشمه‌های الرَیّان (۲)که کاروان‌های شتر به سبب ازدحام و شلوغی به قصد اینکه در کنار الفقیر یا سایر این چشمه‌ها توقف کنند، از کنار الشعبه عبور می‌کرده‌اند.

## الفقیر

ساعت هشت‌وربع و در دو کیلومتری الشعبه، به الفقیر رسیدم. الفقیر امروز مرکز الفرع به شمار می‌آید. بعد از اینکه وادی از تنگنایی که از ام‌العیال تا الشعبه ادامه داشت، بیرون آمد، در جایی که وادی وسیع می‌شود، چشمه الفقیر ظاهر شد. این چشمه چندان بزرگ نیست و آب آن به علت خشکسالی که امسال حجاز از آن رنج می‌برد، کم بود. کوه‌های کم‌ارتفاع الحُمُر آن را احاطه کرده‌اند. کوه‌هایی خاکی و فرو پاشیده که باد در روی آنها خطوطی موازی ایجاد کرده است. انسان تصور می‌کند روزگاری بعد این کوه‌ها در اثر وزش دائمی بادها از روی زمین

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص۲۶۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۱۱۰.

ص:۱۴۱

محو خواهد شد، ولی چنین امری ممکن نیست؛ چون اکنون این کوه نتیجه فعالیت بادهای دائمی در طول زمانی از ابتدای خلقت زمین تا به حال می‌باشد.

مرکز وادی ابتدا در المضیق بوده و بعدها به سبب وسعت فضای منطقه و ارتفاع آن از المضیق و آب و هوای خوب و نزدیکی به مدینه، به این نقطه منتقل شده است.

از ادارات و اماکن دولتی که در الفقیر وجود دارد، محکمه شرعی و بیمارستان و مدرسه ابتدایی است و در پی تدارک تأسیس مدرسه‌ای متوسطه می‌باشند. این شهر از طریق جاده‌ای خاکی و بسیار ناهموار، در فاصله ۱۳۷ کیلومتری مدینه قرار دارد. اگر این جاده آسفالت شود، این فاصله به حدود ۱۱۰ کیلومتر کاهش می‌یابد. کشتزارهای اینجا از کمبود آب رنج می‌برد. سه سال است که سیلی در وادی جاری نشده است و تنها سبزی که در آن به چشم می‌خورد، سبزی کشتزارهای دیم است. زمینی خشکیده و درختانی پژمرده و سطح آب چشمه‌های فروکش کرده؛ حتی آب بعضی از آنها خشکیده و برخی در حال خشک شدن است.

بخشی از وادی یعنی از الفقیر به سمت شرق را الریان می‌گویند. در الریان چشمه‌های فراوانی وجود دارد که موفق نشدم به محل همه آنها بروم. چشمه‌های ریان در طول تاریخ به‌طور طبیعی در گوشه و کنار وادی جاری بوده، اما گاهی فروکش نموده؛ به‌طوری که نقل شده است، در موقع خشکسالی آب برخی از چشمه‌های آن حتی بیشتر از بیست قدم بعد از سرچشمه جاری نمی‌شده است.

مردم آن به نجد کوچ کرده‌اند؛ از این‌رو محل پراکندگی آنها در اطراف الرس تا الحناکیه، در دهکده‌های متعددی است و چند روز طول می‌کشد تا با ماشین همه سرزمین آنها را سیر کنی.

در گذشته این وادی متعلق به المزینه بوده است و در آغاز قرن دوم هجری بنوحرب از یمن مهاجرت کرده و بین مکه و مدینه در اینجا فرود آمده بر سرزمین کنانه و خزاعه در این نواحی مسلط شده‌اند. بعد در جنگ با مزینه و غلبه

ص:۱۴۲

بر آنها، این وادی را از سلطه آنها خارج ساخته‌اند و زمانی بعد، مزینه بازگشته و با طایفه بنی‌سالم از حرب هم‌پیمان شده و بدین ترتیب به زندگی خود در اطراف مدینه ادامه داده‌اند، تا اینکه بین حرب و عَنزَهٔ جنگی رخ داد. عنَزَهٔ در این جنگ شکست خورد و مجبور به ترک مدینه و القصیم و این سرزمین گشت؛ پس با گروهی از حرب به نجد کوچ کردند.

## الخَوِیّ و شَدِخ

مسیر جاده از فقیر به سمت شمال ادامه پیدا کرد. در سمت راست خود چشمه‌ای دیدم که در اطراف آن، نخل‌ها و کشتزاری دیده می‌شد که به آن الخوی می‌گفتند. بعد از طی مسافت اندکی، در سمت راست من دو چشمه کوچک به نام شَدِخ و کِمیتان پدیدار شد. سپس جاده با عبور از جنگلی از درختان المرخ و انبوهی از درخت سمر از وادی الریان خارج شد.

بعد از طی شش کیلومتر از الفقیر، به ابتدای وادی العطشان که ذکر آن گذشت، رسیدم. جاده در دل وادی العطشان بالا می‌رفت. در بالای وادی زراعت کمی که از طریق چاه آبیاری می‌شد، دیدم. جاده در امتداد وادی العطشان، به الشفیه پیوست.

## شُفَیَّهٔ

در ۲۳ کیلومتری شمال الفقیر گردنه بلند و صعب العبور الشفیه را پشت سر گذاردم. اینجا نقطه پایانی آب‌هایی است که به وادی می‌ریزد و در حد فاصل میان وادی الفرع و النقیع (آغاز عقیق المدینه) قرار دارد. آب‌هایی که به سمت جنوب سرازیر می‌شود، به وادی الفرع می‌رود و سپس با عبور از ابواء و مستوره، به دریا می‌ریزد و آب‌هایی که از سمت شمال جاری می‌شود، به وادی نقیع که ابتدای وادی عقیق المدینه است، رفته و بعد به سمت مدینه جریان پیدا می‌کند. سپس در جنوب شهر ساحلی الوَجه به دریا می‌ریزد.

ص:۱۴۳

کوه‌هایی پست از غرب به شرق، درحالی‌که جاده را قطع می‌کند، کشیده شده است. در سمت جنوب وادی العطشان، از این کوه‌ها گسترده شده است و وادی‌های کوچک دیگری از این کوه‌ها در الفرع گسترده شده‌اند.

از سمت شمال وادی السِّیح که بخشی از وادی النقیع است، گسترده شده که در حد فاصل بین الغُور(۱)و الجِلس (۲)قرار دارد. الفرع، پست است و النقیع، مرتفع و سلسله جبال قدس در غرب را با سنگلاخ بزرگ حجاز در شرق به هم وصل می‌کند. و از اینجا مانند تیزی لبه شمشیر که از جنوب و شمال کشیده شده، به نظر می‌رسد.

## وصف سرزمین الشفیه

هوا صاف و آرام بود و هیچ باد تندی نمی‌وزید و غبار و ابری هم در آسمان نبود. همه این شرایط از فراز این ارتفاعات مشرف بر بیشتر نقاط این منطقه، چشم‌اندازی وسیع فراهم کرده بود؛ به‌طوری که اگر ارتفاعات بلند منطقه نبود، مسافتی به شعاع ۵۳ کیلومتر قابل رؤیت بود.

در دورترین نقطه جنوبی اینجا کوه آره در فاصله ۵۳ کیلومتری با دو قله بلندش، از شمال غربی به جنوب شرقی تا جایی که شهر خَلص قرار دارد، کشیده شده است.

شهر خلص دارای منابع آبی و کشتزارهایی است که در منابع جغرافیایی از آن یاد شده است. از سمت شرق، کوه آره به سلسله جبالی کم ارتفاع متصل است که از شرق و جنوب این سلسله کوه، وادی الِاکحیل (ابتدای وادی رابغ) عبور می‌کند که در گذشته به آن مرغیب می‌گفته‌اند.

در پایین آره، زمین پست و گودی است که از شرق به القَری می‌رسد و چند کوه پست و کم ارتفاع در نقاط مختلف آن پراکنده شده است. این همان محل

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص۱۵۲؛ زمین پست.

۲- همان؛ زمین بلند.

ص:۱۴۴

آبگیر و نقطه گود الفرع است که در ۲۳ کیلومتری اینجا قرار دارد. در شرق آره، کوهی بلند با قله‌ای سرخ رنگ به چشم می‌خورد که همان کوه شُعار است. زمین وسیع و پستی که کوه‌هایی اطراف آن را فرا گرفته‌اند و مانند حوضی است که به آن الفَیفَاء می‌گویند. دشتی وسیع که خود آبگیری است در انتهای سنگلاخ بنی‌عمرو و مزارع دیم در آن وجود دارد.

اما در سمت شمال، دشتی گسترده از شمال شرقی تا شمال غربی قرار دارد. در ورای این سرزمین در سمت شرق، سلسله کوه‌های ضَعاضِع قرار دارد که از شرق به القری می‌رسد و از اینجا حدود چهل کیلومتر فاصله دارد. این دشت و فضای گسترده، همان السیح است که ابتدای ریزشگاه آب‌های عقیق المدینه است.

در سمت شرق که با چشم نمی‌شود، انتهای آن را تشخیص داد، تپه‌های رملی در گوشه و کنار آن مانند لبه تیز شمشیری می‌درخشد که از سمت افق همواره در حال سرازیر شدن به سمت پایین است.

اما در سمت غرب، خَشَبَه را می‌بینی. کوه اخشب که انتهای شمالی و جنوبی آن مشخص نیست و از جنوب به رشته کوه‌های المعرض می‌پیوندد. الطَویله، یکی از قله‌های المعرض به طور آشکار چون سر انسان دیده می‌شود. بعد از امتداد در سمت شمال، به طرف غرب به سمت قُرب و رَقّان منحرف می‌شود. این کوه بلندترین ارتفاع غربی است و چشمه‌هایی مانند ضَحوَی و النَبَعَه و صَاف و الحَنو و رِیم از آن جاری می‌شود. این سلسله کوه که قله آن، خثبه نام دارد، همان سلسله جبال قدس و ملحقات آن است که گذشتگان آن را قدس سفید نامیده‌اند و کوه‌های المعرض که آن را قدس سیاه نامیده‌اند.

همه وادی‌های وادی القاحه شرقی، از این نقطه گسترده می‌شوند. همین‌طور وادی الجِی در وادی الصَفرَاء و وادی مَلَل در شمال، از اینجا گسترده می‌شود. هرگاه باران بیاید، از این کوه در وادی‌های بزرگ سیل جریان می‌یابد. سیل در

ص:۱۴۵

وادی الفرع و القاحه و وادی الصفراء و وادی ملل در شمال و وادی النقیع در عقیق المدینه جریان پیدا می کند.

در این سرزمین ناهموار و دارای پستی و بلندی زیاد، راه‌های ارتباطی اندکی وجود دارد. راه‌های مهمی که به الفرع منتهی می‌شود، از سه جهت می‌باشد که عبارتند از:

۱. در پایین وادی دو راه است که در ابی ضِبَاع به هم می‌پیوندند و به صورت راه واحدی درمی‌آیند. یکی از این دو راه از هرشی در مستوره، با عبور از چاه مبیریک و چاه القاضی به چاه ابی ضباع می‌رسد و راه دوم همان راهی است که ما در این سفر از اُم‌البَرَک پیموده‌ایم.

۲. راهی که از جهت المِهْد معدن قدیمی بنی‌سُلیم(۱)و أَبلی و الرَحضِیّه می‌آید و در آغاز وادی فُرُع در محل الفرع منحرف می‌شود.

۳. راه الشفیه که هم‌اکنون در آن توقف کرده‌ام و راه ورود این محل به سوی مدینه است.

غیر از اینها در اینجا راه‌های قدیمی که هیچ ماشینی از آنها عبور نمی‌کند، وجود دارد. یکی از آنها راه العُوَیدِی است که بین مکه و مدینه بر روی القری کشیده شده و دیر زمانی است که متروک است. بعد از این مسافرت بود که شنیدم راه شوسه‌ای در کنار راه العویدی کشیده‌اند که این راه را قطع می‌کند. این راه کوتاه‌ترین راه بین مکه و مدینه است و مسافت آن در حدود ۳۵۰ کیلومتر می‌باشد. کلمه العویدی در زبان اهالی اینجا به معنای قدیمی و انس گرفته شده است.

---

۱- بنی‌سلیم. سلیم بن منصور. . . بن عدنان. اکنون، در وادی ستاره به سر می‌برند. با پیامبر نسبت صهری دارند. سلیمه مادر هاشم، جدّ پیامبر، از آنها است. هزار نفر بودند که در روز فتح مکه در کنار پیامبر با پرچم سرخ، در فتنه مروانی‌ها و زبیری‌ها، حضور داشتند و جمع کثیری از آنها کشته شدند؛ القبایل العربیه، ص۴۲۰.

ص:۱۴۶

راه دوم راه الزائر است. که زائرانی که پیاده از مـدینه به مکه می‌آمده‌انـد، از این راه عبور می‌کردنـد. مسـیر این راه از بین وادی‌های مکه و مدینه می‌گذرد؛ به‌طوری که در مسافت‌های کوتاه، به سرچشـمه‌های آب می‌رسد. چون در این وادی‌ها هر قدر که در السراهٔ پیش بروی، فاصـله وادی‌هـا از هـم کمـتر می‌شـود و آب‌هـای جـاری و چشـمه‌های بیشـتری در آن بـه چشم می‌خـورد که مسـافران می‌توانند بدون هیچ زحمتی از آنها استفاده کنند؛ برخلاف منطقه تهامه که وضعیت آن عکس این منطقه می‌باشد.

## بَرّام و عَبُّود

سیزده کیلومتر از این دشت وسیع را که سیل آن به طرف راست مسیر جریان پیدا می‌کند، پیمودم. از کنار دو کوه کوچک سرخ رنگ که ماننـد دو خیمه در وسط دشت از عوارضـی که در اطراف آنهاست جـدا افتاده‌انـد و خودنمایی می‌کنند، می‌گذرم. این دو کوه همان کوه‌های برام(۱)و عبود(۲)هسـتند. این عبود، غیر از عبودِ وادی ملـل است و همواره نـام آنها با هم ذکر می‌شود. با وجود کوچکی، از مشهورترین کوه‌های الجلس می‌باشند و در اشعار عرب بسیار از آن یاد شده است.

این دو کوه جزو سرزمین مدینه است که بنوسلیم آن را در اختیار گرفته‌اند و چون مرز بین دو سرزمین می‌باشد، همواره عامل نزاع میان دو قبیله بوده است؛ اما زمانی که قبیله حرب در این منطقه فرود آمد، هر دو قبیله اینجا را ترک کردند.

امروزه این سرزمین متعلق به بنی‌جابر از حرب می‌باشد. السیح درحالی‌که در سمت چپ از جاده دور می‌شود، به طرف راست تمایل پیدا می‌کند. سلسله کوه‌های بلند غربی نیز به طرف شمال غربی دور می‌شوند. در فاصله دوری از

---

۱- معجم البلدان، ج۱، ص۳۶۶.

۲- همان.

ص:۱۴۷

سمت شرق کوه‌هایی که آنها را هنگام وصف الشفیه، توصیف کردیم، به طرف شمال امتداد پیدا می کند که بیشتر، تپه‌های رملی پراکنده از هم هستند و وادی‌هایی از آنها در غرب وادی النقیع، به ترتیب ذیل گسترش پیدا کرده است:

وادی العَرار، وادی التَغامُل، بَجرَه و رَوَاوَهٔ که آخرین این وادی‌ها در سمت مدینه است. در ادامه راه از سمت غرب، وادی صفوی از سلسله کوه‌های قدس پدیدار شد که روییدنی آن درختان بزرگ طلح می‌باشد و نشانه ارتفاع این منطقه از سطح دریاست. جاده از آن عبور کرده و به طرف سلسله کوه‌های کوچک سرخ رنگی که در عرض جاده قرار دارد، ادامه می‌یابد. سپس از وادی‌های زیادی مثل النَبعَه و ضَاف و دره‌های زیادی رد شدم که جاده را قطع می کردند.

## الیَتْمَهٔ

(۱)

در ۵۳ کیلومتری الفقیر، به الیتمهٔ رسیدم. یک وادی بزرگ زراعتی که از غرب سلسله کوه‌های قدس (کوه‌های عوف امروزی) ادامه یافته است.

ابتدای این وادی، نقطه پایانی قلمرو بنی‌عمرو است که از مرّالظهران شروع شده و تا سرزمین عوف که از القاحه در غرب تا قدس است و تا قسمت میانی النقیع تا النخیل، در نزدیکی الحناکیه گسترده شده است. النخیل در ۱۱۵ کیلومتری شرق مدینه قرار دارد.

این وادی در گذشته الا-تمه نام داشته و به آن اتمه ابن الزبیر نیز می گفته‌اند و در برخی دوران‌ها جزو النقیع بوده است. در بخش میانی النقیع گسترده می‌شود و از اینجا سپیدی سرزمین وسیع النقیع دیده می‌شود. در الیتمه دهکده کوچک و آبادی وجود دارد که مدرسه‌ای ابتدایی و ایستگاه پمپ بنزین در آن ساخته شده است.

---

۱- معجم البلدان، ج۵، ص ۴۲۹.

ص:۱۴۸

باغ‌های زیبایی در آن هست که در فاصله دوری از جاده قرار دارند و با درختان اثل محصور شده‌اند. این قریه در ۸۵ کیلومتری مدینه است و منزلگاه دوم برحسب راه‌های کاروان‌رو بوده است. ساکنان امروزی آن از قبیله السُّهَلِیه، از عوف، از مسروح، از حرب می‌باشند و فعالیت‌های عمرانی در این منطقه نشانگر علاقه این مردم به تمدن و آبادانی و عمران زمین دارد.

## فاصله بین الاَتَمه و چاه المَاشِی

(۱)

در سی کیلومتری از الاتمه، وارد وادی الحنو شدم که قبلا از یکی از وادی‌های آن به نام عَشر (۲)عبور کرده بودم؛ وادی کوچکی که در وادی الحنو گسترده شده و در آن چاهی برای شرب وجود دارد.

بعد، از وادی رئم گذشتم که سیل آن به سمت راست در النقیع می‌ریزد و بعد وارد وادی الصَهَوه در ۵۶ کیلومتری الاتمه شدم و از وادی وسیع آن به نام سیح (که آن نیز السیح نامیده می‌شود) عبور کردم. سیل‌های این وادی در سمت شرق، در وادی النقیع می‌ریزد. الصهوه نام گردنه‌ای است که در وادی السیح سرازیر می‌شود و به آن وادی السیح و گاهی وادی الصهوه گفته می‌شود.

## چاه الماشی

در صد کیلومتری وادی الفرع، به چاه الماشی رسیدم که در ۳۸ کیلومتری جنوب مدینه قرار دارد و منزلگاه اول کسانی بوده که از مدینه و از راه الفُرع به راه می‌افتاده‌اند و همان راهی است که از راه سلطانی، از نقطه ذی‌الحلیفه به سمت چپ منشعب می‌شود. از ذوالحلیفه، راه به دو بخش جداگانه تقسیم می‌شود. راه الفرع، یعنی همان

---

۱- مرآة الحرمین، ص ۱۴۱.

۲- معجم البلدان، ج۴، ص۱۲۵.

ص:۱۴۹

راهی که من از آن آمده‌ام و راه الغائر که در سمت راست وادی ریم امتداد یافته و از گردنه الغائر عبور کرده، به الخَفَاۂ و در آخر به امالبَرَک می‌رسد.

چاه ماشی در کنار وادی العقیق غربی قرار دارد و سمت شمال شرقی کوه حمراء مشرف بر آن می‌باشد. وادی العقیق بین این دو قرار دارد که امروزه عقیق الحساء نامیده می‌شود و در گذشته حضیر هم نامیده می‌شده است. در برابر خود در سمت چپ، حمراء الاسد را می‌بینی که کوه عیر و عقیق الحساء بین آن دو قرار گرفته است. الاسمر از سمت غرب به حمراء الاسد پیوسته و کوهی از نوع آتشفشانی است که سطح روی آن مستطیل شکل است و از شرق به غرب کشیده شده است.

در نزدیکی حمراء الاسد در شرق، حمراء المراقیب قرار دارد. راه‌ها از فاصله بین این سه قلّه می‌گذرد و وادی الحساء ۱در ناحیه مشرق به آنها پیوسته است. در چاه ماشی، کاخی(۱)قدیمی که با گچ سفید شده بود، وجود داشت که مردمی از اهالی این دهکده در آن سکونت می‌کردند و مرکز امارت تابع مدینه می‌باشد. مسجدی آجری در آنجا بود که کوه سرخی (حُمُری) از شرق بر آن مشرف بود. در نوک آن، ساختمان‌هایی به چشم می‌خورد که برای نگهبانی از شهر ساخته شده است.

به عقیده من این مکان همان جایی است که قلهی نامیده می‌شده و در معجم معالم حجاز هم من بدین شکل ثبت کرده‌ام و البته در این‌باره یقین ندارم.

### وادی العقیق

(۲)

این وادی پربرکت و حاصلخیز از بزرگ‌ترین وادی‌های الجلس است. قسمت بالای آن را النقیع می‌گویند و قسمت میانی آن را الحساء و در جایی که به

---

۱- شاید این مکان، قصر حُمران باشد؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۰۱. و شاید همان قلعه‌ای باشد که سعد بن ابی‌وقاص بعد از قتل عثمان، در آن اعتزال جست، و از سویی نام آبی از بنی‌سلیم هم بوده است؛ معجم‌البلدان، ج ۴، ص ۳۹۴. که یکی از روزهای مهم از عرب، به یوم قلهی معروف شد.

۲- می‌گویند از بلاد مزینه است که پیامبر آن را در مسیر هجرت پیمود. یاقوت معجم البلدان، ج۴، ص۱۳۹.

ص:۱۵۰

ذی‌الحلیفه می‌رسد، به آن عقیق المدینه می گویند. بالاترین نقطه آبریزهای آن، از سنگلاخ بنی‌عمرو و کوه‌های قدس آغاز می‌شود. بخشی از آب آن به وادی الفرع می‌رود و بعد به سمت شمال سرازیر شده و به تدریج به طرف غرب میل می کند. طول این وادی به ۱۵۰ کیلومتر می‌رسد و یکی از وادی‌های بزرگ مدینه و از ملحقات أضم بزرگ است. بخشی از آن، وادی عقیق الحساء نامیده می‌شود که محصور بین چاه الماشی و ذی الحلیفه است و در گذشته به آن حَضیر می گفته‌اند. پونه حساوی که در مدینه یافت می‌شود، محصول همین مکان است.

هنگامی که فاصله بین وادی فرع و چاه ماشی را می‌پیمودم، درباره بیشتر ملحقات این وادی بزرگ صحبت کردم و دیگر نیاز به بازگویی نیست.

بعد از چاه ماشی وارد عقیق الحساء شدم و مسیر به طرف ذی الحلیفه در نه کیلومتری مدینه سرازیر شد. باغ‌هایی به طور پراکنده در ذی الحلیفه به چشم می‌خورد. وقتی از برابر حمراء الاسد عبور می کنی، در سمت راست خود دهکده العَلاَوَه را می‌بینی و پس از آن، در جنوب دهکده الوُسطه در کنار ذی‌الحلیفه قرار گرفته که دهکده‌ای است آباد و خانه‌های زیادی در آن وجود دارد و این دو دهکده متعلق به قبیله عوف است که سرزمین آنها از آن سوی الاتمهٔ شروع شد.

## حمراء الاسد

در سال سوم هجرت پیامبر (ص) در این منطقه با کفار جنگید. حمراء الاسد در بیست کیلومتری جنوب مدینه است. وقتی از ذی الحلیفه وارد راه آسفالتی که به سمت مکه می‌رود، می‌شوی، به فاصله دوری در سمت چپ خود، بین خود و ذی الحلیفه، حمرایی را که در زمینی وسیع خودنمایی می کند، مشاهده می کنی که همان حمراء الاسد است. اما وجه مشخصه حمراء الاسد پوشش سیاه رنگ نمایان آن است که از سمت غرب آن را نشان می‌دهد. وقتی از حمراء الاسد عبور می کنی، در سمت غرب، در فاصله‌ای حدود هفتاد کیلومتر، بلندی‌های کوه الاَجرَد

ص:۱۵۱

دیده می‌شود و الَاشعَر در جنوب آن است که تنها در هوای صاف و با دقت نظر قابل رؤیت است. به فاصله نزدیکی کوه عیر را که کوهی است با رنگ سیاه مایل به قرمز و مستطیل شکل با امتدادی از شرق به غرب می‌بینی که از شرق مشرف به ذی الحلیفه است. در نوک آن آثار حفاری و پناه‌گاه‌ها و قلعه به چشم می‌خورد. یک راه خاکی پر پیچ و خم از آن بالا می‌رود که آشکارا از ذی الحلیفه دیده می‌شود. مردم اینجا می‌گویند این راه را نیروهای پشتیبانی عثمانی ساخته‌اند تا فخری پاشا، به دنبال انقلاب کبیر عربی، بتواند نیروهای خود را در اطراف مدینه مستقر سازد.

### ذوالحلیفه

امروزه به ذوالحلیفه آبار علی (ع) می‌گویند و آن را به حضرت علی بن ابی‌طالب منسوب می‌کنند. شهری است آباد که در نه کیلومتری مدینه قرار دارد. راهی که از مدینه به مکه می‌رود، بعد از عبور از ذوالحلیفه، وارد البیداء(۱)و به دنبال آن ذات الجیش و بعد تربان(۲)شده و ادامه پیدا می‌کند. ذوالحلیفه در دو سوی وادی عقیق المدینه گسترده شده است. در آن دو مدرسه ابتدایی و متوسطه و مرکز تربیت معلم و مسجدی بزرگ قرار دارد که مردم در آن احرام می‌بندند. این عقیده در طول تاریخ بین مردم اینجا معروف شده که اینجا مسجد شَجَرَه (۳)یعنی همان مسجدی است که پیامبر (ص) از آن احرام می‌بسته و از آنجا شروع به گفتن تهلیل می‌نموده‌اند. ایستگاه برق مدینه در اینجا قرار دارد و حدود حرم مدینه در سمت جنوبی آن است و از سمت شمال کوه الغُرابه و الجَمّاوَات مشرف است. زمین گسترده‌ای که البیداء نامیده می‌شود، از جنوب غربی به آن پیوسته که

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص۵۲۳.

۲- همان، ج ۱، ص ۲۰.

۳- همان، ج ۲، ص ۳۲۵.

ص:۱۵۲

جاده مـدینه به مکه، از آن عبور می کند. چند قهوه‌خانه و ایسـتگاه پمپ بنزین وجود دارد و مردم عادت دارند که پونه حساوی را از اینجا تهیه کننـد که در سال‌های اخیر قیمت آن افزایش یافته است. نزد همه مسـلمانان، ثابت است که ذوالحلیفه میقات مردم مدینه و مسافرانی است که از آنجا احرام حج یا عمره می‌بندند.

## وصف سرزمین ذو الحلیفهٔ

در شـمال، مناره‌هـای مسـجد رسول خـدا (ص) دیـده می‌شود که قله کوه‌هـایی در پـایین آن به چشم می‌خورد؛ درحـالی‌که یکی از قله‌های الغرابه نیز در کنار آنها دیده می‌شود.

در سـمت شمال غربی، دشت اَفِیج که معروف به فَیفَاء الخَبَار (۱)بوده را می‌بینی که امروزه به آن الـدُعَیثَه می گویند و در پشت آن، جمّاء ام‌خالد دیده می‌شود. در سـمت غرب، دو کوه صَیهُلُوج را می‌بینی که سـیاه رنگند و چیزی روی آنها نروییده است و بین آنها کوهی خاکستری رنگ به نام عَظُم قرار دارد. به سمت جنوب که بنگری، کوه‌های به هم پیوسته زیادی را در دور دست می‌بینی که همان سلسـله جبال قـدس است و در مقابل آن، حمراء نَمل قرار دارد که در زمینی وسـیع گسترده شده و سـیل الَشـلَبِیه در آن جریان می‌یابد و در قدیم به آن ذات الجیش می گفته‌اند. در فاصله نه‌چندان دوری، در سمت جنوب، حمراء الاسد قرار دارد که وصف آن گذشت.

امـا در سـمت شـرق به انـدازه مسافتی که یک شـخص فریاد بزنـد، کوه عیر سـر به آسـمان کشـیده است و از شـرق و شـمال با چند سنگلاخ از جمله سنگلاخ قباء متصل است. مناره مسجد قبا در ناحیه شمال شرقی دیده می‌شود.

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص۲۸۵.

ص:۱۵۳

## شهر دوست

(۱)

ساعت ۶ بعد از ظهر بود که از دروازه العَنبَریّه - یکی از دروازه‌های شهر قدیمی مدینه که تا امروز هنوز نام آن تغییر نکرده - وارد طیبه شدم. به سرعت به مکانی در غرب المناخه رفتم تا اطلاعی از دوستان و خویشان به دست آورم. به خانه یکی از خویشانم که بعداً قاضی دادگستری نجران شد، رفتم. همه خانواده با خوشحالی بسیاری از من استقبال کردند و بعد از سفر در راه‌های خاکی و پر پیچ و خم و ناهموار، فرصتی برای استراحت یافتم.

---

۱- شهر دوست: یکی از نام‌های مدینه، حبیبه است؛ زیرا پیامبر فرمود: «اَللّٰهُمَّ حَبِّب اِلَینَا المَدِینَةَ کَحُبّنا مَکَّهُ أَوْ أَشَدّ» . یازده نام از مدینه در تورات آمده است: مدینه، طابه، طیبه، مسکینه، جابره، مجبوره، مرحومه، عذراء، محبه، عاصمه؛ حرمین شریفین، ص۱۱۶. در تاریخ مدینه نیز تعدادی از اسامی مدینه آمده است؛ تاریخ مدینه، ج۱، ص ۱۵۵. مدینه اولین پایتخت اسلام است. بیش از نیمی از مردم مدینه، از قبیله حرب هستند. بیشترین محصول نخل را دارد و انواع سبزیجات و میوه‌جات، مثل انگور، پرتقال و موز در آن می‌روید. مهم‌ترین حوادث تاریخی مدینه، غزوه تبع، هجرت رسول، واقعه مسرف، انقلاب کبیر عربی و هجوم سعودی‌هاست. از جبل کثیر در جنوب، تا کوه ثور در شمال و کوه احد داخل در حرم مدینه است. مسجد نبوی در قلب شهر است. از نام‌های مدینه می‌توان به اینها اشاره کرد: دار الابرار، دارالهجره، دارالسلام، دارالفتح، طیبه، الطَّیّبه، المنوره، قریهٔ الانصار، ذات النخل، دارالایمان، سیدهٔ البلدان، ذات الحرار، الدرع الحصینه، دارالاخیار، المؤمنه، المبارکه، المختارهٔ بیت الرسول، المدینه، یثرب، دارالمصطفی و. . . که تا حدود ۹۵ اسم می‌رسد. پیامبر از تسمیه آن به یثرب نهی فرموده است؛ معجم معالم الحجاز، ج۸، ص ۷۳. همچنین ر. ک: روض المعطار، ص۶۶۸.

ص:۱۵۴

><نمایش تصویر

## موقعیت جغرافیایی مدینه

(۱)

مدینه در ۴۶۰ کیلومتری شمال مکه قرار دارد و جاده‌ای معروف میان این دو شهر وجود دارد که گذشتگان به آن راه انبیا می‌گفته‌اند و بعد راه سلطانی و راه حج نامیده شد. در این دوران اخیر آسفالت شده و در طول ساعات شبانه‌روز، اتومبیل‌های بسیاری از آن عبور می‌کنند. راهی که کاروان‌های شتر آن را در یازده منزل طی می‌کردند؛ یعنی مسیری که در طول جغرافیایی ۳۶/۳۹ و عرض ۲۸/۲۴ واقع شده و ۶۲۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد. از طریق راه آهن با شهرهای سرزمین شام ارتباط دارد. حاصلخیزترین اراضی حجاز،

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۸۰؛ روض المعطار، ص ۵۲۹.

ص:۱۵۵

زمین‌هایی است که آب‌های سنگلاخی دارای رسوب نرم و سست به آنها سرازیر می‌شود.

مدینه دو سنگلاخ دارد که به دو لابه مدینه مشهور است. لابه (۱)به معنای سنگلاخ سیاه رنگ است. سنگلاخ شرق که آن را سنگلاخ واقم می‌گویند که شمالِ مدینه را احاطه کرده و سنگلاخ غربی که سنگلاخ (الوبرة) نامیده می‌شود(۲)و از جنوب، مدینه را در برگرفته و از سمت غرب هم کوه سَلْع بر آن مشرف است که امروزه در میان مدینه واقع شده است. این سه وادی بزرگ، مدینه را احاطه کرده‌اند:

۱. وادی عقیق المدینه که وادی بزرگ و حاصلخیزی است و از سمت جنوب به طرف مدینه کشیده شده و تا نزدیکی جنوب مدینه، یعنی تا چاه عروه به طرف مدینه، در ناحیه جنوب امتداد دارد، که وصف آن گذشت.

۲. وادی بُطْحان که یکی از کوچک‌ترین وادی‌های مدینه است، اما از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا در وسط مدینه گسترش پیدا کرده و از قبله مسجد غمامه عبور کرده و بعد به عقیق، در جنوب مدینه می‌پیوندد که امروزه به آن ابوجیده می‌گویند از سنگلاخ شرقی می‌آید و در ابتدای آن کشتزارها و نخلستان‌های العوالی به چشم می‌خورد. بعد پیش از اینکه به داخل مدینه گسترده شود، از دهکده قُربان می‌گذرد.

۳. وادی قَناة(۳)که امروزه به آن وادی العاقُول می‌گویند و وسیع‌ترین وادی مدینه است. در گذشته هرگاه سیل جاری می‌شد، راه ورودی از سمت نجد به

---

۱- ابه: به معنای دو حره است و جمع آن «الاب» است. لابه زمینی است که روی آن را سنگ سیاه پوشانده است. این دو سنگلاخ یکی در شرق «واقم» است و دیگری سنگلاخ وبریه که در غرب مدینه است؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲- همان، ج۵، ص ۳۵۹.

۳- همان، ج۴، ص ۳۶۷.

ص:۱۵۶

مدینه بیش از یک ماه بسته می‌شد. بعد از اینکه جاده تا القصیم (۱)آسفالت شد، پلی بالای بستر این مسیل ساخته‌اند که عوارض و خطرات ناشی از سیل را تا حد زیادی کاهش داده است. شریف علی در مورد آن می گوید: وادی‌ای که نجد را می‌نوشد، که وصف کاملاً درست و به‌جایی است؛ زیرا که سیل آن از بالاترین نقاط نجد سرچشمه می گیرد و در مسافتی به فاصله ۲۵۰ کیلومتر از شمال به جنوب و ۲۵۰ کیلومتر از شرق به غرب، این سیل جریان می‌یابد.

چند وادی معروف دیگر نیز هست که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. وادی الشُعبه(۲)که از بالای نجد از اطراف ضَریَّه(۳)و حوالی آن گسترده می‌شود و بعد از شمال مِهد (معدن بنی‌سلیم سابق) امتداد پیدا کرده و آب‌های کوه‌های بلند أبلی(۴)از سمت جنوب در آن جاری می‌شود و از غرب هم آب‌های الحره در آن می‌ریزد و در این قسمت به آن العقیق الشرقی می گویند تا از العقیق‌المدینه تمایز یابد. بعد در زمین پستی به نام دشت حضوضی امتداد می‌یابد که در اینجا وادی‌های شمالی به سمت آن گسترده شده است.

۲. وادی نخل(۵)، وادی بزرگی است که از سمت جنوب شرقی سنگلاخ النار گسترده شده و آب‌هایی که از شرق الحناکیه، از کوه‌هایی مانند رحرحان و کوه‌های متصل به آن می‌آید، به آن می‌ریزد. بعد از عبور از الحناکیه به طرف غرب گسترده می‌شود که به آن وادی الحناکیه می گویند و از سمت شمال، وادی‌هایی به طرف آن گسترده شده؛ مانند: الشقرة و نُجار.(۶)

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۶۷.

۲- همان، ج۳، ص ۳۴۸.

۳- همان، ص۴۵۷.

۴- همان، ج۱، ص ۷۸.

۵- همان، ج۵، ص ۲۷۷.

۶- همان، ص ۲۵۰.

ص:۱۵۷

۳. وادی الشقره که وادی کوچکی است و در جنوب آن، سنگلاخ النار گسترده شده که به وادی نخل متصل می‌شود. محل تجمع آنها را المخالط گویند، به معنای محل تجمع آب‌ها.

۴. وادی نُجار(۱)که همان وادی الصویدره است و در شصت کیلومتری مدینه از جنوب سنگلاخ النار گسترده شده و در المخالط امتداد یافته است.

سپس آب‌های مخالط با آب‌های العقیق الشرقی مخلوط می‌شود که آنجا را وادی الخنق می گویند و در گذشته، به شظاۀ هم معروف بوده است. سرانجام این آب‌ها به جایی به نام الجِبس می‌ریزد که محلّ سد امروزی العاقول است و به آن وادی العاقول می گویند. بعد، از حد فاصل سنگلاخ المدینه در جنوب کوه‌های وعیره و أحد در شمال، درحالی‌که در کنار کوه‌های عینین و مزار سید شهیدان حمزه (ع) عبور می کند، گسترش می‌یابد.

جایی که این سه وادی به یکدیگر می‌پیوندند، وادی الخلیل نام دارد که امتداد آن از جنوب وادی ملل در ۲۴ کیلومتری غرب مدینه است و به آن وادی الحمض می گویند. در این وادی، وادی‌های بزرگی نیز وجود دارد، که از چپ و راست به طرف آن کشیده شده تا اینکه در جنوب الوجه، به دریا می‌رسد.

بزرگ‌ترین وادی‌هایی که ملحق به وادی الحمض هستند، عبارتند از:

۱. وادی التمۀ که از سمت راست، در وادی الحمض گسترش یافته و راه شام، از الصلصله(۲)از آن می گذرد.

۲. وادی الطِّبق، که همه وادی‌های خیبر در آن، جا گرفته و از سمت راست، در نزدیکی یکی از ایستگاه‌های راه‌آهن در وادی الحمض گسترده شده است.

۳. وادی الجزل یکی از بزرگ‌ترین این وادی‌هاست که دو شعبه دارد: وادی‌القری که ابتدای آن الحجر نام دارد و وادی الفرعه که این دو وادی همراه

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۶۰.

۲- همان، ج۳، ص ۴۲۱.

ص:۱۵۸

بـا وادی‌هـای تبوک، آب‌های شـمال حجاز را بین خود تقسیم می‌کننـد. وادی‌های دیگری نیز در وادی حمض وجود دارد که برای رعایت اختصار از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

چند وادی نیز از سـمت چپ به این وادی متصل می‌شود؛ از جمله: وادی ملل، وادی بواط و وادی العیص. چون وادی‌های زیادی در اطراف مـدینه وجود دارد، مدینه شـهری پر آب و حاصـلخیز و با کشتزارهای آباد است. رطب آن به مرغوبیت معروف است و انواع گوناگونی از رطب دارد.

در گذشـته وادی قناۀ از زراعت مختصری برخوردار بوده، اما با احداث سد عاقول در وادی عاقول در شانزده کیلومتری مدینه، وادی حیات مجدد یافت و چاه‌های بسـیاری در آن حفر شد و کشتزارهای آن آباد گشت و به صورت یک وادی سرسبز و خرم درآمد. به دنبال احداث این سد، درصد تولید محصولات کشاورزی به طور چشم‌گیری بالا رفت.

## مراحل پیشرفت و توسعه مدینه

از حدود هشت سال پیش، یعنی از ۱۳۸۵ه. ق تاکنون، آن را بسـیار پیشرفته‌تر از آنچه درباره آن می‌شنیدم، یافتم.(۱)بسیاری از آثار و بناهای مدینه تغییر کرده

---

۱- توسـعه: آغـاز توسـعه مسـجدالحرام را بایـد از کـار قصـی بن کلاب، در ساختن دارالنـدوه، در اطراف کعبه دانست که خانه‌های بسـیاری به دنبال آن در اطراف خانه کعبه ساخته شد. این خانه‌ها رفته رفته زیادتر می‌شد و چون مسـجدالحرام، از آغاز ظهور اسـلام مفهوم پیـدا کرد و این خانه‌هـا مزاحم اعمـال حـج بودنـد، اولین توسـعه با این انگیزه و به دنبال پدیـده طبیعی سـیل ام‌نشـهل صورت گرفت که در سال ۱۷ه. ق در زمان خلافت عمر رخ داد. با اعمال زور کارگزاران خلیفه، خانه‌های اطراف مسجدالحرام خراب شد و محدوده اطراف کعبه مشخص گردید. توسعه دوم در سال ۲۶ه. ق، توسعه سوم در ۵۶ه. ق، توسعه چهارم در ۷۵ ه. ق و توسعه پنجم در سال ۹۱ه. ق و در حـال حاضـر، توسـعه حکومت سـعودی که در طی چنـدین مرحله آغاز شـده است، ادامه دارد. توسـعه اول به دستور ملک عبدالعزیز در سال ۱۳۶۸ و ۱۴۰۰ه. ق آغاز شده است؛ ازرقی در جلد ۲ تاریخ مکه گزارشی از زیادات آورده است.

ص:۱۵۹

است و برای من تازگی دارد. توسعه حرم نبوی که در آن زمان در حال انجام بود، اکنون به پایان رسیده است. حرم نبوی توسعه چشم‌گیری یافته است. حیاطهای وسیعی در هر سوی آن ساخته شده و حرم را با محله‌های مختلف شهر، از طریق خیابان‌های بزرگ متصل کرده‌اند. درخشش نور در سراسر مسجد نبوی به چشم می‌خورد که شب‌های مسجد را مثل روز روشن می‌کند. فضای داخل مسجد، نشاط‌آور و فرح‌بخش است. اما این همان شهر پیامبر و پایتخت اسلام و نقطه عزیمت سربازان فاتح مسلمان که به همه اهداف خود پیروزمندانه دست یافتند، نیست. مدینه هنوز به آن اندازه از پیشرفت و عمران که سایر شهرهای تابع آن رسیده‌اند، نرسیده است؛ شهرهایی که از لحاظ تقدس در درجه پایین‌تری از مدینه قرار دارند.(۱)

## درب‌های حرم نبوی

(۲)

امروز ده درب برای حرم نبوی ساخته‌اند. این درب‌ها برخی بعد از توسعه دوران سعودی ساخته شد. و برخی از گذشته وجود داشته‌اند. اسامی این درب‌ها به ترتیب عبارت است از:

۱. در ضلع شرقی، به ترتیب از جنوب به سمت شمال: باب جبرییل، باب نساء و باب عبدالعزیز.

۲. در ضلع شمالی، به ترتیب از شرق به غرب: باب عثمان، باب عبدالمجید(۳)، و باب عمر بن خطاب.

۳. در ضلع غربی، به ترتیب از شمال به جنوب: باب سعود، باب الرحمهٔ، باب صدیق و باب السلام.

---

۱- عاتق، گزارشی از زیادات و توسعه حرم نبوی در گذشته و حال آورده است؛ تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص۷۹.

۲- عاتق، چهارده باب را نام برده است؛ تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۶۴.

۳- به دست سلطان عثمانی، عبدالمجید خان در ۱۲۶۵ه. ق؛ تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۶۵.

ص:۱۶۰

## مساجد مدینه

مدینه اولین شهری بود که مسلمانان توانستند در آزادی کامل به دین خود عمل کنند و دومین مسجدی که مسلمانان در آن نماز خواندند، در آن ساخته شد. زمانی که پیامبرخدا (ص) به آنجا مهاجرت کرد، اولین مسجد را در دهکده بنی‌عمرو بن عوف، از انصار برپا کرد که به مسجد قبا مشهور است.(۱)این مسجد شریف در زمینی متعلق به سهل و سهیل، دو پسر رافع بن عمرو، از بنی‌مالک بنی‌النجار، از خزرج بنا شد و بنی‌نجار دایی‌های پیامبر (ص) بودند.

ازاین‌رو مدینه گران‌قدرترین و قدیمی‌ترین آثار اسلامی را بعد از مکه، در خود دارد. متن زیر، فهرستی است از قدیمی‌ترین مساجد مدینه که در صدر اسلام بنا شده است:

۱. مسجد الاجابهٔ(۲): تقریباً در شمال شرقی مسجد مدینهٔالنبی واقع شده است. استاد عبدالقدوس انصاری می گوید: در کناره شرقی مدینه و در شمال بقیع واقع شده است. ساختمان آن به سبک عثمانی از سنگ بنا شده و طول ساختمان آن ده متر و عرض آن هشت متر است. این مسجد به مسجد بنی‌معاویه، تیره‌ای از اوس معروف بوده است. پیامبرخدا (ص) در آن نماز خوانده و دعا کرده است و خداوند دو خواسته او را اجابت کرد.

۲. مسجد بلال بن ریاح(۳): مسجدی مخروبه که در السیح در جنوب غربی قرار دارد و در کتاب الدرهٔ الثمینه که درباره تاریخ مدینه و ملحق به کتاب شفاء الغرام است، مسجد بلال بن ابی‌ریاح ضبط شده است و ابی‌مقحمه پنداشته که این مسجد، منسوب به بلال بن ریاح، صحابی پیامبر خدا (ص) است.

---

۱- مسجد قبا: اولین مسجدی است که در مدینه بنا شده است. پیامبر ص هنگامی که به مدینه رسید، آن را بنا کرد. در چهار کیلومتری جنوب مسجد نبوی قرار دارد و تاکنون بارها مورد تعمیر و تجدید و توسعه بنا قرار گرفته است. امروز فضای داخلی و خارجی مسجد، به شکلی شگفت‌انگیز و زیبا بنا شده است.

۲- تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۱۲۸؛ ابن شبه، تاریخ مدینه، ص ۶۸.

۳- تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۹۶.

ص:۱۶۱

۳. مسجد جمعه (۱): این مسجد در سمت چپ با فاصله‌ای زیاد از مسجد نبوی به سمت قبا در کنار جادهٔ آسفالت قرار دارد. این جاده، غیر از جاده قدیمی است(۲)که در وسط وادی رانوناء (۳)بوده است. در کتاب آثار مدینهٔ المنوره آمده این همان مسجدی است که پیامبر (ص) در روز جمعه، بعد از اینکه از قبا به سمت مدینه حرکت کرد، به محل قبیله بنی‌سالم رسید و نماز جمعه را با آنها به‌جا آورد. اجماع بر این است که این اولین نماز جمعه‌ای است که پیامبر خدا به‌جا آورده است. استاد عبدالقدوس انصاری می گوید:

این مسجد به سه نام معروف بوده است: الف) مسجد الجمعه؛ ب) مسجد الوادی؛ ج) مسجد عاتکه، و گفته شده که نام چهارمی هم داشته است؛ یعنی مسجد الغبیب» .

۴. مسجد ذباب(۴): که امروزه به نام مسجد الرایه معروف است و روی تپه کوچکی در نزدیک کوه سلع واقع شده است. این بلندی به کوه ذباب معروف بوده و گفته می‌شود پیامبر (ص) در جنگ خندق، روی آن خیمه گاهی برپا نموده است. بیان این مطلب نیازمند تحقیق و بررسی بیشتر است؛ زیرا این مکان فاصله زیادی از محل معرکه جنگ دارد.

۵. مساجد سبعه(۵): یک مجموعه محراب و نمازخانه است که در دامنه غربی کوه

---

۱- تاریخ مدینه، ص ۶۸.

۲- تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۲۸۰؛ تاریخ مدینه، ص ۴۰.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹.

۴- تاریخ مدینه، ص ۶۱.

۵- تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۱۴۳. مساجد سبعه: در تعداد آن اختلاف است. مسجد فتح را مهم‌ترین دانسته‌اند که با نام مسجد احزاب و مسجد اعلی هم یاد شده است. چون در روز جنگ احزاب پیامبر در اینجا دعا کرده است و به روایتی سوره فتح در آنجا بر پیامبر نازل شده است؛ تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۱۴۵. مساجد کوچکی که گفته شده است پیامبر و خلفای راشدین، در آنها نماز عید می‌خوانده‌اند. عبدالقدوس انصاری آنها را چهار مسجد می‌داند، اما نزد مردم مدینه مشهور به مساجد هفتگانه است؛ معجم معالم الحجاز، ج۸، ص ۱۴۲.

ص:۱۶۲

سلع به سـمت جنوب قرار گرفته است. درباره آنها از برخی افراد آگاه سؤال کردم، اما وجه نام‌گـذاری آن را نمی‌دانسـتند. به کتاب آثار المدینهٔ المنوره مراجعه کردم، دیدم در آنجا به این مطلب اشاره شده است و تصویری از آن را در کتاب الدرهٔ الثمینه که ملحق به کتـاب شـفاء الغرام است، آورده‌ام. برخی می‌گوینـد هر امـامی که در آنجا نماز می‌گزارده، محرابی برای خود مشـخص می‌کرده است. خلفا و کسانی که بعد از ایشان آمدند، برای خود محراب خاصـی تعیین کردند و اکنون زوار دسـته دسته یکی پس از دیگری به زیارت این مساجد می‌شتابند و هر مسجد اسم خاصی دارد.

۶. مسـجد السـبق: در نزدیکی ثنیـهٔ الوداع و باب الشامی است. اقداماتی برای تعمیر و اصـلاح آن انجام داده‌اند. پیامبر (ص) در اینجا برای تماشای مسابقه اسب‌دوانی می‌نشسته و بعد تبدیل به مسجد شده است.

۷. مسجد الغمامه: یکی از مشهورترین مساجد مدینه، بعد از مسجد نبوی است که در وسط مدینه واقع شده است. کسی که از سمت مکه از بـاب العنبریه وارد مـدینه می‌شود، بـا این مسـجد مواجه می‌گردد که در غرب مسـجد نبوی قرار دارد. مسـجدی زیبـاست که سقف آن را شـبکه‌ای از گنبـدها تشـکیل می‌دهـد و منظره‌ای بسـیار زیبا و دیدنی به‌وجود آورده است. پیامبر (ص) در اعیاد در این محل نماز می‌گزارده است. از این‌رو مسجد مصلّی نیز نامیده شده است.

۸. مسجد الفتح (۱): در جنوب غربی کوه سلع است و به مسجد پیامبر معروف بوده است.

۹. مسجد قبلتین(۲): از مساجد مشهور مدینه است و یکی از مساجد پیامبر بوده است. در این مسجد، فرمان الهی مبنی بر تغییر قبله به سمت کعبه معظمه بر پیامبر نازل شده است. از این رو مسجد قبلتین نامیده شده است.

---

۱- تاریخ مدینه، صص ۶۱ و ۶۵.

۲- تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۲۸۵.

ص:۱۶۳

## ساکنان مدینه

مردم امروزی مـدینه، از نژادهـا و تیره‌هـای گونـاگونی هسـتند که اعتقـاد به دین محمـدی آنهـا را گرد هم آورده است. غالب مردم مدینه، از نژاد عرب می‌باشـند؛ زیرا در گذشـته، مسـلمانان غیر عرب به آنجا هجرت کرده و منزل گزیده‌اند. بعد نسـلی از خود به جا گزارده و اماکن خاصـی به نام آنها معروف شده است. همین امر در مورد مردم مکه نیز صادق است. نکته لطیفی که در اینجا وجود دارد، این است که برخی از این گروه‌هـای غیر عرب، ریشه نژادی عربی دارنـد که در هنگام فتوحات صـدر اسـلام، به سـرزمین‌های غیر عربی مهاجرت کرده‌اند؛ یعنی در زمانی که دولت اسـلامی واحدی بر همه کشورهای اسـلامی حاکمیت داشـته، از جزیرهٔالعرب خـارج شده‌انـد و بعـد بـا وجود اینکه جزو غیر عرب‌هـا به شـمار می‌آمده‌انـد، دوباره به سـرزمین‌های خود یعنی سـرزمین‌های عربی بازگشته‌اند و در این سرزمین مقدس، عرب شده‌اند.

اعرابی که در مدینه سـکونت گزیده‌اند، از قبیله حرب بوده‌اند که در چهار طرف مدینه پراکنده شدند و در طول زمان بر تعداد آنها افزوده شد؛ به طوری که امروز بالغ بر ۵۰٪ ساکنان مدینه را تشـکیل می‌دهند و مدینه پایگاه اصلی آنها شمرده می‌شود. هنگامی که به کسی حربی گفته می‌شود، اولین چیزی که به ذهن می‌آید، این است که او از اهالی مدینه یا اطراف آن می‌باشد. این قبیله به طور دسـته‌جمعی بعد از جنگ جهانی دوم و در طی آن، به مدینه و مکه و شـهرهای دیگر مهاجرت کرده و در آنجا سـکونت گزیده‌اند. در مـدینه، محله‌هـایی متعلق به جهینه و بنی‌رشـید و دیگر طوایف وجود دارد. در اطراف و گوشه و کنـار مـدینه خانه‌هـایی متعلق به دوران‌های گذشته از بقایا و آثار مهاجرین قریش و انصار و گروه‌هایی غیر از این دو یافت می‌شود. روند شهرنشینی اعراب، در طول زمان، به شکل فردی بوده است. علت شهرنشینی هر فرد هم همواره این بوده که آن

ص:۱۶۴

شخص به علت فقر یا خون‌خواهی مجبور بوده تا از قبیله خود جدا شود و بعد از آن، دیگر به قبیله‌اش نسبت داده نمی‌شود؛ بلکه به شغلی که انجام می‌دهد و پیشه خود می‌سازد، منسوب می‌شود. به مرور زمان فرزندان او نسب خانوادگی خویش را فراموش می‌کنند و بدین ترتیب برخی می‌پندارند، که آنها از غیر عرب‌ها هستند.

## دروازه‌های مدینه

در گذشته، هر شهری دارای دیواری بوده که در اطراف آن کشیده شده بود. هنگام شب دروازه‌های شهر را می‌بستند و هیچ کس به جز اهل آن، حق ورود به شهر را نداشت. شهر مدینه نیز مانند سایر شهرها دارای دیوار و دروازه بوده است. مصادر و منابعی که در دسترس داریم، قدمت بنای دیوار در اطراف مدینه را به سال ۲۳۶ه‍. ق (۱)می‌رسانند و ساخت آن را به محمد الجعدی نسبت می‌دهند و سپس به دفعات مورد تعمیر و تجدید قرار گرفته است. دروازه‌های مشهور شهر مدینه عبارتند از:

۱. دروازه شامی که از آنجا به طرف شام خارج می‌شوند و در نزدیکی شرق کوه سلع است و همواره به این نام معروف بوده و از مشهورترین دروازه‌های مدینه است.

۲. دروازه العنبریه، که از آن به طرف مکه خارج می‌شوند و وقتی راه‌آهن حجاز کشیده شد، برای آن ایستگاهی به نام ایستگاه العنبریه در محل این دروازه ساختند و مسجدی به این نام ساخته شد. من سبب این نام‌گذاری را نمی‌دانم، اما نمای ساختمان این مسجد، دارای رنگ مخصوصی است که از مربع‌های سیاه و سفید درست شده که از سنگ‌های سیاه آذرین و گچ می‌باشد. در آنجا نوعی

---

۱- عاتق، تاریخ معالم المدینهٔ المنوره، ص ۱۰۰؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۸۲.

ص:۱۶۵

پارچه که همین طرح را دارد و العنبریه نامیـده می‌شود، رایـج است و من تردیدی ندارم که نام‌گذاری آنها به هم مرتبط است؛ چون از حیث طرح و شکل ظاهری و رنگ کاملاً شبیه یکدیگر می‌باشند.

۳. دروازه العوالی که به طرف نخلستان العوالی، در شرق مدینه گشوده می‌شود.

۴. دروازه قبا که از سمت جنوب، به طرف قبا گشوده می‌شود.

۵. دروازه الکومه، در شـمال کوه سلع و غرب خیابان العینیه واقع شده است. قلعه‌ای معروف به قلعه کومه در آنجا بوده و سپاهیان در آنجا به سر می‌برده‌اند که ویران شده و از بین رفته است.

۶. دروازه مجیدی، پس از دروازه شامی، در سمت شرق قرار دارد.

انصاری از دروازه‌های دیگری نیز نام برده که عبارتند از:

۱. دروازه مصـری، که به اعتقاد من، همان دروازه عنبریه است؛ زیرا بیشتر بناهایی که توسط حکومت مصر ایجاد شده، در این منطقه بوده است.

۲. دروازه بصری یا بصری (به قصر الف یا به یاء) .

۳. دروازه جمعه.

۴. دروازه حمام.

۵. دروازه جدید.

۶. دروازه صغیر.

انصـاری نام دروازه‌های العوالی والعنبریه و کومه را ذکر نکرده است. شایـد علت این باشـد که این دروازه‌ها هر کـدام دارای دو نام بوده‌انـد و انصـاری موقعیت دقیق دروازه‌هـا را مشـخص نکرده است. این اسـتدلال غیرممکن است؛ زیرا او بـدون تردیـد به مـدینه و دروازه‌های آن آگاه‌تر بوده است. دیوار شهر مدینه، به‌طور کلی از بین رفته و امروز هیچ اثری از آن باقی نمانده است.

ص:۱۶۶

## محله‌های مدینه

مدینه دارای محله‌های متعددی است، از جمله:

۱. محله باب العوالی. در محل دروازه‌ای به همین نام که ذکر آن گذشت، قرار دارد.

۲. محله سلع. در دامنه‌های کوه سلع و در غرب مسجد شریف نبوی قرار دارد.

۳. محله دروازه کومه که بخشی از مناخه شمالی است.

۴. حی مغیسله که در غرب مسجد غمامه است.

۵. محله شهدا که در حد فاصل دروازه شامی تا مقبره حمزه سیدالشهداء (ع) گسترده شده است.

۶. محله المناخه که دو بخش جداگانه دارد: مناخهٔ الحطب، که محدوده آن از مسجد غمامه به سمت قبله گسترده شده و مناخهٔ الدیرة، که نسبت به خیابان العینیه، بخش شمالی محسوب می‌شود.

۷. محله العنبریه که در اطراف دروازه عنبریه قرار دارد.

۸. محله دروازه قبا که در سمت شمال مدینه و در محل دروازه قبا بوده است.

۹. محله دروازه شامی که جاده شام از آن عبور می‌کند.

۱۰. محله دروازه مجیدی که بین دروازه شامی و سنگلاخ واقم قرار دارد.

## وضعیت کشاورزی مدینه

با توجه به اینکه کوه‌ها و سنگلاخ‌های بسیاری مدینه را احاطه کرده، و وادی‌های پرشماری در آن گسترده شده، از زمان‌های بسیار دور به عنوان یک منطقه آباد کشاورزی محسوب می‌شده است که دارای سطح بالای تولیدات کشاورزی بوده و خرمای آن نمونه است. گفته شده که هفتاد نوع خرما در مدینه کشت می‌شود. در صدر اسلام اقدامات وسیعی جهت حفر قنات و احیای

ص:۱۶۷

چشمه‌ها در مدینه به عمل آمد که موجب افزایش تعداد چشمه‌ها و منابع آبی آن و باعث پیشرفت کشاورزی در مدینه شده است. منطقه‌ای از مدینه که بیشترین چشمه‌ها را دارد، العیون نامیده می‌شود که در غرب شهادتگاه حضرت حمزه (ع) است. در طی دوران‌های بعدی، هیچ‌گونه تعمیر و تجدیدی در مورد این چشمه صورت نگرفته است و به مرور زمان بعضی از چشمه‌ها تخریب گردیده و دچار کم آبی شده یا خشک شده‌اند.

در دوران معاصر ابزارهای مدرن وارد عرصه کشاورزی شده که به وسیله آنها سد عاقول و نیز چاه‌های بسیاری حفر شده است و در همه منطقه میان سد و شهادتگاه در اطراف چاه‌ها، باغ‌های سبز و خرمی وجود دارد که نشانگر پر آبی منطقه می‌باشد.

ص:۱۶۸

## روز پنجم سفر (۲صفر ۱۳۹۳ه. ق)

### اشاره

هنگام غروب بود که وارد مـدینه شـدم و ابتـدا در جست‌وجوی منزل قاضـی عبدالحمید محمد بن ابراهیم بن السـلامه الحاز بودم که بـدون هیـچ مشـکلی آن را پیـدا کردم. از دیـدن من بسـیار خوشـحال شد. او گفت که در آینده قرار است از اینجا به جای دیگر که هنوز معلوم نیست منتقـل شود. مـدتی بعـد، او به عنوان رییس دادگستری نجران تعیین شـد و اکنون یعنی سال ۱۳۹۸ه. ق که من در حال بازنویسی این سفرنامه هستم، او در آنجا به سر می‌برد.

### الغابه

(۱)

بعـد از نماز عصـر از دروازه کومه، جایی که منزل شـیخ در آن بود، حرکت کردیم و با عبور از خیابان العام و بعـد مسـجد السـبق و سپس ثنیـۀ الوداع، در دو کیلومتری ثنیـۀالوداع(۲)به ابتـدای الغابه رسـیدیم. که امروزه به دلیل وجود چشـمه‌های زیاد، العیون نامیـده می‌شود. وارد جاده‌ای خاکی و ناهمواری شدیم که ناگهان گرد و غبار از هر طرف وارد ماشین شد و مجبور شدیم برگردیم.

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۱۸۲.

۲- همان، ج۲، ص ۸۶.

ص:۱۶۹

## سد العاقول

از دروازه شامی به سوی شـمال، در کنار الحره الشـرقیه، جایی که از سـمت شمال در برابر مدینه قرار دارد، حرکت کردیم. سپس از روی پـل وادی قنـاهٔ کـه امروزه وادی العـاقول نامیـده می‌شـود، عبـور کردیـم. در این وادی باغ‌هـای سـرسبز زیـادی وجـود دارد که دیوارهـای آن بـا درختان اثل پوشـیده شـده است. محصولات مختلفی در این باغ‌ها کشت می‌شود و نخلسـتان‌های جدیـد نیز در آن دیـده می‌شود که نشان می‌دهـد بیشتر مزارع اینجا پس از احـداث سـد وادی ایجاد شده است. بعد از اینکه از روی پل عبور کردیم، جاده به سـمت شـرق منحرف شـد و مسیر جاده در بین کوه احـد، در سـمت چپ وادی قناهٔ و در سـمت راست ادامه داشت. بعد از پیمودن یازده کیلومتر، جاده القصـیم از جاده شام و تبوک جـدا شـد و تابلویی ظاهر شد که نشان می‌داد الصویدره در ۵۳ کیلومتری قرار دارد.

در چهارده کیلومتری دروازه شامی، جاده سد العاقول به سمت راست منحرف شد و بعد از طی دو کیلومتر از این دو راهی، یعنی در شـانزده کیلومتری از دروازه شامی، به سـد عاقول رسـیدیم که این سـد در محل تنگه‌ای بین دو دیواره بلنـد جنوبی و شـمالی ساخته شده که آب پشت سد به فاصله ۱۳۰۰ متر و به عرض یک کیلومتر گسترش یافته است و دریاچه‌ای بسیار دیدنی و زیبا از آب سفید رنـگ تشـکیل داده است. راز سـرسبزی وادی العـاقول در این دریـاچه است. در کنـار دریـاچه توقف کردیم و در کناره شـمالی آن نشـستیم. منظره‌ای بسـیار زیبا و دیدنی بود، اما هوا سـرد بود؛ چون مدینه در منطقه‌ای کوهستانی واقع شده و در فصل بهار هوای آن سرد است. نماز مغرب را در کنار دریاچه گزاردیم و بعد به سمت مدینه بازگشتیم.

ص:۱۷۰

## روز ششم سفر (پنج شنبه ۳ صفر)

### سفر به سوی الجفر

وادی جفر(۱)در ۳۶ کیلومتری غرب مدینه، در مسیر جاده مفرحات (جاده ذات الجیش قدیمی) گسترده شده است. خاکی حاصلخیز و دارای منابع سرشار آب و کشتزارها و مزارع فراوانی است و بیشتر وادی‌های کوچک ملحق به آن، از کوه الفقاره گسترش یافته‌اند. وادی به سمت شمال شرقی انحراف پیدا کرده و به وادی ملل می‌پیوندد و سپس هر دو وادی در اضم، در غرب مدینه، بعد از وادی مخیط از غرب گسترش پیدا می‌کنند.

صبح روز پنج‌شنبه خود را برای سفر به این وادی آماده کردم. مسیر جاده، از ذی‌الحلیفه در جنوب غربی است.

### ذات الجیش

(۲)

بعد از طی ۲۴ کیلومتر، از گردنه ذات الجیش بالا-رفتم که امروزه مفرحات نامیده می‌شود و آبراهه بزرگی از آن به طرف مشرق کشیده شده است که الشلبیه نامیده می‌شود و در نزدیکی قریهٔ الوسطه، در سمت چپ این جاده، به وادی

---

۱- جفر چاه عمیق و وسیع است؛ معجم البلدان، ج۲، ص ۱۴۶.

۲- مغازی، ج ۲، ص ۳۲۵.

ص:۱۷۱

العقیق سرازیر می‌شود. از این بلندی، وادی تربان به سمت جنوب غربی گسترده شده و بعد به ملل می‌پیوندد. در مفرحات قهوه‌خانه و تعداد کمی خانه است. نزدیک یکی از قهوه‌خانه‌ها، توقف کردم. صاحب قهوه‌خانه، مردی از قبیله الرطه از ساکنان این سرزمین بود. درباره برخی از اماکن منطقه از او سؤال کردم و او اطلاعات خوبی درباره آن داشت.

## الاسفع

در مسیر جاده‌ای که به سوی وادی تربان سرازیر می‌شد، به راه افتادم. سیل‌های وادی تربان از این نقطه آغاز می‌شود. در طرف راست من، کوه الاسفع بود که در سمت غرب در کنار ملل شرقی دیده می‌شود. از سمت غرب کوه صَفَر(۱)در مقابل آن قرار دارد و ابوعبیده(۲)عبدالله بن زمعه در صفر فرود آمده است.

عجوزان امروز به نام العود(۳)و العجوز معروف است. این دو کوه و کوه ضاحک و العواقر و صفر و عبود از کوه‌های رشته کوه‌های فُرُش ملل را در بر گرفته‌اند.

## وادی ملل

بعد از طی یازده کیلومتر از مفرحات، مسیر جاده از بالای پل وادی ملل عبور کرد. درحالی‌که عبابید(۴)در جهت غرب و در سمت راست قرار داشت، در برابر من وادی الفریش دیده می‌شد. امتداد این وادی همراه با سه وادی ملل و تربان و فرش ملل(۵)می‌باشد. فُرُش از اجتماع آن سه وادی در شمال عبود شکل می‌گیرد و

---

۱- کوهی سرخ از کوه‌های ملل نزدیک مدینه. . .

۲- صخره‌های ابوعبیده در کوه صفر معروف است؛ ر. ک: معجم البلدان، ج۳، ص۴۱۳.

۳- کوهی بین ملل و سباله؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۸۰.

۴- معجم البلدان، ج ۴، ص ۷۳.

۵- همان، ص ۲۵۰.

ص:۱۷۲

اینکه برخی پنداشته‌اند فُرُش ملل، همان الفریش است، پنداری نادرست است.(۱)در همان زمانی که فریش به همین نام معروف بوده، الفرش هم به این نام شناخته می‌شده. وادی ملل از دامنه‌های شمالی سلسله کوه‌های قدس به طرف شمال گسترده شده و در وادی فُرُش در شمال عبود امتداد می‌یابد و در محل اجتماع آن با تربان و فریش، فرش ملل نامیده می‌شود و از سمت شرق ضبوعه و از سمت غرب، جفر به آن می‌پیوندد. پیش از این غمیس الحمام و حرزه بعد از اینکه در مریین به هم پیوستند، در آن گسترده شده است و امتداد این وادی را ملل می گویند، تا اینکه در اضم (۲)در غرب وادی مخیط، امتداد پیدا می کند.

## راه الجفر

مسیر جاده درحالی که عبود و عُبَیید در سمت راست آن بود، از وادی ملل عبور کرد. در چهارده کیلومتری مدینه، جاده جفر به سمت غرب، در مسیری خاکی که از رفت و آمد اتومبیل‌ها به وجود آمده بود، پیچید. در این جاده که از وادی ضُنَیکه می گذشت، به حرکت خود ادامه دادم. جاده به دو راه تقسیم شد: یک راه به طرف راست و به سمت جفر می‌رفت و راهی در سمت چپ، به طرف حرزه و سویقهٔ بن الحسن(۳)ادامه می‌یافت. راه جفر را انتخاب کردم و در فاصله

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲- همان، ج ۱، ص۲۱۴.

۳- سویقه: تصغیر ساق سویقات زیادی وجود دارد. سویقه تپه بلند مستطیل شکلی است که آثار ویرانی و فرسایش باد، در آن هویداست و هنوز در معرض فرسایش است و شبیه ساق انسان است. سویقه‌های موجود در حجاز عبارتند از:سویقهٔ الهاشمیین که همان سویقه عبدالله‌بن حسن است و در وادی حَزْرَهٔ واقع شده که در ۵۱ کیلومتری جنوب مدینه است. اینجا محل سکونت فرزندان حضرت علی ع و بعد نسل او از بنی‌الحسن بوده است. متوکل عباسی، ابن الساج را برای سرکوب حسنیون که در اینجا قیام کردند، فرستاد.سویقه ینبع که دهکده‌ای متعلق به قبایل بنی‌سالم از حرب و از صدقات علی ع است. معالم‌الحجاز، ج۴، صص ۲۵۷ - ۲۵۹. متوکل به شکل وحشتناکی سویقه که منازل بنی‌الحسن بود، را خراب کرد؛ روض المعطار، ص۳۲۸.

ص:۱۷۳

شش کیلومتر از جاده آسفالت، در وادی رمث سرازیر شدم. وادی رمث وادی بزرگی است که سطح وسیعی از زمین آن را درختان بروث و گیاه رمث که نوعی از حمض است، پوشانده است و وادی به این نام خوانده می‌شود.

## الفُرَیش

این وادی از سمت شرقی کوه ورقان (۱)شروع شده و وادی‌های کوچکی از کناره‌های شمال غربی کوه‌های قدس به آن ملحق می‌شوند. سپس وادی به طرف شمال امتداد یافته و با وادی ملل در شمال کوه عبود در مکانی معروف به فرش ملل می‌پیوندد که برخی می‌پندارند همان فرش است که گفتیم چنین نیست.

به فاصله ۴۸ کیلومتری از مدینه و ۲۵ کیلومتری از روحاء، منزلگاهی بوده که اکنون به صورت شهری کوچک در آمده و دارای قهوه‌خانه‌ها و دو مسجد و مهمانخانه و مدرسه ابتدایی است که ساکنان آن از الرحله، از بنی‌سالم، از حرب می‌باشند.

این منزلگاه در حقیقت ابتدا در کنار چاهی به نام چاه درویش بنا شده بوده که درباره آن سخن خواهیم گفت. در بازسازی که اخیراً در این جاده صورت گرفت، این منطقه از مسیر جاده دور افتاده و به تدریج متروک شده و قهوه‌خانه‌های آن تعطیل و یکی از دو مسجد آن، به سبب کم تعداد بودن نمازگزاران بسته شده است. محل فریش در کنار این منزلگاه دشت وسیع و همواری به طول تقریبی شانزده کیلومتر و عرض بیشتر از سه کیلومتر است. در کنار آن، کوه عبود در سمت شمال در انتهای این دشت دیده می‌شود. کوه فند(۲)که تپه سنگی کم ارتفاعی است، بر آن مشرف است.

---

۱- کوهی سیاه بین عرج و رویثه؛ معجم البلدان، ج۵، ص۳۷۲.

۲- فَنْد، کوهی در اطراف مدینه و نزدیک دریا است؛ معجم البلدان، ج۴، ص ۲۷۷.

ص:۱۷۴

در جنوب، کوه سنام(۱)که به سمت غرب منحرف شده دیده می‌شود که از کوه‌های منطقه است و به کوه ورقان که در جنوب آن واقع شده، متصل می‌باشد. از سمت شرق وادی مر به آن پیوسته است. دره‌ای که در وادی فریش گسترده شده و بعد به محل فراخی بین کوه‌ها می‌رسد که اصل وادی الفریش، در بالای این وادی است. از پایین این وادی، جاده‌ای آسفالت که به شکل منحنی از وادی دور شده، عبور می کند و از سمت شرق، وادی مر شرقی قرار دارد. به دنبال آن، کوه قَنُور که کوهی سیاه رنگ است، در سمت شرق فریش قرار دارد و از پایین آن، جاده آسفالت عبور می کند. از طرف غرب، نیز کوه فند قرار دارد که مشرف بر این شهر کوچك است و چشم‌انداز غرب را محدود کرده است. از سمت شمال وادی سیاله (۲)که از سمت غرب گسترده شده، در کنار آن قرار دارد. وادی سیاله در منزلگاهی است که آبی مشهور دارد و وادی سیاله شرقی نامیده می‌شود. این وادی از شمال به شکل دشتی هموار، تا کوه عبود گسترده شده است.

---

۱- معجم البلدان، ج۳، ص ۲۶۰.

۲- همان، ص۲۹۲.

ص:۱۷۵

## روز هفتم سفر (جمعه ۴ صفر)

### گردش در عقیق

در ساعت نه‌وسی دقیقه از منزل به راه افتادم. مسیر جاده از چاه عروهٔ بن زبیر(۱)عبور می‌کرد؛ چاهی که هنوز هم پر آب و آب گوارای آن، ضرب‌المثل است. از قصر عروه آثاری به جا مانده است.

در شرق چاه، ساختمان‌هایی کوچک و در سمت غربی آن، چاه سد عقیق بنا شده است که جاده از روی آن عبور می‌کند. در سمت چپ جاده، قهوه‌خانه‌ای است معروف به عروه. تمام منطقه‌ای را که در اطراف چاه است، عروه می‌نامند. قهوه‌خانه‌های آن در مدینه معروف است و محل استراحت و تفریح مردم مدینه می‌باشد. در سمت غرب، کوه سرخ‌رنگی به نام بِسمار قرار دارد که همان کوه جَمَّاء تُضَارِع(۲)است. دامنه جنوبی آن را که از شدت سرخی، به سیاهی می‌زند، الغرابه می‌گویند. چاه عروه در فاصله سه کیلومتری مسجد نبوی قرار دارد که امروزه بخشی از شهر مدینه شمرده می‌شود.

فرصتی برای توقف طولانی در شهر آبار علی (ذوالحلیفه) که در سفر چهارم درباره آن صحبت کردیم، نبود. جاده وارد شهر کوچکی شد که در کنار وادی

---

۱- عروهٔ بن زبیر. معجم البلدان، ج۲، ص ۳۰۰.

۲- معجم البلدان، ج۲، ص ۱۵۹

ص:۱۷۶

العقیق قرار داشت. راه خود را در جاده‌ای خاکی ادامه دادیم. مزارع در هر دو سوی جاده به چشم می‌خورد. پونه حساوی (نعنع الحساوی) در این مزارع که آثار تشنگی و بی‌آبی در آنها هویدا بود، دیده می‌شد. بیشتر چاه‌ها خشک شده یا آب آن فروکش کرده بود. این سرزمین سال خشکی را پشت سر می‌گذاشت. از حدود یک سال و اندی پیش تاکنون، سیلی در این وادی جاری نشده است. بعد از طی یک کیلومتر یا کمی بیشتر، از آبار علی، به الوسطه رسیدیم.

### الوُسطه

دهکده کوچک و آبادی در کناره شرقی وادی العقیق و در دامنه غربی کوه عیر قرار دارد که ساکنان آن عوف و مسروح، از حرب می‌باشند و زراعت آنها سبزیجات است.

مسیر جاده به طرف شمال، در همان راهی که از وادی فرع، آن را پیموده بودم، پیش می‌رفت که به آن جاده فرع می‌گفتند. کشتزارها و مزارع و چاه‌های آب بسیاری به چشم می‌خورد که نشان از خرمی و سرسبزی وادی و فراوانی منابع آبی آن بود. البته اکنون مدتی است که خشکسالی نگران کننده‌ای منطقه را تهدید می‌کند. در بالای وادی، امکان احداث سد وجود دارد؛ یعنی در وادی النقیع (۱)نزدیک چاه‌های الماشی و نیز امکان برپایی سد وادی العقیق در محل کوه حمراء الاسد نیز وجود دارد. اگر در آنجا سدی احداث شود، وادی دوباره خرمی و سرسبزی گذشته خود را بازمی‌یابد. درست است که تقریباً تنگه‌ای در این وادی وجود ندارد، اما بنابر اطلاعاتی که من دارم، این مسئله مانع از این نیست که در این منطقه زیبای زراعی، یک یا دو سد احداث نشود. منطقه‌ای که شعرا در طول زمان در وصف زیبایی آن شعر سروده‌اند؛ به طوری که گفته‌اند نام العقیق بیشتر از هر مکان دیگر در اشعار آمده است.

---

۱- عروهٔ بن زبیر. معجم البلدان، ج۲، ص۳۰۰.

ص:۱۷۷

## العِلاوه

بعد از طی سه کیلومتر از ذی الحلیفه به ابتدای العلاوه رسیدیم که زمین وسیع و بازی است و مزارع آبادتر و بیشتری نسبت به مسیر قبل از خود دارد و منازلی مسکونی در آنجا به چشم می‌خورد. وادی به سمت شرق تا نقاط پایین دامنه جنوبی کوه امتداد پیدا می کند و در این نقطه وادی را عقیق الحساء می گویند.

## وصف عقیق از العلاوه

وادی عقیق در حد فاصل حمراء الاسد(۱)و چاه‌های ماشی، به طرف بالا گسترده شده که پیش از این به وادی النقیع مشهور بوده است. از این نقطه، کوه گندمگون عیر(۲)که از شرق به غرب کشیده شده، در فاصله نزدیکی دیده می‌شود. این کوه دارای شیب‌های پست و دامنه‌های بسیاری است که از سمت شمال و شرق در سنگلاخ‌ها امتداد پیدا کرده‌اند. اما جنوب و غرب این کوه را سیل وادی عقیق می‌پوشاند که درباره آن گفت‌وگو کردیم. در حد فاصل حمراء الاسد در شمال این وادی، زمین‌های هموار و وسیعی وجود دارد که فضای بازی در برابر آن وادی به وجود آورده‌اند، اما جزو این وادی نیست. وادی در گودالی طولانی و عمیق گسترده شده که پشته‌های ریگ اطراف آن را فرا گرفته است. سیل وادی عقیق به علت ارتفاع این زمین‌های هموار، در آنها جاری نمی‌شود. حمراء الاسد از غرب به کوهی به نام الاسمر پیوسته است و در غرب حمراء نمل که کوهی جدا از هر یک از عوارض جغرافیایی است، دیده می‌شود. جاده مکه از غرب آن عبور می کند و از دامنه شمالی آن، وادی ابی کبیر گسترده شده که تا دهکده الوسطه در غرب امتداد دارد. در فاصله دوری، در سمت غرب، کوه سیاه رنگ و تنهای عظم در پشت البیداء و همچنین جاده مکه دیده می‌شود. در شمال غربی،

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۰۱.

۲- همان، ج ۴، ص ۱۷۱.

ص:۱۷۸

حمراء الغرابـه را در ورای ذی الحلیفـه که جز قلّه آن، پیـدا نیست، می‌بینیم و گفـتیم که این کـوه بخشـی از جَمّـاء تُضـارِع است. در جنوب شـرقی، حمراء البسـر در فاصله هیجده کیلومتری مشاهده می‌شود که از سمت شرق مشرف بر چاه‌های ماشی است و در محل آن، وادی بـار دیگر به سـمت شـمال شـرقی گسترده می‌شود. در پایین این حمراء، حمر المراقیب قرار دارد و سه حمراء کوچک که حمراءالاسد از سـمت غرب بر آنها مشرف است، دیده می‌شود. در شرق، سنگلاخ مدینه قرار دارد که در آن نقطه حرهٔ النقیع نامیده می‌شود؛ زیرا این حره در امتـداد وادی النقیع گسترش یـافته و تا مـدینه ادامه دارد و سپس از آن جـدا شـده و دو سـنگلاخ شـرقی و غربی به وجود می‌آیـد که هر دو گلو گـاه سدیـده محسوب می‌شونـد. این سـنگلاخ نقطه اتصال با سـنگلاخ عظیم حجاز است که تا مجنه و بعد تا فاصـله نزدیکی از شـمال مکه امتداد یافته و در جایی سـنگلاخ بس که مشرف بر عشیره در شمال است، امتداد دارد و به طائف نزدیک می‌شود.

از این سـنگلاخ وادی‌هـای کوچکی در سـمت شـرق، در عقیق گسترش یافته؛ماننـد بجره و خاخ. این وادی در محل هر یک از این وادی‌های کوچک، به نام آنها خوانده می‌شود. مثلاً در خاخ به سـنگلاخ خاخ معروف است و در بجره به سـنگلاخ بجره و سنگلاخ میطان که در کناره انتهایی در طرف شرق عقیق قرار دارد.

ص:۱۷۹

## روز هشتم سفر (سفری به العوالی)

### اشاره

العوالی منطقه‌ای زراعتی است که در جنوب شرق مدینه، بین دو سنگلاخ مدینه قرار دارد. وادی بطحان که امروزه هر قسمت از آن به نامی خوانده می‌شود، در این منطقه قرار دارد. قسمت بالای آن ام‌عشرهٔ و قسمت میانی آن قربان و قسمت انتهایی آن که تا داخل مدینه کشیده می‌شود، ابا جیده نام دارد. این وادی سومین وادی مهم تا مدینه است که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. منطقه عوالی دارای خاک حاصلخیز و منابع آبی فراوان و مزارع بسیاری می‌باشد. مالکان این ناحیه از اشراف و از حرب و النخاوله می‌باشند.

از قسمت شرقی باب العوالی، در بخش میانی محله العوالی که در اطراف دروازه معروفی به این نام قرار دارد، خارج شدم. جاده آسفالت به صورت بلواری کشیده شده و میان ساختمان‌ها در مسیر خیابان پر از نخل بود. بعد از طی یک کیلومتر تعداد ساختمان‌ها کم و تعداد نخل‌ها زیادتر شد؛ به‌طوری که دو طرف جاده را انبوه نخل‌ها پر کرده بود و مانع از دیدن اطراف جاده می‌شد. دو کیلومتر بعد، یک جاده خاکی و ناهموار ظاهر شد که اطراف آن را ردیف‌هایی از آجر مشخص می‌کرد. صدای در هم پیچیده موتورخانه چاه‌ها به گوش می‌رسید. قدرت دستگاه برحسب حجم و میزان آبی است که بیرون می‌دهد. در فاصله سه کیلومتری باب العوالی، به سنگلاخی برخوردم که ساختمان‌هایی در آن به چشم

ص:۱۸۰

می‌خورد و جاده در آنجا به دو قسمت تقسیم شد و نخلستان‌ها در ناحیه شمال قرار گرفت. به سمت راست به حرکت خود ادامه دادم. یک منزلگاه در کنار نخلستان به صورت یک بنای تک و متصل به چشم می‌خورد که درهای زیادی داشت. این ساختمان از سنگ و گل بنا شده بود. در سنگلاخی که در سمت چپ من بود، چندین خانه به شکل دهکده‌ای به نظر می‌رسید.

پس از طی چهار کیلومتر از باب العوالی، سویق صغیر در سمت راست جاده هویدا شد. در اینجا بود که نخلستان به انتها رسید و سنگلاخی درست در سمت چپ من ظاهر شد و مسیر جاده به دو شعبه تقسیم شد. یک راه نیز در داخل سنگلاخ، به طرف شرق پیش می‌رفت. در دل سنگلاخ از این راه به مسیر خود ادامه دادم. درحالی‌که کنار سنگلاخ واقم ایستاده بودم، نخلستانی را که از آن عبور کرده بودم را دیدم که جنوب این سنگلاخ، در گذشته واقم نامیده می‌شده است و امروزه به آن سنگلاخ شرقی می‌گویند که همان محل حادثه یوم الحره می‌باشد. یوم الحره، روزی است که مسرف بن عقبه از سوی یزید بن معاویه (لعنهٔالله علیه) برای سرکوب مردم مدینه مأمور شد و او خون و مال و ناموس اهل مدینه را مباح اعلام کرد. هدف از این سفر شناسایی وادی بطحان است. در این وادی نخلستان‌های زیادی وجود دارد. در نواری که از جنوب سنگلاخی که من اکنون در بالای آن ایستاده‌ام، سنگلاخ قبا که از ناحیه شمال به کوه عیر متصل است، گسترده شده است.

## وصف این ناحیه از سنگلاخ العوالی

در ناحیه شمال، سنگلاخ به سوی شرق امتداد پیدا می‌کند؛ درحالی‌که در میان آن نخلستان‌هایی به چشم می‌خورد. آثار ساختمان‌ها و بناهای مختلف و دورنمای مناره‌ای به چشم می‌خورد. در ورای اینها کوه بلند احد (۱)که از شرق به غرب

---

۱- کوه سرخ رنگ احد که امروزه مردم مدینه به آن حِن می‌گویند. محله شهداء در کوهپایه جنوبی آن است؛ معجم معالم الحجاز، ج ۱، ص ۶۰.

ص:۱۸۱

امتداد یافته، دیده می‌شود و از سمت شرق آن دره‌ای امتداد دارد که به کوه بلند عیر پیوسته است و بعد فضای وسیعی که فرودگاه مدینه و سد العاقول در آن قرار دارد که جاده القصیم از آنجا عبور می کند. در غرب کوه احد کوه‌های کم‌ارتفاع سمر قرار دارد که بلندترین آنها کوه الشظفاء است که از سمت غرب مشرف بر الجرف است. در جنوب نوار ممتدی در حاشیه شرقی این سنگلاخ است که در آن نخلستان‌هایی گسترده شده است. در بین این نخلستان‌ها دهکده قربان واقع است که در سمت جنوب غربی موقعیت من قرار دارد و در غرب آن منابع آب قبا واقع شده و در ورای آن، سنگلاخ غربی الحرة الوبره مدینه وجود دارد. در نقطه‌ای که به جنوب مدینه می‌رسد، در ورای آن کوه عیر و در غرب آن، کوه عَظُم در ورای جاده مکه وجود دارد. در غرب، جماء تضارع و حمراء الغرابه هویداست و در شمال آن دو سلع به چشم می‌خورد که برفراز آن تأسیسات نظامی وجود دارد و در پایین آن، مناره‌ها و ساختمان‌های بلند مدینه به چشم می‌خورد. اما در شرق در امتداد این سنگلاخ، بنی‌قریظه را می‌بینی. نام قریظه به پشته بلند و نمایانی در بالای این سنگلاخ اطلاق می‌شود. نوک کوه‌هایی در فاصله بسیار دور به چشم می‌خورد که از دل سنگلاخ سر برآورده‌اند.

## آب و هوای العوالی

در هنگام عبور از سنگلاخ العوالی به چاهی رسیدیم که دستگاه پمپاژ و تلمبه‌خانه بزرگی روی آن بود. تلمبه آن با لوله‌ای به قطر چهار اینچ آب را بیرون می‌داد و قدرت آن در حدی تنظیم شده بود که آب را با فاصله زیادی و با فشار بیرون می کشید. حوضچه‌ای در مقابل این تلمبه درست شده بود که اطراف آن اطاقچه‌ای برای استراحت و چند اطاقک سنگی قدیمی و یک اطاقک سیمانی به چشم می‌خورد. میزان آبدهی این چاه حکایت از فراوانی منابع آبی داشت. در نزدیکی چاه آغل گله‌های گاو قرار داشت. سرسبزی اطراف این چاه و نخل‌هایی

ص:۱۸۲

که شاخه‌های آنها با ناز و تکبر گسترده شده بود، منظره‌ای بسیار زیبا و دیدنی به‌وجود آورده بود و خاکی حاصلخیز از بهترین نوع خاک‌های زراعتی را در آنجا مشاهده کردم.

## قبا و مسجد زیبای آن

از راه باریکی که دو ماشین نمی‌توانست در کنار هم از آن عبور کند، در دل نخلستان به سمت جنوب غربی با پیچ و خم‌های زیادی که به طرف شرق و غرب داشت، حرکت کردم و به مسجد قبا در چهار کیلومتری جنوب مسجد نبوی رسیدم. مسجدی زیبا از سنگ که نمای خارجی آن از گچ و قسمت پایینی آن از اشکال منظم و از سنگ‌های مربع شکل ساخته شده بود.

مسجد، در میان دهکده‌ای زیبا و دیدنی به نام دهکده قبا قرار داشت. در اطراف مسجد، قهوه‌خانه‌های تمیزی بود که برای نوشیدن چای به یکی از آنها رفتم. ساختمان‌ها و خانه‌ها از این مسجد تا مدینه به‌طور پیوسته وجود داشت و به فاصله کمی در سمت جنوب آن، سنگلاخ قبا گسترده شده بود. این مسجد را خیابانی بزرگ و آسفالت که در دو طرف آن، باغ‌های سرسبز و خرمی بود، به مدینه وصل می‌کرد. مسجد حیاط وسیعی داشت و در آن باغچه‌های کوچکی درست شده بود که پر از انواع گل و درختان الدفلی و صیران الدوم خارجی و الریحان و سایر درختان تزیینی بود.

## مساجد هفتگانه و کوه فَتُّو

به طرف مدینه به راه افتادم. درختان زیبای الفلل در سمت راست من و نخلستان و سنگلاخ در سمت چپ من خودنمایی می‌کرد. بعد از طی چهار کیلومتر به مناخه رسیدم. در ادامه مسیر خود از ثنیهٔ الوداع به طرف غرب، از راه سلطانی خارج شدم و ثنیهٔالوداع را در سمت چپ خود، پشت سر گذاردم و وارد

ص:۱۸۳

جاده‌ای خاکی شـدم که به بخش انتهایی وادی العقیق منتهی می‌شـد. در مسیر خود به دهکـده‌ای از بادیه‌نشینان رسیدم و از مردی جهنی از اهالی اجرد درباره راه اجرد سؤال کردم. این مرد چون از جهینه از اهالی اجرد بود، شناخت او از آنجا مانند شناخت مردم مکه از دره‌های آن است. هنگام بازگشت، از مساجد سبعه عبور کردم. هفت مسجد کوچک که در دامنه غربی کوه سلع ساخته شده‌اند و گنجایش دو ردیف نمازگزار را ندارند. مساجدی که با فاصله نزدیکی از هم قرار دارند؛ به‌طوری که اگر کسی در یکی از آنها صحبت کند، در سایر مساجد صدای او را می‌شنوند. از شیخ محمد ابراهیم در مورد آنها پرسیدم و او نیز از شیخ محمد الامین الشنقیطی استاد و کسانی که معلوماتی درباره آثار مدینه داشتند، سؤال کرد؛ ولی هیچ کدام از آنها چیزی در مورد این مساجد نمی‌دانستند. شنقیطی گفت این مساجد در دوران دولت عثمانی ایجاد شده است. از استاد عبدالقدوس الانصاری در مورد آنها سؤال کردم. آنها را نمی‌شناخت و در نقشه مدینه منوره که در دفتر نقشه‌برداری شهرها چاپ شده بود، دیدم که در آنها راه‌هایی که به مساجد سبعه ختم می‌شود را نام برده که در کتاب آثار المدینه ثبت شده است.

ص:۱۸۴

## روز نهم سفر (۶صفر۱۳۹۳ه. ق)

### سفر به الاجرد

ساعت ۸ صبح بود که از منزل شیخ محمد خارج شدم. از ثنیهٔ الوداع در حد فاصل سلع و دروازه شامی به سمت غرب به راه افتادم. مسیر جاده از بالای پلی بر فراز وادی عقیق عبور کرد و بعد وارد جاده مرتفعی شد که از روی آن، دانشگاه اسلامی در سمت چپ من دیده می‌شد. دانشگاه اسلامی در کنار کاخ سعید بن العاص بنا شده است.

کوه حبشی (۱)در سمت چپ و کوه الشظفاء در سمت راست جاده قرار داشت. بعد راه آهن حجاز و راه شوسه با هم موازی شده و پس از عبور از گردنه‌ای، به وادی مخیط سرازیر می‌شوند. از مناخه تا کوه حبشی در طول هفت کیلومتر، جاده در دست تعمیر و آماده سازی و عبور از آن بسیار دشوار بود. بر فراز قله‌های کوه الاشعر در غرب رفته رفته ابرهایی انبوه ظاهر می‌شد.

### مَخیط

(۲)و البَتراء(۳)

پس از پانزده کیلومتر وارد مخیط شدم که ضبط درست آن میم و خاء معجمه و یاء و طاء مهمله است. جاده این وادی دارای شیب است و سنگلاخ‌ها از هر سو

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴.

۲- همان، ج۵، ص ۷۳.

۳- همان، ج۱، ص ۳۳۷.

ص:۱۸۵

آن را احـاطه کرده است که معروف‌ترین آنهـا، سـنگلاخ البـترا است که در جنـگ بنی‌لحیـان(۱)نـام آن ذکر شـده است. اتومبیل با سرعـت شــصت کیلومـتر در سـاعت در جـاده پیش می‌رفـت. در فاصــله دوری، رأس الهضــبه را در برابر خـود مشاهــده کردم که آشـکارترین بلندی در این منطقه، بعد از الاشعر و الاجرد است و احتمال اینکه نام قدیمی آن را پیدا کنم، وجود دارد. معروف است که در گذشـته به نام دیگری شـناخته شده؛ مانند آره که امروزه به نام هضـیهٔ ام‌العیال معروف است و اشـعر که امروزه به کوه الفقره معروف است و فعری که امروزه به هضبه غیقه معروف شده و مواردی از این دست فراوان وجود دارد.

## وادی الحمض

در ۲۶ کیلومـتری مـدینه، وارد وادی حمض شـدم که از نقطه‌ای که از غُرّب عبـور می‌کردم، در سـمت راست من واقع شـده است. اولین چیزی که در وادی حمض به آن برخوردم، پلی بزرگ بود که بر روی جـاده‌ای در حال تعمیر و آسـفالت شـدن قرار داشت و پل دیگری که به فاصـله نزدیکی در سـمت چپ من، برای راه آهن، با سـنگ درست کرده بودند. درحالی‌که پل اول با بتون مسلّح احداث شده بود. از پل به سـمت غرب عبور کردم. در فاصـله دوری سراۂالفقرۂ با وجود فاصله بسیار، آشکار مشاهده می‌شد. گرد و غبار و ابرهای انبوهی اطراف آن را فراگرفته بود.

## خُشُب

(۲)

در فاصله ۳۵ کیلومتری، در سـمت راست وادی آثـار دهکـده‌ای به‌طور پراکنـده به چشم می‌خورد. مهم‌ترین آنهـا دو قلعه است که یکی از آجر سرخ با دری

---

۱- مغازی، صص ۵، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۴۰۵ و ۴۰۶؛ غزوه بئر معونه سال ۳ه. ق، جنگ رجیع سال ۳ه. ق و غزوه بنی‌لحیان سال ۶ه. ق.

۲- معجم البلدان، ج۲، ص ۳۰۲.

ص:۱۸۶

بزرگ، هنوز پابرجاست و دیگری قلعه‌ای سنگی است که نشان می‌دهد قلعه سنگی در طی زمان ویران شده و دولت عثمانی قلعه دیگری از آجر در کنار آن بنا کرده است. به اعتقاد من، این همان شهر خشب است که جغرافی‌دانان و جهانگردان نام آن را ذکر کرده‌اند؛ چون در حد فاصل ذی‌المروه(۱)و مدینه و در یک منزلی از مدینه بنابر نظام قافله‌های قدیم قرار دارد. مسافت یک منزل براساس قرینه‌هایی مثل چاه‌های آب و دهکده‌ها، در حدود نه تا ۲۵ کیلومتر برآورد می‌شود.

### المَلَیلیح

دهکده‌ای است آباد در غرب وادی حمض که در منطقه‌ای زراعی از وادی بواط(۲)تا حدود بیست کیلومتر گسترده شده و محل ریزش سیل آن، در جنوب به سمت سنگلاخ مُدَرَّجه و در شمال به عرض تقریبی پنج کیلومتر است. زمین آن از خاک زرد است و گیاه الرمث (نوعی از الحمض) آن را پوشانده است. همه زمین‌های آن اکنون مستعد کشاورزی نیست؛ اما زمین‌های این منطقه، مستعد توسعه تا چندین برابر میزان فعلی است. یکی از اهالی به من گفت که این منطقه حدود صد چاه زراعی پر آب دارد. در این آبادی مدرسه‌ای ابتدایی برای پسران و امارتی تابع مدینه وجود دارد. یک مرکز طبی و مسجد جامع نیز در آن ساخته شده است.

### العُصَیلیب

دهکده کوچک العصیلیب در همسایگی جنوب الملیلیح قرار دارد. در اینجا مزارع تازه احداث شده و فعالیت‌های عمرانی به چشم می‌خورد. انگور، انار، سبزیجات و لیمو در کنار نخل، کشت اساسی این منطقه است.

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۹؛ ج۵، ص ۱۱۶.

۲- همان، ج ۱، ص ۵۰۳.

ص:۱۸۷

## وصف سرزمین الملیلیح

از سمت شمال کوه‌های اللّق در فاصله حدود ۲۵ کیلومتری به چشم می‌خورد. در پایین آن سنگلاخ مَدَّرجه از شرق به غرب گسترده شده که در سمت مغرب به وادی الحمض ختم می‌شود و در کنار آن، منطقه زراعی وادی قرار دارد. به این بخش از وادی اضم، المندسهٔ می گویند.

در جنوب، سلسه کوه‌های بواط از غرب به شرق گسترده شده که در بالای آن، گردنه بواط قرار دارد. پیامبر خدا در جنگ ذات العشیره(۱)در ینبع از آن عبور نموده است. در فاصله‌ای دور، قله‌های مرتفعی به چشم می‌خورد که در بین آنها دره‌های عمیقی وجود دارد. این کوه‌ها در اطراف کوه‌های الاشعر جایی که دو حوره (حورهٔ و حویره) می‌ریزند، قرار دارد.

در شرق، کوه البیضاء(۲)که از اجرد بلندتر است، دیده می‌شود و در شمال آن، کوه خاکستری رنگ شوفان و بعد وادی الْتَمهٔ در منتهی الیه شمال شرقی آن قرار دارد که در پایین جاده گسترده شده است. سپس این جاده به ترتیب وارد التمه و اللّحن و سپس الصلصله می‌شود. این راه، اکنون که مشغول پاکنویس این کتاب هستم، راه شام شده است. در سمت غرب، قله کوه اجرد، به چشم می‌خورد و در پایین آن، سلسله تپه‌های سنگی متصل به این کوه، امتداد پیدا کرده‌اند و دامنه‌های پست آنها به دهکده الملیلیح می‌رسد.

فاصله بین الملیلیح تا مدینه ۶۲ کیلومتر است و ساکنان آن از جهینه هستند. در حاشیه سمت راست وادی الحمض قبیله‌ای از فرزندان محمد، از سالم، از حرب به سر می‌برند. وادی التمه و کوه البیضاء متصل به بواط است. سرزمین آنها از حاشیه سمت راست وادی تا شجوی در نزدیکی مَصب الجَزْل گسترده شده و در الملیلیح به هم پیوسته است. در الملیلیح ایستگاه‌های راه‌آهن حجاز که تعطیل است، قرار دارد.

---

۱- این غزوه در سال دوم هجری روی داد که در این جنگ به کاروان‌های قریش حمله کردند.

۲- معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۰.

ص:۱۸۸

## روز دهم سفر (۷صفر ۱۳۹۳ه. ق)

### سفری به کوه ثور

ثور کوهی کوچک و کم‌ارتفاع است که در شمال کوه احد قرار دارد و در کتب گذشتگان، یکی از حدود حرم مدینه از سمت شمال ذکر شده است. در ساعت ۸ صبح از سمت دروازه شامی خارج شدم. پس از هشت کیلومتر جاده آسفالت به سمت غرب، در بین کوه احد در سمت چپ و عیره در سمت راست، در دره‌ای که المِفْهِق نامیده می‌شود، امتداد پیدا کرد. جاده در درون این دره در بستر سیلی که در این دره وسیع جریان دارد، سرازیر شد و بعد از طی حدود چهار کیلومتر از طریق یک جاده خاکی به وادی النُقمی(۱)در شمال سرازیر شد. کوه احد در برابر من و عیرهٔ در سمت راست من قرار داشت و کوه البیضاء به فاصله نسبتاً دوری در شمال غربی سر به آسمان کشیده بود.

مسیر جاده به باغ بزرگی در وادی النقمی رسید که بعداً دانستم متعلق به مسئول امارت مدینه می‌باشد. کسی را پیدا نکردم که در مورد کوه ثور از او سؤال کنم. کارگران مزارع در اینجا همه در فاصله دوری مشغول کار بودند و من به همه بلندی‌های اطراف خود نظر افکندم که ببینم کدام یک از بلندی‌های

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۰.

ص:۱۸۹

اطراف من، اوصاف کوه ثور را دارد؛ اما هیچ یک از آنها را بدان صورت نیافتم. در نهایت به مزرعه‌ای در قسمت شمالی انتهای وادی رسیدم که با دیوارهایی از آجر سرخ رنگ محصور شده بوده. نام آن را پرسیدم؛ گفتند نام آن زبیر است. این همان مزرعه‌ای است که زبیربن عوام آن را در الغابه، به ۱۷۰ هزار درهم خریده و بعد در ضمن ترکه او به یک میلیون و ششصد هزار درهم فروخته شده است.(۱)

به نظر می‌رسد که اینجا انتهای شمالی الغابه است و انتهای جنوبی آن، جایی است که امروزه به العیون معروف است. فاصله بین این دو نقطه، بیشتر از سه کیلومتر است. این مزرعه در ناحیه شرقی وادی حمض هم گسترده شده است و در آنجا زمین‌هایی را دیدم که به تازگی آماده شده و به شکل بسیار خوبی تقسیم‌بندی شده بود. درباره کوه ثور از یکی از افراد قبیله حرب سؤال کردم. او به کوهی که اندکی قبل از کنار آن عبور کرده بودم، اشاره کرد و گفت این همان کوه ثور معروف است.

## وصف آن سرزمین از بالای کوه ثور

در شمال، کوه خاکستری رنگ الجُنْدُبیه قرار دارد که وادی از کنار آن به طرف غرب گسترش پیدا کرده است. در وادی اضم، بین العیون و الجندبیه را وادی الخلیل(۲)می گویند. این وادی هنوز به وادی حمض نرسیده است و به کوه‌هایی از نوع خودش متّصل می‌شود. در پایین آن، وادی الخلیل است که کشتزارهایی در آن پراکنده شده است و نزدیک من در جهت شمال، بستر سیل وادی النقمی قرار دارد که از راست به طرف چپ کشیده شده و در محلی که در غرب اینجا به چشم می‌خورد، به الخلیل سرازیر می‌شود. وادی النقمی از فاصله دور از جایی که

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۳۸۸.

ص:۱۹۰

ابتدای آن را جاده تبوک قطع می‌کند، به این سمت گسترش پیدا می‌کند. در جنوب، در فاصله دوری کناره‌های کوه عیر الغربی و بخشی از آن که همجوار با ذوالحلیفه است، قرار دارد و در برابر آن، جماء تضارع به چشم می‌خورد و در غرب آن، جماءالغربیه (جماء (۱)عاقل) به چشم می‌خورد و کوه حبشی در غرب آنها قرار دارد. در سمت راست قبله، ساختمان‌های سفید رنگ دانشگاه اسلامی نمایان است که وادی در برابر آن امتداد می‌یابد، یا به عبارتی میدانگاه بزرگی از تلاقی وادی‌های سه‌گانه مدینه به‌وجود می‌آید که کشتزارها فضای آن را پر کرده است. وادی در حد فاصل جرف و احد تنگ می‌شود که به آن الخلیل می‌گویند و تا وادی مخیط امتداد دارد که ذکر آن گذشت.

از اینجا من نخلستان‌های انبوه العیون را که مثل شب تاریک در هم فرو رفته‌اند، می‌بینم. در برابر همه چیزهایی که ذکر کردم، به فاصله نزدیکی کوه احد قرار دارد؛ به طوری که پژواک صدای فریاد کننده از فراز آن شنیده می‌شود و مدینه و سنگلاخ‌های آن و کوه سلع از دیدگان تو پنهان می‌شود و چیزی جز کوه احد را نمی‌بینی. در فاصله میان من و کوه احد، راه آسفالت قرار گرفته که از غرب احد می‌گذرد و در جرف، از وادی عبور می‌کند. سپس وارد الجماوات شده و از فیفا الخبار عبور کرده و در البیداء، به جاده مکه متصل می‌شود. این جاده از مدینه عبور نمی‌کند؛ بلکه آن را دور می‌زند.

گفته می‌شود این جاده را برای افراد مسافری که قصد ورود به مدینه را ندارند، احداث کرده‌اند. در پایین کوه ثور، در سمت جنوب، تأسیسات جدیدی احداث کرده‌اند. در حدیث آمده است(۲)که مرز مدینه، از شمال کوه ثور است، اما این جاده آن را از محدوده حرم جدا کرده و از داخل حرم عبور می‌کند. بنابر

---

۱- به کوه‌های کوچک و پست، جماء می‌گویند؛ معجم البلدان، ج ۲، ص۱۵۸.

۲- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷، اشاره به ابهام در وجود ثور در مدینه.

ص:۱۹۱

اطلاعات من در مورد حرمت ورود اجانب به مدینه، نصّی(۱)وجود ندارد؛ بلکه عده فراوانی از غیر مسلمانان در زمان عمر در مدینه ساکن بودند،(۲)ولی رعایت احترام حرم رسول خدا و دور ساختن کسانی که به نبوت و خاتمیت آن حضرت اعتقاد ندارند، واجب است. (۳)آشکارترین و چشم‌گیرترین عوارضی که در سمت مشرق وجود دارد، عبارتند از:

کوه وَعِیرهْ (بفتح واو و کسر عین) دیدگان ما را از ماورای خود پوشانده است. به فاصله نزدیکی کوه‌ها و صخره‌هایی جدا از هم و خاکستری رنگ پراکنده شده و در مقابل آن نهر کوچکی جاری است. آب‌های جاری از هر طرف ثور را احاطه کرده؛ به طوری که هیچ فضای بازی را در اطراف آن باقی نگذاشته است. امّا در سمت غرب در دورترین نقطه جنوبی آن، کوه الشظفاء قرار دارد؛ کوهی بلند خاکستری رنگ و تو آن را از مدینه در سمت غرب می‌بینی و در برابر آن حبیش قرار دارد که از فاصله بین آنها، راه آهن و جاده آسفالت عبور می‌کند و از شرق مشرف بر جرف است و دره‌های غُرَّب از آن گسترده می‌شود. از سمت غرب، سلسله کوه‌های کم‌ارتفاعی به شظفاء می‌پیوندد و در میان آنها کتانه است که جاده‌ای از کنار آن عبور می‌کند و در پایین آنها وادی النخیل قرار دارد.

---

۱- مراجعه آقای عاتق به نصوص، بسیار اندک بوده است. این مطلب در برخی از اعلام نیز وجود دارد. عمر با استناد به همین احادیث، دستور پاک‌سازی یهود از کل منطقه را داد. یک مورد از این نصوص عبارت است از: « لَعَنَ اللهُ الیهُودَ. . . لا یترَکُ بِجَزِیرَهْ العَرَبِ دِینَانِ» ، روض المعطار: «. . . لا یبقینَ بِجَزِیرَهْ العَرَبِ دِینَانِ» ، ص۱۶۳.

۲- در آیه ۲۸ سوره توبه آمده است که مشرکان را از نزدیک شدن به حرم کعبه در حج هر سال منع کنند. این حکم تا روزگار ما رعایت می‌شود و تاکنون بیش از پانزده اروپایی نسب نتوانسته‌اند از این دو شهر مقدس دیدن کنند؛ تاریخ عرب، ج۱، ص۱۵۰؛ روض المعطار، ص ۱۶۳.

۳- کراهت پیامبر از نام‌های بد؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۷۲.

ص:۱۹۲

## شهرت کوه ثور

این بلندی را درحالی‌که ارتفاع آن اندک است و به راحتی می‌توان از آن بالا رفت، کوه نامیده‌اند. شهرت این کوه از دو جهت است: اول، حدیثی که اکثر مردم مدینه آن را نقل می‌کنند و جغرافی‌دانان هم بنابر همین گفته‌ها می‌گویند حرم مدینه از ثور تا عیر است و این مطلب از جهت نص کاملاً آشکار است.(۱)از جهت دلالت و مفهوم نیز حرف درست و روشنی است و ابهامی ندارد؛ زیرا فاصله هر کدام از عیر و ثور تا مدینه به‌طور تخمین، تقریباً ده کیلومتر یا اندکی بیشتر است و کسی در صحت این حدیث تردید نکرده است. دوم اینکه نتایج بررسی عمیقی که جغرافی‌دانان در مورد ثور و عیر دارند، شگفت‌آور (۲)است. برخی از ایشان گفته‌اند: که ثور، مکه و عیر، مدینه است. عده‌ای گفته‌اند: بین ثور و عیر در مکه و دیگری گفته که ثور و عیر در مکه شناخته شده نیست و در واقع آنچه در مکه است، ثور و وعیرهٔ (به شکل مونث) است، و آنچه در مدینه واقع شده، ثور و عیر (به صورت مذکر) است.(۳)

چون ثور و اُحد همجوارند و یکی مشهورتر و بزرگ‌تر از دیگری است، به اعتقاد من، محل جدا شدن این جاده، حدّ و مرز مدینه اعتبار شده است؛ به‌ویژه که اگر جاده از پشت ثور جدا می‌شد، با ناهمواری‌های بسیاری همگام عبور از سراسر وادی النقمی روبه‌رو می‌شد.

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۷.

۲- یاقوت در معجم البلدان، ج۲، ص ۸۷ می‌گوید: جغرافی‌دانان و مورخان هنگام نوشتن کتاب‌هایشان محل کوه ثور را خالی می‌گذاشته‌اند؛ چون، در وجود آن در مدینه شک داشته‌اند!

۳- ثور: نام کوهی در جنوب مکه که پیامبر هجرت خود را از آنجا آغاز کرده است. کوهی است مرتفع و شبیه گاوی که به طرف جنوب ایستاده است. امروز راهی به آن می‌رود که از اول اجیاد شروع می‌شود. و بعد به خُم و بعد به بطحاء قریش می‌رسد. فاصله آن از مکه پنج کیلومتر است. طرح عمرانی مکه دامنه‌های شمالی آن را فرا گرفته است؛ معجم معالم الحجاز، ص ۷۲.

ص:۱۹۳

## سیدالشهداء و کوه الرماۀ

از این بلندی فرود آمدم و وارد جاده الاجانب که اهالی مدینه آن را به این اسم می‌نامند، شدم. این جاده از دامنه‌های کوه احد عبور می‌کرد. بعد از طی مسافت کمی در این جاده، مسیری فرعی از آن به سمت جنوب، به طرف پایین کوه احد جدا شد و راه اصلی به سمت جنوب غربی، ادامه پیدا کرد. این مسیر فرعی، مرا به محل شهادت و مقبره حمزه سید الشهداء حمزهٔ بن عبدالمطلب بن هاشم، عموی پیامبر خدا (ص) که در جنگ احد در سال سوم هجرت شهید شد، می‌رساند مقبره او در دامنه کوه احد، در کنار مدینه است و اطراف آن ساختمانی بود که نگهبانی در کنار دروازه آن نگهبانی می‌داد. مردم زیادی برای زیارت در آنجا گرد آمده بودند و دهکده‌ای در اطراف آن به موازات مدینه گسترده شده بود که به آن دهکده سید الشهداء می‌گفتند. در غرب مقبره، مدرسه متوسطه حمزهٔ بن عبدالمطلب (ص) قرار داشت. از این مکان، کوه الرماۀ یا کوه عینین را در میان خودت و مدینه مشاهده می‌کنی. کوهی کوچک، مانند دندانه‌های صخره‌ای که فضای دشت را اشغال کرده، دیده می‌شود که بین آن و مقبره، سیل وادی قناۀ فاصله می‌اندازد؛ به طوری که کوه در جنوب آن و مشهد حمزه سید الشهداء در شمال آن قرار دارد و دو نفر از فراز هر یک از آن دو می‌توانند گفت‌وگو کنند.

عمران و سازندگی از گذشته جای کاستی در این منطقه باقی نگذاشته، اما به دنبال مهاجرت ساکنان آنجا به‌تدریج رو به ویرانی گذاشته است و اکنون به‌صورت ویرانه‌های خالی از سکنه به چشم می‌خورد.

نمی‌دانم علت مهاجرت از اینجا چه بوده، امّا کوه اکنون نیز مورد بازدید قرار می‌گیرد. از کنار مشهد حمزه (ع) از جاده وسیع آسفالته‌ای که به سمت مدینه می‌رود، عبور کردم.

ص:۱۹۴

## روز دوازدهم سفر (سفر به الواسطه)

### اشاره

دهکـده‌ای بزرگ در حوالی سه چشـمه که در کنار هم قرار دارنـد، شـکل گرفته است: چشـمه الصاره که چشـمه‌ای کم‌آب است و السـفلی که خشکیده و الواسطه که ۱۲۸ کیلومتر از مـدینه فاصـله دارد و در وسط وادی الصـفراء واقع شده است. ساعت چهاروسـی دقیقه بعد از ظهر از مدینه حرکت کردم. مسـیر جاده چنان‌که اکنون هم همین‌طور است، با عبور از دروازه العنبریه و سنگلاخ الوبریه و چاه عروه در سـمت چپ خود، وادی العقیق را پشت سر می‌گذارد و در کوهپایه‌های کوه تُضارع پیش می‌رود. درحالی‌که الغرابه و الدعیثه را سمت راست خود داشتم، از ذی الحلیفه و البیداء و کوه صُلصُل و مفرحات گذشتم.(۱)

در فاصله ۴۸ کیلومتری از مدینه، الفریش در سمت راست ما بود؛ درحالی‌که مسیر جاده در برابر من از آن دور می‌شد. در این نقطه است که سـیل الدوداء از سـمت چپ، در مقابل الفریش از سـمت شـرق جاری می‌شود. در ۵۲ کیلومتری مـدینه، از یک بلندی بالا رفتم. بعـد حـدود ده کیلومتر در وادی عار حرکت کردم تا اینکه در سـمت راست وادی الرَّحبه ظاهر شـد. در ابتـدای الرحبه بلنـدی العُوَیقِل قرار دارد که مشرف بر سویقهٔ الهاشـمیین در حرزهٔ است. در جایی که عار به الرحبه می‌پیوندد و تا المسـیجید ادامه دارد، به آن وادی السداره می‌گویند. در

---

۱- مؤلف در روز یازدهم به منظور استراحت در مدینه ماند و به سفر خویش ادامه نداد.

ص:۱۹۵

۶۸کیلومتری مدینه، از عرق الظبیه عبور کردیم. یک بلندی سفید رنگ در سمت راست جاده که تا مسیر سیل کشیده شده و امروز طرف ظبیه(۱)نامیده می‌شود، قرار دارد و در سمت چپ کوه ورقان با قله‌هایی که وادی‌های زیادی از آن در وادی السداره گسترده می‌شود واقع شده است که از جمله آنها: سفا (۲)در شرق عرق الظبیه که از آنجا دیده می‌شود و وَهّبْت که به فاصله کمی از عرق گسترده شده است.

## الرَّوحاء

در ۷۴ کیلومتری مدینه، به شهر الروحاء رسیدم. ابتدا چند قهوه‌خانه و منزل مسکونی به چشم می‌خورد. از آنجا شنوکه که تپه بزرگی است و از شمال از الفقاره به آن متصل است، گسترده می‌شود و از سمت شمال به طرف چاه الروحاء (۳)امتداد می‌یابد.

الروحاء یکی از منزلگاه‌های قدیمی در مسیر جاده انبیا بوده که پیامبر خاتم (ص) در آن توقف نموده و چاهی که سَجسَج نام داشته در آنجاست که همواره پر آب بوده است و امروزه به آن چاه الراحهٔ می‌گویند که همان نام الروحاء نزد ایشان است. مسجدی در آنجا هست و محل منزلگاه آن، در دهانه شنوکه است و مسیر جاده به طرف دامنه کوه الجَرْف منحرف شده و قهوه‌خانه‌ها به نزدیک جاده منتقل شده‌اند. اینجا مرحله دوم از منزلگاه‌های کاروان‌رو برحسب نظام قافله‌ای قدیم است و مرحله اول السیاله بوده و بعد فریش به موازات آن قرار گرفته و بعد منزلگاه به المسیجید منتقل شده و الروحاء از بین رفته است، تا اینکه جاده ماشین‌رو از کنار آن عبور کرده و برخی از حاجیان مغربی به زیارت دیار الروحاء آمده‌اند و به دنبال آن اندکی رنگ آبادانی یافته است.

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰۸.

۲- همان، ج۳، ص۲۲۳.

۳- همان، ص ۷۶؛ روض المعطار، ص۲۷۷.

ص:۱۹۶

## وصف سرزمین الروحاء

در شـمال، وادی شـنوکه قرار دارد کـه بـه صـورت دره‌ای بیـن کوه‌هـا به چشم می‌خـورد که در الروحـاء گسـترده شـده و از شـرق، کوه‌هـای مغرب کـه از جملـه آنهـا عرق الظـبیه اسـت، بـه آن پیوسـته و از غرب سلسـله کوه‌هـایی به آن می‌پیونـدد که از جمله آنها الطرف‌الاحمر است و تا الفقره، کوه الاشعر سلسله‌وار کشیده شده است.

در سمت جنوب، تنها کوه الجرف(۱)بر آن مشرف است. کوه بزرگی که جاده آسفالت از دامنه شمالی آن عبور می‌کند که در حد فاصل آنها دندانه‌ها و بریدگی‌های کوه‌هایی است که رنگ آنها به سرخی می‌زند. وادی وهبت، بین الجرف و ورقان فاصله انداخته و گردنه وهبت بخشـی از آن است که به سـمت جنوب سـرازیر شده و وارد وادی الجَیّ(۲)می‌شود. از سـمت مشرق، کوه ورقان که کوهی است بلنـد و به رنـگ عقیق، بـا قله‌های تیز قرار دارد و قسـمت‌هایی از آن تا نزدیک اینجا گسترده شـده است. وادی سـفا که گاهی به آن سـفوان می‌گوینـد، از آنجا گسترده شـده است. دهانه این وادی از الروحاء در محل طلوع خورشـید دیده می‌شود و بعد خود وادی السداره گسترده شده و بعد عرق الظبیه در حد فاصل شـرق و شـمال صاف و همواره سـرخ‌رنگ است که از سمت شمال به وادی السـداره می‌پیونـدد و از مقابـل اینهـا جاده آسـفالت عبور می‌کنـد. از سـمت غرب، وادی پیش از رسـیدن به مسـیجید تنگ می‌شود تا اینکه به کوه‌ها می‌پیوندد. الطرف‌الاحمر (۳)از سمت شمال و کوه‌های الجرف از جنوب آن را فرا می‌گیرد. در پشت اینها شهر المسیجید در فاصله هفت کیلومتری قرار دارد.

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص ۱۲۸.

۲- همان، ص ۲۰۳؛ سیل، مردم این وادی را برد، در حالی که خواب بودند.

۳- همان، ج ۴، ص۳۳.

ص:۱۹۷

## المسیجید

هفت کیلومتر بعد از الروحاء، به المسیجید که هیجده کیلومتر از مدینه فاصله دارد، رسیدم. مسیجید شهری است آباد که مرکز حکومتی تابع امارت بدر در آنجا قرار دارد. مسجدی هست که در آن نماز جمعه برگزار می‌شود. مدرسه‌ای متوسطه و ابتدایی دارد و بازار و قهوه‌خانه و منزلگاه‌های زیادی دارد. به منصرف نیز معروف بوده و درست این است که المسیجد (تصغیر مسجد) گفته شود؛ مسجدی که منسوب به رسول‌خدا (ص) است. آثار آن در دره‌ای که از سمت شمال از کوه الثُّمامی به داخل شهر گسترش پیدا کرده، به چشم می‌خورد. این شهر منزلگاه دوم برحسب نظام قافله‌ای برای کسانی بوده که از مدینه می‌آمده‌اند و منزلگاه دهم برای کسانی بوده که از مکه و از راه مستوره می‌آمده‌اند. جاده آسفالتی از بین آن عبور می‌کند و به فاصله دوری از شهر به سمت مکه، جاده به دو مسیر تقسیم می‌شود: مسیری که به سمت غرب در طول وادی الصفراء پیش می‌رود و از النازیه و ریع المستعجله تا سَیَر ادامه دارد و بعد تا خیف و الحمراء و الواسطه و الصفراء می‌رسد و سپس تا بدر امتداد پیدا می‌کند. جاده دیگر به سمت جنوب از وَتْر و بعد از پایین الجی و بعد در منزلگاه الرُّوَیثَه و از البنانیه در الجی که چاه الغنم نامیده می‌شود، می گذرد و بعد از الشُّفیَّه (شرف الاثاثیه) و العرج تا السُّقیا امتداد پیدا می کند و این همان مسیر پیامبر (ص) بوده که جاده انبیا نامیده می‌شود.

### وصف سرزمین مسیجید

در شمال، کوه‌های خَشیرمه و الثمامی بر شهر مشرف است که اینها پیکره کوهی است بزرگ و دارای قله‌های زیاد که دره‌های بی‌شماری در فواصل آنها وجود دارد. این کوه‌ها در سمت غرب رَحْقان (۱)که در فاصله دوری از کوه الاشعر

---

۱- معجم البلدان، ج۵، ص ۲۵۱.

ص:۱۹۸

امتداد یافته، قرار دارد که از بزرگ‌ترین وادی‌های الصفراء است و در آن دهکده‌ها و مزارع زیادی وجود دارد که بیشتر آنها مزارع دیم است. اهالی آن از الاحامده هستند و در سمت جنوب، بخشی از دشت النازیه است و در سمت شرق، کوه‌هایی قرار دارد که بلندترین آنها الحوراء است؛ کوهی که به‌طور آشکار در بین آن ارتفاعات دیده می‌شود و رنگ آن به سرخی می‌زند و در پایین آن، پستی و بلندی‌های زیادی به چشم می‌خورد. در سمت شرق، کوه الخضراء است که خانه‌هایی در دامنه آن به چشم می‌خورد و در شمال آن، وادی السداره است که بین آن و بین کوه الثمامی در شمال می‌باشد. در سمت غرب، دشت النازیه است و در پشت آن کوه‌های خُرُص قرار دارد که از اینجا دیده می‌شود و به دنبال آن، از جنوب، ریع المستعجله قرار دارد. قهوه‌خانه و پمپ بنزین در آنجا وجود دارد. در سمت جنوب غربی، کوه بلند و خاکستری رَنْگ خَلْص(۱)به‌طور آشکار دیده می‌شود که به النازیه(۲)پیوسته است. وادی الجی در محل تنگه الصفراء قرار دارد. شنیدم که قرار است در اینجا سد وادی در این تنگه ساخته شود. این تنگه در کتب جغرافیایی به تنگه الصفراء(۳)معروف است و عملیات ساختمانی سد از سال ۱۳۹۸ شروع شده است. با عبور از مسیجید، وارد دشتی نسبتاً وسیع شدم که به آن دشت النازیه می گویند. اطراف آن را چهار وادی فراگرفته است: وادی السداره، وادی رحقان در شمال، وادی الجی که وادی حاصلخیز و با برکتی است و آب‌های آن از کوه‌های قدس و ورقان سرچشمه می گیرد و در آنجا الحلقه، یعنی گلوگاه وادی نامیده می‌شود و تا فاصله کمی از تنگه الصفراء ادامه دارد و از سمت شمال گسترده می‌شود و در سمت غرب به موازات رحقان امتداد دارد، اما از رحقان کوچک‌تر است و در بالای ریع

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۸۲.

۲- همان، ج ۵، ص ۲۵۱.

۳- همان، ج ۳، ص۴۱۲.

ص:۱۹۹

المستعجله، در نزدیکی چاه عباس امتداد پیدا کرده است. سپس از کنار چاه عباس عبور کرده و از ریع المستعجله بالاـ رفتم. درحالی‌که از آن سرازیر می‌شدیم، مسیر در سمت چپ ما در کنار تنگه قرار داشت و تپه‌های کوچک رملی آن را از روی جاده می‌دیدم. این همان جایی است که پیامبر غنائم بدر را در کنار آن، آن‌گونه که در کتب سیره(۱)آمده، تقسیم کرد.

در ۲۵ کیلومتری از مسیجید، به خیف الحِزامی و خیف البرعی(۲)و خیف بنی‌سالمی که همه اسامی دهکده واحدی هستند، رسیدم. دهکده‌ای آباد که توسط چشمه‌ای آب آن تامین می‌شده امّا آن چشمه خشک شده است. بعد از خیف، در نزدیکی آن به چشمه امذیان رسیدم. چشمه‌ای است که کشتزاری در کنار آن وجود داشت و بازاری دارد که در سمت راست جاده قرار داشت. به فاصله کمی بعد از آن، از سمت راست وادی طاشا و الاب قرار دارد. این دو وادی به یکدیگر پیوسته و هر دو در وادی الصفراء امتداد پیدا می‌کند و آب خود را از الفقره (الاشعر) می‌گیرند. در سمت راست ما نیز وادی رحاب گسترده شده است. در شانزده کیلومتری از خیف، به الحمراء می‌رسم.

***

## الخیف

بقایای دهکده‌ای است که ذکر آن گذشت. ویرانه‌هایی در آن است که نشان می‌دهد از قدیمی‌ترین و آبادترین دهکده‌های این وادی بوده است و زمانی که

---

۱- مغازی، ص ۷۴.

۲- خیف: ر. ك: یاقوت معجم البلدان، جایی پایین‌تر از بلندی کوه و بالاتر از بستر رودخانه که مانند شیبی است. خیف قریه‌ای در صفراء است و چون بنی‌سالم و خرامی از ساکنان آنجا هستند، منسوب به آنهاست و نیز چون قبر صوفی برعی در آنجا زیارتگاه است، منسوب به برعی است و خیف نوح هم گویند. خیف منی، خیف سلام، خیف بنی کنانه، خیف عبدالله، محل قبر پدر پیامبر است. خیف الخیل محل کشتگان احد، خیف به معنای اختلاف است؛ جایی از کوه که نه تند و نه مسطح است. خیف به معنای وادی، نیز آمده است؛ معجم معالم الحجاز، ج ۳، ص ۱۸۶.

ص:۲۰۰

چشـمه آن خشک شـده، مردم، جز انـدکی آنجا را ترک کرده‌انـد. در آن مـدرسه‌ای ابتـدایی و مسـجد و بازار بزرگی است که در روزهای جمعه برپا می‌شود. از مدینه ۱۰۵ کیلومتر فاصله دارد و در ۲۵ کیلومتری المنصرف است و تا الحمراء شانزده کیلومتر فاصله دارد.

### وصف سرزمین خیف

این نقطه در تنگه‌ای از وادی قرار دارد که کوه‌های بلنـدی از هر سو آن را احاطه کرده است؛ به‌طوری که جز چنـد متر از بعضـی از جهات، قابل رؤیت نیست. از سـمت جنوب، کوه شـیبان بر آن مشـرف است. کوهی عظیم و خاکستری رنگ که دامنه آن به فاصـله پنجاه متری شـهر می‌رسد. از شـرق، کوه فِقَه و از سـمت غرب، السّـِیف کوه بلند و سیاه‌رنگی که از سمت جنوب غربی تا شمال و تا نزدیک چشـمه جاری امذّیان امتداد پیدا کرده، قرار دارد. از شمال، بلندی‌های کوه کوچک سیاه‌رنگ و خاکی است که بر فراز آن به‌طور انبوه ویرانه‌های بناهایی سنگی وجود دارد که چیزی جز راه رفت و آمد در میان آنها به چشم نمی‌خورد. این نشانگر عمران و آبادانی این شـهر مـدفون شده است و اینکه ساکنان زیادی در آن به سـر می‌برده‌اند؛ اما امروزه ساکنان آن به دویست نفر نمی‌رسد. در کنار راه در وادی، قلعه‌ای گـچ‌کاری شـده است که دیواره‌های غربی آن به‌جا مانده است. پنجره‌هایی کوچک برای تیراندازی با تفنـگ در آن به چشم می‌خـورد. گفته می‌شـود که این قلعه را شـریف عبـدالمطلب بن غـالب در سـال ۱۲۴۸ه. ق در ایـام جنـگ با سرزمین حرب بنا کرده و آنها را شکست داده و جمع زیادی از آنها را کشته و اسیر کرده است. در پشت آثار، کوه کوچک الوریق پدیدار است. ساکنان این وادی از بنو سالم، از حرب می‌باشند.

ص:۲۰۱

## الحمراء

شهری آباد دارای کشتزارهای فراوان که جمعیت زیادی در آن به سر می‌برد. تا سال ۱۳۷۰ه. ق چشمه‌ای در آن جاری بوده که بعد از خشکیدن، اهالی آن متفرق شده و شهر دچار ویرانی شده و تنها کشتزارهایی در نزدیک چاه‌های دارای آب باقی مانده است. اما با این وجود، اهالی دوباره به آنجا بازنگشته‌اند و هرگز به آن وضعی که در سابق داشته، باز نخواهد گشت. اهالی آنجا در مکه سکونت گزیده‌اند و صاحب منازل وسیع شده و به تجارت پرسودی مشغول هستند. ساکنان آن از قبیله الحوازم بوده‌اند و منزلگاه نهم در مکه برای کسانی بوده که از راه مستوره و غیقه می‌آمده‌اند و از واسطه، در شمال شرقی آن ۲۶ کیلومتر و از مدینه ۱۲۱ کیلومتر فاصله دارد.

## وصف سرزمین الحمراء

در شمال، کوه المطاوسیه است؛ کوهی سیاه رنگ که قله آنی در جانب غربی آن می‌باشد. به دنبال آن از سمت شرق حَمّة(۱)الهاشمی و در پایین آن الهویشمی قرار دارد؛ چشمه‌ای خشک شده که از جنوب به المطاوسیه پیوسته است. در سمت جنوب، دو تپه بلند العقده و ام‌حرابش را می‌بینی و مسیر جاده درحالی‌که قوسی را طی می‌کند، از جنوب آنها می‌پیچید. راه سیل بین این دو فاصله انداخته است. اما در غرب، کوه الحمراء مستطیل شکل و خرابه‌هایی بر فراز آن دیده می‌شود که محل سکونت اهالی الحمراء بوده است. از یک بلندی الحمراء در سمت غرب می‌توانی الصفیراء را که در آن مقبره‌ای معروف هم وجود دارد، ببینی. می‌گویند قبر ابوعبیده، یعنی همان ابوعبیدهٔ(۲)بن جراح است. این چیزی جز گمان عوام مردم نیست که همواره در پی تطابق بی‌جهت اسامی هستند.

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص۳۰۶، آب گرم‌های زیادی در بلاد عرب هست.

۲- همان، ج ۴، ص۱۵۸.

ص:۲۰۲

آنچه که در تاریخ مسلم است، ابوعبیده در عمواس فلسطین به مرض طاعون مرده است. در شرق، کوه العماریه که به موازات ارض العین کشیده شده و تپه العماریه از آن گسترده شده، قرار دارد و جاده از کوهپایه‌های آن عبور می‌کند و وادی ارض العین را فرا می‌گیرد. در دامنه این کوه، در جانب العین، بازار الحمراء و منزلگاه اصلی قرار داشته و در آن قلعه‌ای بوده که شریف عبدالمطلب بن غالب برای نگهبانی و کنترل مردم الحمراء در سال ۱۲۶۸ه. ق آن را ساخته است. اکنون ساختمان آن ویران شده و اثری از آن بازار هم برجا نمانده است. از الحمراء، از سمت راست ما وادی الصفیراء پدیدار می‌شود که وادی العُش در آن قرار دارد و در غرب آن امتداد پیدا کرده است. در این مکان جاده دو شعبه می‌شود. یکی از این دو راه جاده ینبع است که از پایین الصفیراء شروع می‌شود و بعد از بلندی ذفران (قلعه حرب) عبور کرده و با عبور از واسطه، به چاه سعید می‌رسد. این همان راهی است که پیامبر(۱)خاتم در جنگ بدر، زمانی که تصمیم گرفت از راه بین دو کوه الصفراء عبور نکند، انتخاب کرد. حضرت وقتی از گردنه ذفران پایین آمد، به طرف چپ به سوی کوه‌های الصفراء حرکت کرد (این کوه‌ها در غرب واسطه است) و سپس از الدّبّه عبور کرده و به بدر رسیده است.

### الواسطه

در ۱۲۸ کیلومتری مدینه، وارد قریه الواسطه محل منزل شیخ ابراهیم بن سلامه، پدر قاضی محمد بن ابراهیم شدیم. پیش از ورود به آنجا از دهکده الخرمأ در نزدیکی آن‌که به فاصله پرتاب یک سنگ در طرف چپ ما واقع شده بود، گذشتیم. واسطه دهکده‌ای آباد است که سه چشمه در آن جاری است. مرکز امارت آن، تابعه امارت بدر است و مرکز بهداشت و پلیس و مدرسه متوسط و ابتدایی و مسجد جامع و بازاری بزرگ داشت که در روزهای شنبه بر پا می‌شد؛

---

۱- مغازی، ص ۴۰.

ص:۲۰۳

یعنی یک روز بعد از برپایی بازار الخیف. در این بازار هر چیز مورد نیاز، حتی شتر هم فروخته می‌شود. ساکنان آن از قبایل بنی‌سالم، از حرب مثل الحوازم، العمور و الحنیطات و دیگر قبایل هستند. بیشتر اماکن و مناطق آباد آن امروزه ویران شده و از بین رفته است؛ چون بیشتر اهالی به مکه و مدینه و شهرهای دیگر برای کار و رفاه بیشتر، مهاجرت کرده‌اند. امروزه به آن الصفراء می‌گویند و بدین علت وادی الصفراء(۱)نام‌گذاری شده است. چشمه‌های آن عبارتند از: الجدیده الصارّه و السفلی که از آن سرچشمه می‌گیرد.

## وصف سرزمین الصفراء

وادی از درون دهکده و از بین الصارّه و الجدید عبور می‌کند. در سمت شمال کوهی است که الجدید از آن سر چشمه می‌گیرد و در پایین آن، خانه‌های زیادی از آجر و بلوک سیمانی ساخته شده است. در سمت جنوب، کوهی خاکستری رنگ که جاده اصلی از بین آن عبور می‌کند، بر الصاره مشرف است. ساختمان‌هایی در سمت جاده، در دامنه این کوه قرار دارد. اینها منازل مسکونی اهل الصفراء است که بیشتر آنها در کنار ویرانه‌هایی است که به‌طور انبوه در کنار هم قرار دارند و حکایت از آبادانی و رونق گذشته اینجا و تعداد زیاد ساکنان آن دارد. در جنوب شرقی آن، کوه شیبان در پشت کوهی کم‌ارتفاع‌تر به چشم می‌خورد. در سمت مشرق، کوه سمنه قرار دارد و سرخ رنگ است و وادی از مقابل آن گسترده می‌شود. در سمت غرب، کوه ذیران بر دهکده مشرف است و در پایین آن، دره السراج است. ذیران و سمنه دو کوهی هستند که پیامبر خدا در جنگ بدر هنگامی که نام آن دو را پرسیدند و گفته شد نام یکی مخرئ(۲)و دیگری

---

۱- معجم البلدان، ج۳، ص ۴۱۲. پیامبر، بیشتر از هر وادی دیگر از این وادی عبور کرده است.

۲- همان، ج ۵، ص۷۲.

ص:۲۰۴

مسلح(۱)است، از حرکت میان این دو کوه خودداری کردند و مسیر خود را به سوی ذفران و الأصافر و الدبه و بدر تغییر دادند.

برای اثبات این مطلب به دو دلیل استدلال می کنم:

۱. پیامبر خـدا رغبتی شدید به شـناخت این سـرزمین داشـتند و پیش از هر جنگ، گروهی را برای شـناسایی منطقه می‌فرسـتادند. این کار را در جنگ خیبر(۲)نیز انجام دادند.

۲. کراهت پیامبر از اسامی زشت.(۳)

---

۱- معجم البلدان، ج۵، ص۷۲.

۲- در جنگ بدر. طلحهٔ بن عبیدالله و سعید بن زید، برای شناسایی، تا منزل «گشد» رفتند. مغازی، ص۱۴.

۳- مغازی، صص۳۸ و ۴۷۸؛ معجم البلدان، ج۵، ص۷۲.

ص:۲۰۵

## روز سیزدهم سفر (پنجشنبه ۱۰ صفر ۱۳۹۳ه. ق)

### از واسطه تا غیقه

هوای بسیار زیبا و دل‌پذیری بود. ابرها رفته‌رفته زیاد می‌شد و وزش نرم و لطیف نسیم‌هایی که رطوبت بسیار کمی با خود داشت را احساس می‌کردم. در ساعت هفت و نیم من و شیخ ابراهیم، پدر شیخ محمد با دانشجو علی و دانشجو عبدالحمید پسر محمد پسر ابراهیم حرکت کردیم. در جاده آسفالت، از الواسطه به طرف بدر خارج شدیم. بعد از طی سه کیلومتر از دو قریه دغبج و الحسنیه عبور کردیم. سپس جاده غیقه در سمت جنوب و در طول وادی الخائع الشامی که در برابر کوه‌های خاکستری رنگ بود، ظاهر شد. این وادی خالی از پوشش گیاهی بود و دره‌ای است که هیچ زراعتی در آن وجود ندارد و هیچ گیاهی جز الحرمل(۱)و السمر در آن نمی‌روید. بعد از طی ده‌کیلومتر، به چاه رائق بن‌عواده المحمادی رسیدیم. سرزمین المحامید از این مکان شروع و به سمت جی گسترده می‌شد. در فاصله سه کیلومتری از این چاه، از بلندی الخائع عبور کردیم و به سمت الخائع الیمانی سرازیر شدیم.

---

۱- الحرمل: گیاهان دارویی، ج۱، ص ۴۴۸، لسان العرب، ابن منظور، ج۱۱، ص ۱۵۰. گیاه اسفند، گیاهی ایستا و پایا است و ۳۰ تا ۴۰ سانتی‌متر رشد می‌کند.

ص:۲۰۶

## الخائع

الخـائع از دو دره تشـکیل شـده کـه یکی را الخـائع الشـامی و دیگری را الخـائع الیمـانی می‌نامنـد. اولی در وادی الصـفراء (یلیـل در گذشته)(۱)و دومی در غیقه از سـمت شـمال گسترده می‌شود و یـاقوت آنها را با این وصف در معجم خود آورده است. پس از طی هفده کیلومتر به چاه البتراء رسیدیم. کوه غیقه در سمت چپ ما بود که از بلندترین کوه‌های منطقه است و به نام فعری معروف است و در شـمال آن، کوه صبح (ثافل اکبر) قرار دارد. وادی ملف (ملف غیقه) در بین آنها قرار دارد و از این نقطه است که وادی الخائع وسعت می‌یابد. گیاهان وادی جنگل‌هایی از درختان السمر است و زراعتی در آن وجود ندارد. در مسیر وادی به سمت جنوب غربی حرکت کردیم. وادی را درحالی‌که به سمت راست منحرف می‌شد، ترک کردیم و جاده درست در طرف جنوب قرار گرفت و کوه فعری پشت سر ما و ثافل در مقابل ما قرار داشت.

## چاه‌های ابن حصانی

در فاصله ۲۶ کیلومتری از الواسطه (الصفراء) به چاه‌های ابن‌حصانی(۲)پایتخت غیقه، که روزی آباد بوده، رسـیدیم. آن را خشک و ویران یـافتیم و از آنهـا عبور کردیم. در فاصـله یـک کیلومتری به یک چاه کشاورزی رسـیدیم که در اطراف آن زراعت مختصـری وجـود داشـت. چـاه کـم آبی بـود و در ایـن اطراف زراعـتی غیر از این وجـود نـداشت. صـاحب این مزرعه، از بنی‌صـبح، در مـورد ساختمان‌هایی که در اطراف دیده می‌شد، صحبت کرد و شناخت کاملی از سرزمین خود داشت. چاه‌های ابن‌حصانی منزلگاه آبادی در یکی از مسیرهای حج تا سال ۱۳۶۰ه. ق

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۱.

۲- مرآة الحرمین، ص ۱۴۱.

ص:۲۰۷

بوده است. یعنی سالی که رفت و آمد قافله‌های شتر به علت ورود ماشین به مسیر جاده از آنجا قطع شده است و در نتیجه، منزلگاه به فراموشی سپرده شده است. چندین مغازه در اطراف آن، به صورت ویرانه‌ای به چشم می‌خورد. بعضی از آنها هنوز هم قابل استفاده بود و از سنگ ساخته شده بود. کاخی گچی که همه پنجره‌های آن کنده شده بود نیز دیده می‌شد. می‌گویند اینجا جزو املاک دولتی بوده که حاکم این سرزمین و سربازانی در آن به سر می‌برده‌اند.

سه چاه در کنار این شهر در جهت غربی و یک چاه در سمت شرقی آن، در وسط وادی غیقه وجود دارد که وادی‌های کوه‌های سیاه‌رنگی که در سمت شرق آن قرار دارد، از آن جدا می‌شود. ۱۵۴ کیلومتر از مدینه فاصله دارد و منسوب به ابن حصانی که لقب شیوخ بنی‌صبح، از بنی‌سالم، از حرب است، می‌باشد. یکی از آنها این چاه‌ها را حفر کرده و بعد به صورت منزلگاه غیقه درآمده است که به آن غیقه گفته می‌شود. اما معمولاً آنها را به ابن حصانی نسبت می‌دهند. در آنجا جاده‌ای که از مستوره می‌آید، به دو شعبه تقسیم می‌شود: جاده‌ای به سمت وادی غیقه می‌آید و در ملف غیقه پیش رفته و از وادی النظیم، (العرج قدیمی) عبور می‌کند و با عبور از الشفیه، تا المسیجید امتداد دارد. جاده دیگر، از الخائع در شمال تا الواسطه و القمراء و بعد الخیف و بعد تا المسیجید ادامه پیدا می‌کند و منزلگاه هشتم از مکه است و جاده در اینجا به سه شعبه تقسیم می‌شود.

## وصف سرزمین چاه‌های ابن حصانی

در شمال، در فاصله دوری سلسله کوه‌های الأجیبل که در برابر آن وادی‌القُصَیبه گسترده شده است را می‌بینی و این وادی در پایین الخائع الیمانی قرار دارد. وادی بزرگی که بعد از چاه‌های ابن‌حصانی در غیقه گسترده شده و در مقابل همه اینها، به فاصله اندکی بریدگی‌هایی کوچک قرار دارد که بین آنها و

ص:۲۰۸

شهر، بخشی وسیع از وادی فاصله انداخته است. در جنوب، کوه تافل (۱)اکبر است؛ کوهی بلند و استوار که رنگ آن به سرخی می‌زند. اینجا نقطه ابتدای آن است و بعد در کنار سلسله کوهی تا نزدیک ابواء کشیده می‌شود. امروزه به آن کوه صبح می‌گویند که از بزرگ‌ترین قله‌های کوه منصیر می‌باشد. این کوه یکی از قله‌های بلند ثافل است که در سمت غرب در کنار آن مثعر قرار دارد. البته این مثعر، مثعر حزره نیست. در جنوب غربی آن کوه غصاص به چشم می‌خورد که در سمت ساحل گسترده شده است. وادی بینه از مشرق به سوی غرب در برابر آن امتداد دارد و در مقابل آن، بریدگی‌ها و صخره‌هایی سیاه قرار دارد که جلب توجه می‌کند.

در سمت غرب، کوه کراش را که در جهت شمال غربی گسترده شده، می‌بینی و در پایان آن، وادی القُصَیبه قرار دارد. در سمت غرب، کوه ظبیه است که مسیل غیقه از بین آن و کوه غصّاص بعد از اینکه وادی بینه در آن گسترش می‌یابد، عبور می‌کند. از اینجا به بعد را وادی المعرج می‌گویند. در شرق، کوه صبح امتداد یافته و المنصیر از اینجا دیده می‌شود. دره‌ای که بین آن و کوه فعری (کوه غیقه) قرار دارد، امتداد وادی غیقه است و در آن نقطه وادی الملف نامیده می‌شود که نامی قدیمی است و به آن ملف غیقه می‌گفته‌اند.

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۷۱.

ص:۲۰۹

## روز چهاردهم سفر (جمعه ۱۱ صفر ۱۳۹۳ه. ق)

### بازگشت به مدینه

از راهی که آمده بودیم به مدینه بازگشتیم. ساعت ده صبح به مدینه رسیدیم و نماز جمعه را در مسجد نبوی گزاردیم. حرم شلوغ بود و صف‌های طولانی از نمازگزاران در خارج از حرم تشکیل شده بود.

ص:۲۱۰

## روز پانزدهم سفر (شنبه ۱۲ صفر ۱۳۹۳ه. ق)

### سویقه و السیاله و صخیرات

از مدینه به سمت مکه خارج شدم و ۴۱ کیلومتر در جاده آسفالت پیش رفتم. در حد فاصل ملل و فریش به راه ادامه دادم و بعد در سمت راست وارد جاده الجفر شدم. از آن جاده در وادی الضنیکه (تنگه الفریش) نزدیکی عبّود شدم و بعد از طی کمتر از یک کیلومتر جاده حزره(۱)در سمت چپ ظاهر شد. آن را به سمت غرب پیمودم. بلندی‌های کوه‌های الفقاره از پشت کوه‌هایی که ارتفاع کمتری داشت، به چشم می‌خورد. بعد از طی پنج کیلومتر به بالای وادی الرمث رسیدم در آنجا چاه سقی در هشت کیلومتری جاده آسفالت قرار داشت. بعد جاده به سمت غرب برگشت و در وادی حزره سرازیر شد و همین‌طور مستقیم پیش رفت تا اینکه زمینی که چندان مرتفع نبود، ظاهر شد. در آنجا چاهی با دهانه بزرگ بود که خشک شده بود. گویا این بلندی، مزرعه این چاه بوده و ده کیلومتر از جاده آسفالت فاصله داشت. کوه‌های سیاه آن را احاطه کرده بود و از شمال کوه‌هایی سرخ رنگ مشرف بر آن بود و به مردمی از الرتعه، از حرب منسوب بود و چاه الرتیعی نام داشت.

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۵۲.

ص:۲۱۱

## سویقه

جاده در وادی حزره پیش رفت. چاه‌هایی در این وادی بود که نشان از سابقه زراعت و سکونت در آن داشت. اما اکنون جز خشکی و بی‌آبی چیزی دیگر در آن به چشم نمی‌خورد. از اینجا وادی رو به گسترش گذاشت و در بین کوه‌های بلند وسعت یافت. از یکی از زنان اهالی در مورد سویقه پرسیدم. گفت: نزدیک چاهی که پایین وادی یا در فاصله اندکی از آن قرار دارد و پرسید: آیا تو قصد داری که سویقه را احیاء و آباد کنی؟ به او گفتم اگر خدا بخواهد، آباد می‌شود و جاری می گردد. از گفته این زن معلوم می‌شد که مردم این دیار می‌دانند سویقه روزی چشمه‌ای پر آب و جاری بوده است. در سمت راست، آثاری به چشم می‌خورد که هر کسی آن را ببیند، بدون تردید حکم می کند که این سرزمین پیدا می‌شود. از آنجا حرکت کردم و در مقابل برکه‌ای بزرگ که بیشتر آن مدفون شده بود، از ماشین پیاده شدم و آن را از نزدیک مشاهده کردم که چیزی جز بقایای آن گذشته درخشان نبود.

## سویقه امروزی

سرزمینی به مساحت هفتصد متر طول و در حدود صد تا دویست متر عرض که در آن کشاورزی رونق داشته است. امروز این قسمت از وادی سویقه نامیده می‌شود و برخی از اهالی این سرزمین به آن سویقهٔ الاشراف می گویند. در این سرزمین برکه‌ای بزرگ به طول ۵۰/۱۹ و عرض بیست متر وجود دارد که ارتفاع آن در بیشترین اندازه، به ۱۴۰ سانتی‌متر می‌رسد. آثاری از آبراهه‌هایی که به آن می‌ریخته، به چشم می‌خورد. به نظر می‌رسد که بقایای خانه‌هایی بوده که از آنها جز این پشته‌های سنگ باقی نمانده است. خطوط سنگی در این سرزمین زراعی به چشم می‌خورد که حکایت از وجود دیوارها می کند. زمین اینجا همواره برای کشاورزی مساعد بوده است.

ص:۲۱۲

## وصف سرزمین سویقه

با عرض بسیار کمی، وادی حزره در سمت غرب آن گسترده شده است و در نزدیکی چشمه العین انحنا پیدا می‌کند. بعد از عبور از این قسمت، در جایی که به زمینی زراعی می‌رسد، وسیع می‌شود و سپس تا سمت شرق ادامه می‌یابد. بعد به سمت شمال شرقی و سپس تا سمت شمال امتداد پیدا می‌کند. سه کوه آن را احاطه کرده است:

یکی از غرب به جنوب که زمین زراعتی به آن پیوسته و بعضی از آثار کاخ‌های ویران شده در آن به چشم می‌خورد.

کوه دیگری در سمت شمال که بین آن و برکه و زمین زراعی مسیلی قرار دارد و در شرق آن، خانه‌های بزرگی به چشم می‌خورد که به نظر می‌رسد دهکده اصلی اینجا بوده است.

کوه سوم در سمت شرق، از جنوب به شمال کشیده شده و در سمت جنوب آن، بلندی کوچکی است که گردنه‌ای در آن وجود دارد و در حد فاصل کوه اول و سوم واقع شده است. جاده‌ای که به وادی الرمث می‌رود، از آن عبور می‌کند و به آن راه الخَوی می گویند.

رنگ کوه‌های مدینه به سبزی می‌زند و درختان طلح(۱)بسیار بزرگی در آنها روییده که دلالت بر استعداد و حیات خاک آنجا دارد.

سویقه ۵۲ کیلومتر از مدینه فاصله دارد. ۴۱ کیلومتر از این مسیر، آسفالت است و باقی خاکی است و الفریش تقریباً در دوازده کیلومتری جنوب شرقی آن و السیاله در شش‌کیلومتری جنوب سویقه قرار دارد. از کنار برکه به سمت ویرانه‌هایی که در سمت شمال شرقی قرار داشت، به راه افتادم. از دامنه کوه

---

۱- طَلْح: همان درخت ام مغیلان است که خارهای پیچیده دارد و بهترین چوب و صمغ از آن به دست می‌آید. به میوه آن اقاقیا گویند که به اندازه باقلا است. عرب به آن علق گوید. لسان العرب، ج ۱۱، ص ۱۵۰، گیاهان دارویی، زرگری، ج ۱، ص ۴۴۸.

ص:۲۱۳

مشرف به سویقه بالا رفتم و به چندین پشته و تل از سنگ‌هایی که حکایت از بقایای خانه‌ها و کاخ‌هایی در گذشته داشت، رسیدم که بزرگ‌ترین آن کاخی بود که بر فراز صخره‌های بلند کوه قرار داشته و از فراز آن، همه وادی در اطراف منطقه زراعی به چشم می‌خورد. از این نقطه رأس کوه ورقان درست در سمت جنوب دیده می‌شد که ابر و غبار نوک آن را فرا گرفته بود.

## سویقه در تاریخ

سویقه دهکده‌ای آباد متعلق به حسین بن علی بن ابی‌طالب (ع) بوده است. اهل آن در زمان خلافت بنی‌عباس(۱)از آنجا تبعید شده و با جنگ و خون‌ریزی آنجا را ترک کرده‌اند. نخلستان‌های آن از بین رفته و چشمه‌های آنها بی‌آب شده است. در کتب تاریخی آمده که آنجا شهر عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب: بوده است.

در زمان بنی‌امیه، دعوت به طور مطلق برای آل البیت: بوده است و بدون اینکه به نام فرد مشخصی اشاره کنند. به اسم آل‌البیت دعوت می‌کرده‌اند. به دنبال آن بنی‌هاشم اجتماع کرده و محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی‌طالب (ع) را امام خود برگزیدند. که منصور عباسی بعدها با او بیعت نمود و زمانی که انقلاب عباسی پیروز شد و ابوالعباس الهاشمی(۲)بر مسند خلافت نشست، فرزندان علی (ع) با او بیعت کردند؛ جز محمد بن عبدالله و برادرش ابراهیم بن عبدالله که از بیعت خودداری کردند.

زمانی هم که منصور خلیفه شد، با او بیعت نکردند. منصور دستور تعقیب و دستگیری آن دو را داد و هر کدام از والیان مدینه را که نتوانستند آن دو را دستگیر کنند، از کار برکنار نمود و پدر این دو نفر را زندانی کرد. او ریاح بن عثمان

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۸؛ روض المعطار، ص۳۲۸.

۲- سفاح.

ص:۲۱۴

المُری را بر مـدینه گماشت. بنومُرَّه سوابق زشتی در مـدینه دارند. او بر خاندان علی (ع) سـخت می‌گرفت. در سال ۱۴۵ه. ق، محمد بن الحسن در مدینه قیام کرد و زندانیان را رهاند و برای مردم مدینه خطبه خواند. مردم به سمت او متمایل شده و با او بیعت کردند. بین او و منصور نامه‌هایی رد و بدل شد. منصور، عیسی‌بن موسـی را به سوی او گسیل داشت که ابوالعباس او را ولی‌عهد خود قرار داده بود. او با سپاهی به فید در نزدیکی حائل (۱)رسید.

وقتی مردم مـدینه این خبر را شـنیدند، گروهی از آنها از اطراف محمـد پراکنده شدند و برخی به عیسی پیوسـتند. محمد در اطراف مـدینه خنـدقی کنـد، اما در رمضان آن سال شـهید شد و سپاهیان عباسی به سـمت سویقه، پایگاه بنی‌الحسن هجوم بردند و آنجا را ویران و غارت کردند.

البکری(۲)در معجم خود با اسناد از اسماعیل می‌گوید:

موسی بن عبـدالله با من ملاقات کرد و گفت: «بیا ببین که با ما در سویقه چه کردند!» با او رفتم و نخلسـتان‌ها را دیدم که درختان را از بیـخ کنده‌انـد و قلعه‌ها و خانه‌ها را ویران کرده‌انـد. پس بغض گلویم را گرفت و اشـکم جاری شـد. پس به او گفتم «قسم به خدا مانند آنچه گفته، هستیم!»

یاقوت می‌گوید(۳):

سویقه جایی در نزدیکی مـدینه است که خانـدان و فرزندان علی (ع) در آن به‌سر می‌بردند و محمد بن صالح بن عبدالله بن الحسـن بن الحسن بن علی بن ابی‌طـالب از آنجـا علیه متوکـل در سال ۲۳۲ – ۲۴۷ه. ق قیام کرده است. متوکل سـپاهی را به فرمانـدهی ابی الساج به سوی او گسیل کرد که محمد بن صالح را شکست داد و گروهی از خاندان او را کشت و سویقه را هم به طور

---

۱- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲- معجم ما استعجم، ج ۳، ص ۷۴۵.

۳- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۸.

ص:۲۱۵

کلی خراب کرد و نخلستان‌های آن را از بین برد و خانه‌هایشان را کاملاً ویران کرد و محمد بن صالح را با خود به سامرا برد.

یاقوت می‌افزاید: «و این یکی از صدقات علی (ع) بوده» و این پنداری است که بر اثر تطابق اسامی رخ داده است و سویقه علی (ع) در ینبع، همواره در طول تاریخ معروف بوده است.

از این جریان‌ها نتیجه می گیریم که سویقه شکوه گذشته خود را بعد از محمدبن عبدالله در ۱۴۵ه. ق که ویران شد، دوباره به دست آورد و بعد در عهد متوکل در قرن سوم دوباره ویران شده است.

## السیاله

از سویقه خارج شدم و به جاده‌ای که از آن آمده بودم، بازگشتم. جاده الخوی به سمت راست منشعب می‌شد و از آن مسیر به حرکت خود ادامه دادم. سپس وارد وادی الشرفه (شرف السیاله) شدم، و آن را ادامه دادم و به مقابل آثار باقی‌مانده از بازاری رسیدم که دو چاه بزرگ با دهانه‌های دایره‌ای شکل بزرگ داشت. در مورد سیاله زیاد پرس‌وجو کردم، اما کسی درباره آن آگاهی نداشت. از مردی که در آنجا بود، سؤال کردم، گفت: «سیاله همین تپه است و منزلگاه، همان چاه مرزوق است» . در مورد مرزوق از او سؤال کردم، گفت: «مردی از حرب می‌باشد» . با این وصف فهمیدم که سیاله به این نام تغییر اسم داده است.

سیاله یکی از منزلگاه‌های[(۱)](#)پیامبر خدا (ص) بوده و قافله‌های حجاج سال‌های طولانی از آن عبور می کرده‌اند، تا اینکه قبیله حرب بر این سرزمین سلطه پیدا کرده و سپس بر راه‌های ارتباطی این منطقه نیز سلطه یافته است. مسیرها بنابر خواسته‌های شیوخ و قبایل تقسیم و تعیین می‌شده است. مسیر از مدینه تا الروحاء

---

۱- مغازی، طریق حجهٔ الوداع، ص۸۳۵.

ص:۲۱۶

دو شعبه بوده است: راه سلطانی قدیم که از تربان در فرش ملل شروع می‌شود و بعد از خشم، عبود و وادی الغمیس و الصخیرات الیمام و السیاله و بعد تا عرق الظبیه ادامه پیدا می‌کند، و راه دوم، از سمت چپ چاه درویش، در وادی فریش شروع می‌شود که بعدها منزلگاه فریش نام گرفت و از فراز گردنه عار و بعد وادی عار عبور می‌کند و با راه قبلی در محل تلاقی وادی عار با وادی رغیبه جمع می‌شود. علی‌رغم جدایی این دو راه، تفاوت مسافت بین این دو راه، بیشتر از شش کیلومتر نیست. شاید علت جدایی این دو راه، مسئله دست‌یابی به آب و جمعیت بیشتر بوده است. زمانی که اتومبیل وارد منطقه شد، جاده آسفالته از الفریش عبور کرد و جاده سیاله به‌طور کلی متروک شد. در گذشته، چاه‌های الصفاء نامیده می‌شد؛ چون حفر آن چاه‌ها در روی صخره‌های صاف صورت گرفته و بعدها چاه مرزوق نامیده شد. سیاله ۴۷ کیلومتر از مدینه فاصله دارد و در جنوب غربی راه سلطانی قدیم (راه انبیا) واقع شده است.

## وصف سرزمین سیاله

از سمت شرق، مسیل بلند شیب‌داری به طرف آن گسترده می‌شود که به آن السیالهٔ الغربیه و گاهی الشامیه گفته می‌شود. چون‌که در آنجا سه مسیل بلند وجود دارد، که آب را از یک کوه می‌گیرد که به هر کدام از آنها سیاله می‌گویند. اولی به سمت شرق تا فریش گسترده می‌شود که به آن الشرقیه می‌گویند و دومی در وادی عار جریان پیدا می‌کند که به آن رغیبه گفته می‌شود.

قلعه، مسیلی است که سیل را به صورت شیب‌دار، و از ارتفاعی بلند به ارتفاع پایین‌تر می‌آورد. از سمت جنوب گردنه‌ای به سوی این آبادی کشیده شده است که آب آن به دو شعبه تقسیم می‌شود: بخشی به شمال شهر و بخشی به رغیبه در جنوب می‌ریزد و در گذشته شرف السیاله نامیده می‌شده و امروزه به آن الشرفه می‌گویند. از آنجا صخیرات الیمام را در فاصله سه کیلومتری شرق می‌بینی که به

ص:۲۱۷

طرف شمال کشیده شده و از غرب، کوهی که ارتفاع چندانی ندارد، مشرف بر آن است که از شمال به جنوب کشیده شده و شهر به انتهای شرقی آن پیوسته است. دو چاه بزرگ با دهانه دایره‌ای شکل پر آب در آنجا بود، در سمت جنوب این دو چاه بقایای بازاری است که به مسافت حدود یک کیلومتر در دو طرف وادی گسترده شده بود، در انتهای این بازار اثاری از کاخی گچی به چشم می‌خورد. جاده‌ای که به صخیرات الیمام می‌رود، هنوز سالم و واضح به چشم می‌خورد. در جنوب غربی آن‌جایی است که الشهداء نامیده می‌شود و مقبره‌ای است در وادی رغیبه که احتمالاً مربوط به سویقه، در شش کیلومتری اینجا می‌باشد.

## صخیرات الیمام

(۱)

از اینکه توانستم سیاله را پیدا کنم، شادی همه وجودم را فرا گرفته بود. بسیاری از ناراحتی‌ها و خستگی‌های سفر را فراموش کردم و این شادی به من نیرو داد تا به یافتن صخیرات الیمام امیدوار باشم. از سیاله خارج شدم و در جاده وادی رغیبه، به سمت جنوب سرازیر شدم. بعد از مسافت اندکی وارد جاده آسفالت شدم و از آن مسیر به سوی مدینه حرکت کردم و از بلندی عار بالا رفتم. به قهوه‌خانه‌ای رسیدم و در آن چای نوشیدم. ساعت ۱۱ و نیم صبح روی جاده آسفالت، چند متر به سمت شرق حرکت کردم و بعد وارد یک جاده خاکی فرعی به طرف شمال شدم. درحالی‌که شهر فریش را در سمت راست خود داشتم، بعد از یک کیلومتر در وادی سیاله سرازیر شدم. بعد از طی سه کیلومتر از بلندی عار به دامنه کوهی به نام التُّیَیْس (مصغّر التیس) رسیدم. کوهی است خاکستری رنگ، دارای دو قله، یکی بلندتر از دیگری و در غرب فریش قرار داشت و بین آن دو، کوه فند بر فریش مشرف است. از آنجا کوه عبود در شمال شرقی را می‌دیدم و ماشین‌هایی که در وادی فریش در جاده اصلی رفت و آمد می‌کردند. بعد از طی

---

۱- معجم البلدان، ج۳، ص۳۹۵.

ص:۲۱۸

شش کیلومتر به کوه کوچک سیاه‌رنگی که احتمالاـ همان صخیرات است، رسیدم. راه سلطانی از پایین آن در سمت جنوب می گذشت.

## الصخیرات

کوهی سیاه رنگ که بر فراز آن صخره‌هایی سیاه و عمودی قرار گرفته و مسیر حاجیان در گذشته از پایین آن عبور می کرده است و در سه کیلومتری شمال شرق سیاله و هفت کیلومتری الفریش قرار دارد.

## وصف سرزمین صخیرات

امروزه تنها به نام الصخیرات شناخته می‌شود. در برابر آن وادی فریش با جنگلی از درخت المر از دورترین نقطه سمت راست تا دورترین نقطه سمت چپ کشیده شده و در سمت جنوب، کوه التییس در حد فاصل صخیرات و وادی ابن نفوس به چشم می‌خورد. در غرب آن، ابتدای وادی سیاله غریبه دیده می‌شود که به سبب یک بلندی که در ابتدای آن وجود دارد، وادی الشرفه نامیده می‌شود و در گذشته به آن شرف السیاله می گفته‌اند و در حد فاصل الغور و الجلس قرار دارد؛ چون هر چه از شرف السیاله و بلندی عار سرازیر می‌شود سیل آن به سمت شمال در وادی ملل و بعد اضم می‌ریزد و در سمت جنوب در وادی السداره و الصفراء گسترده می‌شود. وقتی به پشت سیاله نظر بیفکنی، ذات الجیاء را که بلندترین کوه‌های این ناحیه است، می‌بینی که گردنه العواقل در آن واقع است و از سمت غرب به کوه‌های الفقاره و بعد الاشعر می‌پیوندد و امروزه ذات‌الجیاء به الشَرثاء معروف است.
از این مکان (صخیرات) کوه عبود را در شمال شرقی می‌بینی؛ جایی که وادی‌های الفریش و تربان در ملل به یکدیگر می‌پیوندند و فرش ملل درست می‌شود که دارای آثار (۱)تاریخی مشهوری است. صخیرات الیمام از مدینه، از مسیر

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۰؛ مغازی، ص ۸۳۶.

ص:۲۱۹

قدیمی ۴۴ کیلومتر فاصله دارد و بین آن و السیاله سه کیلومتر فاصله است. این دو در جهت مدینه‌اند و السیاله در جهت الروحاء قرار دارد.

## السیاله و الصخیرات در تاریخ

یاقوت(۱) گفته است که السیاله به فتح حرف اول و تخفیف دوم، سرزمینی است که کاروان‌های حج از آن عبور می‌کنند و گفته شده اولین منزلگاه برای مردمی است که از مدینه قصد مکه می‌کنند. ابن الکلبی می‌گوید: «تبع بعد از جنگ با مردم مدینه، از آن عبور کرده است» . البکری گفته:

دهکده‌ای بزرگ است که بین آن و مدینه ۲۹ میل فاصله است و فاصله بین السیاله تا ملل هفت میل است و ملل به مدینه نزدیک‌تر است و پیش از رسیدن به السیاله به فاصله دو میل مسجدی متعلق به رسول خدا (ص) قرار دارد. سالم بن الغیب مولی ابن مطیع گفته که با ابی‌هریره بودم؛ وقتی که به السیاله رسیدم، گفت: «قسم به کسی که جان من به دست اوست! در اینجا منازلی برای اهل اردن بوده» و السیاله متعلق به فرزند حسین بن علی (ع) است و از آنجا تا الروحاء دوازده میل است و حسین بن علی بن داوود الجعدی روایت کرده که من با عمویم حسین بن داوود بن ابی الکرام در سیاله بودیم و در آنجا ساختمان‌های مخروبه زیادی دیدیم و سنگی را برداشتم که بر آن نوشته بود: یا لک دهراً خلابنا عجبه حول رأسا من حمقه ذنبه و در زیر آن سنگ نوشته شده بود: نوشت، ابو خردلهٔ الجنی در سال نهم هجری.

یاقوت گفته است:

صخیرات تصغیر و جمع صخره است که صخیرات الثمام با ثاء مثلثه و مضمومه است و الثمام گیاهی کرک‌دار بوده که گاهی بالش‌ها را با آن پر

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۹۲؛ مغازی، صص ۱، ۵، ۹ و ۸۳۶، حجهٔ الوداع.

ص:۲۲۰

می‌کرده‌اند. یکی از منزلگاه‌های پیامبر در بدر بوده که در حد فاصل السیاله و فرش ملل است.

ابن اسحاق می‌گوید در جنگ ذات العشیره پیامبر از فیفاء(۱)الخبار عبور کرده و در زیر درختی در بطحاء ابن ازهر فرود آمده که به آن ذات الساق گفته می‌شود و در آنجا نماز گزارده و بعد در همان‌جا مسجدی به نام پیامبر ساخته‌اند و در آنجا برای او غذایی آماده کرده‌اند و حضرت همراه مردم غذا خورده‌اند. از آنجا سنگ‌چین‌های البرمه(۲)به چشم می‌خورد. پیامبر از آبی که در آنجا بوده نوشیده است که به آن المشرب گفته می‌شود. بعد آنجا را ترک کرده و درحالی‌که الخلائق(۳)را در سمت چپ خود داشته، از دره‌ای به نام دره بنی‌عبدالله عبور کرده که اسم امروزی آن همین است. بعد به سمت چپ حرکت کرده و در یلیل فرود آمده و در آبادی ضبوعه توقف کرده است. از چاه الضبوعهٔ برای شرب استفاده کرده و بعد از راه فرش ملل به راه خود ادامه داده تا مسیر جاده به صخیرات الیمام رسیده است. ابن اسحاق گفته در جنگ بدر(۴)در مسیر خود از مدینه به طرف مکه از راه کوهستانی مدینه که به طائف می‌رود حرکت کرده و بعد از العقیق(۵)و ذی الحلیفه و اولات الجیش عبور نموده و ابن هشام گفته (ذات‌الجیش) و بعد به ترتیب از تربان و ملل و غمیس الحمام از مریین و صخیرات الیمام و بعد سیاله و دره الروحاء عبور نموده است. به نظر من گفته ابن‌اسحاق درست است. چون او مدینه را بهتر می‌شناسد، و نیز در زمین آن الثمام نمی‌روید و در آن قمری آشیانه گزیده است. یمام و قمری دو نوع کبوتر هستند؛ لذا به وادی آن، غمیس الحمام می‌گویند.

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۲۸۵.

۲- البرمه، از توابع مدینه؛ مغازی، ص ۵۴۱؛ وادی برمه، معجم البلدان، ج۱، صص ۴۰۳ و ۴۷۸.

۳- معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۸۱.

۴- سیره، ابن هشام، ص ۶۱۳.

۵- مغازی، ص ۹.

ص:۲۲۱

## مروری دیگر بر الفریش

بعد از اینکه وارد صخیرات الیمام شدم، به سمت شرق در وادی غمیس الحمام بین درختانی بلند به راه افتادم و بعد به سمت جنوب پیچیدم. مردی از الرحله و از ساکنان آن سرزمین را دیدم که هر چه درباره این ناحیه پرسیدم، برای من شرح داد و گفته او درباره امالمریین توجه مرا جلب کرد. وقتی محل آن را مشخص کرد، دانستم که مقصود او همان شهری است، که اکنون آباد است و اسم آن به شکل‌های مختلفی آمده است که در ادامه سفر به آن می‌رسیم. ساعت یک بود که به فریش بازگشتم. علی‌رغم اینکه دو مسجد در آن بود، کسی در فریش اذان نمی‌گفت. به طرف یکی از مسجدها رفتیم، اما بسته بود. در مسجد دیگر تنها پیرمردی نماز می‌خواند. در آنجا نماز گزاردم و به طرف قهوه‌خانه‌ای رفتم. صاحب آنها به من گفت که مردم از این شهر مهاجرت کرده‌اند و مسجد دوم هم بسته شده است چون که جاده اصلی از شهر فاصله دارد از این رو قهوه‌خانه و دکان‌های آن متروک افتاده است.

## چاه درویش

چاه درویش در فریش قرار دارد که به آن اشاره کردیم. این منزلگاه به نام آن چاه نامیده شده است؛ چون در زمان انقلاب بزرگ عربی، یکی از پایگاه‌های آن بوده است و بعد نام وادی را گرفته است. و چاهی است پر آب با دهانه‌ای بزرگ که حوض گردی در اطراف آن ساخته شده و در وسط وادی در کنار مناطق مسکونی و در جهت طلوع خورشید قرار دارد.

## به سوی المنصرف و الصفراء

ساعت ۵ بعدازظهر از الروحاء به سمت المسیجید (المنصرف قدیمی) حرکت کردم که در هفت کیلومتری اینجا قرار دارد. شخصی از قبیله الاحامده مرا به محل

ص:۲۲۲

المسیجید راهنمایی کرد. مسجدی منسوب به رسول خدا (ص) که در دره‌ای است که از سمت شمال، از کوه الثمامی به طرف این شهر گسترده شده است. المسیجید متعلق به حجله، از بنی‌سالم است و قبیله الاحامده در نزدیکی سرزمین ایشان به سر می‌برند. به حرکت خود در جاده‌ای که قبلاً ـ در روز دوازدهم سفر وصف آن را گفتم، ادامه دادم و پیش از غروب به خیف رسیدم. در آنجا پیرمردی از اهالی دهکده که معلومات زیادی درباره منطقه داشت، مرا راهنمایی کرد. به مسیر خود ادامه دادم و از الواسطه عبور کردم. نماز مغرب را در العالیه، دهکده‌ای در کنار چشمه و بعد از الواسطه، در کنار بدر گزاردم.

## بدر

(۱)

دهکده‌ای است آباد که چهره درخشانی در تاریخ اسلام دارد. نام آن مقرون با پیروزی آشکاری است که خداوند به پیامبر گرامی‌اش هدیه نمود و اولین پیروزی در تاریخ اسلام محسوب می‌شود. زمانی که گروه اندک مؤمنین با گروه انبوه مشرکین جهاد کردند و خداوند گروه اندک مؤمنین را پیروز گردانید و مکر مشرکان را به خودشان بازگرداند و آنها را ذلیل ساخت.

جنگ بدر در هفتم رمضان سال دوم هجرت رخ داد. تعداد مسلمانان ۳۱۳ نفر(۲)و تعداد مشرکین هزار مرد جنگی بود. البته در این عدد اختلاف وجود دارد.

امروز یکی از آبادترین نقاط بین مکه و مدینه است. ۱۵۱ کیلومتر از مدینه و ۳۰۱ کیلومتر از مکه و ۲۷۱ کیلومتر از جده و ۱۱۲ کیلومتر از رابغ و نود کیلومتر از بندر ینبع البحر فاصله دارد. در آن مرکز حکومتی قرار دارد که تابع امارت القاحه است. یک اداره کشاورزی و محکمه شرعی و دفتر پست و تلگراف و مدارس پسرانه و دخترانه و چندین ایستگاه پمپ‌بنزین دارد. ساکنان آن از

---

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۵۷.

۲- مغازی، ص ۹.

ص:۲۲۳

بنوصبح، از بنی‌سالم، از حرب هستند. سرزمین آنها تا العالیه در طرف الواسطه و تا دریای سرخ در نزدیکی الرایس و از سمت جنوب شرقی، به غیقه و کوه ثافل اکبر کشیده شده است.

در بدر چشمه‌ای جاری است و در کنار آن زراعت قابل توجهی وجود دارد. از جمله ساکنان آن عبارتند از قبیله‌ای از اشراف که امیری منطقه، پیش از دوران سعودی به دست آنها بوده و قبیله‌ای از الساده که گفته می‌شود همه آنها هم‌پیمانان بنی‌صبح می‌باشند. از سمت غرب کوه الاصفر بر آن مشرف است و در دامنه شرقی آن، قبور شهدا قرار دارد و از سمت غرب به ساحل، می‌رسد و بین بدر و ساحل چیزی جز این کوه فاصله نشده است. از شرق، کوه ابومغطاة مشرف بر آن است و از شمال کوه الدف و در دامنه آن که در گذشته به نام بالحنان(۱)و الغراف شناخته می‌شده، وجود دارد. اینها پشته‌های رمل است که اطراف مقبرةالشهداء را در بر گرفته است و در مورد آن خرافه قرع (۲)الطبول(۳)را نقل می‌کنند. در سمت غرب، العدوة الدنیا (۴)قرار دارد که مسلمانان در روز بدر در آنجا مستقر شدند. در شمال، وادی رودخانه و مسیل وادی است که شمال شرقی آن کم‌عرض است و بعد وسیع می‌شود و با عبور از اینجا دوباره وادی بسیار کم‌عرض می‌شود و به آن حلق می‌گویند، تا اینکه به مفرق ینبع می‌رسد. به این بخش از وادی، الصفراء بلبل می‌گویند. وقتی وادی در موازات شهر بدر قرار می‌گیرد، العدوةالقصیا در سمت چپ آن و در پشت آن، از سمت جنوب شرقی، وادی ادمان دیده می‌شود که برخی اهالی بدر در آنجا به‌سر می‌برند. این همان جایی است که کثیر عزه در ابرق الحنان درباره آن سخن می‌گوید.

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص ۳۱۰، مسیر عبور پیامبر در بدر.

۲- سفرنامه، ابن بطوطه، ج۱، ص۱۰۰، این داستان را نقل کرده است؛ سفرنامه، ابن جبیر، ص ۲۳۴.

۳- ابن جبیر به نام کوه طبول از آن یاد کرده است. سفرنامه ابن جبیر، ص ۲۳۴.

۴- مغازی، ص ۹؛ یاقوت، معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۴۱.

ص:۲۲۴

## البَزواء

بدر را ترک کردم و مسیر جاده به سمت غرب در تنگه یَلیَل (۱)که به حلق معروف است را در پیش گرفتم. پس از طی پنج کیلومتر به چند قهوه‌خانه و چند ایستگاه پمپ بنزین رسیدم که به آنها المفرق (مفرق ینبع) می‌گویند. این منطقه بعد از ورود ماشین به اینجا درست شده است و رانندگانی که به ینبع می‌روند، از جاده اصلی به سمت این مکان سرازیر می‌شوند. بعد از این نقطه به مسافت چند کیلومتر جاده وارد البزواء می‌شود که بیابانی ساحلی و خشک و بی‌آب و علف است که از اینجا تا مستوره امتداد دارد. امروزه آن را خبت العریشی می‌نامند. و منازل بنی‌ضمرة بن بکر بن عبد مناة بن کناة در اینجا بوده است.

سپس از مستوره و رابغ و صعبر و خلیص عبور کردم که درباره همه اینها پیش از این نوشتم. صبح روز ۱۳ صفر ۱۳۹۳ه. ق به مکه رسیدم.

## پایان این سفر

در این سفر ۲۱۶۲ کیلومتر را بر حسب برآورد کیلومتر شمار پیمودم و با برادران زیادی ملاقات کردم که آنها به من دلگرمی دادند و یاریم کردند. پس خداوند به همه آنها جزای خیر بدهد، و سپاس بی‌حد خود را به همه آنها تقدیم می‌کنم.

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۴۱.

ص:۲۲۵

## سفر دوم

### اشاره

ص:۲۲۶

ص:۲۲۷

## بین بدر و ینبع

۱۵ صفر سال ۱۳۹۶ه. ق از مسافرت خود به نجد بازگشتم و هنوز در بدر بودم که تصمیم گرفتم به ینبع بروم. پس از نماز ظهر از بدر حرکت کردم و بعد از طی شش کیلومتر به المفرق رسیدم و بعد راه ینبع در سمت راست من ظاهر شد که جاده آسفالت بسیار مناسبی بود و از پایین وادی الصفراء عبور می‌کرد.

## الغُرابات

(۱)

بعد از طی پنج کیلومتر در دشت ساحلی، الغرابات را در سمت راست خود دیدم. مجموعه کوه‌های کوچک و سیاه رنگی پشته‌های رملی دامنه‌های غربی آن را پوشانده است. شکل کوهپایه‌های بیشتر کوه‌های ساحلی به همین صورت است. بین آن و بدر، کوه الاصفر فاصله شده است. الغرابات در غرب و بدر در شرق و در غرب آنها چیزی جز ساحل وجود ندارد.

## واسط

(۲)و العُذَیبه(۳)

در دشتی ساحلی که کوه‌هایی به‌طور پراکنده در آن به چشم می‌خورد، حرکت کردم. بعد از طی بیست کیلومتر در سمت راست من وادی واسط هویدا شد که از

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۱۹۰.

۲- همان، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳- همان، ج ۴، ص ۹۲.

ص:۲۲۸

کوه‌های واقع در غرب الحمراء شروع شده و از سمت بیابان العذیبه در جنوب به طرف ساحل گسترده می‌شود و هنگامی که به الخبت می‌رسد، وادی‌هایی از آن منشعب می‌شود. دره السناوی که مرکز السُلیم در سمت چپ جاده، در آن قرار دارد و درباره آن در سفر سوم خواهم نوشت. وادی أویسط که در ۲۸ کیلومتری المفرق است و هنگام بحث درباره الحمراء، در مورد واسط هم نوشتم. هنگامی که از اویسط عبور کردم، در سمت راست یکی از بلندترین کوه‌های این ناحیه را می‌بینی که همان کوه نِصع(۱)است و در پایین آن، کوه‌های پهن و کوچکی است که همان نُعیجهٔ العذیبه است و ساکنان این نواحی از بنی‌سالم، از حرب هستند. مردم این منطقه نصع را به فتح نون می‌خوانند، اما در مراجع قدیمی به کسر نون و سکون صاد آمده است.

## شَطْب

(۲)

در ۵۷ کیلومتری، جاده به وادی شطب سرازیر می‌شود که شعبه‌ای از وادی ینبع‌النخل(۳)است. زراعت کمی در آن وجود دارد و از سمت جنوب کوهی بر آن سایه افکنده است که قرارگاه پلیس است و به آن مرکز مشرفهٔ گفته می‌شود. مشرفهٔ نام آن کوه است.

## الدَّهناء

(۴)

در ۲۵ کیلومتری ینبع البحر پیرمردی جهنی که از شطب با من همراه شده بود، به کوه سرخ رنگی که به فاصله کمی در سمت راست جاده قرار داشت، اشاره کرد و گفت نام آن عرعور است و در جنوب وادی ینبع واقع شده و

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۸۸.

۲- همان، ج ۳، ص ۳۴۲.

۳- همان، ج ۵، ص ۴۵۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۴۹۳.

ص:۲۲۹

مکـان آن از اینجـا محـل طلوع خورشـید است. پیرمرد گفت که دهنـاء در شـرق آن، در فاصـله‌ای کمـتر از هشت کیلومتری است و امروز السـانیه نـام دارد و در دیـار حرب واقع شـده است. مرزهـای آن در نـاحیه شـمال از این نقطه چنـدان دور نیست و بعـد از آن، سرزمین جهینه شـروع می‌شود. الـدهناء شـهری است آباد با ساکنان بی‌شـمار و زراعت گسترده، در اول قرن دهم هجری که سـلطان غـوری آن را ویران کرده و امروزه آثـاری از آن بـه جـا مانـده و منزلگـاه مهـم حجـاج مصـری و مغربی کـه از ایـن راه رفت و آمد می‌کرده‌اند، بوده است.

## المُسیحلی

در پانزده کیلومتری نرسیده به ینبع البحر، از مسیحلی عبور کردم که منزلگاهی برای تهیه آب بوده است و در بخش میانی وادی ینبع واقع شده است. پس وادی ینبع در اینجا به سه قسـمت تقسیم می‌شود: اول شطب؛ دوم الحِجر به کسر حا مهمله که همین وادی است و سوم المرخیه نام دارد و در شـهر ینبع البحر گسترده می‌شود. بر منزلگاه المسـیحلی، به فاصله کمی از جنوب، کوه مشهوری که در آنجا المجبریه نامیده می‌شود، مشـرف است و گفته می‌شود که اسـماعیل بن مبیریک، امیر رابغ ادعا می‌کرده که مرزهای سرزمین او تا اینجا می‌باشد. او می‌گفته که سرزمین من از ریع الثنیه (ثنیه عسفان) تا کوه المجبریه است.

آب شـرب شـهر ینبع ابتـدا از المسـیحلی می‌آمـده؛ امـا بعـدها آب را از چشـمه‌های ینبع‌النخل تأمین کردنـد. بعـد از یک کیلومتر از المسیحلی، آثار منزلگاهی که المنیزله (با تصـغیر) نامیـده می‌شود، وجود داشت. این تصـغیر دال بر این است که منزلگاه کوچک و بی‌اهمیتی بوده است. بعد وارد وادی الحِجر شدیم که ذکر آن گذشت.

ص:۲۳۰

## ینبع البحر

در کتب متقدمین(۱)هر جا که نام ینبع آمده، منظور، همین وادی بزرگ و بابرکت است که چشمه‌های زیادی در آن جاری است و نخلستان‌های فراوانی دارد که در مورد آنها صحبت می‌کنیم. ینبع‌البحر بندر شناخته شده و معروفی نبوده؛ اما وقتی ابحار که بندری مثل جده بوده، اهمیت خود را از دست داد، نام ینبع مطرح شد.

شیخ احمد الجاسر از مقریزی نقل می‌کند که ایوبی‌ها این بندر یا ناحیه آن را در سال ۶۲۱ه. ق خریدند و در آن تأسیسات مختلفی درست کردند و دژ و قلعه در آن ساختند و دیوار بر آن نهادند و آن را به صورت دومین بندر حجاز درآوردند. کشتی‌ها از طریق این بندر آذوقه ونیازمندی‌های حجاج و چیزهای دیگر را برای حجاج حمل می‌کردند. بعد اشراف حسنی که اهل ینبع النخل بودند، برای بازگرداندن این بندر و خارج ساختن آن از دست ایوبی‌ها اقدام کردند و بر آن سلطه یافتند؛ اما در برابر قدرت ایوبی‌ها نتوانستند مقاومت کنند و ایوبی‌ها دوباره آنها را تصرف کردند و کار ینبع بالا گرفت؛ به طوری که امیر آن از طرف دولت مرکزی ایوبی مانند امیر مکه و مدینه تعیین می‌شد و به دنبال آن گروهی از اشراف، وارد این نزاع شدند و دو قبیله حرب و جهینه در دو سوی این نزاع در مقابل یکدیگر، گاهی در جانب این و گاهی در جانب آن قرار گرفتند. جزیری در اول قرن دهم از ینبع البحر به عنوان شهری آباد یاد می‌کند.

تاریخ ینبع البحر آمیخته و مرتبط به تاریخ ینبع النخل است؛ چون این دو شهر در کنار یکدیگر قرار دارند.

زمانی که سلطان غوری، دهناء را ویران کرد، منزلگاه کاروان حج بوده و ینبع البحر جای آن را گرفته است و حجاج مجبور شده‌اند از راه کنار ساحل عبور

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۵۰.

ص:۲۳۱

کننـد و از ینبع النخـل عبور نکننـد. در اوایل قرن دهم، حاکم سـرزمین ینبع، ذوی درّاج، از اشـراف حسـنی بوده‌انـد که امروزه ذوی هجار از اشراف ینبع النخل از آنها می‌باشند که همان بنوهجار بن درّاج هستند.

سپس ینبع راه پیشـرفت و آبـادانی را پیمود که مـا اکنون در صـدد بیـان جزئیـات آن نیستیم و در زمـان ظهور انقلاـب بزرگ عربی، پایگاه اصـلی انقلاب در ناحیه شـمال بوده است. ینبع در دوران هاشـمی پایگاه نظامی شـد و امروزه شـهری متمـدن، مـدرن و نوساز است. مرکز آن به ینبع النخل و از شمال به حوراء می‌پیوندد و در ناحیه جنوب تا نزدیک سلیم در ۶۳ کیلومتری بدر می‌رسد.

سپس یک طرح عظیم صـنعتی در این منطقه اجرا شـده و به عنوان یکی از شـعبه‌های تشـکیلات صـنعتی سـلطنتی درآمـده است. در زمان اجرای طرح صنعتی، شمار ساکنان آن دو میلیون نفر تخمین زده شده است.

## کوه رَضوی

در ینبع البحر گردش کردیم و بسـیاری از عوارض و نشانه‌های آن را شـناختیم. از اینجا کوه بلند رضوی را در سـمت شـرق مشاهده می‌کنیم که در کنار ساحل گسترده شـده است. از همین نقطه سـطح صاف دریا دیده می‌شود که نور خورشـید هنگام غروب در آن منعکس شده است. از جاده آسفالت از جانب شمال از ینبع خارج شدیم.

در کنار ما به فاصله بسیار کمی جبل رضوی در سمت راست قرار داشت.(۱)

---

۱- رضوی: کوهی است متعلق به جهینه، و کیسانیه پنداشـته‌اند که محمد بن حنفیه، در آن زندگی می‌کند. در نزدیکی آن سرزمینی است که متعلق به حسـنین است. در سیاه چادرهای آن حدود هفتصد خانوار زندگی می‌کنند. آنها بادیه‌نشینانی هستند که ظاهرشان مانند اعراب است. اما اخلاق آنها را ندارند. سه منزل تا مدینه فاصـله دارد سویق رضوی پانزده تا بیست کیلومتر با دریا فاصـله دارد؛ معجم معـالم الحجاز، ج ۴، صـص ۵۵ و ۵۶. در شـعر کثیر هم آمـده است. که امام، از رضوی غایب شـده و زنـده است. رضوی در نزدیـک ینبـع و مشـرف بر آن اسـت و از آن حجر المسـن صـادر می‌شـود. هفـت منزل تـا مـدینه فاصـله دارد و چشـمه‌های زیـاد در آنجاست. قلعه‌ای نیز دارد که منازل بنی‌الحسن بوده است. بندری در دریا به فاصله یک میلی دارد و نخلستانی که وقف علی ع است و توسط فرزندان او اداره می‌شود؛ تقویم البلدان، ص ۸۹. یکی از کوه‌های بزرگ مدینه است که نُه منزل تا مدینه فاصله دارد. غلاهٔ شیعه، محمـد بن حنفیه را در آنجا زنده می‌دانند؛ روض المعطار، ص ۲۶۹. درباره کوه رضوی، مطالبی که آمد، نظر فرقه‌ای از شیعه می‌باشـد و نظریات دیگری درباره آن وجود دارد که باید مورد توجه قرار گیرد؛ از جمله آنچه در دعای ندبه آمده است که خطاب به امام زمان [ می‌فرمایـد: «. . . أَبِرَضْوَی أَم ذِی طُوَی. . .» که جای بررسـی آن در اینجا نمی‌گنجـد و برای مطالعه بیشتر بایـد به منابع مربوط مراجعه کرد.

ص:۲۳۲

رضوی کوه سرخ بلندی است که با ساحل فاصله‌ای ندارد و از سمت جنوب در طول امتدادش مشرف بر ینبع النخل است و حدود شصت کیلومتر روی زمین گسترده شده است. این کوه متعلق به جهینه است. دره‌ها و چشمه‌های بسیاری دارد. بسیاری از وادی‌های آن در ینبع النخل امتداد پیدا کرده است و برخی از وادی‌های آن در ساحل گسترده شده و پیشروی کرده است. از جمله وادی‌های آن که در ساحل پیش رفته، وادی‌ثما است که از سمت شمال شرقی بر ینبع مشرف است و وادی نمراء که در بالای ینبع در شمال شهر قرار دارد.

عویص وادی است که همراه با نمراء جفینه نام برده شده و در شرم گسترده می‌شود. امروزه زمین‌های اطراف شرم را نقشه‌برداری کرده‌اند و طبق نظام مهندسی پیشرفته‌ای سامان داده‌اند و به صورت یکی از شهرک‌های آباد ینبع البحر درآمده است.

ده کیلومتری پس از شرم، از پلی برفراز جفینه عبور کردم و در پانزده کیلومتری از دره کوچکی به نام حَجّ گذشتم که به آن شعیرۀ الحج می‌گفتند. در ۲۳ کیلومتری، از الفری که دره کوچکی است، عبور کردم. سپس از کنار بَلطعان که تپه بلندی است و در کنار جاده قرار دارد و ۲۳ کیلومتر تا ینبع فاصله دارد گذشتم. بعد وادی خُمال را پیمودم. این وادی از کوه رضوی و کوه ابوالغَریر می‌آید و سپس در دریا گسترده می‌شود. ابوالغریر (به تصغیر) رشته کوهی بلند

ص:۲۳۳

کوهستانی است که از رضوی به سمت شمال تا وادی الحمض امتداد پیدا کرده است. انتهای آن در شمال، حَبران نامیده می‌شود و هم‌رنگ رضوی است، اما ارتفاع کمتری دارد. در غرب این رشته کوه، به طوری که از وادی خمال قابل مشاهده است، رشته کوه‌های الطوال البیض قرار دارد. کوه‌های مناصیب به دنبال ابوالغریر، در سمت ساحل امتداد یافته‌اند. این همان الطوال البیضی که نام آن همراه با هرشی آمده، نیست و به معنای سفید هم (بیض) نیست. اما اهالی اینجا هر کوهی را که به سپیدی بزند، آن را ابیض می گویند. همین‌طور هر کوه سرخ یا سیاهی را احمر و اسمر می گویند. در کنار الطوال البیض، کوه تنهایی به نام مشیط وجود دارد. در ۴۵ کیلومتری ینبع در جایی که از وادی خمال قابل مشاهده است و جاده از آن عبور می کند، سلسله کوه‌های مشخصی دیده می‌شود که ارتفاع چندانی ندارد و در کنار جاده امتداد پیدا کرده و در الخبت در سمت شرق متوقف می‌شود که به آن العوصاء می گویند. در یک قهوه‌خانه در وادی خمال توقف کردم و بعد مسیرم را به سمت شمال ادامه دادم. از روی پلی بتونی که بر روی وادی حنو می گذشت، عبور کردم و بعد از وادیین، که نام یک وادی است و از الطوال‌البیض در زیر جاده تا دریا امتداد پیدا کرده و درحالی که در فاصله نود کیلومتری از سمت راست ما وادی نبط، ظاهر شد، عبور کردیم. در سفرنامه‌های بعضی از حجاج نام آن آمده است که به طرف دریا در سمت چپ جاده گسترده شده و پلی بتونی بر روی آن وجود دارد.

## ینبع النخل

به ینبع البحر بازگشتم و صبح زود به طرف شرق در دشتی ساحلی به حرکت خود ادامه دادم. درحالی که کوه بلند رضوی در سمت چپ من امتداد پیدا کرده بود. گویی نقطه پایان سفر به طرف مشرق است. در سی کیلومتری، با عبور جاده آسفالت از بین کوهی نه چندان بلند از آن بالا رفتم. این کوه که امتداد آن در طول

ص:۲۳۴

حاشیه سمت راست وادی ینبع گسترده شده بود، را کوه عاصی می گفتند. از پیرمردی در البثنه، درباره علت این نام‌گذاری سؤال کردم؛ گفت حرف‌های خرافی اعراب بادیه است. در ۳۲ کیلومتری از این کوه سرازیر شدم و به اولین نقطه آباد ینبع النخل رسیدم. وارد دهکده البرکهٔ که در اطراف آن آثار ویرانی به چشم می‌خورد، شدم. احتمالا همان ذوالعشیره باشد که پیامبر در آن جنگید و محل سومین غزوه پیامبر است و بنی‌مدلج و بنی‌حمزه را در آنجا گذاشت. از میان دهکده‌ای که حد فاصل بین آنها را نخلستان‌ها پر کرده بود، عبور کردم و در فاصله یک کیلومتری به السُّوَیق (تصغیر سوق) که آبادترین مکان در ینبع است، رسیدم که در آن تأسیسات دولتی و بازاری آباد وجود دارد و مرکز ینبع النخل به حساب می‌آید. نیز امارت، مدارس و مرکز شهرداری در آن وجود دارد. از شمال کوه رضوی کوه‌هایی با ارتفاع کمتر بر آن مشرف است و السویق تقریباً به عنوان مرز بین دو قبیله حرب و جهینه است و به نام واقعه‌ای که بین این دو قبیله رخ داده، مشهور است. از سمت شرق السویق در حد فاصل بین کوه در سمت چپ و چشمه‌ها در سمت راست عبور کردم. در سمت راست، چشمه سویقه قرار دارد که در حوادث تاریخی بین حرب و جهینه دخیل بوده و در حقیقت دو چشمه در کنار هم هستند که یکی متعلق به حرب و دیگری متعلق به جهینه می‌باشد.

شیخ حمد الجابر در کتابش به نام سرزمین ینبع گمان کرده که این سویقه همان سویقه عبدالله بن الحسن در نزدیک مدینه است که بحث آن گذشت و تاریخ این قریه را به دنبال تاریخ آن ذکر کرده است. اما درست این است که سویقه عبدالله و فرزندان او در ینبع نیست و تنها نام آنها یکی است و السویقات در سرزمین‌های عربی زیاد وجود دارد. بعد از مسافت اندکی در سمت راست، چشمه البثنه که متعلق به عبدالله بن حسن بن حسن بن علی است، دیده شد. البثنه از شمال وادی خشکی می‌آید که گیاهی در آن نمی‌روید و زراعتی در آن وجود ندارد و از کوه رضوی گسترده می‌شود. به این وادی اثله می گویند که به ایله

ص:۲۳۵

دیگری می‌پیوندد و به آنها ایلات می گویند؛ مثل: ایلهٔ الشامیه و ایلهٔ الجنوبیه و ایلهٔ الیمانیه. این یکی را ایله کثیر می‌نامند.

پس از البثنه، ۱در فاصله ۵۵ کیلومتری از ینبع البحر، جاده آسفالت در نزدیک دهکده ذات زبائر قطع می‌شود که این دلیل بر قدمت این دهکده می‌باشد. از یکی از اهالی درباره منطقه سؤال کردیم و او منطقه را چنین معرفی کرد:

از این مکـان و هر چه بالای ینبع است، الفرعه نامیـده می‌شود که صـدر وادی ینبع است و در آن کشتزارهایی با چاه‌های آب وجود دارد.

ضـاس که یکی از بلنـدی‌های کوه رضوی و دره‌ای است که در کنـار هم و در شـرق کوه رضوی قرار دارد و آب آن دو در الفرعه جاری می‌شود و ایلهٔ الشامیه در کنار آن دو قرار دارد.

کوه منفردی که بر الفرعه از شـمال شـرقی، مشرف است وَعَر نام دارد و کوه سیاه رنگی که در شرق واقع شده، اَظْلَم است که بسیار سیاه‌رنگ و کم‌ارتفاع است. بیشتر کوه‌های عرب، سیاه هستند.

در شمال شرقی وادی‌ای است که در الفرعه از سمت شرق گسترده می‌شود.

۱) . معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۳۸.

ص:۲۳۶

ص:۲۳۷

## سفر سوم

### اشاره

ص:۲۳۸

ص:۲۳۹

## از رابغ تا السقیا

(۱)

صبح روز ۷ ذی الحجه ۱۳۹۶ه. ق، برابر با ۷ قوس ۲۱۳۵۵ه. ش و ۲۸تشرین(۲)و(۳) نوامبر سال ۱۹۷۶م، در اواخر فصل پاییز از رابغ به راه افتادیم. این سفر نیمه رسمی بود؛ چون من به عنوان مسئول نظامی در حدود رابغ کار کرده بودم. مرزهای این ناحیه از البریکه (الجار در قدیم) در سمت شمال شروع شده و تا ذهبان در جنوب ادامه دارد و امروزه اصطلاحاً به آن قطاع رابغ می گویند. مسافت بین البریکه تا ذهبان در طول ساحل حدود دویست کیلومتر است. در این سفر حسین، دانش آموز مدرسه راهنمایی همراه من بود.

ساعت ۷ صبح از رابغ، در جاده‌ای که به سمت مدینه می‌رفت، خارج شدیم. در سمت راست ما رشته کوه‌های کوچکی که از سمت شمال به جنوب امتداد پیدا کرده بود، قرار داشت که از شمال به اضافر می‌پیوست و از جنوب در محل اتصال به وادی النویبع، به وادی مرّ (وادی رابغ) می‌پیوست. این رشته کوه فِخْذَی نام داشت. کوه‌هایی کم‌ارتفاع که النویبع در دامنه‌های شرقی آن گسترده شده بود. این وادی به گوارایی آبش مشهور است و امروزه آب رابغ از آن تأمین می‌شود. دامنه‌های غربی آن در دشت ساحلی که از رابغ هم قابل مشاهده است، از شرق

---

۱- معجم البلدان، ج۳، ص ۹۲.

۲- مقصود تشرین ثانی است ماه یازدهم از سال شمسی عربی برابر با نوامبر.

۳- برج نهم از برج‌های دوازده گانه، پس از عقرب و پیش از جَدْی برابر با آذر.

ص:۲۴۰

به طرف شـمال گسترده می‌شود. در پشت این رشـته کوه، کوه‌هـای مرتفع تهامه به چشم می‌خورد. که شایـد بارزترین آنها بحران و کوه مرتفع آره در شـمال شـرق باشد. در جنوب آن سـنگلاخ‌های جحفه قرار دارد که بیننده آن را یک سـنگلاخ تصور می کند؛ اما مجموعه سـنگلاخ‌های سیاه‌رنگی هستند که جحفه و غدیرخم را در بر گرفته‌اند. از رابغ آن را می‌بینی که در سمت شرق و کمی به سمت جنـوب گسـترده شـده است. بحث در مـورد همه آنهـا در سـفر اول گـذشت. سـنگلاخ‌ها را در مجمـوع القـدام (جمع قدمـهٔ) می‌نامند که آنها در گذشته دارای مزارع و نخلستان‌هایی بوده است.

## الاَصافِر

(۱)

به کوه‌های فخذی در سـمت شـمال الاصافر که نام آن در کتب جغرافیا بسـیار آمده است، متصل می‌شود و در سـفر اول از کنار آن عبور کردیم، از شمال، سنگلاخ هرشی، به اصافر پیوسته است که بحث درباره آن در آخر این سفر خواهد آمد.

## الطوال البَیض

هرگـاه به طرف شـمال بنگری، کوه‌هـای الطوال البیض را می‌بینی. کوه‌هـایی مرتفع که امروزه طوال حَمـامه نامیـده می‌شود. حمـامه کوهی بزرگ است که در حـد فاصـل بین الطوال الـبیض و هرشـی قرار دارد و آب‌هـای الطوال البیض غربی و جنوبی را می گیرد و متعلق به البلادیه و بنی‌عمر از حرب می‌باشد. در شـمال اینجا کوه ثافل اصغر، مشخص‌ترین کوهی است که بر شهر مستوره، از ناحیه شمال شرقی مشرف است. اگر به دقت نگاه کنی، سنگلاخی پست را می‌بینی که با جاده

---

۱- معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۶.

ص:۲۴۱

برخورد کرده و رأس آن در ساحل گسترده می‌شود. این سنگلاخ که به سمت شرق گسترش پیدا کرده، به هرشی می‌پیوندد و در نزدیک هرشی، آن را سنگلاخ بیض می‌نامند و در جایی که به جاده می‌رسد، به آن الخشم می گویند. همه این عوارض را در روز دوم سفر اول ذکر کردم. اما وصف زمین از اینجا باعث شد که دوباره از آنها یاد کنم.

## الخَرّار

حدود ۲۵ کیلومتر در این جاده پیش رفتیم و از دره‌هایی که رحاب و رحیب و کلهف نامیده می‌شود، گذشتیم و بعد جاده الخرار به سمت چپ پیچید. الخرار بندری کوچک است که صیادان برای صید ماهی از آن استفاده می کنند. در آنجا یک پاسگاه ژاندارمری که نگهبانان مرزی در آن به سر می‌برند و وظیفه‌ام سرکشی به این پاسگاه‌ها بود، قرار دارد. در فاصله ده کیلومتری از جاده آسفالت، به الخرار رسیدیم.

## وادی النَّهدی

از خرار، از سمت شمال با انحراف اندکی به سمت شرق خارج شدیم و از مکانی که اللعبوب نامیده می‌شد، عبور کردیم که مسیل فرعی رودخانه و مسیل سیل وادی النهدی بود. النهدی امروزه نامی است که بر وادی البواء در ساحل اطلاق می‌شود. بعد از فاصله کمی، به ناحیه‌ای که الیغمله نامیده می‌شد و در آن نخلستان و چاه‌های آبی پراکنده شده بود، رسیدیم و بعد وارد قسمت اصلی وادی النهدی شدیم. از کنار پاسگاه مستوره عبور کردیم. بندر مستوره بندری است کوچک که کشتی‌های ماهی گیری در کنار آن پهلو می گیرند. ساحلی زیبا با هوایی صاف و معتدل بود و مسافت بین دو پاسگاه حدود بیست کیلومتر است.

ص ۲۴۲

## السّطح

از پاسگاه مستوره به سمت شمال در کنار خط ساحلی دریا پیش رفتیم و در سمت راست خود سلسله کوه‌های ثافل و در سمت غرب آن، قوز حُسنا به چشم می‌خورد.

در شمال شرقی، کوهی منفرد در غرب وادی غیقه قرار دارد که همان کوه کراش است و بین بدر و غیقه واقع شده و تا وقتی که در ساحل حرکت می‌کنی، در دید قرار دارد، تا اینکه از محل ریزش سیل وادی الصفراء در شمال عبور می‌کند. اما دشت ساحلی که در آن سیر می‌کنیم، چیزی جز فضایی گسترده که انتهای آن به چشم نمی‌آید، نیست. جاده‌ای خاکی که در شن‌زار و شوره‌زاری ناهموار و نرم امتداد یافته و اکثراً ماشین‌ها در آن می‌مانند و گیر می‌کنند و بیرون آمدن از آن با سختی بسیار همراه است. تنها در فصل بهار گیاهان زیادی سراسر آن را فرا می‌گیرد. در گوشه و کنار آن، گاهی حوضچه‌های نمک سفید را مشاهده می‌کنی که اهالی منطقه با سختی و دشواری طاقت‌فرسا آن را از دریا به حفره‌هایی که برای انجام این کار تدارک دیده‌اند، هدایت می‌کنند. وقتی حوضچه پر شد، آن را می‌بندند و به دنبال آن، آب در اثر حرارت خشک می‌شود و لایه‌ای از نمک سفید باقی می‌ماند و آن را برای تصفیه و بارگیری به صورت پشته‌های کوچکی در می‌آورند. سپس آنها را به جده و مدینه و مکه حمل می‌کنند. در ۲۷کیلومتری به پاسگاه السطح رسیدیم؛ جایی که چیزی جز یک دشت بسیار صاف و سفید نیست.

در کنار ساحل دریا که در آن پاسگاهی برای نگهبانان مرزی در کنار این بندرگاه کوچک صیادی وجود دارد و در جمع سربازانی که در آنجا به سر می‌بردند، چای و قهوه نوشیدیم و بعد به مسافرت خود به سمت شمال ادامه دادیم. السطح دورترین نقطه در این ساحل از اولین آبادی می‌باشد.

ص:۲۴۳

## البُضَیْع

(۱)

به حرکت خود در طول ساحل ادامه دادیم. پیش از اینکه وارد وادی السریر بشویم، کوهی منفرد با رنگ قرمز خاصی را در ساحل دریا دیدیم که به آن الصمد الاحمر می‌گفتند و خورشید از سمت ثافل اصغر بر آن می‌تابید و یکی از علایم و مشخصه‌های این ساحل است. نمی‌دانم چرا در کنار آن توقف کردم. به ذهنم آمد که این کوه البضیع است که ذکر آن در این نواحی آمده است.

## السُّرَیر

اندک زمانی بعد به دره‌ای که با سراشیبی پستی بین کوه‌ها گسترده شده بود، وارد شدم که به آن وادی می‌گفتند و بخشی فرعی از مسیل وادی الصفراء تا ساحل می‌باشد. ساکنان آن از النوافع، از زبید می‌باشند. در آنجا مزارع هندوانه دیمی وجود دارد. اگر سیل وادی غیقه زیاد شود، به سمت دریا سرازیر می‌شود که البته به ندرت این اتفاق می‌افتد و از این دره یا از نزدیکی آن عبور می‌کند. نام این دره که السریر است، در شعری از کثیر آمده است.

در ۲۲ کیلومتری السطح به پاسگاهی مرزی که الرتیقه نام داشت، رسیدیم. پاسگاه در جایی از ساحل دریا قرار دارد که السریر در نزدیکی آن گسترده شده است. یکی از چندین بندری است که در طول این ساحل به طور پراکنده وجود دارد. در آنجا ساختمانی است مانند ساختمان همه پاسگاه‌های این نواحی که با سیمان و بتون مسلح ساخته شده است و در ده کیلومتری پیش روی ما قرار دارد.

الرایِس

به حرکت خود به طرف دهکده الرایس که در ساحل دریا و در صد کیلومتری شمال رابغ قرار دارد، ادامه دادیم. این آبادی در ده کیلومتری جنوب الجار بود. در

---

۱- معجم البلدان، ج۱، ص ۴۴.

ص:۲۴۴

آنجا بنـدری بود که در کنار آن نخلسـتان‌هایی متروک وجود داشت. مرکز امارت و مرکز پلیس که از لحاظ اداری تابع بـدر بود و پاسـگاهی مرزی که در آنجا فرود آمـدیم. بهترین ساختمان این دهکـده، ساختمان مرکز امارت بود که در کنار آن مـدرسه ابتدایی پسـرانه وجود داشت. ساکنان الرایس مخلوطی از زبید و بنی‌صبح بودند که هر دو از حرب هسـتند. اما دهکده در محدوده بنی‌صبح قرار دارد و سرزمین آنها به طرف شرق گسترده می‌شود؛ به طوری که غیقه و ثافل اکبر را در بر می‌گیرد و چشمه‌هایی در پشت بدر در سمت مدینه هم متعلق به آنهاست.

***

## الجار

از پاسـگاه الرایس به سـمت شـمال خارج شدیم و از میان دهکده عبور کردیم. حدود پنجاه خانه در آن وجود داشت. بعد از طی ده کیلومـتر در البریکه بودیم؛ نـامی که امروزه به شـهر تـاریخی الجـار در این محـل اطلاـق می‌شود. در مسـیری به دور خلیجی که بین پاسـگاه و آثار به جا مانـده از الجار فاصـله انـداخته بود، به حرکت خود ادامه دادیم؛ خلیجی که بندری قدیمی دارد و همواره محل توقف کشتی‌های کوچک بوده است.

به بلندی‌هایی که از شـرق مشرف بر این خلیج بود، رفتیم که بیشتر آثار الجار زیر آن قرار داشت. بقایای چشمه‌ای خشکیده و ویران شـده را دیـدیم و قلعه‌ای که در خاک مدفون شده بود. حلقه‌هایی سـنگی که در سـنگ فرو رفته بود و برای بسـتن کشتی‌هایی بوده است که در اینجا لنگر می‌انداخته‌اند.

## شهر تاریخی الجار

الجار شـهری تاریخی است که شبیه جده امروزی بوده و دریای سرخ در اطراف این شهر پیشروی کرده است که به آن دریای الجار می‌گویند. تا قرن ششم

ص:۲۴۵

هجری یکی از بنـادر آباد مـدینه منوره بوده و داسـتان‌هایی از غارت‌های اعراب بیابانگرد در آنجا وجود دارد، اما بعـدها رو به زوال گذاشـته و ویران شده است. شـکی نیست که جنگ‌های قبیله‌ای، عقب‌ماندگی و قهقرا و ناامنی که در اواخر عصـر عباسـی دامن‌گیر حجاز شده، نقشی مهم در نابودی و ویرانی این شهر داشته است. به دنبال آن، شهر ینبع النخل تحت حمایت ایوبی‌ها و حکومت‌های بعدی مصر به وجود آمده است.(۱)

><نمایش تصویر

---

۱- معجم البلدان، ج۴، ص ۳۱۷.

ص:۲۴۶

## الجار در تاریخ

یاقوت(۱)می گوید:

الجار (به تخفیف راء) در ساحل دریای قلزم است و بین آن و مـدینه، یک روز و شب و بین آن و ایله ده مرحله راه است و تا ساحل جحفه، سه منزل و در اقلیم دوم قرار دارد. کشتی‌هایی که از حبشه و مصـر و عدن و سایر سرزمین‌های هند می‌آید، در این بندر پهلو می گیرند. آب شـرب اهالی آنجا از البحیره که همان چشـمه یلیل می‌باشد، تأمین می‌شود. در جار خانه‌های مجلل زیادی وجود دارد و نیمی از الجار در جزیره‌ای به مساحت یک میل در یک میل در دریا قرار دارد که با کشتی به آنجا رفت و آمد می کنند. بندرگاه، مخصوص کشتی‌های حبشه است و به آن قراف می گوینـد. ساکنان آن تجّاریماننـد تجار اهل جار هسـتند و آب را از دو فرسـخی می‌آورند. این مطالب را ابوالاشعف الکندی از عرام بن الاصبغ السلمی نقل کرده است. همه این دریا را الجار می‌نامند که از جده تا نزدیکی شهر (۲)قلزم (شهر السویس امروزی) امتداد دارد.

به عقیده من حرف او درباره اینکه بین آن و مدینه یک روز و یک شب راه است، تخمین نادرستی است. چون درست این است که بین این دو، پنج منزل طبق نظام کاروانی قدیم راه است؛ از آنجا تا بدر و تا الحمراء و تا المنصـرف و تا الروحاء و تا السیاله و بعد تا مـدینه. مگر اینکه مقصود این باشد که یک شـبانه‌روز برای کسانی که سواره آنجا را طی می کنند؛ یعنی با چهارپایان که به سـرعت مردم را در سـفر جابه‌جا می کننـد که این خود مورد نظر و اشـکال است. یاقوت اسامی چنـد نفر از محـدثین منسوب به آنجا را ذکر می کند.

---

۱- معجم البلدان، ج۲، ص ۹۳.

۲- مرآهٔ الحرمین، ص ۱۴۱.

ص:۲۴۷

## السُلیم

از الجـار به طرف شـمال خـارج شـدیم و به پاسـگاهی رسـیدیم که تـابع ناحیه ینبع بود و در محلی به نام السُّلّجه قرار داشت و اولین نـاحیه ینبع از جنوب محسوب می‌شود؛ چنـان‌که البریکه آخرین نـاحیه رابغ از شـمال به حساب می‌آیـد. السـلجه در هشت کیلومتری الجار قرار دارد. در آنجا به طرف راست پیچیـدیم. در شـمال شـرقی، وادی الصـفرا قرار دارد. کشتزارهای دیم بسـیاری در این ناحیه وجود دارد. آبگیرهایی درست کرده‌انـد کهماننـد سـد آب را در پشت خود نگه می‌دارد و زمین را با آن سـیراب و کشت می‌کنند. بیشتر اراضـی از تهـامه تـا یمن به این شـکل کشت می‌شود. اما این سـرزمین خالی از سـکنه و متروکه است و در طول سـفر من هیچ عربی را در آنجا ندیـدم. به نظر می‌رسد که اینها تنها هنگام آبیاری مزارع به این محل‌ها می‌آیند. از کنار کوهی در این ساحل عبور کردم که بین این کشتزارها قرار گرفته بود و مبرّه نامیده می‌شد.

در شـمال مبرّه از کنـار کشتزارهای دیم عبور کردیم که به آن مخشوش می‌گفتنـد که با مخشوش ینبع تفاوت دارد. منطقه مخشوش به داشـتن هنـدوانه مرغوب معروف است و بیشتر مردم بـدر در اینجا کشتزار دارند. از آنجا بود که نشانه‌هایی از ساختمانی خالی که بین ما و کوه‌هایی که مقابل ما بودنـد، از دور به چشم می‌خورد. بعد از طی سـی کیلومتر به جایی در غرب بدر رسـیدیم که پاسـگاه السلیم در آنجا بود و ایستگاهی که متروک افتاده بود. علت متروک ماندن ایستگاه این بود که وقتی جاده آسفالت بین‌المفرق و ینبع کشیده شد، قهوه‌خانه‌هایی در آن درست شده و پاسگاه راهنمایی در کنار آن ساخته‌اند. بعد از اینکه مسیر جاده بازسازی شد، تغییر مسـیر داده و بـه طرف شـرق دور شـده اسـت و بـه دنبـال آن، اهـالی نیز آنجـا را ترک کردهانـد. نمی‌دانـم علت بقـای این مراکز در سرزمینی که هیـچ کسـی در آن زنـدگی نمی‌کنـد، چیست. السـلیم در سـرزمین بنی‌یحیی بن سـالم، از حرب قرار دارد و در نزدیک سرزمین بنی‌صبح می‌باشد.

ص:۲۴۸

## السلیم در گذشته

البکری بر این باور است که ذات السلیم که مربوط به صخر بن ضمرهٔ است، در نزدیکی الجار می‌باشد و دروازه الجار در آنجاست و شاهدی ضعیف بر این ادعا می‌آورد. کثیر نام آن را تا جایی که من می‌دانم، نیاورده و نام همسایگان آن را ذکر کرده است. مبره، البضیع و السریر امروزه متعلق به طایفه‌ای از الاحامده است که به الصخاریَه (بنوصخر) شناخته می‌شوند. نمی‌دانم آیا آنها ارتباطی با صهره دارند یا نه. منازل آنها در الاشعر در فاصله نه چندان دوری از اینجا قرار دارد.

به مسیر خود در جنوب شرقی به طرف المفرق که در پنج کیلومتری جنوب غربی بدر بود، ادامه دادیم. هنگام خروج از السلیم در سمت چپ، کوه نصع ظاهر شد. بزرگ‌ترین ارتفاع در این منطقه که در پایین آن النعیجه (نعیجه العذبیه) گسترده شده است و بعد در جنوب آن الغرابات قرار دارد و بین آن و نصح، وادی واسط و در جانب شمالی ما بیابان العذبیه تا شطب گسترده شده است. از همه این عوارض در سفر دوم در این کتاب بحث کردیم.

## چاه‌های الشیخ

از الفرق از جاده مستوره در سمت جنوب خارج شدیم و در البزواء پیش رفتیم. جاده پر از ماشین بود و در سمت راست و چپ جاده صحنه‌های زیادی از حوادث رانندگی از ماشین‌های چپ شده و از بین رفته و صدمه دیده را مشاهده می‌کردیم. در مسیر این جاده پیش رفتیم تا الضائف که مرکزی است در میان البزواء آشکار شد که خط مرزی میانی بین بدر و مستوره است و آخرین حد منطقه نفوذ رابغ به حساب می‌آید که طبیعتاً مرز بین امارت مکه و مدینه هم شمرده می‌شود. از سمت چپ ما وادی غیقه گسترده می‌شود که وجود درخت السمر بزرگ، که جز در این وادی در طول ساحل دیده نمی‌شود، دال بر این مطلب است. به سمت مشرق در زمینی که اتومبیل به آسانی روی آن حرکت

ص:۲۴۹

می‌کرد، به مسیر خود ادامه دادیم. ما به مقصد چاه‌های(۱)الشیخ حرکت می‌کردیم. هنگامی که حج با قافله‌های شتر انجام می‌گرفته است چاه‌ها در حجاز موقعیت عمده‌ای داشته‌اند. وجود چاه در راه حج به منزله وجود منزلگاه بوده است و از این رو چاه‌های ابن‌حصانی، مبیریک و چاه قاضی و چاه قیضی و بسیاری از چاه‌های دیگر در این منطقه مشهور شده‌اند. در خلال وادی در جنگل‌هایی از درخت السمر حرکت کردیم.

از زیادی عبور کردیم که یکی از اهالی آنجا گفت متعلق به محامید است و ساکنان آن از بنی‌صبح بوده‌اند و آن را برای سکونت مناسب دیده‌اند و در اینجا اقدام به حفر چاه‌هایی نموده‌اند و در بخشی از این وادی پر درخت، سکونت گزیده‌اند. از زمانی که در الرایس بوده‌ایم و بر جار و السلیم و المفرق تا اینجا را پشت سر گذاردیم، هنوز در سرزمین بنی‌صبح هستیم. بدر و چشمه‌های زیادی در اطراف مدینه چنانچه گذشت متعلق به اینها می‌باشد. و همه وادی غیقه و هر چه در آن گسترده می‌شود و همه کوه ثافل اکبر که به آن کوه صبح می‌گویند، در سرزمین اینها قرار دارد و این وادی که در اینجا المعرج نامیده می‌شود و بالای آن غیقه و مافوق آن الملف (ملف عیقه) و بعد، عرج(۲)نامیده می‌شود، امروزه به النظیم، معروف است. که بزودی به آن می‌رسیم. در سمت چپ ما سلسله کوه‌های کم ارتفاعی در وادی قرار دارد که النصیله نام دارد که در پشت آن کوه ظبیه دیده می‌شود و از سمت شمال به کوه کراش که بین بدر و غَیقه واقع شده است، می‌پیوندند.

و در نیمه راه بین النصائف و غیقه به چاه‌های شیخ رسیدیم. چاه‌هایی در وسط بیابان که از سمت مشرق تپه‌ای رملی که الحبل نامیده می‌شود، بر آن مشرف است این تپه رملی از سمت مشرق به کوه ثافل اکبر می‌رسد (۳)و چنانچه گذشت،

---

۱- مرآة الحرمین، ص ۱۴۱.

۲- معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۸.

۳- همان، ص۱۰۷.

ص:۲۵۰

به آن کوه صبح(۱)می گویند و کثیر در شعر خود از آن یاد کرده است. چاه‌های شیخ سه چاه با دهانه‌های وسیع و پر آب است. و در کنار آنها دو یا سه خانه متروک وجود دارد. سیاه چادرهای مؤمنین در فاصله نه چندان دوری از آنها به چشم می‌خورد. مردی از سمت آنجا به طرف ما آمد. از او در مورد برخی جاهای منطقه پرسیدیم، از پاسخ دادن ابا کرد. گویا با نام‌هایی روبه‌رو شد، که تا کنون نشنیده بود و جواب داد در اینجا وادی، وادی نامیده می‌شود و به کوه، کوه می گویند.

><نمایش تصویر

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۱.

ص:۲۵۱

## غَیْقه

(۱)

وادی بزرگ و حاصلخیزی از وادی‌های پست و هموار حجاز است که همه آب‌های آن از ثافل اکبر از شرق و شمال و بخشی از غرب آن یا فقط از غرب آن می‌آید. قسمت اعلای وادی را النظیم می‌گویند و این همان نیست که به العرج معروف بوده است.

بیشه غَیْقَه نامی است قدیمی؛ مکانی است وسیع بین کوه‌ها که مانند باغی بزرگ گسترده شده است، از جنوب کوه ثافل اکبر بر آن مشرف است و از شمال شرقی کوه فِعری و در فاصله بسیار دوری از غرب آن کوه کراش و ظبیه بر آن سایه افکنده است

در میان وادی چاه‌های ابن‌حصانی که نام آنها در سفر اول آمد، پراکنده شده است. وادی‌های دیگری در این وادی گسترده شده است؛ وادی بینه که از ثافل اکبر می‌آید و وادی الخائع الیمانی و چاه‌های ابن‌حصانی از شمال شروع می‌شود و آخر آن البترا و بعد القصیبهٔ و وادی‌های دیگر است که به زودی از آنها عبور خواهیم نمود. پیشینیان با نقل روایت منسوب به عرام بن الاصبغ خیال کرده‌اند که وادی یلیل در غیقه گسترده شده است و گفته‌اند که در ینبع گسترده می‌شود و شیخ احمد الجاسر آنان را در این گمان همراهی کرده؛ چون محدوده غیقه را بدین شکل پیاده کرده، که دشتی در ساحل دریا که از ینبع در نزدیکی بدر امتداد پیدا می‌کند و مسیل‌های وادی الصفراء و وادی‌هایی نزدیک آن در آن جاری می‌شود و مسیل‌های غیقه به دریا می‌ریزد. این پنداری گزاف بیش نیست.

درست است که الجاسر محدوده بیابان العُذَیب را بیان کرده است و پندار گزاف دیگر او این است که گفته سیل رضوی در غیقه جریان دارد و بعد به دریا

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۱.

ص:۲۵۲

می‌ریزد و شیخ احمد الجاسر در مورد اکثر نقاط الصفراء ینبع، نقل‌هایی دارد و با وجود این، او خود در مورد اکثر این نقاط، ناقلی بیش نیست.

## بین چاه‌های شیخ و غیقه

وقتی چاه‌های شیخ را به طرف غیقه ترک گفتیم، وادی به سمت شمال پیچید و در برابر ما کوه ظبیه قرار داشت. در پشت آن کوه کراش و در راست ما به فاصله کمی، کوه غصاص و در پشت آن به فاصله دوری کوه فعری هویدا بود. اما در شرق منطقه پشته‌های اصلی بود که در پشت آن ثافل است که همه افق را می‌پوشاند. در حقیقت کوه ثافل سرخ رنگ و زیبا است و نشانه عظمت و سربلندی است در فاصله کمی در وسط غیقه شنوکه در فاصله دوری در پشت سر او قرار می گیرد.

** *

## بینه

به طرف شمال به راه افتادیم و وارد فضای غیقه شدیم. اولین جایی که از آن عبور کردیم، وادی بینه بود؛ وادی بزرگی که یکی از ملحقات غیقه به حساب می‌آید و از وجه غربی ثافل اکبر گسترده می‌شود و در غیقه در ناحیه چاه‌های ابن‌حصانی و چاه‌های شیخ امتداد پیدا می کند. در شرح دیوان کثیر، شارح، بینه را به بیشه تصحیف نموده است. همه نام‌های بیشه در شعر کثیر همان بینه است. به حرکت خود ادامه دادیم. در ۲۴ کیلومتری چاه‌های شیخ به غیقه که وصف آن گذشت، رسیدیم.

## بیشه غیقه

در امتداد مسیر خود در الخائع بالاـ رفتیم؛ درحالی‌که الخائع و فعری و ثافل اکبر در سمت چپ ما بود. پیرمردی را در کنار گوسفندانی دیدیم که در جنگلی

ص:۲۵۳

انبوه از درخت آنها را می‌چرانید. درباره جاهایی که در شعر کثیر نام آنها آمده، از او سؤال کردیم. گفت: بُعال دره‌ای است که از غرب کوه فعری در الخائع الیمانی از شرق گسترده می‌شود؛ در جایی که از غیقه دیده می‌شود.

کتانه را به ما نشان داد و گفت:

دو کتانه بوده است که یکی در الخائع الیمانی از غرب گسترده می‌شود و مقابل آن بعال است و از اینجا که ایستاده‌ایم، آن را می‌بینی و دومی آن است که آب آن را تقسیم می‌کند و در نزدیکی چشمه الحسنیه در وادی‌الصفراء گسترده می‌شود.

پیرمرد گفت: «ببین آنها را در مقابل بُعال از سمت غرب مشاهده می‌کنی که از کوه الاجبیل در الخائع الیمانی از غرب گسترده شده و بعد همه آنها در غیقه گسترده می‌شوند» .

سپس پیرمرد با دست اشاره کرد و گفت: «وجمهٔ از کوه فِعری در سمت غرب، در الخائع الیمانی و در کنار بُعال از سمت جنوب و بین آن و ملف غیقه گسترده می‌شود و امروزه نام جبل فعری الهضبه است که آن را هضبه غیقه می‌گویند» .

درباره نخال از او سؤال کردیم، گفت: «کنار رحیب و در کنار وادی الصفراء از سمت شمال است. رحیب در وادی الصفراء، بالای الحمراء و در سمت مدینه و در کنار رحاب می‌باشد» .

اما درباره آرابن که درست آن الارأین است، پیرمرد چیزی نمی‌دانست. به گمان من مسیل بلند و راه بین دو بلندی الخائع و جایی است که آب دو خائع تقسیم می‌شود. چون هر کس قصد رفتن به نقاطی از وادی الصفرا را از جنوب کتانه و وجمهٔ داشته باشد، باید از این گردنه و راه کوهستانی عبور کند.

ص:۲۵۴

## از غیقه تا المسیجید

در ملف غیقه پیش می‌رفتیم که وادی وارد تنگه باریکی شد که هیچ فضای بازی بین آن نبود. از بین رشته کوه‌های بلندی پیش می‌رفتیم که بلندترین آنها کوه‌های ثافل بود و مهم‌ترین آنها المنصیر، یکی از قله‌های ثافل شمالی بود. در ۲۹ کیلومتری چاه‌های ابن‌حصانی، وادی به دو بخش تقسیم شد: وادی النظیم (عرج قدیمی) که به سمت مشرق ادامه داشت و از سمت شرق تا محلی بین آن و غیقه به ثافل می‌پیوست، و وادی العود که کمی به سمت چپ به طرف شمال منحرف می‌شود. این همان راهی است که حاجیان در قدیم تا مدینه می‌پیموده‌اند. دو کیلومتر در این راه پیش رفتیم و بعد، از الشفیه که با شرف‌الاثایه تفاوت می‌کند، بالا رفتم؛ به سرعت حرکت خود به سوی مسیجید افزودیم تا شب به آنجا برسیم. از وقتی که از الشفیه خارج شدیم تا نزدیکی مسیجید، در وادی الجی حرکت می‌کردیم.

ص:۲۵۵

## روز دوم سفر

### بین المنصرف و الرویثه

قبلاً گفتیم که مسافت بین مدینه و المنصرف ۸۱ کیلومتر است. ساعت هشت‌ونیم صبح به المنصرف رسیدیم و از آنجا در راه قدیمی صبح (راه انبیا) که از منزلگاه‌های مختلفی می‌گذرد (الرویثه، شرف الاثاثیه، بئر الطلوب، القاحه و السقیا) به حرکت خود ادامه دادیم.

### وَتَر

در پنج کیلومتری به منزلگاهی متروکه رسیدیم که چاهی آباد داشت و برخی از کاروان‌ها برای جلوگیری از ازدحام در المسیجید، در اینجا منزل می‌گرفته‌اند. این منزلگاه وَتَر نام دارد و در دهانه دره‌ای معروف به همین نام قرار دارد و از المسیجید در سمت قبله دیده می‌شود. از منزلگاه‌های معروف و قدیمی نیست، اما در دوران‌های متأخر چون عده حجاج زیاد شده است، منزلگاه‌های قدیمی شلوغ شده و لذا مردم هر کجا چاهی وجود داشته، در اطراف آن منزلگاه ساخته‌اند. قافله‌ها همواره به دنبال آبی بوده‌اند تا اطراف آن را به صورت منزلگاه درآورند. از این رو منزلگاه‌های زیادی به وجود آمده که از جمله، این منزلگاه است. منزلگاه‌های دیگری مانند چاه‌های شیخ و چاه مبیریک و چاه‌های متعدد دیگری

ص:۲۵۶

در مسیر این جاده قرار دارند. جاده بعد از تعمیرات و بازسازی مقداری نزدیک‌تر شده است؛ چون به صورت مستقیم کشیده شده، اما جاده قدیمی دارای پیچ و خم‌های بسیاری برای یافتن آب و زمین مناسب، برای توقف بوده و لذا مسیر طولانی‌تر بوده است.

><نمایش تصویر

ص:۲۵۷

## الرُّوَیثه

(۱)

اولین منزلگاه کاروان‌های شتر بعـد از المسیجید بوده که در کنار کوهی سرخ‌رنگ آن را می‌یابی. بعد از حدود ده کیلومتر از وتر، جاده آسفالت وارد یک جاده فرعی در سمت راست خود شد و مسیل وادی الجی را پشت سرگذاردیم. در هفده کیلومتری از المنصرف، به منزلگاهی رسیدیم که بیشتر ساختمان‌های آنجا به نظر می‌رسید از بین رفته است. اینجا در تنگه، وادی خلص بین دو کوه بود و از کوه خلص که بر مضیق الصفراء از جنوب مشرف است، گسترده می‌شود. و نیز بر الجی از غرب نیز مشرف است. وادی در جنوب شرقی کوه خلص و بعد به سمت شرق و بعد در حاشیه چپ وادی الجی گسترده می‌شود.

ساکنان آنجا از فرصت وجود تنگه استفاده کرده و چاه‌های زیادی حفر کرده‌اند که هنوز برخی از آنها مورد استفاده است؛ مانند: الشقماء، الممطوره و المندفنهٔ. در این منزلگاه، آثاری از بناهای سنگی وجود دارد که متروکه هستند و برخی از دکان‌های آن هنوز قابل اصلاح و استفاده می‌باشد. این منزلگاه(۲)به این علت که در وادی خلص است، نزد جغرافیدان‌ها به خَلْص(۳)معروف است.

### البنانیه یا چاه غنم

در شش کیلومتری از الرویثه، در طرف شرق به چاه الغنم (البنانیه) رسیدیم. این دو اسم معروف، منزلگاهی (۴)در وادی الجی است. چاهی بزرگ است و در اطراف آن، مغازه‌ها و مدرسه‌ای ابتدایی است و متعلق به الروثان، از بنی‌سالم، از حرب می‌باشد. نام این منزلگاه را صاحب المناسک ذکر کرده و آن را الجی نامیده

---

۱- مرآهٔ الحرمین، ص ۱۴۱.

۲- مرآهٔ الحرمین، ص ۱۴۱.

۳- معجم البلدان، ج۲، ص ۳۸۲.

۴- همان، ص ۴۹۷.

ص:۲۵۸

است. الجی نام همه وادی است و او منظورش منزلگاه بوده است؛ در جایی که می گوید: «از الرویثه تا الجی چهار میل فاصله است و الجی درست است. الجی همواره با ال تعریف ذکر می‌شود» .

## وادی الجی

وادی حاصلخیری است که از دامنه‌های غربی کوه‌های قدس گسترده می‌شود و آب‌های ورقان جنوبی را می گیرد. بالای آن، الحلقه نـام دارد و بعـد الجی در وادی الصـفرا گسـترده می‌شود؛ یعنی در حاشیه جنوبی آن، در بالای تنگه الصـفراء. زراعتی در آن وجود ندارد و تنها جای مسکونی آن، همین منزلگاه است.

## شرف الاثَایه

از زمـانی که از المسـیجید (المنصـرف) خارج شـده‌ایم، در برابر ما کوهی قرار دارد که بر همه ارتفاعات اطراف مشـرف است و این همان کوه المنصـیر است. در سـی کیلومتری المسـیجید، جاده شرف الاثایه از جاده اصلی به سمت راست جدا شده و از راه الاثایه و العرج دور می‌شـود و از گردنه‌هـای صـعب و وادی‌هـایی تنـگ عبـور می کنـد. جـاده آسـفالت را پشـت سـر گـذاردیم و وارد یک سربالایی شـدیم که به تدریج بر ارتفاع آن افزوده می‌شد؛ به طوری که بالای زمینی بلند رسـیدیم که گردنه الاثایه در انتهای جنوبی آن بود. بعـد از چهار کیلومتر از این راه فرعی، در منزلگاه شـرف الاثایه بودیم؛ یعنی در ۳۴ کیلومتری منصرف و هفده کیلومتری از الرویثه. صـاحب المناسـک تصـریح می کنـد که در یـازده میلی قرار دارد و این قولی مطابق با این مسافت است. این منزلگاه در طول زمان‌هـای مختلف بر پـا بوده و در کتب جغرافیـایی درباره آن سـخن گفته‌انـد. همـدانی گفته است که قبایل حرب و ابن ملاحظ در روز به شرف‌الاثایه حمله کرده‌اند.

ص:۲۵۹

## الشُّفیه

(۱)

شرف الاثایه همواره برای قافله‌ها و جهانگردان و مسافران به نام الشـفیه (تصـغیر شـفه) مشـهور بوده است؛ مانند شـفیهٔ الفرع و شـفیهٔ الصلصـله، مقابـل این منزلگـاه توقف کردیم. بازاری متروک در آنجا بود که نزدیک بیست مغازه در آن به چشم می‌خورد که بیشتر آنها بسـته هسـتند و نشان می‌دهـد ساکنان آنجا از آنها به جای انبارهای جمع آوری گیاهان در فصل بهار اسـتفاده می کنند. راهی به سمت جنوب از میان ردیفی از این مغازه‌ها عبور می کند. مغازه‌هایی سـنگی که روی سـنگ‌های آن با گچ سفید نشده و آب آن از چاه‌های الاثایه می آیـد. جاده از آنجا به سـمت جنوب، به انـدازه قابل توجهی منحرف می‌شود و در دره‌ای تنگ و ناهموار به طرف عرج ادامه پیدا می کند و دو کوه از شرق و غرب به آن پیوسته است.

### چاه‌های الاثایه

امروزه چاه‌های الشفیه، منسوب به منزلگاهی است که ذکر آن گذشت. در انتهای سراشیبی گردنه، در فاصله یک کیلومتر و نیم چند چـاه قرار دارد که همواره مورد اسـتفاده بوده و برخی از آنهـا هم متروک است. همه چاه‌هـا دارای دیواره و دهـانه محکم و وسـیعی هسـتند. مالکیت این چاه‌ها میان اشخاصـی از قبایل مختلف مشترک است. متقدمان(۲)شرف و الاثایه را جـدا از هم ذکر کرده‌انـد و منظورشـان از شـرف الاثـایه، آن منزلگـاه بوده است؛ زیرا الشـرف همـان جایگـاه بلنـد و مشـرف است و منظورشـان از الاثایه همین چاه‌های منسوب به آن بوده است. گفته‌اند که پیامبرخدا (ص) در آنجا مسجدی دارد من اثری از آن نیافتم.

---

۱- معجم البلدان، ج۳، ص ۳۳۶.

۲- همان.

ص:۲۶۰

## الوُهَیق

وادی الاثایه، الوهیق نیز نامیـده می‌شود. از کوه‌های المعـذبه آغاز می‌شود و به خلص و فعری می‌رسـد و بعد به سـمت شـرق متوجه می‌شود. در آن، چاه‌هـا و نخلسـتان‌هایی به صورت دیمی است. وقـتی از این چاه‌هـا عبور می کنـد، العود نـام دارد، تـا اینکه به وادی النظیم (العرج قدیمی) می‌پیوندد و هر دو، وادی الملف را تشکیل می‌دهند.

## العرج و المُنْبَجِس

در وادی العود سـرازیر شدم. اندکی بعد از سمت چپ، وادی العرج ظاهر شد که امروزه به آن النظیم می گویند و گفتیم که به العود می‌پیونـدد و ملف غیقه را می‌سازد و بعـد غیقه و بعـد العرج تا ساحل ادامه دارد. در محل اتصال دو وادی به داخل العرج، دیواره‌ای بود که دره‌ای از سـمت چپ جاده، در کنار آن گسترده شـده بود. به این دیواره، المـدیراء می گویند. نام این مکان المنبجس است؛ چون صاحب المناسک می گویـد: «المنبجس در پایین العرج است و در آن چشـمه‌ای است و در سـمت چپ جاده در دره‌ای بین دو کوه است» . من اثری از چشـمه نیافتم و مردی چادرنشـین را دیـدم و از او درباره چشـمه سؤال کردم، گفتند که چیزی نمی‌دانیم. از مسـجد رسول خدا در سـلمات سؤال کردم، گفتند: در برابر شما در وادی یدعا، الوطیهٔ قرار دارد. منظور از وطیهٔ، قدمگاه پیامبر است که در آنجا محل قـدم و جای پای پیامبر خـداست. کلمه موطی در زبان این مردم به معنای جایی است، که روایت شده در آن جای پای رسول خـداست. در وادی چاه‌ها و نخل‌هایی دیمی و خَوّار در محل جـدا شـدن جاده از وادی وجود داشت. بعـد از ده کیلومتر، جـاده از سـمت چپ، از وادی جـدا شـد و وادی بین کوه‌ها ادامه پیـدا کرد تا جایی که از شـرق به ثافل پیوست و تا محلی که بیشتر آب‌های قسمت

ص:۲۶۱

شرقی ثافل در آن می‌ریزد، گسترده شد. جاده هم بعد از پشت سرگذاشتن یک بلندی، وارد وادی یدعا، یکی از وادی‌های وادی الجی شد.

## بلندترین کوه حجاز

از این مکان بلند بین العرج و یَدَعَۀ (چنان‌که یاقوت روایت کرده و اهالی آنجا یدعا قرائت می‌کنند) فرصتی به دست آمد که بیشتر بلندی‌های حجاز را ببینیم. در جهت طلوع خورشید، کوه‌های قدس در سمت افق از شمال به جنوب کشیده شده و در فاصله نزدیکی از اینجا به چشم می‌آیند. در سمت چپ به فاصله نه چندان دوری کوه بلند ورقان را می‌بینی و در پشت سر خود ثافل را در فاصله‌ای نزدیک که هرچه در پشت آن می‌باشد را پنهان نموده است. هر گاه به سمت جنوب نگاه کنی، قله‌های کوه آره را می‌بینی، اما در سمت چپ و در جهت شمال می‌توانی قله‌های کوه الاشعر را در فاصله دوری در پشت وادی الصفراء ببینی.

## وادی الیدعه و الوطیه

از العرج خارج شدیم و از کوهی که وصف آن به عنوان یکی از بلندی‌های حجاز گذشت، بالا رفتیم و بعد در وادی الیدعه سرازیر شدیم. این وادی از طرف راست جاده به سمت چپ آن گسترده می‌شود و وقتی به الحلقه می‌رسد، وادی الجی را می‌سازد. اینجا دوباره به جاده آسفالت می‌رسیم. از اینجا در سمت شمال، بلندی الغائر را می‌بینی. گردنه سختی که بین سلسله کوه‌های قدس و کوه‌های ورقان فاصله شده و صاحبان کاروان‌های شتر مجبور بوده‌اند که مسافران را هنگام صعود، از شتر پیاده کنند. این بلندی در سمت مکه قرار دارد و گردنه الغائر به نام رکوبه معروف است. پیامبر خدا (ص) در راه مهاجرت به مدینه از آن گذشته است که از سخت‌ترین راه‌های عرب است. نزدیک پنج کیلومتر طی کردیم تا به جایی

ص:۲۶۲

به نـام الوطیه رسـیدیم که چهـارده کیلومتر یعنی نزدیـک ده کیلومتر به حسـاب عربی قـدیم از الاثـایه فاصـله داشت. الوطیه یا الوطأة دهکـده‌ای مـتروک بـود که دیوارهـایی از سه طرف آن را فراگرفته بود. و نخل‌هـایی داشت که تشـنگی آنهـا را خشـکانده بود. در سمت چپ جاده، مسـجد شمسـی قرار دارد که با دیواره‌هایی از سنگ مشخص شده و بعید نیست که همان مسجد رسول خدا باشد. صاحب مناسک گفته است که در پنـج میلی العرج می‌باشـد. عبدالله بن عمر از العرج می‌آمده و خورشـید غروب می‌کرده و او نماز ظهر را در این مکان خوانده است. از وادی العرج تا اینجا نزدیک هشت کیلومتر، یعنی چیزی نزدیک به پنج میل بوده است.

### الحَفاهٔ

از الوطیه خارج شـدیم. جاده به سـمت جنوب بازگشت و در دشتی که در طول وادی یـدعا بود، پیش رفت. بعد از بیست کیلومتر از شرف الاثـایه، یعنی چهـار کیلومـتر از الوطیه، جـاده وارد سراشـیبی شـد که به آن الرصـفه می‌گفتنـد. این سراشـیبی بین دو کوه قرار داشت و از دره و گردنه‌ای در جـاده القـاحه عبور می‌کنـد و یکی از وادی‌هـای القاحه است که در سـمت العرج می‌باشـد. در بالای الرصـفه، آب الیـدعه و الرصـفه تقسـیم می‌شود. یکی در الجی و همه وادی الصـفراء و دیگری در القـاصه و بعـد به الابـواء می‌ریزد. الرصـفه نامیده شده، چون بسیار ناهموار بوده و بدین سبب آن را سنگفرش و صاف و هموار نموده‌اند تا شتربانان بتوانند به راحتی با کاروان‌های خود از آن عبور کنند. اینجا اولین سرزمین (۱)عوف است. بعد از ۲۳ کیلومتر، از شرف الاثایه به الحفاهٔ رسدیم که نسبتاً وسیع است؛ مانند میدانی که سه وادی در آن گسترده شده است. و وادی مشهور القاحه ظاهر شد. این وادی‌های فرعی سه‌گانه یعنی الرصفه و دره فید و دره‌ای که از شمال الحفاهٔ

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۶۸.

ص:۲۶۳

می‌آید، طریق الغائر از آن عبور می‌کند و از فید گذشته و بعد به کنار الیدعه الشرقی سرازیر می‌شود. بعد از گردنه العَقنقُل بالا رفته و بعد در وادی الحلقه سرازیر می‌شود و از الغائر بالا می‌رود. وادی فرعی سوم الحفاۀ نامیده می‌شود که در محل طلوع خورشید از کوه قدس گسترده می‌شود و دامنه‌هایی که در این وادی گسترده می‌شود را هم الحفاۀ می‌گویند.

الحفاۀ منزلگاهی متروکه است. چاه‌های قدیمی با دهانه‌های وسیع در آن است و هر چاهی منسوب به مردی از اهل الدیره است. در آنجا مغازه‌های ویران شده بود و تنها آثار زندگی در بین چادرنشینان دیده می‌شد. اگر این جاده آسفالت شود، زندگی دوباره به اینجا باز می‌گردد؛ چون از مسیری که از بدر می‌گذرد، کوتاه‌تر است. درباره این محل، در تاریخ مطالب شنیدنی بسیاری وجود دارد. این منزلگاه را چاه الطلوب می‌نامیده‌اند و همان جایی است که معاویه در آنجا توقف کرد و دچار لقوه شد. ماشین سبب ویرانی این سرزمین شده است. مردم مهاجرت کرده‌اند و بعد اینجا رو به ویرانی گذاشته و دهکده‌های آنها نابود شده و در شمار آثار تاریخی درآمده است. این منزلگاه مانند الرویثه و الشفیه، بر کوه بلند قدس مشرف است و تعجب می‌کنی اگر بگویند بر فراز دامنه‌ها و بلندی‌های قدس ساکنانی هستند که نخلستان دارند و در آنجا به کار و فعالیت مشغول هستند. در اشعار از قدس به عنوان دژ و قلعه یاد شده است که امروزه به آن اُدقُس می‌گویند و در سفر اول توضیح دادیم که ساکنان امروزی و مالکان آن، قبیله عوف، از حرب هستند.

## چاه القَیضی

(۱)

در ۳۵ کیلومتری شرف الاثایه و دوازده کیلومتری از الحفاۀ به چاه القیضی رسیدیم. چاهی در سمت راست وادی القاحۀ که مردی از عوف به نام قیضی آن

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹.

ص:۲۶۴

را حفر کرده و بـه ایـن نـام معروف شـده است. هنگـامی که حاجیـان در الحفـاة ازدحـام می کردنـد، کسـانی که جایگـاهی در آنجا نداشـتند، به سوی القیضـی می‌شـتافتند و از این رو به صورت منزلگاهی در آمده است. زمانی که مسیر کاروان‌های حج به جاده‌های ماشین‌رو تغییر کرده، این منزلگاه مانند سایر منزلگاه‌های این مسیر متروک شد.

در آخر دهه هشـتاد از این قرن، شـیخ بخیت بن ناصـر بن بخیت بن بنیـان اللّهیبی به عنوان امیر در وادی القاحه منصوب شـد. پـدر او ناصـر، هنگام روی کار آمـدن دولت سـعودی به جای دولت هاشـمی، امیر این منطقه و صاحب ثروت و مکنت فراوان بود. در پایان جنـگ جهانی دوم کار شتر در این سـرزمین به پایان رسـید و اینجا دچار خشـکسالی شـد. به دنبال آن قحطی منطقه را فراگرفت؛ به طوری که خانواده‌هـایی بـا هفت یـا هشت نفر، به طرف مکه مهـاجرت کردنـد. امـا حتی نیمی از آنهـا به مقصـد نرسـیدند. ناصـر با خانواده خود همراه دیگران از اینجا کوچ کرد و این سـرزمین به صورت سـرزمینی خالی از سـکنه و متروك درآمـد و هیچ‌کـدام از اهـالی دیگر به اینجا بازنگشـتند؛ بلکه در شـهرهای دیگر ساکن شدنـد و پس از مـدتی صاحب ثروت و مکنت شدنـد و به مقام‌های عالیه دست یافتنـد و دیگر هیـچ کس فکر بازگشت به اینجا را نکرد. بعـدها بخیت به عنوان امیر القاحه منصوب شـد و وقتی به اینجا رسـید، هیـچ جای آبادی، حتی یک دهکده هم ندید. بنابر این به چاه قیضـی پناه آورد و در آنجا ساختمان‌هایی احداث کرد؛ مانند ساختمان امارت، مدرسه ابتدایی و جاده‌هایی برای معلمین.

به دنبال این اقدامات، چاه القیضی به عنوان دهکده شهرك مرکزی القاحه درآمد؛ درحالی‌که هیچ قریه‌ای در اطراف آن نبود و تنها چادرنشـین‌هایی در اطراف آن بودنـد که تعـداد آنها به صـد می‌رسـید. این امارت، تابع امارت بدر می‌باشد. القاحه خالی از کشتزار است؛ مگر آنچه که در اطراف شهر السقیا یافت

ص:۲۶۵

می‌شود و السقیا و اطراف آن، از امارت القاحه بیرون هستند؛ چون متعلق به قبیله العبده از بنی‌عمر و از حرب می‌باشند و مرکز آن، تابع الفرع است.

رسول خدا (ص) در هنگام مهاجرت به مدینه از القاحه عبور نموده است.(۱)در اینجا اشتباهی بین القاحه (با قاف و حاء مهمله) و الفاجه (با فا و جیم) وجود دارد. الفاجه (با فا و جیم) یکی از وادی‌های فرعی القاحه (با قاف و حاء مهمله) است.

### السقیا

(۲)

در ۲۶ کیلومتری از چاه قیضی، به السقیا در پایین القاحه رسیدیم که در سفر اول درباره آن صحبت کردیم. همه آن چیزی که در فاصله سال‌های ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۶ه. ق در آن ساخته شده، شامل ساختمانی بزرگ و دارای حیاط وسیع است که در آن وسایل بازی وجود دارد و چنان‌که اطلاع یافتم، این ساختمان مدرسه‌ای است که هنوز هم افتتاح نشده است. مدرسه آنجا در هنگام دیدار من در سال ۱۳۹۳ هنوز ساختمانی قدیمی و کهنه داشت و به نظر می‌رسد که هنوز هم این مدرسه در آنجا باشد.

### هَرشی و تَمْنی

به حرکت خود در وادی القاحه ادامه دادیم و از مقابل چاه مبیریك که ذکر آن گذشت، عبور کردیم. در نزدیکی آن، وادی الفرع و وادی القاحه به هم متصل شده و وادی الابواء را به وجود می‌آورند. در وادی الابواء به حرکت خود ادامه دادیم و بعد سمت چپ، وارد وادی السیر شدیم. وادی کوچکی که زراعتی در آن نیست و آب‌های تمنی و جهات شرقی الطوال البیض را می‌گیرد و بعد در وادی ابواء از سمت جنوبی آن گسترده می‌شود. در ده کیلومتری با آثار برجا مانده از

---

۱- معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸.

۲- همان.

ص:۲۶۶

المقیتله برخوردیم. آثار دهکده‌ای ویران که در کنار وادی السیر در محل برخورد آن با وادی تمن (تمنی قدیم) قرار دارد. در السیر و در نزدیک آن دهکده، چاه‌هایی برای شرب وجود دارد و در المقیتله، آثار منزلگاهی قدیمی هست؛ از جمله، مسجدی که با زحمت زیاد موفق شدم محراب آن را شناسایی کنم. این دهکده در کنار جاده‌ای که از ودان عبور می‌کند، قرار دارد و شاید بعد از ویران شدن ودان، ساخته شده و بعد به علل مختلفی ویران شده است. علت ویرانی آن، بازسازی و دگرگونی جاده نیست؛ بلکه ویرانی آن به مدت‌ها پیش از تغییر و تحول جاده باز می‌گردد؛ چون چیزی جز آثار پوسیده از آن باقی نمانده است. سایه کوه‌های الطوال البیض بر السیر افکنده شده و زمینی وسیع بین سنگلاخ‌هاست و کشتزارهای وسیع زیادی در آن وجود دارد که متعلق به البلادیه، از بنی‌عمر می‌باشد. در کتاب‌های متقدمین به نام تمنی از آن یاد شده است.

در سایه الطوال البیض حرکت کردیم که امروزه به آن طوال حمامه می‌گویند. بعد وارد سراشیبی تلی بلند به نام حماسه شدیم. تلی بزرگ که بین الطوال البیض و گردنه هرشی کشیده شده و سیل آن تا کنار ودان ادامه دارد و بعد در ابواء، در سمت چپ امتداد می‌یابد. در سیزده کیلومتری از چاه مبیریک به گردنه هرشی رسیدیم. اولین جایی که دیدیم، مسجدی بود که از سمت شمال در مقابل گردنه قرار داشت و مردم این سرزمین، آن را به رسول خدا منسوب می‌کردند. این مسجد در مقابل دهانه گردنه قرار داشت؛ به طوری که جاده از آن جدا نبود و من می‌ترسم که وقتی این جاده آسفالت شود، این اثر مهم تاریخی از بین برود. به ویژه که بیشتر کسانی که اقدام به جاده سازی می‌کنند، دانش کافی برای حفظ این گونه آثار را ندارند.

هرشی اسم سنگلاخی است که گردنه آن را در بر گرفته است. جاده اصلی از آن می‌گذرد و گردنه دیگر هریشاء نام دارد که جز انسان‌های پیاده یا سوار بر

ص:۲۶۷

چهارپایان، از آن رفت و آمد نمی‌کنند. چون این دو راه به مکان واحدی می‌رسند و گردنه هرشی شیب بسیار تندی به سمت جنوب دارد. اما در شمال این گردنه به زمین مسطح و مرتفعی می‌رسد و سنگلاخی در سمت غرب آن امتداد پیدا می‌کند که سنگلاخ بیض نامیده می‌شود. سپس به سمت شرق ادامه یافته و به سنگلاخ الشیباء و سنگلاخ بنی‌عمرو، در شمال سنگلاخ ذره متصل می‌شود. هرشی در هیجده کیلومتری شمال شرق رابغ قرار دارد. و مسیر حاجیان در حد فاصل بین السقیا و جحفه از آن می‌گذشته، اما بعد از ویرانی جحفه، از فاصله بین السقیا و رابغ عبور می‌کرده است. در اوایل ورود ماشین به جاده‌ها، این گردنه برای ماشین‌ها باز شد. اما این آماده‌سازی ابتدایی بود. بعدها که مسیر جاده ماشین‌رو به مسیر مستوره و بدر تغییر داده شد، گردنه متروک افتاده و مسیر آن به وسیله جریان سیل‌ها از بین رفت. پایین آمدن از سرازیری آن، ترسناک است و بالا آمدن از آن هم ترس و دشواری بیشتری به همراه دارد.

امروزه ماشین‌هایی که در بادیه رفت و آمد می‌کنند، مجبور هستند که با تحمل سختی‌های راه از این گردنه عبور کنند؛ چون هر کس که قصد الفرع و القاحه را از طرف رابغ دارد، در برابر او دو راه بیشتر وجود ندارد: از این راه یا راه مستوره به ابواء که بسیار طولانی است. فرق بین دو مسیر ۷۵ کیلومتر است. چون مسافت از رابغ تا مبیریک، از راه هرشی تنها ۳۱ کیلومتر است و این راه، یعنی از مسیر مستوره ۸۸ کیلومتر است؛ یعنی نزدیک یک سوم راه اول است. در ساعت ۳۰/۵ به رابغ رسیدیم. شهری زیبا و آرام که مردم آن به سرعت در پی کار خود روان بودند. این شهر از دیرباز آخرین نقطه نقشه بوده و همواره بندر آن متروک بوده است. مردم آن با فانوس‌های کاری، روشنایی خود را تأمین می‌کنند.

ص:۲۶۸

ص:۲۶۹

## سفر چهارم

### اشاره

ص:۲۷۰

ص:۲۷۱

## مَرْيَيْن يا مَرَّيِيْن

در روز سه‌شنبه ۲۴ شوال ۱۳۹۸ه. ق برابر با ۲۶ ایلول (۱)۱۹۷۸م از سفر خود که در آن از شهرهای القصیم و نواحی اطراف آن دیدن کردم، بازگشتم. وقتی به مدینه رسیدم، فرصت را غنیمت شمردم تا درباره این شهر یا سرزمین زراعی که اکثر متقدمین آن را ذکر کرده‌اند و در ترکیب نام آن اختلاف نموده‌اند، مطالعه و تحقیق کنم. آنها گفته‌اند مَرّیَیْن و یَیْن و مَرَیَیْن و نصوص فراوانی در این‌باره وجود دارد و اختلاف در نام و محل آن بسیار نزدیک به هم است.

۱- البکری در معجم ما استعجم می‌گوید: یَیْن(۲)و آن را در خاتمه کتاب خود آورده است و شاهدی برای آن ذکر کرده که مربوط به إیر است و آن را با شربب قیاس کرده است. ایر و شربب نام دو مکان در نجد است و یاقوت یَیْن(۳)(به فتح و سکون نون) ضبط کرده و بر ابن اسحاق ایراد گرفته که نام آن مرّیَیْن است و در اینجا به مرّ اضافه شده است. به اعتقاد من این پندار ناشی از توهم یاقوت است. چون در سیره آنچه ذکر شده، مَرَیَیْن (تثنیه مَرَی) می‌باشد. در لسان العرب یَیْن اسم مکانی است و در سیره هست که پیامبر (ص) در جنگ بدر از تربان گذشت و

---

۱- ماه نهم از سال شمسی عربی پیش از تشرین اول، برابر با سپتامبر.

۲- معجم ما استعجم، ج ۵، ص ۴۵۵.

۳- مغازی، ص ۹.

ص:۲۷۲

بعد از ملل و غمیس الحمام، از مَرَیَیْن و سپس از صخیرات الیمام و السیاله عبور کرد. پس در اینجا مَرَیَیْن(۱)به عنوان تثنیه مَرَی به کار رفته است. در کتاب ابوعلی الهجری آمده که یَیْن شهر میوه مدینه و در جایی نزدیک به بنی‌زید بوده است. بین آنها و بنی‌یزید جنگ‌هایی رخ داده است و بنوزید مجبور به ترک آنجا به سمت الصفراء شده‌اند و بنی‌یزید هم به الفرع کوچ کرده‌اند. از آنچه گذشت، درمی‌یابیم که اختلاف در این و آنچه ترجیح دارد، این است که نام آن مثنی (مَرَی) بوده و بعدها مَرَیَیْن گفته شده، بنابر رعایت سماع و به تدریج همین شکل برای آن علم شده و با همین نام خوانده شده است.

## موقعیت مَرَیَیْن

این نام امروزه معروف نیست و برای شناختن آن باید از دو راه وارد شد:

۱. بازگشت به نصوص قدیمی؛

۲. مشاهده تطبیقی نصوص و ملاحظه اینکه نصوص هنگام تحدید محل چه می گویند.

الف) نصی که در سیره آمده، این است که این محل، غمیس الحمام را هم در بر می گرفته یا جزیی از آن بوده و غمیس الحمام همواره در نقشه معروف بوده است.

ب) ابوعلی هجری می گوید: عَبُّود کوهی است بین مریین و ملل و مریین راهی است که در اینجا در مسیر آن، عبور و مرور می کنند. از تحدید هجری به دست می‌آید که این مکان در دامنه‌های کوه عبود قرار داشته است؛ چون گفته که برید مریین، در کنار عبود است.

ج) اما بکری (۲)می گوید: در الفریش چاه‌های زید بن الحسن قرار دارد و کوهی هست که به آن عدنه می گویند و دهکده بنی‌زید در نزدیکی عدنه است که در

---

۱- مغازی، ص ۹.

۲- معجم ما استعجم، ج۳، ص ۲۷۱؛ ج ۴، ص ۱۱۵.

ص:۲۷۳

نقشه مشخص شده است.

د) یاقوت(۱)می گوید: زمخشری گفته است یَیْن چشمه‌ای است در وادی حورتان که امروزه متعلق به بنی‌زید الموسوی، از بنی‌الحسن است و غیر او گفته‌اند که یَیْن نام وادی‌ای است بین ضاحک و ضویحک (۲)که دو کوه در پایین الفریش هستند. با وجود اینکه حورتان نزدیک اینجا هستند، ضحک و ضویحک معروف نیستند؛ چون این روایت از دو روایت قبلی شایع‌تر است. حورتان حدود پنج کیلومتر از جایی که برای مریین مشخص کردیم، دورتر است.

آنچه با نصوص گذشته منطبق است و مهم‌ترین آنها نص ابن اسحاق می‌باشد، مبنی بر این است که آن در بین ملل و صخیرات الیمام قرار دارد و غمیس الحمام جزیی از آن است. همچنین هجری می گوید که برید مریین، در کنار عبود است. اگر روایت را در بند دال مورد دقت و نظر قرار دهیم، علی‌رغم وضوح و تحدید خوبی که دارد، اما در مورد تحدیدهای متقدمین با محدودیت روبه‌رو هستیم؛ چون در تحدیدات آنها بی‌دقتی وجود دارد و براساس مشاهده تحدید نکرده‌اند.

لازم است، اشاره کنم که زمخشری از شریف علی بن وهّاس العلوی که یکی از دانشمندان این سرزمین بوده؛ روایت می کند؛ اما هجری هم در عقیق در نزدیکی این محل سکونت داشته و اعتقاد من این است که شناخت هجری با شناخت شریف علی برابری می کند. ابن اسحاق هم که صاحب سیره رسول خداست سخنش را می‌توان معتبر شمرد. چون نزدیک به دوران پیامبر (ص) می‌زیسته و مدنی بوده است.

---

۱- معجم البلدان، ج ۵، ص ۴۵۵.

۲- همان.

ص:۲۷۴

><نمایش تصویر

## ادامه سفر

شرح مسیر بین مـدینه و ملل در سـفر اول گـذشت و امروز این راه را طی کردیم تا به میان ملل رسـیدیم و بعد در جاده‌ای خاکی به سمت غرب پیش رفتیم. بعد از طی ششصد متر در برابر چادرهایی قرار گرفتیم که متعلق به خانواده‌ای از

ص:۲۷۵

قبیله الصواعـد از عوف بود. ویرانه‌هایی را دیـدیم که از چند بخش کوچک تشـکیل شده بود. گویی منازل یک خانواده بوده و این جزو فرهنـگ و آداب اهـالی این دهکـده‌ها می‌باشـد. به سـمت غرب حرکت کردم. از گردنه‌ای که صـاف و هموار نبود، بالا رفتم. حمراء امراق در سـمت راست من قرار داشت که امروزه به نـام الخیالات شـناخته می‌شـود. در سـمت چپ من عبود قرار داشت. این بلندی بر دشت افیح مشـرف است و تصور آن در این سـرزمین سـنگی بعید است. در وسط دشت دیدم که مردمی در حال حفر چاه هسـتند. اینکه این دشت قابـل زراعت است و بـا اسـتقرای نصوص سابق، می‌شود گفت این دشت حتما مَرَیِّن است. به زودی درباره وجه تسـمیه آن بر مَرَیِّن خواهم نوشت. بعـد از طی پانصـد مـتر به سلسـله‌ای صـخره‌ای که این دشت را قطع می‌کرد، رسـیدم که در محل تنگه، سدی را درست می‌کرد و سیل وادی را نگه می‌داشت و بعد دوباره هم‌سطح می‌شد.

## وصف سرزمین مریین

نقطه بلنـدی در بین آن صـخره‌ها بود که دشت را به شـکل دایره‌واری فرش کرده بود و از فراز آن، نشانه‌هـا و آثـار وادی، واضـح و روشن به چشم می‌خورد، که عبارت بود از:

در شـمال، کـوه صـفر که آن را سـفر تلفـظ می‌کننـد و از شـمال به کـوه العـود و العجـوز متصـل می‌شود و به آن دو عجوزان گفته می‌شـود. این صـفر منزل الکریم‌الجواد ابوعبیـده عبـدالله بن زمعه بوده است. از دامنه شـرقی صـفر، سـیل این وادی، متوجه فرش ملل می‌شود. در شـرق آن، کوه کوچکی است که ضبیعه نـام دارد و مقابـل صـفر در نقطه طلوع خورشـید است و بر فرش ملـل، در نقطه غروب خورشید مشرف است.

از جنوب، محل اتصال وادی الفریش الغربی با وادی غمیس الحمام است. چیزی که از اینجا دیـده می‌شود، بخشـی از وادی الغمیس بعد از اتصال دو وادی

ص:۲۷۶

است. در محل برخورد این دو، ارتفاعات کوچکی قرار دارد که از غرب به عبود متصل می‌شود. در محل اتصال این دو در غرب، کوه عدنه قرار دارد که کوهی خاکستری رنگ و کم‌ارتفاع‌تر از عبود است.

در مشرق، کوه‌هایی است که بارزترین آنها کوه الخیالات (امراق قدیمی) و کوه الخصراء می‌باشد. که بین آن و عبود همین گردنه بلندی است که از مسیر آن آمدیم.

در سمت غرب و در بین دشت، دو وادی گسترده می‌شود: وادی حَزرۀ که در جنوب آن دو می‌باشد و از الفقاره می‌آید. وادی مثعر که وادی کوچکی است و از غرب از فاصله بین حزره و الجفر می‌آید و در این دشت بین حزره و عفرۀ الردادۀ گسترده می‌شود. وقتی بر شمال غرب خود نگاه کنی العجوز را می‌بینی که با عوارض اطراف آن، العُجُز نامیده می‌شود. رشته کوهی است خاکستری رنگ که عفرۀ الردادۀ را از غرب در بر می‌گیرد و الفقرۀ در حد فاصل بین آن و العَوْد قرار دارد. این رشته کوه مشتمل بر الجفر است که در فرش ملل بعد از الحیفاء گسترده می‌شود و الحیفاء در شمال شرقی صفر قرار دارد. وادی الجفر یک وادی زراعی است که متعلق به فرزندان سلیم، از بنی‌سالم و غیر ایشان می‌باشد.

## ادامه سفر

در مریین هیچ‌گونه زراعتی به چشم نمی‌خورد و هر چه بود، درختان طلح و رمث و گیاهان خشکی بود. هیچ آبی هم در آنجا به چشم نمی‌خورد و آن چاهی که در حال حفر کردن آن بودند، در عمق بیست متری هنوز به آب نرسیده بود. از صخره محل دیده‌بانی پایین آمدم و مستقیم به سمت شمال پیش رفتم. بعد از هفت کیلومتر در نزدیکی ریگزار مشخصی که در دامنه کوه صفر وجود دارد، آثاری از ساختمانی با سنگ سرخ دیدم. شک نیست که این ریگزار بر حسب نص برخی از مصادر محل سکونت ابی عبیده الکریم الجواد بوده است. از این محل در

ص:۲۷۷

دامنه کوه در جست‌وجوی آثار به حرکت خود ادامه دادم. کوه‌های کوچک سنگی در اطراف دیده می‌شد و تشخیص آثار قدیمی که اعراب هنگام سکونت در این سرزمین برای خود درست کرده‌اند، بسیار مشکل بود. به طرف مشرق، از بین کوه ضبیعه در سمت راستم و کوه‌های حفی (جمع حفا) در سمت چپم عبور کردم و در مجرای سیل مریین سرازیر شدم و در سه کیلومتری از کوهپایه‌های صفر و فرش ململ، در جهت غروب خورشید راه خود را دنبال کردم. همه این عوارض در انتهای شمالی مریین قرار دارد و از غرب، عفرهٔ الرواده به آن می‌رسد. دشت عفرهٔ الروادهٔ از غرب و شمال به دو کوه محیط شده است.

وادی فرش را به سمت انتهای دامنه الاسفع از شمال غربی پشت سر گذاردم و بعد به سمت جنوب بازگشتم و به دنبال آثار منازل به حرکت خود ادامه دادم، اما چیزی پیدا نکردم و از اینکه در نوشته‌های قبلی اماسفع را همان صفر تلقی کرده بودم، متأسف شدم. در واقع، دامنه‌های اسفع قابل سکونت نیست و نیز تمام حاشیه ملل شرقی، کوه‌های آنها هستند و جایی برای دشت و زمین هموار و صاف باقی نمی‌گذارند. اما کوه صفر و العود و اطراف آن دو قابل سکونت است. زمینی صاف و هموار و کوه‌های زیبای سرخ رنگ و مجاری گشاده ورود هوا و درختان سبز که از چشم دور نمی‌شوند. در فرش، قنات‌ها و چشمه‌های زیادی وجود داشته و اماکنی که ظاهراً مربوط به کشتزارهای آنجا بوده است که بعد از نابودی کشاورزی آنجا و خشک شدن چاه‌ها و مهاجرت اهالی ویران شده است. بعد به دره‌ای بازگشتم که بین دو کوه الخیالات و ضبیعه فاصله انداخته بود. این دره به اندازه رسیدن صدای یک نفر فریاد کننده تا کوه صفر فاصله داشت و هر کس در فرش ملل مزرعه‌ای داشته باشد، می‌تواند در دامنه‌های صفر پایین بیاید و از طریق این دره به طرف مزرعه خود برود که مساحتی کمتر از دو کیلومتر می‌شود. به طرف آثاری که در دامنه صفر به آن اشاره کردم، بازگشتم و از آنجا به طرف جنوب و سپس غرب رفتم و از محل خروج مثعر عبور کردم و بعد به

ص:۲۷۸

سمت جنوب بازگشتم و مصب حوزه آنجا را پشت سر گذاردم. در دو طرف آن، آثاری از دهکده‌ای که بدون شک گروهی از اهالی مریین در آن به سر می‌بردند را دیدم و بعد در غمیس الحمام به حرکت خود ادمه دادم که آثار بسیاری در آنجا بود و گویا منازل ساکنانی بوده است که در این نواحی پراکنده بودند. در الربی در کنار وادی و در دامنه عبّود از سمت غرب حرکت می‌کردم که جاده خاکی به جاده آسفالت پیوست. این سرزمین زیبا را که روزی مسکونی بوده و مزارع زیادی داشته، اما امروز هیچ سکنه‌ای ندارد و گویی درگذشته چنین جایی نبوده است، ترک کردم.

## وجه نام‌گذاری مریین

این نص صریح در سیره است و من آن را توضیح دادم. وجه آن از حیث لغوی این است که تثنیه مَرَی است. در بالای وادی الفریش دو دره است که هر کدام را مَرَی می‌گویند. یکی از آن دو از ورقان در بالای سرزمین فریش در حدود پنج کیلومتری آنجا آغاز می‌شود و دیگری در مقابل اولی از طرف شرق می‌آید. به اعتقاد من همه وادی الفریش به سبب وجود این دو وادی و دره بالای آن، مریین خوانده شده و فریش، نام قدیمی(۱)و نص کتب و مراجع گذشته است. زمانی که فریش را به این نام خوانده‌اند، اسم مریین روی این سرزمین باقی مانده و به‌صورت مبنی آن را به کار می‌برند و اشتراک وادی یا دو کوه در نام واحدی نزد عرب معروف و مشهور است؛ مانند: النخلتین، ابانین، المرختین؛ بلکه از این هم بالاتر مثل قمرین و العمرین.

مکه مکرمه

۲۹ شوال ۱۳۹۸ه. ق

عاتق بن غیث البلادی

---

۱- معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۵۹.

ص:۲۷۹

## ضمیمه اول: مسیر هجرت

### اشاره

به اعتقاد من داستان هجرت(۱)بر هیچ یک از کسانی که این کتاب را

---

۱- چون هجرت، از مهم‌ترین وقایع تاریخ اسلام و نیز مهم‌ترین دلیل برای اهل سنت در استدلال بر خلافت ابی‌بکر است، عسقلانی می‌گوید: یوم غار و مصاحبت با پیامبر اعظم، از فضایل ابی‌بکر است که او را مستحق خلافت بعد از نبی نموده است. عمر گفته است: ابابکر صاحب رسول خدا و ثانی اثنین، است؛ پس به امور مسلمانان از خودشان اولی است. اهل سنت یوم غار را روز ۲۷ ذی‌الحجه، در برابر یوم غدیر در ۱۸ ذی الحجه مطرح کرده‌اند. در صورتی که شذرات الذهب، ج ۳، ص ۱۳۰ و المنتظم ابن جوزی، ج ۷، ص ۲۰۶ و بسیاری از منابع تصریح کرده‌اند که یوم غار در صفر و ربیع الاول بوده که امری واضح است. به هر حال لازم است درباره برخی از کلماتی که ایشان به کار برده، تأمل نمود و آن را در اسناد و مدارک جستو جو کرد. آگاهی بسیاری از صحابه از هجرت پیامبر: جریان هجرت، جریانی پیوسته و ریشه‌دار است. عوامل هجرت را باید در حوادث پیش از آغاز هجرت نیز جست‌وجو کرد. توجه به آماده شدن زمینه‌های هجرت و اینکه پیامبر از راه الهام و وحی، مأذون به هجرت گردیده بود و صحابه بزرگ، مأمور به هجرت شدند و برخی از آنها مخفیانه هجرت کردند و برخی با ممانعت شدید مشرکان روبه‌رو می‌شدند. بیشتر بزرگان صحابه، به علت وجود پیوندها و رسوم قبیله‌ای، مشکلی برای هجرت نداشتند و کسی نمی‌توانست متعرض آنها بشود. چندین تجربه هجرت برای پیامبر، جای تردید برای برخی از صحابه باقی نگذاشته بود که او در پی فرصتی برای هجرت است. مشرکین نیز مراقب و منتظر این امر بودند. بنابراین جمله «لم یخبر الارجلین» چندان محمل درست و مستند تاریخی ندارد؛ زیرا با وجود تجربه هجرت ناموفق پیامبر به طائف و تجربه ناموفق هجرت به سوی بنی‌صعصعه و هجرت ناموفق به سوی بنی‌شیبان و نیز رایزنی پیامبر با اصحاب در مورد سایر اماکن که امکان هجرت به آنجا وجود داشته، مسئله هجرت پیامبر را امری بدیهی و ضروری کرده بود و دست‌کم گروه زیادی از صحابه از آن آگاه بودند. از سویی هجرت گسترده مسلمانان به مدینه و حبشه، تردیدی باقی نمی‌گذارد که پیامبر مسئله هجرت خود را به کسی خبر نداده بود؛ مسئله‌ای که قریش انتظار آن را می‌کشید و مهم‌ترین تدابیر را برای آن می‌اندیشید. ملاقات برخی از قبایل، مانند قبیله غفار با پیامبر نیز گواهی بر این مطلب است.

ص:۲۸۰

قرائت کرده‌اند، مخفی نیست. در سیره رسول خدا آمده است که حضرت وقتی تصمیم به خروج از مکه گرفتند؛ هیچ‌کس از این موضوع اطلاع نداشت(۱)، جز علی (ع) که او را در مکه باقی گذارد، تا امانت‌های مردم را باز گرداند(۲)و ابوبکر که به او اجازه داد تا در طی مسیر همراه او باشد.(۳)بعد

---

۱- در مسئله هجرت، همگان تابع محض پیامبر بودند. همراهی ابوبکر با پیامبر ص ، تبعیت محض بوده است؛ چنان‌که در سفر به طائف، علی ع و در هجرت به بنی‌صعصعه و بنی‌شیبان نیز ابوبکر و علی ع به این عنوان همراه پیامبر بودند؛ الصحیح من سیرة النبی الاعظم، عاملی، ج ۳، ص ۲۵۰.

۲- صرف استبقاء حضرت علی ع ، مفید حکایت تاریخی هجرت نیست، بلکه آنچه در استبقاء مهم است، بازگرداندن فواطم، به ویژه، فاطمه دختر پیامبر و ادای امانات و مهم‌تر از همه مسئله مبیت است؛ اگر چه این اولین مبیت علی ع نبوده است. مبیت علی ع چنان‌که کتب متعدد تاریخی آن را نقل کرده‌اند، نشانه عالی‌ترین حد شجاعت و فداکاری و اخلاص محض عملی است. به هر حال استبقاء هم‌وزن و یکسان با مصاحبت نیست؛ زیرا صرف استبقاء نبوده است بلکه مبیت هم بوده است. منابع بسیاری به مبیت اشاره کرده‌اند و نزول آیه ۲۰۷ سوره بقره را در مورد آن دانسته‌اند. نقطه آغاز همراهی ابوبکر با پیامبر ص ، نزدیک چاه میمونه بوده است. متأسفانه مبالغه روایات عامه در مورد نقش ابوبکر و خانواده او در هجرت پیامبر آن‌قدر زیاد است که گویی ابوبکر متبوع و پیامبر، تابع محض بوده است و هجرت تنها برای حفظ، ابوبکر صورت گرفته است

۳- پیامبر از پنجره خانه ابوبکر خارج نشده است. جای بسی تعجب است که نویسنده هیچ توجهی به روایات متعدد در این‌باره که پیامبر از خانه خود هجرت را آغاز و به سمت جنوب مکه حرکت کرده و ابوبکر در بئر میمونه به ایشان پیوسته، ندارد. برخی از منابعی که به این امر اشاره کرده‌اند را ذکر می‌کنیم:البدایة و النهایه، ج ۳، ص ۱۸۵.بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۷۴.الخرائج و الجرائح، صص ۷۷ و ۵۱.اعلام الوری، ص ۶۳.مناقب آل ابی‌طالب، ج ۱، ص ۱۲۸.تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۶.السیرة الحلبیه، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۸.المیزان، ج ۹. افزون بر این، برخی منابع، خلاف آن را صریحاً تکذیب کرده‌اند. ابن‌جوزی گفته است: «صحیح‌تر آن است که پیامبر از خانه خودش برای هجرت خارج شده است» . السیرة الحلبیه، ج ۲، ص ۳۴. خبری به این مضمون روایت شده است که چون پیامبر به وحی الهی از مکه بیرون شد، تا غار تنها بود و گفته‌اند که ابوبکر پس از آگاهی از خروج پیامبر، در پی او رفت و در راه، پیش از رسیدن به غار، او را یافت و با او همراه شد؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۴، ص ۱۹۶. اخباری هم در منابع اهل سنت آمده است مبنی بر اینکه ابوبکر نیز از خروج پیامبر از مکه آگاه نبود و از زبان علی (ع) که در آن شب در بستر پیامبر خفته بود، آگاه شد. این اخبار سخنان ستایش‌آمیز برخی از منابع اهل سنت را که به روایت عایشه درباره ابوبکر استناد می‌کنند، دستخوش تردید می‌سازد. ر. ک: المستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۳۳؛ مسند، احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۴؛ الصحیح من سیرة النبی‌الاعظم، ج ۲، ص ۲۳۹؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، عالمزاده، ج ۵، ص ۲۲۳.

ص:۲۸۱

پیامبر خدا و ابوبکر صدّیق(۱)به غاری در کوه ثور پناه بردند و سه روز در آنجا

---

۱- نویسنده بنابر برخی روایات اهل سنت، لقب «صدیق» را برای ابوبکر آورده است. بنابراین لازم است به دو مطلب اشاره شود:روایات اهل سنت، از نظر زمانی تناقض دارند؛ یعنی مشخص نیست که آیا مربوط به لیلة الاسراء است یا زمان بعثت یا حادثه غار و. . . روایات بسیاری با سند صحیح و حسن تصریح دارند که لقب صدیق تنها برای علی ع بوده است. علمای شیعه نیز نه تنها تعلق لقب صدیق را به ابوبکر مردود می‌شمارند، بلکه با استناد به منابع اهل‌سنت [انساب الاشراف، بلاذری، ج۲، ص ۱۴۶] این لقب و حتی فاروق را از القاب علی ع می‌دانند و عقیده دارند که این القاب بایست در همان روزگار نخستین، تاریخ اسلام به ابوبکر نسبت داده شده باشد؛ زیرا علی ع در هنگام خلافت و بر منبر بصره، آنها را از آن خویش دانسته است. الصحیح من سیرة النبی الأعظم، مرتضی عاملی، ج۲، ص۲۶۳؛ الغدیر، ج۲، صص۳۱۲ و ۳۱۴؛ دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۱. منابعی که لقب صدیق را مختص علی ع دانسته‌اند، از این قرار است: ذخائر العقبی، ص۵۶؛ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱۳، ص ۲۲۸؛ انساب الاشراف، تحقیق: محمودی، ج۲، ص۱۴۶؛ الآحاد والمثانی [مخطوط فی کوپرلی]، رقم ۲۳۵؛ البدایة والنهایة، ج۷، ص۳۳۴؛ المعارف، ابن قتیبة، صص۷۳و ۷۴؛ الغدیر، ج ۲، صص ۱۵۲، ۱۵۶، ۳۱۲ و ۳۱۴؛ ج ۳، ص ۱۲۲؛ ج ۵، ص ۱۱۵؛ ج ۱۵، ص ۱۰۷؛ کنز العمال، ج۶، ص۴۰۵؛ الاستیعاب، ج۲، ص ۴۶۰؛ ج ۴، ص ۱۷۰؛ ج ۱۳، ص ۲۲۸؛ مطالب السؤال، ص۱۹؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۳۱۲؛ الریاض‌النضرة، ج ۲، صص ۱۵۵ و ۱۵۷؛ العقد الفرید، ج۲، صص۱۱۷ و ۲۷۵؛ الاصابة، ج ۴، ص ۱۷۱ و ۲۴۸؛ ۱۷۰؛ میزان الاعتدال، ج ۲، صص ۳، ۱۱ و ۴۱۷؛ فرائد السمطین، ج۱، صص ۱۴۰ و ۲۴۸؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق: محمودی، ج۱، صص ۷۶ - ۷۸؛ ج۲، ص ۲۸۲؛ اللآلی المصنوعة، ج ۱، ص ۱۶۸؛ ذیل احقاق الحق، ج۴، صص ۲۹ - ۳۱ و ۳۴؛ شمس الاخبار، قرشی، ص ۳۰؛ المواقف، ج۳، ص ۲۷۶؛ نزهة المجالس، ج ۲، ص ۲۰۵؛ مجمع‌الزوائد، ج ۹، ص۱۰۲؛ کفایة الطالب، صص۱۲۳، ۱۸۷ و ۳۳۳؛ بلاغات النساء، ص ۳۸؛ صبح‌الاعشی، ج ۱، ص ۲۵۰؛ نهایةالارب، ج ۷، ص ۲۴۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، صص ۱۵۳ و ۱۵۵؛ ج۲، صص ۱۲۰ و ۲۲۴؛ تاریخ دمشق، تحقیق: محمودی، ج ۲، ص ۴۱۸؛ مناقب ابن مغازلی، صص۲۴۶ و ۲۶۹؛ غایة المرام، صص۴۱۴، ۴۱۷ و ۶۴۷؛ دلائل الصدق، شیخ المظفر، ج۲، ص ۱۱۷؛ الدر المنثور، ج ۵، ص ۳۲۸؛ السیرةالحلبیة، ج۱، صص۲۶۲و۲۷۳؛ ج ۲، ص ۲۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۲؛ الاوائل، ج ۱، ص ۱۹۵؛ البدایة والنهایة، ج ۳، صص ۱۶ و ۲۶؛ الخصائص، نسایی، ص ۴۶؛ سنن ابن ماجة، ج ۱، ص۴۴؛ تاریخ طبری، ج۲، ص ۵۶؛ الکامل، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۵۷؛ ذخائر العقبی، ص ۶۰؛ تذکرة الخواص، ص ۱۰۸؛ تاریخ ابن‌عساکر، تحقیق: محمودی، ج ۱، صص ۴۴ و ۴۵؛ مصنف، ابن ابی‌شیبه، ج ۶، ص ۱۵۵؛ الضعفاء، العقیلی، ج ۶، ص ۱۳۹؛ معرفة الصحابه، ابی‌نعیم، ج ۱، ص ۲۲؛ تهذیب الکمال، مزی، ج ۱۴، ص ۱۹۳؛ فضائل الصحابه، ح ۱۱۷؛ احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۶۹؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۷؛ ج ۲، صص ۱۱ و ۲۱۲؛ الجامع الصغیر، ج ۲، ص۵۰؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۲۳؛ تاریخ بغداد، ج۱۲، ص۱۵۵؛ فیض القدیر، ج ۴، ص ۱۳۷؛ السیف الیمانی المسلول، ص ۴۹؛ الفضائل لاحمد، ح ۱۹۴ و ۲۳۹؛ السلفی فی مشیخة البغدادیة، ص ۹؛ الروض النضیر، ج ۵، ص ۳۶۸.

ص:۲۸۲

مخفی شدند. قریش صد شتر جایزه برای کسی قرار داد که حضرت محمد (ص) را به آنها بازگرداند. اسماء، دختر ابوبکر در مدت زمانی که آنها در غار به سر می‌بردند، برایشان غذا می‌برد. پیامبر عبدالله بن ارقط (اریقط) را به عنوان راهنما اجیر کرده بودند. او مردی از بنی‌الدئل، از بکر، از کنانه بود و سرزمین کنانه از مرالظهران تا وادی الصفراء گسترده شده است.

ص:۲۸۳

><نمایش تصویر

## مسیر تا مدینه

ابن اریقط بعد از سه روز نزد آنها رفت و از غار خارج شدند. او حضرت محمد (ص) ، ابوبکر و غلامش عامر بن فهیره(۱)را از جنوب و پایین مکه گذراند

---

۱- عاملی می‌گوید: عامر بن فهیره بنا به دلایل و مدارکی که می‌آید، مولای ابی بکر نبوده است. ابن‌اسحاق، واقدی، اسکافی و دیگران گفته‌اند که پیامبر او را خرید و آزاد نمود. الصحیح من سیرهٔ النبی الاعظم، ج۳، ص۳۷۴. درباره بسیاری از جزئیات مسئله هجرت سه نوع دیدگاه وجود دارد. برای نمونه در مورد آیه غار، در بازگشت ضمیر علیه فَأَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِینَتَهُ عَلَیهِ توبه: ۴۰ ، سه نظر وجود دارد: نظری که با تعصب هر چه بیشتر، بازگشت ضمیر را به ابوبکر می‌داند که مهم‌ترین آنها، نظر روض‌الانف است که برای اثبات این مطلب و ردّ هرگونه شبهه، قائل به تحریف قرآن می‌شود. او نقل می‌کند که در مصحف حفصه، انزل سکینته علیهما بوده است؛ روض الانف، ج۴، ص ۲۱۴.دیدگاهی که پرداختن به این جزییات را امری عبث و بیهوده می‌داند.دیدگاهی که با دلایل و مدارک فراوان معتقد به بازگشت ضمیر به شخص پیامبر ص است؛ اما از محدوده اصول و رعایت مبانی عقلی و نقلی در بررسی مدارک، فراتر نمی‌رود. آیت‌الله شعرانی، در حاشیه بر تفسیر ابوالفتوح رازی، در ذیل آیه غار، نظر دوم را بیان کرده است؛ حاشیه تفسیر روح الجنان، ج ۲، ص۳۲. صاحب المیزان معتقد به دیدگاه سوم است.

ص:۲۸۴

و سپس در طول ساحل حرکت کردند تا اینکه مسیر آنها به پایین عسفان رسید و سپس از همین راه تا پایین امج را پیمودند و بعد، از قدید عبور کرده و در انتهای قدید، در منزل ام‌معبد از بنی‌کعب از خزاعه فرود آمدند. قریش از آن مکان بی‌خبر بودند. آنها سه شبانه‌روز در حال راهپیمایی بودند. زمانی که منزل ام‌معبد را ترک کردند، در سرزمین بنی‌مدلج، از کنانه به حرکت خود ادامه دادند تا اینکه سراقهٔ بن مالک بن جعشم مدلجی آنها را شناخت(۱)و برای

---

۱- زهری گوید: راهنما آنها را از راه اذاخر، یعنی راه سواحل برد؛ المغازی النبویه، ص ۱۰۱. او محل ملاقات با سراقه را نیز در نزدیک ساحل می‌داند. تأکید بر عبور از طریق ساحل، در لفظ ابن اسحاق آمده است السیرهٔ النبویهٔ. . . علی الساحل، ص ۱۳۶. که بعد از خروج از غار، مستقیم به سمت ساحل حرکت کرده‌اند و بعد از طی مسافتی، وقتی در محاذات ساحل قرار گرفته، به طرف عسفان حرکت کرده است. مسیر حرکت عادی کاروان‌ها در زمان پیامبر، حرکت از مرّالظهران و بعد کراع‌الغمیم و توقف در کنار چاه‌هایی که آنجا بوده و سپس حرکت به سوی عسفان بوده است. طبری نیز عبارت «حتی حاذی الساحل» را دارد؛ صص ۲۶۰ و ۳۷۴. در رحله ابن بطوطه نیز، در حرکت از مدینه به مکه، توقف در عسفان، در کنار چاه علی و سپس مرّالظهران است و در حرکت از مکه به عراق هم، منزل اول حرکت در مرّالظهران و بعد عسفان و بعد خلیص است. خلیص نام امروزی امج است. در سفرنامه سال ۱۳۲۵ در مرآهٔ الحرمین، مسیر حرکت ابتدا از مکه تا وادی فاطمه و سپس حرکت در سرف و توقف در کنار چاه محسنیه و سپس عسفان به فاصله ۴ ساعت و ۴۵ دقیقه راه است و در عسفان از گردنه، عثمان عبور کرده‌اند؛ مرآهٔ الحرمین، ج۲، ص۲۰۰. از عسفان تا ملل را ساحل گویند. پیامبر در عسفان با بنی‌لحیان جنگ کرد؛ معجم البلدان، ج ۴، ص۱۲۲. رحله ابن جبیر نیز مسیری مشابه را پیموده است.

ص:۲۸۵

به دست آوردن جایزه، به قصد دستگیری آنها هجوم آورد، اما اسبش او را چند بار بر زمین می‌زند. راهنما آنها را از الخرار عبور داده و بعد از گردنه المرّه (که با تخفیف نیز گفته می‌شود) عبور می‌دهد. سپس به ترتیب از لقف، مدلجه لقف، مدلجه مجاح، مرجح، ذی العضوین، ذاکشر، الجداجد، الاجرد (درست آن اجیرد است) ، بطن اعداء، مدلجهٔ تعهّن، العبابید یا العابیب (که العثیانه گفته می‌شود) ، الفاجهٔ (القاحه) ، العرج، گردنه العائر گذشتند و وارد رئم شدند. بعد در قباء، به بنی‌عمرو بن عوف رسیدند.

## بررسی مکان‌هایی که نام آنها در طی مسیر هجرت پیامبر ذکر شده

### ۱-کوه ثور

در نص سیره نام آن آمده است و جغرافی‌دانان درباره آن گفته‌اند که در پایین مکه واقع شده است. این ادعا صحیح نیست و درست این است که کوه ثور در سمت جنوب مسجدالحرام به فاصله سه کیلومتر واقع شده است.

### ۲-عسفان(۱)

شهری آباد که در این کتاب در روز اول سفر نام آن ذکر شده است.

### ۳-امج

امروز به خلیص معروف است و در روز اول سفر از آن عبور کردیم.(۲)

---

۱- پیامبر با عبور از وادی عسفان، از راه غیر معمول و در جنوب وادی حرکت کرده‌اند و با عبور از سنگلاخ‌هایی، در پایین امج فرود آمده‌اند.

۲- امج قریه‌ای بزرگ بین مکه و مدینه است که ملک خزاعه بوده است. ازاین‌رو پیامبر به طور طبیعی باید از منازل آنها عبور می‌کرد. روض المعطار، قدید را بین امج و عسفان می‌داند که نقشه عاتق با این وصف روض المعطار، موافقت کامل ندارد؛ کروکی، ص۴۱؛ روض المعطار، ص۳۰. امج در لغت به معنای عطش است. یک گزارش معجم البلدان درباره امج این است که مردی که به دنبال عبد فراری خود بوده و به سرعت او را تعقیب می‌کرده، بعد از سه روز تعقیب در امج به او می‌رسد؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۵۰.

ص:۲۸۶

### ۴-قدید

به طور مفصل درباره آن در این کتاب صحبت کردیم.

### ۴-خیمه‌های ام‌معبد

### ۵-خیمه های ام معبد

در شمال قدیه قرار دارند و در ابتدای این کتاب ذکر شد.

### ۶-الخرار

(۱)

همان وادی جحفه و غدیر خم در شرق رابغ است که ذکر آن گذشت.

### ۷. گردنه المره

(۲)

در بیشتر مراجع به تخفیف راء آمده است؛ مثل اینکه مخفف از مرأة بوده و به نظر می‌رسد که تلفظ درست آن المرة (ضد حلوة) باشد. تصحیف در مثل این‌گونه الفاظ قدیمی زیاد است؛ چون چاه‌های المرة امروزه معروف هستند که بعد از الخرار و در جانب الفرع قرار دارند.

---

۱- معجم البلدان گزارشی درباره خرار ندارد و فقط از سریه سعد بن ابی‌وقاص در آنجا سخن گفته است؛ معجم البلدان، ج۲، ص ۳۵۰.

۲- ثنیه المرة؛ ر. ك: معجم البلدان، ج ۲، ص ۸۵.

ص:۲۸۷

## ۸. لقف

(۱)

به کسر لام و سکون قاف و آخر آن فاء و غیر این ضبط، نادرست است. این وادی از شمال در نزدیکی چاه رضوان، در وادی الفرع گسترده می‌شود.

## ۹. مدلجه مجاح

(۲)

مدالج در این ناحیه چهار تا هستند و به طور متوالی در طول مسیر قرار دارند.(۳)مدلجه لقف از شمال به سمت لقف گسترده شده و آب آن با مدلجه مجاح تقسیم می‌شود و گردنه‌ای بین آن دو هست که جاده از آن می گذرد.(۴)مدلجه مجاح که از

---

۱- مـدلجه لقف؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۵۵. به طور کلی، حرکت پیـامبر ص در شب به‌طور پنهـانی بوده است. حرکت پیـامبر در مدالـج چنـان‌که در لفـظ روایت آمـده بسـیار پنهـانی بوده است. روض المعطـار نیز می گویـد: پیامبر در رودخانه و مسـیلی در پایین مرالظهران حرکت کرده؛ به طوری‌که فاصله او با جاده به اندازه پرتاب سنگی بود تا اینکه در زیر الصفراوات فرود آمد. ص ۵۳۱

۲- طبری، مـدلجه را بین طریق عَمْق و الروحاء می‌داند؛ ج ۲، ص ۳۷۴. معجم البلدان عَمْق را رودخانه و مسیلی در فرع می‌داند؛ ج ۴، ص ۱۵۶. گویا پیامبر از مکان‌هایی که می‌توانست اسـتتار بهتری داشـته باشـد، ماننـد مسـیل‌ها و گردنه‌ها و حاشـیه سـنگلاخ‌ها عبور می‌کرده‌انـد. در روایت ابن اسـحق نامی از روحاء نیست و نیز در گزارش معجم البلدان، نیز نامی از روحاء در طریق هجرت نیامده و به عنوان یکی از منازل بین مکه و مـدینه، که تُبّع بعد از جنگ با مردم مدینه، در آن اقامت کرد، یاد شده است؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۷۶. عاتق در صفحه ۱۵۵ کتـاب خود می گویـد که پیامبر در الروحاء فرود آمـده که از منزلگاه‌های مهم در راه انبیاء بوده است. روض المعطار، الروحاء را همان سـیاله می‌داند که در راه انبیاء است؛ ص۲۷۷. و می گوید تا مدینه ۲۹ میل فاصله دارد؛ ص۳۳۳. اما واقدی، عرق الظبیه را بین روحاء و سیاله می‌داند. ج۳، ص۸۳۶.

۳- صاحب معجم البلـدان می گویـد: در حـدیث هجرت، در «لقف» یا «لفت» بودن نام منطقه اختلاف است. آن را ناحیه‌ای در بالای قوران، می‌داند؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۱، روض المعطـار، لفت یا هرش آورده است؛ ص۵۱۱. هرشی گردنه‌ای است که دریا از فراز آن دیده می‌شود؛ معجم البلدان، ج ۵، ص۳۹۶.

۴- معجم البلـدان با روایت حدیث هجرت از ابن اسـحاق می گوید: «ان دلیلهما جاز بهما مدلجهٔ لقف ثم اسـتبطن بهما مدلجهٔ مجاح کذاضـبطه. . .» . ابن هشام می گوید: در شـعری زبیر بن بکار از قول عروهٔ بن زبیر مجاج را نقل کرده است؛ معجم البلدان، ج ۵، ص ۵۵. از این گفته معجم روشن می‌شود که زبیر بن بکار نیز گویا، حـدیث هجرت را روایت کرده است؛ چنان‌که صاحب کتاب «الاثر المقتفی» نیز این ادعا را داشت که زبیر بن بکار یکایک منازل هجرت را شرح کرده، اما آدرس ارائه نداده است.

ص:۲۸۸

جنوب مجاح، در مقابل مصب عصوین گسترده می‌شود و مدلجه ثقب که در اجیرد گسترده می‌شود و اجیرد دره‌ای است در ثقب و در بالای البستان. ثقب در پایین القاحه و القاحه در الابواء گسترده می‌شود. مدلجهٔ تعهّن نیز به سوی چشمه تعهّن در جهت شمال امتداد پیدا می کند.

### ۱۰. مرجح و ذی العضوین (الغضوین)

مرجح دره‌ای است که از شمال در محاج گسترده می‌شود و العضوین دو دره‌اند که به هم می‌پیوندند و بعد در مجاح گسترده می‌شوند. امروزه به آن دو العصی (جمع عصا) اطلاق می‌شود و کلمه عصا را برای هر یک از آنها به تنهایی به کار می‌برند.

### ۱۱. ذوکشر

(۱)

درست آن ذوکشد (با دال مهمله) است که امروزه به نام کشد معروف است. کوهی است که در وادی ثقب از جنوب در برابر اجیرد امتداد پیدا کرده و جاده‌ای که به سمت القاحه می‌رود، از آن عبور می کند.

### ۱۲. الاجرد(۲)

درست آن اجیرد است. دره‌ای است که در وادی ثقب از شمال گسترده می‌شود و در جایی که جاده از آن عبور می کند، در تعهّن سرازیر می‌شود و بعد در السقیا در القاحه امتداد پیدا می کند و این تصحیف در اسم آن، برخی محققین

---

۱- در حدیث هجرت آمده است که راهنما آنها را از ذاکشر برد و سپس وارد جداجد شدند که چاهی قدیمی است و در حدیثی نام چاه، جدجد آمده است. ابوعبیده تلفظ درست آن را چاه جدّه دانسته است و چاه جُدْجُدْ نامیده است؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۱۲.

۲- معجم البلدان درباره اجرد تنها گفته است: «له ذکر فی حدیث الهجرة» ، ج ۱، ص ۳.

ص:۲۸۹

را به این پندار واداشته که منظور کوه مشهور اجیرد در شمال غرب مدینه است؛ اما آن کوه کجا و مسیر هجرت کجا؟ !

## ۱۳. مدلجه تعهّن

(۱)

وصف آن در مدالج گذشت.(۲)

## ۱۴. العبابیه و العبابیب

(۳)

امروزه شناخته شده نیست.

## ۱۵. الفاجه

(۴)

و درست آن، القاحه با قاف و حاء مهمله است؛ چون مسیر از تعهّن از طول وادی الفاجه عبور می‌کند. قاحه دره‌ای بزرگ و دارای وادی‌های بزرگ است. یکی از وادی‌های آن، القاجّه با قاف و تشدید جیم است و از اینجا روشن می‌شود که تصحیف بین القاحّه با قاف و الحا و بین الفاجه با فا و جیم رخ داده است.

---

۱- در صفحه ۳۴۸ جلد ۱ معجم البلدان می‌گوید: بطن اعداء سرزمین دشوار و ناهمواری است و جایی است که در حدیث هجرت ذکر آن آمده است و پیامبر بعد از پیمون آن، وارد مدلجه تعهّن شدند. کلمه «استبطن» در کنار عبور از مدالج، با توجه به معنای لغوی بطن و مدلجه، حکایت از انتخاب راه سخت و دشوار توسط پیامبر دارد که بدین طریق از شرّ دشمنان و از چشم آنها پنهان بمانند. لسان العرب عبور از بطن را عبور از جایی می‌داند که دارای درخت و آبگیر است؛ ص ۵۷.

۲- معجم البلدان، تعهّن، را در سه میلی بین مدینه و مکه می‌داند و می‌گوید سهیلی در شرح حدیث هجرت گفته است که راهنما آنها را از بطن اعداء به ذاسلم و سپس از بطن اعداء به تعهّن برد و بعد در العثیانه فرود آورد. داستان صخره‌ای که أُمُّعقی نامیده می‌شود نیز در اینجا اتفاق افتاده است؛ معجم البلدان، ج۶، ص ۳۵.

۳- یاقوت می‌گوید که راهنمای پیامبر آنها را از مدلجه تعهّن به العبابید برد؛ معجم البلدان، ج۴، ص ۷۳.

۴- فاجه را نام دیگر قاحه می‌داند و خود قاحه ضبط کرده است. شهری در سه منزلی مدینه، پیش از سقیاست؛ معجم البلدان، ص ۲۹۰.

ص:۲۹۰

## ۱۶. العرج

(۱)

وادی بزرگی است که از بالای وادی غیقه گسترده می‌شود و در سفر سوم در این کتاب به طور مفصل درباره آن صحبت کردیم. عجیب است راهی که از العرج می‌گذرد، به رکوبه و رئم باز نمی‌گردد؛ چنان‌که ذکر کردیم، حضرت رسول (ص) از هر دوی آنها عبور کرده‌اند؛ پس مسیری که از القاحه به عرج می‌رود، از شرف‌الاثایه و الرویثه و منصرف (مسیجید امروزی) و الروحاء و ملل و ذی‌الحلیفه عبور می‌کند. اما مسیر رکوبه یا الغائر هر دو یکی هستند؛ چون از القاحه و از گردنه العقنقل عبور می‌کند.

بعد، از حلقه و الجی و الغائر (رکوبه) و رئم و وادی النقیع و عقیق الحسا و ذی الحلیفه عبور می‌کند.

---

۱- عرْج گردنه‌ای است بین مکه و مدینه که در راه حج است؛ معجم البلدان، ص۹۹. مقدسی از قول ابن اسحق می‌گوید: راهنما آنها را از جنوب مکه و عسفان، از ساحل عبور داد و در عرج فرود آورد. سپس از جاده عادی به سوی مدینه به راه افتادند. تأکید مقدسی بر عادی شدن وضعیت بعد از عرج و حرکت آنها از جاده معمولی، نشان می‌دهد که موانع قبلی، دیگر وجود نداشته است؛ البدء و التاریخ، ج ۱، ص۱۷۲. در حدیثی از حضرت علی ع نیز آمده است که بعد از سه روز به دنبال مسیر حرکت پیامبر، حرکت کرده و سپس به عرج رسیده است. تاریخ ابن خلدون نیز بر عرج تأکید دارد و بعد از عرج، قباء را ذکر کرده است. روض المعطار عرج را دهکده‌ای در راه مکه به مدینه می‌داند که تا مدینه نوزده فرسخ فاصله دارد و در راه هجرت پیامبر قرار داشته است. او حدیث اجتماع جنیان در عرج با پیامبر خدا را با صراحت ذکر کرده است و فاصله عرج تا سقیا را هفده میل دانسته است؛ روض المعطار، ص ۴۰۹. نهایهٔ ابن اثیر در حدیث هجرت گفته است که پیامبر در مسیر هجرت، از گردنه رکوبه در نزدیکی عرج عبور کرد؛ ج۲، ص ۲۵۷. و می‌گوید در حدیث حضرت علی ع آمده است که وقتی سه روز پس از پیامبر از مکه بیرون آمدم، از محل عبور پیامبر حرکت کردم تا به عرج رسیدم. ابن‌اثیر می‌گوید که حضرت علی ع ، از همه احوال پیامبر از لحظه اول خروج تا رسیدن به عرج آگاه بوده است. گویا ابن اثیر این مطلب را از کلمه «ذکَره» استفاده کرده است.

ص:۲۹۱

## ۱۷. گردنه الغائر

همان گردنه رکوبه است(۱)و رکوبه تا امروز شناخته شده نبوده و شاید الغائر اسم

---

۱- روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد پیامبر توسط افرادی به سوی ثنیه عائر راهنمایی شده‌اند: درباره راهنمایی بریدهٔ بن حُصیب اسلمی، در مغازی آمده است که پیامبر در حرکت به سوی دروازه ذات الحنظل از اصحاب پرسید کدام‌یک راه این دروازه را می‌دانید. بریده گفت که می‌داند، اما مقداری که آنها را راهنمایی کرد، پیامبر متوجه شدند که بریده راه را نمی‌داند. . . ؛ مغازی، ج۲، ص۴۴۳.نهایه در حدیث هجرت آورده است که در برخورد با اسلمی، او آنها را به راهی در کوهستان راهنمایی می‌کند و می‌گوید آنها را از راه کوهستانی که خود می‌دانست، برد؛ ج۲، ص۲۷. عاتق نیز ورود پیامبر به کوهستان عرج را قولی موهوم دانسته که چیزی جز زحمت و مشقت بی‌حاصل نداشته است. به هر حال نظر عاتق با چندین حدیث که همه بر عبور از عرج تأکید می‌کند، منافات دارد. اما او با بررسی و مشاهده منطقه، شکل طبیعی عبور پیامبر را از عرج نمی‌داند؛ چون پیامبر اگر از عرج عبور می‌کرد، مجبور می‌شد از القاحه، العرج، شرف الاثایه، الرویثه، المنصرف المسیجید ، ملل و ذی الحلیفه بگذرد که به گفته عاتق مسیر طبیعی نیست. اما اگر وارد عرج نشود، باید از القاحه، ربع عقنقل، حلقه، جی، الغائر، رئم، وادی نقیع، عقیق الحسا و ذوی‌الحلیفه می‌گذشت. احتمالاً ـ سخن عاتق با حدیث راهنمایی توسط ابن سعد قابلجمع باشد. به این صورت که چون روایت می‌گوید در عرج بودیم کنا بالعرج ، مقداری از راه را رفته‌اند و احتمالاً در برابر دشواری راه عرج قرار می‌گیرند و دنبال راه چاره بوده‌اند که به این مرد برخورد می‌کنند و او آنها را از راه دیگری به سوی گردنه عائر هدایت می‌کند. چنان‌که در فتح الباری و سیرهٔ ابن کثیر آمده است: پیامبر در عرج شخصی به نام «ابن سعد» را می‌بینند که او پیامبر را به راه رکوبهٔ راهنمایی می‌کند. پیامبر به او می‌فرماید: «کان رسول‌الله اراد الاختصار فی الطریق إلی المدینه» یعنی؛ ما دنبال راه کوتاه و میان‌بر هستیم. ابن سعد به پیامبر می‌گوید: باید از الغائر (کوهی در مدینه) و از رکوبهٔ و گردنه‌ای که هست، عبور کنید. در آن دو راهزن به نام «المُهانان» هستند حضرت با وجود هشدار ابن سعد نسبت به وجود آن دو راهزن از آن راه عبور می‌کند. (دو راهزن در ملاقات با پیامبر که آنها را مکرمان می‌نامد، اسلام می‌آورند. . . ؛ الفتح الربانی، ج۲۰، ص ۲۸۹؛ سیرهٔ ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۶۵. این حدیث نیز تأکید می‌کند که پیامبر به هر شکلی به دنبال راه میان‌بر و کوتاه بوده است. اما چنان‌که ملاحظه شد، از بیان مقدسی استفاده می‌شود که بعد از عبور از عرج، پیامبر نیازی به اختفا نداشته و از جاده عادی تا مدینه حرکت کرده است؛ البدء و التاریخ، ج۳ – ۴، ص۱۷۲. با توجه به سخن مقدسی، نظر عاتق، اعتبار بیشتری می‌یابد؛ چون دلیلی نداشت که پیامبر از راه طولانی‌تر استفاده کند؛ مضافاً بر اینکه در جایی تأکید بر کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به مدینه نیز داشته است. در اطلس جهان اسلام، مسیر هجرت از عرج عبور می‌کند، امّا مسیر طبیعی وارد منصرف والرویثه و الروحاء. . . می‌شود و از عرج عبور نمی‌کند؛ ص ۶۳. از طرفی ورود کاروان‌های حج به عرج، در عهد پیامبر معمول بوده و پیامبر در مسیر حجهٔ الوداع، در عرج فرود آمده است. مغازی، ج ۳، ص ۸۳۷. و این از اعتبار رأی عاتق می‌کاهد چون چنان‌که گفتیم پیامبر احتمالاً از عرج به بعد، هیچ نگرانی از تهدید قریش نداشته است. سیره ابن کثیر نیز تأکید بر ورود به عرج دارد. ج۲، ص ۲۵۵. در نهایت باید گفت که پیامبر از وادی عرج و منطقه کوهستانی و گردنه عرج عبور کرده است چون مسئله اختفا و تعقیب قریش در همه مسیر مطرح نبوده و نیز بیشتر روایات تأکید بر عبور از عرج دارد و برخی به طور صریح گفته‌اند «لزم الطریق الی المدینهٔ» و مسیر عادی کاروان‌ها نیز از عصر پیامبر و در اعصار بعد، از عرج می‌گذشته است و امروزه نیز

جاده بزرگ اصلی از آن عبور می کند. روض المعطار نیز بر عبور پیامبر از وادی عرج تأکید دارد؛ ص ۴۰۹ و در آنجا از مسجد عرج نام می‌برد که در سه میلی آن، مسجد عرج قرار دارد. به گفته عاتق (ص ۲۳۲) امروزه نیز در آن منطقه، در انتهای عرج، جایی به نام وطیه وجود دارد که همان قدمگاه است و بین مردم مشهور است که در اینجا، جای پای پیامبر است. عرج اول تهامه است؛ روض المعطار، ص ۱۶۳. سپس پیامبر وارد بطن رئم که در وادی عقیق قرار دارد، می‌شود. این وادی از نزدیک چاه‌های ماشی، در وادی النقیع گسترده می‌شود. طبری می گوید: «حتی توافوا طریق العرج و سلک ماء یقال له الغائر، عن یمین رکوبهٔ حتی یطلع علی بطن رئم؛ ج ۲، ص ۳۷۴» . این گفته بر ورود به عرج تأکید دارد.

ص:۲۹۲

آن وادی است که در پایین آن گردنه قرار دارد؛ چون وادی هم‌کف و مسطح و در پایین کوه‌ها قرار دارد و در سیره ثابت است که پیامبر از رکوبه عبور کرده است.

## ۱۸. بطن رئم

این وادی از سمت غرب امتداد یافته و در وادی النقیع در نزدیکی چاه‌های الماشی گسترده می‌شود و مسیر آن همواره برای کسانی که پیاده و سواره آن را پیموده‌اند، معروف بوده است. استاد عبدالقدوس انصاری در این‌باره مطالبی دارند.

ص:۲۹۳

## ۱۹. قباء

(۱)

شهری آباد بوده که به صورت یکی از محله‌های مدینه منوره درآمده است(۲)و

---

۱- عَصْبَه یکی از منزلگاه‌های مسافرانی است که به سمت مدینه می‌آیند و در غرب قباء واقع شده است. پیامبر هنگامی که از منزل عصبه به سمت وادی العقیق می‌رفت، ابوسلمه رسید و همراه پیامبر به حمراءالاسد رفت. در لسان العرب، «العُصبه» آمده است. جایی را که مهاجران بـه مدینه، در آن منزل گرفتند، در نزدیکی قباء می‌دانـد و به صورت «عَصَبه» هم آورده. در معجم البلدان به دو صورت آمده است. زبیر هنگامی که به سوی مدینه می‌آمد، در محله بنی‌جَحْجَبا جای گرفت؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۲۸. لسان العرب «بنو جحجبی» آورده است؛ لسان العرب، ج ۱، ص ۲۵۳. در معجم قبایل العرب؛ ج۱، ص ۱۶۸، آمده است: جحجبا، از بطون اوس، از ازد، از اعراب قحطانی است و همان بنی‌عمرو بن عوف بن مالک است. در حدیث حضرت علی ع هم آمده است که حضرت در منازل بنی‌عمرو بن عوف به پیامبر رسید و بعد از مدتی چون می‌فرماید و رسول مقیم همراه با آنها، در منزل کلثوم بن هدم، منزل گرفتند و مدتی را در آنجا ماندند؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۶۸۵. در السیرة النبویة ابن کثیر در ج ۲، ص ۲۶۷، «انزل علی بنی‌نجار» آمده است.

۲- در خبر طبقات، ج ۱، ص ۲۳۳، آمده است: پیامبر بعد از خروج از گردنه رکوبة، وارد بطن العقیق شد و بعد به الجثجاثه و سپس به بنی‌عمرو بن عوف و بعد به عضیه رسید. سپس سوار ناقه خود شد و از سمت راست جاده عبور کرد و به الحُبلی بنی‌الحُبلی رفت که اعتراض مردی از بنی‌سالم برخاست. و نیز آمده است که بعد از بنی‌عمرو بن عوف به راه افتاد و در خانه کلثوم بن الهدم از بنی‌زید بن مالک منزل گرفت تاریخ المعالم المدینه محل خانه کلثوم را، در تصویری، درست در کنار مسجد قباء نشان داده است. به هر حال پیامبر ص از وادی عقیق تا جثجاثه و بنی عمرو بن عوف و بنوجحجبا، در غرب قباء عبور کرده بعد راه الظبی تا از العصبه را پیموده و سپس از همین نقطه ناقه را حرکت داده تا از سمت راست جاده، با عبور از الحُبلی، به مسجد رسیده است. فرود آمدن پیامبر در قبایل مسیر مورد اعتراض و درخواست قبیله مجاور قرار می‌گرفت و پیامبر مجبور بوده تا چند روز در بین هر قبیله بماند. با این وصف، سخن بلاذری در انساب الاشراف جزء اول، ص۳۰۷ تا حدی موجه می‌نماید. علی‌رغم اینکه، تقریباً همه اقوال می‌گوید پیامبر دو یا سه شب و هفت روز بیشتر در قباء منزل نکرده است. از طرفی به این نکته هم باید توجه کرد که به همه مراکز جمعیتی اطراف قباء نیز در بسیاری از گزارش‌ها، قباء اطلاق شد و به طور مطلق در خبر آمده است که پیامبر در قباء فرود آمد. به هر حال پیامبر ص پیش از رسیدن به قباء، مدتی توقف داشته و در قباء و فاصله بین قباء و مسجد هم، از جمله در بین بنی‌سالم بن عوف و برای برپایی اولین نماز جمعه مدتی توقف داشته، که با این وصف، مدت توقف پیامبر بیرون از مدینه بسیار بیشتر از سه یا چهار و هفت روز بوده است. ذهبی هم در تاریخ اسلام ص۳۳۳ مدت توقف پیامبر در بین بنی‌عوف را چهارده روز نوشته است ذهبی می‌گوید: پیامبر از طرف العالیة وارد قباء شد؛ تاریخ اسلام، ج ۱، ص ۳۲۲. و طبری می‌گوید: پیامبر از طرف القائله وارد بنی‌عمرو بن عوف شدند؛ ج ۲، ص ۳۷۷. یاقوت می‌گوید: پیامبر (ص) بعد از چهار روز توقف در قباء و تأسیس مسجد قباء، نماز جمعه را در بنی‌سالم به جا آورد و سپس در طول وادی رانوناء یا رانون حرکت کرد؛ معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۹. اما در مسیری که در اطلس جهان اسلام ارائه شده، بعد از رئم، سیاله و سپس ملل و بعد تربان و بعد الحفیر، معجم البلدان، ج۲، ص۲۲۷ و سپس ذوالحلیفه و

بعد قباء آمده است که به بررسی این مسیر براساس بیان معجم البلدان می‌پردازیم: در این اطلس، سیاله در طریق حج قرار دارد و اولین منزل برای مردم مدینه بوده که قصد حج دارند؛ ج ۳، ص۲۹۲، در مغازی واقدی نیز سومین منزل پیامبر در مسیر حجهٔ الوداع است؛ ص۸۳۷؛ روض‌المعطار، ص۳۳۳، سیاله را دهی بزرگ توصیف کرده که تا مدینه ۲۹ میل فاصله دارد. و بعد از آن الروحاء است. معجم البلدان، ملل را منزلی میان مکه و مدینه می‌داند و علت نام‌گذاری آن را این می‌داند که عابر این راه را با سختی و مشقت زیاد طی می‌کند؛ ج ۵، ص ۱۹۴، و تربان را نیز جایی بین ذات الجیش و ملل و سیاله می‌داند که دارای آب‌های زیادی است و نیز آورده که تربان دهکده‌ای در فاصله یک شب تا مدینه است؛ ج۲، ص۲۰. این راه، همان راه انبیاء و راه سلطانی است و چنان‌که بررسی کردیم، احتمالاً پیامبر از عرج به بعد، از همین طریق مسیر را ادامه داده‌اند؛ یعنی بنابر بیان ابن اسحاق حرکت از مکه تا قدید در نهایت اختفاء و حرکت در شب و در بستر مسیل‌ها و بطون وادی‌ها بوده است. سپس مقداری در جاده حرکت کرده‌اند و سپس تا عرج، با عبور از مدالج و گردنه‌ها و بطون وادی‌ها، با رعایت اختفاء، حرکت کرده‌اند. اما این مسیر در هیچ‌یک از روایات هجرت ذکر نشده است. در مورد عبور از شعب فَید، باید گفت که مسیر قاحه به سوی الغائر نیز چندان راه نزدیک‌تری نسبت به مسیر عرج نیست؛ مضافاً بر اینکه نامی از فید هم در احادیث هجرت نیامده است. فَید در میانه راه کوفه واقع بوده که حاجیان، اسباب و اثاثیه خود را در آن می‌گذارند. گاهی در آنجا آب پیدا نمی‌شود و راهی بسیار سخت از رمل دارد؛ به‌طوری که کاروان‌ها از آن راه دوری می‌کنند؛ ج ۴، ص ۲۸۲. روض المعطار نیز فید را در نیمه راه حج بین مکه و بغداد ذکر کرده و اهالی آن را از طیء می‌داند؛ ص۴۴۳. بعد از غلبه محمد بن حسن بر مدینه، منصور لشکری برای سرکوبی او فرستاد. سپاه او در فید توقف کرد و مردم مدینه شروع به کندن خندق کردند، بنابراین، فاصله فید تا مدینه باید فاصله زیادی باشد که مردم مدینه با آن محاسبه، شروع به کندن خندق کرده‌اند؛ بنابراین پیامبر به طرف وادی عرج حرکت کرده‌اند و از وادی یدعه (که در متون سیره نیز نام آن به همین عنوان در حدیث هجرت نیامده) گذشته‌اند و سپس در راه انبیاء به حرکت خود ادامه داده‌اند و از الروحاء عبور کرده‌اند که تأکید زیاد پیامبر بر عبور از راه پیامبران بوده است. روحاء در ۴۱ میلی مدینه و دو شبانه‌روز تا آن فاصله دارد. تاریخ الخمیس، ص۴۲۷. پیامبر فرمودند که حضرت عیسی، در این وادی تهلیل گفته حج و عمره نموده است. پیامبر در روحاء در نزدیکی عرق الظبیه نماز خوانده است؛ روض المعطار، ص ۲۷۷. اما در این راه، سیاله در جای درستی قرار ندارد؛ چون معجم البلدان آن را در یک منزلی مدینه می‌داند. مسیر اطلس جهان اسلام نه با واقعیت‌های طبیعی مسیر منسجم است و نه با آنچه که در سیره آمده است. اما مسیری که عاتق ارائه داده چنان‌که ایشان ادعا کرده‌اند، با مسیر طبیعی است و طریق سیره سازگاری بیشتری دارد. به هر حال درباره این قسمت از مسیر تا قباء و تا مسجد، بحث وجود دارد.

ص:۲۹۴

ص:۲۹۵

در سمت جنوب آن قرار دارد. اولین مسجدی که براساس تقوی بنا شده، در آنجاست.

## تعیین مسیر هجرت از روی مشاهدات عینی

من سفرهای متعددی را برای بررسی مسیرهای گوناگونی که ممکن است پیامبر خدا (ص) آنها را پیموده باشد، انجام دادم و با بررسی دقیق احتمالاتی که پیرامون این مسیرها وجود دارد، وجوه ترجیح بعضی از مسیرها بر مسیرهای دیگر را مد نظر قرار دادم. برخی از این ملاحظات و مرجحات عبارتند از:

۱. پیامبر (ص) باید از کوتاه‌ترین و آسان‌ترین مسیر حرکت می‌کردند.

۲. ایشان باید مسیری که از دید دشمنان پنهان باشد را بر می‌گزیدند.

۳. مانند هر مسافر دیگر، ایشان باید از مسیری حرکت می‌کردند که از نزدیک چاه‌های آب و منزلگاه‌هایی که برای نوشیدن آب و استراحت و سیراب نمودن چهارپایان است می‌گذشتند.

۴. در مواردی که مجبور می‌شدند تا از جاده‌های عمومی و پر رفت‌وآمد حرکت کنند، باید در دل شب حرکت می‌کردند که رفت‌وآمد کم می‌شود.

۵. هرگاه در این‌گونه مسیرها حرکت می‌کردند، هنگام صبح باید در محلی نزدیک به آنجا مخفی می‌شدند.

۶. باید از سرزمین خزاعه که هم‌پیمان قریش نبود، عبور می‌کردند و از سرزمین کنانه فاصله می‌گرفتند که سرزمین‌های بین تهامه و مکه متعلق به این دو

ص:۲۹۶

قبیله می‌باشد:

قبیله اول در ساحل، از جنوب لیث تا وادی صفراء و ینبع سکونت دارند و قبیله دوم در تهامه داخلی، مانند مرالظهران و عسفان و رابغ و قدید و دوران و جحفه.

براساس آنچه ذکر شد و با مشاهده این مناطق، من مسیر هجرت را به شکل زیر تعیین و ترسیم نمودم:

پیامبر از کوه ثور در جنوب مکه خارج شده و به سمت غرب درحالی‌که کوه السرد را سمت راست خود و لبینات را در سمت چپ خود داشته، هجرت خود را آغاز کرده و بعد وارد وادی ابراهیم شده است. سپس به روضه ام‌الهشیم رسیده است و در آنجا مستقیم به طرف شمال برگشته و از راه حب و الحبل درحالی‌که حدیبیه (که امروز الشمیسی نامیده می‌شود) گذشته و کوه‌های غربی مکه را در سمت چپ خود داشته است. بعد، از نزدیکی الحمیمه از وادی مر الظهران عبور کرده و وارد گردنه المرار (دره الکریمی کنونی) شده؛ درحالی‌که سروعه و کوه ضاف را در سمت چپ خود داشته و در سمت راستش کوه مکسر بوده است. وقتی از دره الکریمی خارج شده، در دامنه شرقی کوه‌های الخشاش که در سمت چپ و وادی الصغو که در سمت راست او بوده، عبور کرده که چاه‌ها و چشمه‌های زیادی در آنجا وجود دارد. سپس شب هنگام از نزدیک عسفان گذشته و از آن دوری جسته و درحالی‌که آن را در سمت راست خود داشته، آن را پشت سر گذارده است. سپس در کنار چشمه‌هایی فرود آمده که الغولاء نامیده می‌شده است و بعد در وادی آن چشمه، حدود پنج کیلومتر راهپیمایی نموده و بعد، از سمت راست ایشان گردنه‌ای به نام گردنه نقری پدیدار شده است که با پیمودن آن، مسیر او به جاده عمومی در نزدیکی کویر رسیده است. بعد مجبور شده تا در شب حرکت کند. با طی این مسیر، به الدف در صد کیلومتری مکه رسیده است. هنگام صبح به دره‌ای عمیق بین کوه‌های جمدان پناه برده است.

امروزه در این دره درختی وجود دارد که مردم با اعتقاد به اینکه آثاری به

ص:۲۹۷

جامانده از آثار پیامبر خدا است، آن را زیارت می‌کنند. چون شب فرا رسید، در آخر شب، از پناهگاه خود خارج شده و به حرکت خود در این مسیر ادامه داده و در پایین امج فرود آمده و بعد گردنه لفت (الفیت امروزی) را پشت سر گذارده و این همان جاده بزرگ و اصلی بوده است که پیامبر مجبور بوده تا از آن عبور کند. بعد در قدید فرود آمده و آن را در روز پیموده است. سپس از ضاف و ام‌معبد در نزدیکی جایگاه بت مناة عبور نموده و از آنجا از گردنه المشلل بالا رفته و در دوران فرود آمده که متعلق به بنی‌مدلج و خزاعه بوده و هر دو قبیله در آن مشترک بوده‌اند. در آنجا با سراقه - که ذکر آن گذشت - برخورد نموده است. سپس از وادی کلیه گذشته و در روز سوم از کناره و انتهای سنگلاخ‌ها حرکت کرده تا هنگام فرا رسیدن شب چهارم، از نزدیکی جحفه در شرق آن، درحالی‌که آن را می‌دیده، عبور نموده است. بعد از عبور از جحفه، از وادی الخرار به حرکت خود ادامه داده و بعد به طرف راست به سمت شرق حرکت کرده و از غدیر خم گذشته و بعد در وادی مر (وادی رابغ امروزی) عبور کرده و به طرف مشرق پیش رفته تا به وادی حیاء رسیده و در آنجا چاه‌هایی هست که به چاه‌های المُرّه معروفند. بعد به سمت چپ به طرف شمال حرکت کرده و از سنگلاخ الشیباء عبور کرده و وارد وادی الفرع شده و در نزدیکی مصب لقف آن را پشت سر گذارده و از آن عبور نموده تا به مدالج رسیده و یکی بعد از دیگری چنانچه در گذشته ذکر کردیم، از آنها عبور نموده و هنگام عبور از آنها از العصوین و مرجح و نقاط دیگری مانند ام‌کشد و اجیرد هم عبور نموده است. زمانی که وارد تعهّن شده، در القاحه و در نزدیکی السقیا، در سمتی که به طرف مکه است، راهپیمایی کرده و پیش از القاحه از السقیا و چاه الطلوب گذشته و راهی جز این را نمی‌توانسته انتخاب نماید. زمانی که به چاه الطلوب رسیده، برای انتخاب مسیر درست و مناسب خود، مستقیم به طرف شمال در دره‌ای به نام فید در مقابل منزلگاه رأی العین پیش رفته و در ابتدای وادی الیدعه الشرقی فرود آمده و سپس

ص:۲۹۸

از گردنه عقنقل عبور کرده و وارد وادی الحلقه شده است. بعد، از الغائر بالا_رفته و همه این نقاط در خط سیر او مانند دانه‌های مروارید منظم شده‌اند.

کسی که ادعا می‌کند حضرت از العرج عبور نموده، سخنی نادرست گفته است؛ زیرا متضمن مسافت طولانی و تحمل مشقت و سختی بسیار و غیر ضروری است و اگر انسان شکل طبیعی زمین را مورد دقت قرار دهد، در می‌یابد که چنین کاری بعید به نظر می‌رسد. از الغائر، مسیر جاده را به سمت شمال در وادی العقیق ادامه داده و از شرق حمراء الاسد عبور نموده و بعد، از دامنه غربی کوه عیر حرکت کرده و سپس به قباء رسیده است.

ص:۲۹۹

## ضمیمه دوم: راه‌های اصلی درون حجاز

خوانندگان عزیز با جاده‌های بسیاری در طول سفرهای چهارگانه گذشته آشنا شدند، اما به آن مسیرها به صورت پراکنده و نامنظم اشاره شده بود. در اینجا قصد دارم راه‌های اصلی در این سرزمین مبارک را - چه راه‌هایی که در گذشته مسیر کاروان‌های حج بوده و چه مسیرهای ماشین رو امروز - به صورت منظم بیان کنم.

### ۱. راه انبیا

این اسم بر جاده اصلی بین مکه و مدینه اطلاق می‌شود. از پیامبر (ص) روایت شده است که هفتاد پیامبر از این مسیر عبور نموده‌اند و غلو نیست اگر بگوییم از زمانی که خداوند زمین را خلق کرده و خانه کعبه را در آن بنا نموده و قبله مومنان جهان قرار داده، این مسیر وجود داشته است. این جاده از مکه و از محل عمرهٔ التنعیم، درست از سمت شمال آن خارج می‌شود و اولین منزلگاه در اینجا الجموم در ۲۲ کیلومتری مکه می‌باشد. مرحله دوم عسفان است که در هشتاد کیلومتری مکه قرار دارد و منزلگاه سوم الدف در صد کیلومتری مکه و بعد طارق قدید در ۱۲۸ کیلومتری که منزلگاه چهارم است. به همین ترتیب مسیر جاده ادامه دارد، تا اینکه جاده از الدف به سمت ثول منحرف شده و این منزلگاه متروک افتاده است. منزلگاه پنجم الجحفه است که از زمان‌های بسیار دور متروک شده و

ص:۳۰۰

مسیر جاده با فاصله از رابغ، در شمال غرب جحفه عبور می‌کند. منزلگاه ششم ودان است که مدتی است متروک است. سپس السقیا در وسط القاحه است و بعد چاه الطلوب که امروزه معروف به الحفاۀ است و بعد به ترتیب شرف الاثایه، الرویثه و المنصرف که امروزه معروف به المسیجید یا الروحاء است و هر دو کنار هم قرار دارند. مردم گاهی در الروحاء و گاهی در المسیجید برای پرهیز از ازدحام منزل می‌گیرند. سپس السیاله و بعد مدینه منوره است که بدین ترتیب سیزده منزل می‌شود. این فاصله به طور کلی حدود ۴۲۰ کیلومتر است. بعد از ورود ماشین به این جاده‌ها مسیر جاده بعد از عبور از الدف، به سمت چپ پیچیده و از سنگلاخ البکاویه بالا رفته و سپس در طول ساحل ادامه یافته تا به راه جده که ذکر آن خواهد آمد، می‌پیوندد.

><نمایش تصویر

ص:۳۰۱

## ۲. جاده بین مدینه و جده

این جاده در زمان‌های بسیار دور تا دوران متأخر محل رفت و آمد کاروان‌های شتر بوده است و به نظر می‌رسد علت پیدایش آن، حجاجی بوده‌اند که از راه دریا به قصد حج می‌آمده‌اند و چون زمانی طولانی پیش از شروع ایام مخصوص حج می‌رسیدند، لذا تصمیم می‌گرفتند با زیارت حرم پیامبر بتوانند بعد از انجام مراسم حج زودتر به سرزمین خود برگردند. پس به قصد زیارت حرم نبوی قافله‌های شتر مسیر خود را از جده به طرف مدینه قرار دادند و اولین منزل از جده، ذهبان در مسافت ۵/۵ کیلومتری بوده است. بعد الدعیجیه و بعد القضیمیه که در نزدیکی هم هستند. اولی در ۹۹ کیلومتری و دومی به فاصله دوازده کیلومتری در سمت شمال آن قرار دارد و منزلگاه اصلی کسانی بوده که بعد از تغییر مسیر جاده، از مکه می‌آمده‌اند. بعد صعبر و رابغ در ۱۵۵ کیلومتری جده و مستوره در ۴۴کیلومتری رابغ است و سپس جاده به سه شعبه تقسیم می‌شود که آن را در سفر اول بیان کردم. جاده ماشین‌رو تا مستوره ادامه دارد و بعد از البزواء تا بدر حدود هفتاد کیلومتری شمال مستوره ادامه پیدا می‌کند. مسیر جاده از وادی الصفراء به سمت المسیجید پیش می‌رود تا به جاده انبیاء می‌پیوندد. بین بدر و المسیجید ۵/۱کیلومتر فاصله است. طول این جاده آسفالت بین مکه و مدینه ۴۶۰کیلومتر است و میزان در تعیین این مسافت‌ها از وسط هر شهر است.

## ۳. جاده حج

منظور از این اسم در حجاز، همان راه انبیاء است.

## ۴– جاده الحب

راه بین مکه و جده است که وارد بلدح (پایین وادی فخ) در پایین مرالظهران در ۲۹ کیلومتری می‌شود و بعد البحره که منزل اول است، در ۳۶ کیلومتری قرار

ص:۳۰۲

دارد و حد فاصل در میانه دو شهر است و بعد وارد ام‌السلم در مسافت پانزده کیلومتری از جده می‌شود. اینجا دارای دو منزل است و مخصوص کاروان‌های شتر بوده است و مسافت آن ۷۳ کیلومتر است.

## ۵-جاده الفرعی (الشرقی)

اسم الفرعی برای این است که اهل حجاز جهت شرق را فرع می‌نامند؛ چون سیل‌های آنها از شرق و غرب می‌آید. اما مردم نجد غرب را به همین دلیل فرع می‌گویند. این جاده از مکه از مسیر جاده زبید که معروف به المنقی می‌باشد می‌آید تا در المهد (معدن بنی‌سلیم در گذشته) از آن جدا و از مشرق، از مکه خارج می‌شود و اولین منزل در محل برخورد نخستین یا در نزدیک آن دو است؛ چون در آنجا چشمه‌ها و دهکده‌های زیادی وجود دارد. این منزلگاه در طول زمان دستخوش تغییر شده است. چاه الباثه در جایی قرار دارد که الغمیر نامیده می‌شود و در نزدیکی آن مکه الرقه است و حاجیان بین این دو محل پخش می‌شوند. بعد به الضریبه (ذات العرق) و بعد الرصن یا اول العقیق (عقیق عشیره) می‌رسیم و در اینجا المنقی به دو شعبه تقسیم می‌شود: راه بصره که به سمت شرق می‌رود و راه کوفه و بغداد که به سمت چپ منحرف شده و در جایی به نام الحفائر وارد می‌شود و بعد المسلح و بعد معدن بنی‌سلیم (المهد امروزی) و بعد جاده جدا می‌شود. راه الفرعی به سمت چپ منحرف شده و از الرحضیه عبور کرده و از ناحیه شرق به سمت مدینه امتداد پیدا می‌کند، درحالی‌که المنقی به طرف صوب القصیم در ربذه امتداد پیدا دارد و امروزه به البرکهٔ معروف است. بعد به طرف النقره و وادی الرمه در نزدیک قطن امتداد می‌یابد.

## ۶-راه طائف

از مکه به طائف دو راه اصلی وجود دارد که تنها در طائف به هم می‌رسند: اول از مکه و از بین ثبیر اعظم و حراء و بعد از بین دو کوه نجد عبور کرده و

ص:۳۰۳

سپس از حنین و الزیمه که اولین منزل است و در ۴۵ کیلومتری مکه قرار دارد و امتداد نخله الیمانیه است و بعد السیل الکبیر در ۸۳ کیلومتری مکه و ۵۳ کیلومتری طائف و بعد منزل سوم که طائف است. پس این جاده سه منزل دارد و مسافت آن ۱۳۳ کیلومتر است. دومین راه از مکه، از منا و بعد مزدلفه و بعد عرفه و سپس منزل اول آن الکر در دامنه کوه کرا از سمت غرب می‌باشد. شدّاد منزلگاهی است که قبل از الکر، که چند کیلومتر دورتر از آن در جانب مکه است، قرار دارد. بعد در جاده‌ای ناهموار و سخت از کوه کرا بالا ـ می‌رود و در نود کیلومتری مکه به طائف می‌رسد. این راه کاروان‌رو نبوده، بلکه جاده مال‌رو و پیاده‌رو بوده و دوران‌های زیادی گذشته تا مناسب رفت‌وآمد شده است.

## ۷-جاده یمن

این جاده از قدیم، از جنوب مکه، از مسفله خارج می‌شده و با عبور از وادی عرنه و وادی ملکان به منزلگاه اول که چاه‌هایی در وادی البیضاء در فاصله ۵۱کیلومتری بوده، می‌رسیده است که به آن منزلگاه بیضاء می‌گفته‌اند. بعد از إدام عبور کرده، به السعدیه، در وادی یلملم در صد کیلومتری می‌رسیده است که میقات مردم یمن بوده و بعد به الیث که بندری آباد در مصب وادی الیث در دریا بوده می‌رسیده و زمانی که جاده یمن آسفالت شده، این جاده و جاده جدید از هیچ‌یک از منزلگاه‌های مذکور عبور نمی‌کند. من در سفری به آنجا دیدم که اهالی منزلگاه‌های سابق، به مکانی موازی منزلگاه خود در کنار جاده جدید کوچ کرده‌اند. و قهوه‌خانه‌هایی در آنجا بنا کرده‌اند. بدون تردید منزلگاه‌های قدیمی رو به ویرانی خواهند گذشت.

و در پایان خداوند را به سبب نعمت اتمام این کتاب شکر می‌کنم و از او هدایت و توفیق را خواهانم.

ص:۳۰۴

ص:۳۰۵

## کتابنامه


۱. آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، یزدی، آستان قدس رضوی.

۲. الاثر المقتفی لقصهٔ هجرهٔ المصطفی، ابی‌تراب الظاهری ریاض، دار الثقافهٔ الاسلامیه، ۱۴۲۸ه. ق.

۳. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ه. ق.

۴. اطلس تاریخ اسلام، حسین مونس، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۰۷ه. ق.

۵. اعلام الوری، فضل بن علی طبرسی، تحقیق موسسهٔ آل البیت، قم، ۱۴۱۷ه. ق.

۶. الامالی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسهٔ البعثه، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ه. ق.

۷. امتاع الاسماع، مقریزی، محمود محمد شاکر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۸. انساب الاشراف، بلاذری، دارالفکر، ۱۴۱۷ه. ق.

۹. اوائل، تستری، تهران، دفتر مطالعات فرهنگی و تحقیقات، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۰. البدء و التاریخ، مقدسی، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۳م.

۱۱. البدایهٔ و النهایه، ابن کثیر، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۱۳ه. ق.

۱۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، ذهبی، دارالکتب العربیهٔ، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۳. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد الدیار بکری، بیروت، دار صادر.

۱۴. تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، قم، منشورات بصیرتی.

۱۵. تاریخ الهجرهٔ النبویه و بدء الاسلام، البیلاوی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ه. ق.

ص:۳۰۶

کتابنامه

۱. آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، یزدی، آستان قدس رضوی.

۲. الاثر المقتفی لقصهٔ هجرهٔ المصطفی، ابی‌تراب الظاهری ریاض، دار الثقافهٔ الاسلامیه، ۱۴۲۸ه. ق.

۳. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ه. ق.

۴. اطلس تاریخ اسلام، حسین مونس، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۰۷ه. ق.

۵. اعلام الوری، فضل بن علی طبرسی، تحقیق موسسهٔ آل البیت، قم، ۱۴۱۷ه. ق.

۶. الامالی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسهٔ البعثه، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ه. ق.

۷. امتاع الاسماع، مقریزی، محمود محمد شاکر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۸. انساب الاشراف، بلاذری، دارالفکر، ۱۴۱۷ه. ق.

۹. اوائل، تستری، تهران، دفتر مطالعات فرهنگی و تحقیقات، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۰. البدء و التاریخ، مقدسی، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۳م.

۱۱. البدایهٔ و النهایه، ابن کثیر، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۱۳ه. ق.

۱۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، ذهبی، دارالکتب العربیهٔ، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۳. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد الدیار بکری، بیروت، دار صادر.

۱۴. تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، قم، منشورات بصیرتی.

۱۵. تاریخ الهجرهٔ النبویه و بدء الاسلام، البیلاوی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ه. ق.

ص:۳۰۷

کتابنامه

۱. آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، یزدی، آستان قدس رضوی.

۲. الاثر المقتفی لقصهٔ هجرهٔ المصطفی، ابی‌تراب الظاهری ریاض، دار الثقافهٔ الاسلامیه، ۱۴۲۸ه. ق.

۳. الاحتجاج، احمد بن علی طبرسی، تحقیق: ابراهیم بهادری و محمد هادی، تهران، دارالاسوه، ۱۴۱۶ه. ق.

۴. اطلس تاریخ اسلام، حسین مونس، قاهره، الزهراء للاعلام العربی، ۱۴۰۷ه. ق.

۵. اعلام الوری، فضل بن علی طبرسی، تحقیق موسسهٔ آل البیت، قم، ۱۴۱۷ه. ق.

۶. الامالی، محمد بن حسن طوسی، تحقیق مؤسسهٔ البعثه، قم، دار الثقافه، ۱۴۱۴ه. ق.

۷. امتاع الاسماع، مقریزی، محمود محمد شاکر، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

۸. انساب الاشراف، بلاذری، دارالفکر، ۱۴۱۷ه. ق.

۹. اوائل، تستری، تهران، دفتر مطالعات فرهنگی و تحقیقات، ۱۳۷۲ه. ش.

۱۰. البدء و التاریخ، مقدسی، بیروت، دارصادر، ۱۹۰۳م.

۱۱. البدایهٔ و النهایه، ابن کثیر، بیروت، دارالاحیاء، ۱۴۱۳ه. ق.

۱۲. تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام، ذهبی، دارالکتب العربیهٔ، ۱۴۰۹ه. ق.

۱۳. تاریخ الخمیس، حسین بن محمد الدیار بکری، بیروت، دار صادر.

۱۴. تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر، قم، منشورات بصیرتی.

۱۵. تاریخ الهجرهٔ النبویه و بدء الاسلام، البیلاوی، بیروت، دارالقلم، ۱۴۰۶ه. ق.

ص:۳۰۸


۶۰. مرآة الحرمین، ابراهیم رفعت پاشا، قاهره، مکتبة الثقافة الدینیه.

۶۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، بیروت، دار صادر.

۶۲. معجم قبایل الحجاز، عاتق بن غیث بلادی، مکه مکرمه، دار مکه، ۱۹۷۹م.

۶۳. معجم قبایل العرب، عمر رضا کحاله، بیروت، الرساله، ۱۴۱۴ه. ق.

۶۴. معجم ما استعجم، عبدالله البکری، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳م.

۶۵. معجم معالم السیرة النبویه، عاتق بن غیث بلادی، دار مکه.

۶۶. المغازی النبویه، زهری، سهیل زکار، دارالفکر، ۱۴۰۰ه. ق.

۶۷. مغازی، واقدی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ه. ش.

۶۸. من حدیث الهجره، محمد محمد ابوشبهه، مجلة الازهر، السنه ۴۵، المحرم ۱۳۹۳ه. ق.

۶۹. مناقب آل ابی‌طالب (ع) ، ابن شهر آشوب، دارالاضواء، ۱۴۱۲ه. ق.

۷۰. المنتظم، ابن جوزی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ه. ق.

۷۱. موسوعة التاریخ الاسلامی، العصر النبوی العهد المکی، قم، الهادی، ۱۴۱۷ه. ق.

۷۲. الموفقیات، زبیر بن بکار، قم، رضی، ۱۴۱۶ه. ق.

۷۳. المیزان، محمدحسین طباطبایی، قم، جامعه مدرسین.

۷۴. نسب حرب، عاتق بن غیث بلادی، دار مکه، ۱۴۰۴ه. ق.

۷۵. نهایة الایجاز فی سیرة ساکن الحجاز، الطهطاوی، سید رفاعه.

۷۶. النهایة، ابن اثیر، قم، نشر ادب حوزه.

۷۷. هجرة الرسول و صحابته فی القرآن، احمد عبدالغنی، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۹ه. ق.

۷۸. وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی، علی بن عبدالله سمهودی، تحقیق: محمد محی‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ه. ق.

۷۹. الوفاء باحوال المصطفی، ابن جوزی، ریاض، سعیدیه.

# درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف ) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹